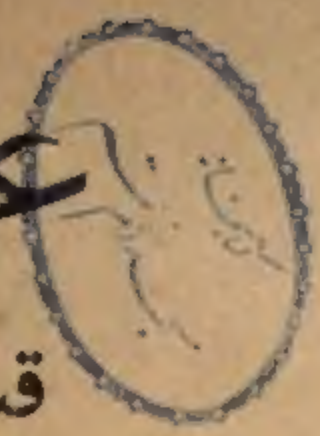






ص. ۱۰۰ عروض  
ابتداء شعر ع. ۱۰۰





کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی  
**علم ادب**  
 قسمت اول  
 شماره ثبت ۳۲۶۰۸۶۳

# رکن اول - در اصول علم انشاء

مشمول بر چهار پایه

اول : مواد انشاء ( الفاظ و معانی و بیان ) دوم : صفات انشاء  
 سوم : زینت انشاء ( بدیع ) چهارم : بسط در کلام

تألیف آقای میرزا سید ابراهیم خان منقح مدعی العموم اول اصفهان  
 مجاز در فلسفه و ادبیات فرانسه و عرب از دارالفنون سنت رزف  
 بیروت و مجاز در علم حقوق از دارالفنون اکس مارسیل ( فرانسه )

PRINCIPES

DE LITTÉRATURE

*Par M<sup>rs</sup>. Mirza S. Ibrahim K.*

MONAKEH

( حق طبع و تقلید برای مؤلف محفوظ است )

منفی است با مراجعه بنقط نام بنویسند

اصفهان مطبعه سعادت بطبع رسید



# علم ادب

## قسمت اول

### رکن اول - در اصول علم انشاء

مشمول بر چهار پایه

اول : مواد انشاء ( الفاظ و معانی و بیان ) دوم : صفات انشاء  
سوم : زینت انشاء ( بدیع ) چهارم : بسط در کلام

تألیف آقای میرزا سید ابراهیم خان منقح مدعی العموم اول اصفهان  
مجاز در فلسفه و ادبیات فرانسه و عرب از دارالفنون سنت و زلف  
بیروت و مجاز در علم حقوق از دارالفنون اکس مارسیل ( فرانسه )

PRINCIPES

DE LITTÉRATURE

Par M<sup>r</sup>. Mirza S. Ibrahim Kh.

MONAKEM

( حق طبع و تقلید برای مؤلف محفوظ است )

متنی است با مراجعه بطلب نامه بخوانید

➤ اصفهان مطبعه سعادت بطبع رسید ➤



تاریخ ۲۲ خرداد ماه ۱۳۰۵

نمبر ٦٥٧

مرقومه یا تقریظ اداره محترم معارف فارس

بنفیدہ تمام فلاسفہ و دانشمندان اہم این مسئلہ امروز بدیہی و مسلم است کہ نفعی نہ  
قوم و جامعہ ما را یکہ متعلقی بروح ادبی یا انقلاب مدوش باشد و انقلاب ادبی  
نباشد نمیتوان آنرا انقلاب حقیقی و نفعی و افسی نماید بلکہ بنفیدہ دانشمندان نظر بعلاقہ  
و ارتباط تا یکہ ادبیات ہر قوم با سایر شئون و احوال آنقوم دارد میتوان گفت کہ تطورات  
ملل صوماً نتیجہ مستقیم ادبیات و ترقی و انحطاط آنها در ہر عصر مطول آداب آنها بودہ و  
میباشد ہمین مثلاً سبب ملل حبہ عالم قبل از ہر چیز جنبہ ادبیات را وجہ حمت قرار دادہ نہایت  
جد و جہد در تہذیب اصول و تکمیل شعب و فروع آن مینمایند بلکہ تاریخ حقیقی ہر  
قوم را نیز نسبت بہر دورہ و ہر عصر از آثار ادبی همان عصر تشخیص و استنباط مینمایند مثلاً  
در مملکت عریض ما گذشتہ از اینکہ آثار بیاکان در نتیجہ ظارولات عدیدہ بطوریکہ  
در تاریخ مطور است بحدی کہ از بین رفتہ در این عصر ہم کہ نسبتاً ایرانیان ہوش  
آمده کمتر بنسب انقلاب ادبیات و آداب خود افتادہ و جز افراد معدودی در  
این رشتہ قدم نگذاشتہ اند نظر بہ مراتب فوق میتوان گفت کہ امروز بزرگترین خدمت باین  
جامعہ همانا جلب توجہ افراد با ین موضوع و بذل جہد در تہیہ وسائل یک انقلاب ادبی در  
این مملکت میباشد و چون کتاب علم الادب از تألیفات جناب مستطاب اجل آقای سید  
ابراہیم خان بہمن السلطنہ مدعی الموم محترم استیفاء بہترین مکتبایی است کہ در این موضوع  
بزبان فارسی تدوین شدہ و مؤلف معظم در تألیف آن از ہر حیث خدمت بزرگی نمودہ  
و در حقیقت مکتبی اقتدار را زبودہ اند بر عاشقان علم و ادب و علافہ متدان بعالم  
ادبیات لازم است کہ از مکتاب مزبور کہ حقیقہ اسی است با مسمی استفادہ نمودہ و قدر  
و قیمت این خدمت بزرگ را کما ہر حقہ بشناسند ادا رہ معارف فارس با اظہار مراتب قدر  
دانی و تشکر از خدمات مؤلف معظم منصوماً با طعنا مدارس و شاگردان کلاہای  
متوسطہ توجیہ میکند کہ مطالعہ کتاب مزبور را یکی از مهمترین وظایف خود دانستہ و بر  
معلمین محترم لازم است کہ اصول و خلاصہ کتاب مزبور را در کلاہای متوسطہ تدریس  
و تعلیم نمایند

تاریخ : آخر ماه ۱۳۰۷

قصه ۷۷

ایضاً هر قومه اداره محترم معارف فارس

جناب مستطاب دانشمند آقای میرزا ابراهیم خان متح (پنجاه ساله مدعی العموم استیفاء فارس مرمره جالبی بنامه کتاب علم الاصل مطالعه شد) علاوه بر آنچه از طرف این اداره طی شماره ۶۵۷ - ۵۵۴۰۰ در ترمیم کتاب مزبور نگاشته شده است لازم میدانم اضافه کند که در این دوره اخیر که در نتیجه ازدیاد و ماضی ارتباط و مسافرات اهل ایران بممالک خارجه و آشنا شدن زبان آنان ادبیات اروپائی در ایران انعکاس یافته و در صفحات جرائد و کتب کم و بیش ذکری از آن میرفت متأسفانه تاکنون کتابی تألیف نشده بود که انواع ادبیات و تصانیف اثر ابراهیم اطلاع ادباء و اشخاصیکه ذوق ادبی داشته و در این راه قدم میزنند بگذارد بجز آنکه اجمالاً به کتاب علم الادب و فهرست آن بنویسی واضح میکند که جالبی در تألیف آن چه اندازه رحمت کشیده و چه حد به گرانیهای جالب ادبیات تقدیم داشته اید و یقین است که با طبع و انتشار آن قدم بزرگی در تکمیل انقلاب ادبی که تاکنون ناقص مانده است پر فاشه میشود اداره معارف فارس با اظهار تشکر و قدردانی از زحمات جالبی در تألیف کتاب علم الادب اطمینان دارد که معلمان ادبیات مدارس و شاگردان شعب ادبی مدارس متوسطه استفاده کاملی از مطالعه کتاب مزبور خواهند کرد ابراهیم فیوضات - رئیس معارف و اوقاف فارس

تقریب ادیب و فاضل دانشمند حبیب الاسلام آغا میرزا جی مدرس

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾

و علی محمد و وصیه و آله صلوات الله علی العسکر یم ثم السلام علی ابراھیم متفتح الاسلام  
من شر کل عمرو مطرود و رجیم بمن السلطه و یمن یمان من الا یمان من قلب سلیم مدعی عموم  
من استألف رسوم الجهل فی اغواء بعد و حمیم فی آیات تسع و تاسع قضاء العدل کما قرء  
العلی العکیم هذا کقاب لو یاء یوزنه دو لکان الباج ضیوتا بنان دائر عائر یمان فاصرفان  
از اظهار بآثر و بیان مغایر این محصوره علم و ادب که دانش پژوهان را مبارزه مقصد  
و مطلب است یشد الیه الرجال و یجد فی طلبه الرجال مضامینش درکوب تأثیر بی منافره درتقریر  
و ضعف تألیف هنگام تقریر مانوس در استعمال محکم الاساس بدون مخالفت قیاس خالی



از تقاف و تعفیف منتظم چون در تعفیف عارفان را مقتضای حال عاقلان را صلاح احوال ناسخ  
ملکات و القرائن موجب است این نواس الفضل مستد اله و العلم مستند علیه انکشاف معاینش بدون  
اطباب و ایجاز ممیز حقیقه از مجاز فی شکل سطرته ووض من المعنی و فی کل شطر  
منه عقد من الله و شاید که بعد حقش سرآیند لم یأت بشئ الا واثق از تراوش طبع و فزایش  
نوع مسلم الفریقین المبره من کل شئ من الانسان و انسان العین حکمة الوفاء قیلة المراد  
سید سند به الاستاد عنوان الصاحبه برهان البلاغه بین السلطة و بین السلطان مدعی الموم  
استیفاء اصناف من جمیع القضاة مع رجوع الاقا حیل الکریم ابن الکریم امیر زاهد سید ابراهیمخان  
ایده الله الملك القدیم و ایده فی صراط المستقیم و هذا کتاب یسد الر حایل بهاد و نه و من  
کل فج عقیق یا توتة جملنا الله من یفتی یا تارة و یستغنی باتواره

هو البحر من ای التوا سی ایتة طلیته المعروف و العلم ساجده

گر چه مطول است بیان بدیع او  
در حکمت طبعی و طبع و سجع او  
هر نحو خواهد آمده منطق مطیع او  
کوته معانی است و کلام رفیع او  
بنگر که با اصول دیگر آمد از سخن

و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

و اینک ماده تاریخی است اثر طبع و قیاد معظم له که ذیلاً درج میشود

منشی که منقح نمود گیتی را	زهر فساد ز دانشوری بطرز عجب
مدار علم و ادب شد بار حمایه الله	از این کتاب که بر جسم ظلم مستلیم
سزد مقام ابوة بار و علم آری	دل ادب چه زجا کنده گشت گرد ادب
دل ادب چه زجا کنده گشت تاریخش	زین السلطة است این کتاب علم ادب

# دیباچه

## بسمه تعالی

در اوان جوانی که بهترین دوره زندگانی من بود پس از تحصیل  
دوره ادبیات و حکمت و فقه و طبیعیات و ریاضیات و فرا گرفتن مقدمات  
زبان فرانسه تصمیم گرفتم که برای تکمیل نفس و معلومات خود  
چندی رخت به بیروت کشیده از خرمندان آن سامان  
خوشه بچینم - این بود که بحمد الله موفقیت حاصل شد که در  
دارالفنون سنت ژرژ با توجه بشمام پروگرام آن مدرسه  
قدم برای تحصیل نهاده و بدوره ادبیات و ریاضیات و فلسفه و طبیعیات  
فرانسه و عرب خاتمه داده و برای تحصیل علم حقوق بذار الفنون اکبر  
مارسیل فرانسه رهسپار شدم - لکن در آن موقع که در خدمت  
استاد بزرگوار الالب لویس شیخو بتحصیل علم ادب اشتغال داشتم  
و تألیفات ادبی معظم له را مطالعه مینمودم که با اتخاذ اسلوب  
ادبیات فرانسه به نیکی ترین سبک باب تعلیم و تعلم ادبیات را  
مقتوح نموده - با خود عهد نمودم که چون بایران معاودت کنم  
در علم ادب بزبان و وطن عزیز کتابی با سلوب جدید تألیف کنم  
ولی پس از معاودت بایران نظر با اهمیت موقع و لزوم وضع قوانین



قضائی و تکلیف دولتی و وقت بقبول ریاست ادا راه تنفیج لواحق  
قوا بن حق المقدور آنچه لازمه خدمت گذاری بود انجام و تهیه  
مهمات قوا بن قضائی را نموده بنوسط وزیر وقت پیشنهاد به مجلس  
شورای ملی گردید و ضمناً بواسطه رفع اختلافات سیاسی مبادرت  
بنکارش حقوق بشری نموده و بحمد الله موفقیت بطبع آن حاصل شد  
تا آنکه اول کودتا که انقلاب سیاسی پیش آمد عهد دیرین را  
بخطایم آورد که بنام انقلاب ادبی مقدمه با قلم ناچیز خود نگاشته  
وظیفه معهوده را انجام دهم این بود که بنام یزدان و باسم فرمانده  
کل انقلابات ایران ( اعلیحضرت قوی شوکت همایونی و حیوة بخش  
ایرانیان رضا شاه پهلوی خلد الله ملکه و سلطانه ) قلم بتألیف علم  
ادب برداشته با مراجعه برشته های طویل مطول و ادبیات  
بیروت و مصر و توجه کامل به ادبیات فرانسه و یونان و ایران  
آنچه در قوه و فهم ناقص خود داشتم به اسلوبی تازه نگاشتم و  
این هدیه نا قابل را برسم یاد کار برای هموطنان محترم بود بعت  
گذاشتم تا مگر دانشمند عالی مقام به رفع نواقص آن اهتمام  
نمایند و پس از ختام دیباچه نظماً معروض داشته که ذیلاً بعرض  
قارئین محترم میرسد - ضمناً از تمام آقایان و دانشمندانی که  
با بنده نكارتند هر يك بمحذی كمك فكري نموده اند خصوص حضرت  
حجة الاسلام آقای امیرزا مهدی اشتیائی و حکیم دانشمند آقای  
آشیخ محمد خراسانی و حجة الاسلام آقای آسید حسین کاشانی و  
حکیم و ادیب دانا خائف شیرازی و حضرت آقای حکیم فریدنی

و دانشمند معروف آقای مترجم همیون مراتب امتنان و تشکرات خود  
را تقدیم می نمایم و همچنین از کسانیکه در طبع این کتاب شرکت  
جسته اند از قبیل ادیب دانشمند سالار جنک شیرازی و ادیب  
خردمند آقای قدرة الله خان شیرازی رسم تشکر بجای می آورم

بنام خداوند جان و روان	که بخشود ما را بیان و بیان
خدائی که خلق بداج نمود	ادب را در آفاق شایع نمود
قرون ادب نیک ایجاد کرد	بصنایان عالم آباد کرد
بلاغت بنطق اعطا نمود	دل مرده از علم احیا نمود
ضییعی که زبنت بالفاظ داد	براهل ادب باب معنی گشاد
یانی با هزار تارل نمود	ادب را به منطوق کامل نمود
علا کرد فکر سنی (۱) برشر	ورا داد روق (۲) بفضل و هنر
زحکمت بدامت خیال انیق (۳)	بخشود فکر دقیق (۴) و دقیق (۵)
ترا از شهاب (۶) سرافراز کرد	با نغاه این (۷) طرب ساز کرد
بر افزود اقبال (۸) نکرت ترا	کرم کرد انشاء طرقت (۹) ترا
چو ما را قنبل (۱۰) با شمار داد	بیان را لطافت و افکار داد
پس آنگه تا بر نفس و دلی	که علم و ادب زان فرشت منحل
نفس که اصعاد قرآن از دست	ولی که بنیاد نیان از دست
تا بر یزدگان مسموم باد	که باشد مرا مشتقان در غمها
زمانی که در ملک شد مکرود	بدست شهباز ایران و غنا
شهن گز وطن با درنگ و شتاب	بدیرو شمشیر برد انقلاب

(۱) مراجعه بنمره ۲۳۴ (۲) مراجعه بنمره ۲۲۹ (۳) مراجعه بنمره ۲۲۶ (۴-۵) (۶) مراجعه بمرات ۲۲۳ - ۲۲۴ (۷) مراجعه بنمره ۲۲۵ (۸) رجوع بنمره ۲۲۵ (۹) رجوع بنمره ۲۲۶ (۱۰) رجوع یاب شعریات



نهی کو بدین ملك بخشود جان  
مراسته فکری بر سر فروه  
بفر ادب دقر آراستم  
نوشتم ز ایوان علم ادب  
گر قلم ز افکار پیشیان  
لال افکار شد انتخاب  
باده نویسی بدم اهتمام  
در آن حال نهادم آرا بشور  
شسته بر بگرفت تاج کبان  
تاریخ آن طبع من زد نوب

چون این نامه فرخ آمد تمام  
پی ختم آن خانه برداشتم  
مرا طبع آمده گفت از طرب

داخل ادب ملك تنها مکنم  
که پوشه سحر و خطای مرا  
چو سبقت بلم ادب مراست  
منفع ذخراوندگان کریم  
که این نامه را گوهر افشان کنند  
نظر عالی نبکو بکار آورند  
که علم الادب رشك و جبران شود

ز غل کهن سال و بخت جوان  
چنان کا خیار از کفم در روده  
ز هر گونه خشوش پیرا شدم  
که باشد ادب خوب تر از ذهب  
بتظیم آوردم از هر زبان  
را انواع اسباب شد اجتناب  
که خالی ز تحقید ماند حکلام  
در ایوان آن پس نمودیم غور  
اصب گشت محبوب پیر و جوان  
بصر من الله و فتح فریب

نمودم با کمال آن اهتمام  
یکی طرفه تاریخ بنکاشتم  
بنوانید پیوسته علم الادب

تبار اشخاص دانا مکنم  
برده نگیرد رای مرا  
بقی القدم پس خطاها رواست  
میدارد امید حقو عظیم  
باصلاح آن بذل احسان کنند  
گلی تو شگفته رخا آورند  
بلك فصاحت گلستان شود

# ماده تاریخ

اثر طبع مستشار اعظم میرزا تقی خان دانش «بلور»

از علم و ادب گر که کسی بهره نگیرد  
هم در بر خود هم بدر خلق ملوم است  
من برتر ازین گویم و تو برتر ازین دان  
بی علم و ادب در شمر قوم ظلوم است  
ز آن است که گفتم پی تاریخ کتابش  
علم ادب آموز چو مفتاح علوم است





## (علم ادب)

### مقدمه

#### تعریف ادب

۱ - ادب در لغت نگاه داشتن اندازه و حد هر چیز را گویند و نیز معنی دانش و طور پسندیده و شکفت آمده است و عرفاً عبارت است از نگارش و گفتار متبحر و علم ادب را اروپاییان تعریف نموده اند بدانستن مجموع قواعدی که با مراعات آن قواعد راهنمایی بخیالات و احساسات قلبیه مینماید بنحویکه شایان و شایسته مقام باشد و بعضی ادب را عبارت از معرفت چیزی دانسته اند که بدان وسیله از جمیع انواع خطا احتراز جسته می شود و نیز گفته اند که علم ادب عبارت است از قواعدیکه بوسیله اعمال آن قواعد قدرت بیان مؤلفات هوش بنحوی که مقام اقتضا نماید حاصل آید و ادب را دو جنبه است اول قواعد ترکیب دویم اقتدار بر نقادی مؤلفات هوش

۲ - مؤلفات هوش عبارتست از ترکیب يك نوع مسائلی که بر حسب طبیعت شئی مقصودی که مورد توجه است موجب تعلیم و یا تفریح و یا تحریک گردد و یا آنکه هر سه جهة را دفعه ایجاب نماید و بطور اختصار تألیف هوش عبارتست از بیان حقیقت ادبی و اظهار لطایف و دبیعه گذاشته شده در آن

۳ - صنعت تألیف کلام از منظوم و منثور محتاج با دوات کثیره است از قبیل لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و فنون انشاء و شعریات و عروض و املاء که منشی باید این علوم را بداند تا آنکه در هر علمی که وارد شود از عهده بیان نیکوی آن بر آید و نیز مستحسن است که منشی از هر علمی بتدریج بهره مند باشد تا بتواند در مواقع مقتضیه از لفظ و معنی و اصطلاحات علمیه استفاده نموده و بخیالات ادبیه خود قوت دهد

۴ - ادبیات یا کلام زیبا عبارت است از قسمتی از مؤلفات فکریه و مدرکات قوه دراکه که مخصوصاً بیشتر مبین نیکوئی است از قبیل شعریات و تاریخ ادبی و فصاحت و بلاغت در کلام

۵ - ادب علمی است پس مفید و حائز لطائف و عسمنات و ممارست در نگارش و نقادی و قرائت و احتذاء (تقلید ادبی) افکار نویسندگان بزرگ را راهنما و مقوی عقل گشته و موجب ازدیاد قوه تخیل و سبب قوام قوه قضائیه گردیده و روح را بلند و معایب را مرتفع و سبب ظهور احساسات عشقیه نسبت بهر شئی نیکوئی گردد آثار و آثاری را که خطیب از بیان خطابه ایجاد و فوایدی را که از نطق خود ایراد



مینماید منشی میتواند از نوك خامه همان فواید را ظاهر سازد و علاوه بر انفاذ کلمه در خاطر حنار غائبین را نیز با احساسات مستحسنة خود دعوت کند و بعبارت ساده نغم آثار قلبیه خود را در مزرعه خاطر غائبین کاشته و عموم را بحقائق منظوره راهنمایی نماید ادبیات استعداد کافی در مشتمع ساختن اخلاق و عادات میدهد و مقام افشاندگان این نغم را مستحکم نموده و علو درجه آنان را نسبت بدیگران مبرهن میسازد تحصیل علم الادب حتی برای اشخاصی که فقط توجه باموزگاری علم خاصی غیر از علوم ادبیه دارند خالی از فایده نباشد فلاسفه و علماء علم ریاضی و طبیعت دائماً از علم الادب استعداد جویند چه در صورتیکه بخواهند مکشوفات خود را مورد تأثرات قلبیه واقع و توجه عمومی را نسبت بقضیه از قضایای علمیه جلب کنند کاملاً محتاج بعلم الادب خواهند بود بالاخره بواسطه علم الادب میتوان حقایقی را که ظاهراً باریك و نظراً كوچك و بایست باشد بیک نحو عالی و اسلوب متعالی بیان نمود که طرف توجه خوانندگان واقع گردد

۶ - صنایع مستظرفه یا فنون نظیفه که عبارت از موضوعاتی است که اساس آنها مبتنی بر ظاهر نمودن لطایف و ظرائف است معمولاً منقسم بدو قسم گردیده اول فن رسوم که شامل معماری و حجاری و نقاشی میباشد و دوم فن صوت که مشتمل بر موسیقی و شعر است و قسمت اول اختصاص بچشم دارد و ثانی مخصوص گوش است و باینکه بوسیله چشم و گوش تخصیص بهوش یابد و لکن شعر از هر چیزیکه

مبین نیکوئی است نسبت بالاتر و درجه عالی تر را دارد زیرا که ادوات آن برای بیان لطایف و سیع تر است

۷ - لزوم قواعد در علم ادب مانند سایر علوم ظاهر و مبرهن است بواسطه آنکه قواعد از نتیجه يك قسمت مهم تجربیات و امتحانات و بالاخره زحمات دانشمندان بزرگ حاصل آمده است و بر همه مشتاقین ادب در یافت نمودن قواعد مقرر در آن لازم است چنانچه در علم الادب محسنات ادبیه وجود نیابد جز بموجب يك نوع ترتیب و هیچ ترتیبی مستقر نگردد مگر بواسطه قاعده از قواعد و حتی عقل فوق العاده ( بسیط ) بنفیه بدون تضاد و بیعضی از خطرات نمیتواند بطور کلی مستغنی از قواعد مقرر و تجربیات اشخاص بزرگ قرون ماضیه باشد این نکته نیز نا گفته نماند که قواعد بشنهایی نه خلق ادیب میکنند و نه در اشخاصی که طبیعت آنها را از مقام عقل قوی محروم داشته است قائم مقام گردد بلی قواعد مؤثر است اما بشرط استعداد از عقل قوی و ذوق سلیم و حسن محکم و خفیه و حافظه .

۸ - مطالعه را فواید زیاد است اول آنکه نویسنده از کلیه الفاظ نیکو معانی بدیعه را ذخیره نموده و در موقع ضرورت با تصرفات منتضیه بکار میرسد دوم آنکه قرائت در اکثر اوقات قواعد نوشتن را صریح تر از درس بیان مینماید سوم آنکه با رعایت شروط مطالعه ملکه بلاغت و فصاحت بنحوی کمال در ذهن حاصل شود چنانکه در فنون انشاء منسلک ذکر خواهد گردید .

۹ - همان اندازه که ارنیاض و ورزش را انواع و اقسام زیاد



است و برای هر یک از اینها در این کتاب توضیح داده شده و شرح آن در بعضی از معانی و ترسعه یک معنی در حیره شانی و در شکل ادبی در آوردن و آرا پیش دادن کلمات بزرگ طبیعه موجب ترویج روح و قوت قلب و صاف نمودن طبع می شود از این مجری است که نویسنده از سرشته و تندمیں و اوضاع روحیه آن شامل الذم و معنی ادبی قدیمه استفاده نموده و کلام خود را بر نگه های مطایع خیالات عالیہ رنگ آمیزی کرده و در میدان فصاحت جولان نوسن دانشوری دهد بر هم زدن نظم بنثر و بالعکس نیز اثر بزرگی را در تقویت مراتب انشائیہ حائز است چنانچه شرح مقتضی در قسمت راجعه بقانون انشاء درین موضوع داده خواهد شد.

### در لطائف ادبی و ظهور کلی

۱۰ - لطافت بر حسب عقیده افلاطون عبارت است از جلوه بی آرایش مخصوصه حقیقت و عبارت دیگر ظهور حقیقت را گویند بنامی که موجب نشاط گشته روح را شیفته سازد و عبارت دیگر و صوف بلطافت آن را گویند که موجب نشاط عقل و قلب گردد و آن متضمن حقیقت و حسن وحدت و تناسب است نسبت به مجموع و متضمن تناسب و حقیقت و امتزاج (تلفیق) است نسبت به هر یک از قسمتها

۱۱ - لطافت از قرار تفصیل ذیل تقسیم شده است

۱ - لطایف اساسی لا یتغیر غیر مخلوق که عبارتست از ذات لا یتغیر بار تعالی که خود موجد هر نوع از اقسام لطائف باشد

ب - لطائف طبیعی که عبارتست از آنچه در نظم اشیاء موجوده که با مریر و ردگار ظهور یافته است جلوه نموده و ظاهر می شود.

ت - لطائف فکریه آنستکه بتوسط عقل بشری موجود و از مجرای فنون ظاهر گردد.

ث - لطائف صنایعیه نفعیه که عبارتست از ترسیم و تصویر خارجی وحسی خیالات حاصله و درین قسمت اخیر استکه لطائف ادبیہ داخل می شود

۱۲ - لطافت یا حسن ادب عبارتست از ششمه حقیقت و نکوئی تألیفات هوش که گفته اند جز حقیقت نکوئی نیست و فقط حقیقت است که دوست داشتنی است بنا برین ادبیات وقتی نکواست که بواسطه جلوه حقیقت هم عقل را خوش آید و هم قلب را فرح بخشد چرا که ادبیات مفایر حقیقت و خلاف اخلاق پسندیده روح بشر را مستحضر سازد و عقل سلیم آنرا طرد نماید و بالتبعیه ادبیاتیکه لطایف متصوده را حائز باشد آنستکه حقیقت را چو ت روز روشن ظاهر ساخته و اخلاقی نکو و خیالات پسندیده را مانند تخم در مزرعه خاطر عموم می افشاند.

### ادب صافی ضروریه ادیب

۱۳ - بکفر ادیب می بایست اگر دارای عقل فوق العاده نباشد اقلا واجد عقل تمصیل یا عقل عادی و آموخته و خفیه و حس و ذوق و حافظه بوده باشد.

۱۴ - Genie عقل بسیط و یا فرق العاده عبارتست از يك قدرت فوق العاده که يك عده نایل از حوشمندان و یا عقلاء زبده اعطای شده است



بطوریکه صاحب آن تفوق خود را نسبت بیهی از ابناء نوع خود ظاهر سازد و این نوع از عقل طبیعی است و استقامتی عقل فوق العاده منصف مراتب ابداع و اختراع و بسط و ظهور آن عاده دائمی نباشد و بهمین جهت است که عقل فوق العاده گفته شده است و مانند برق در دعاغ شخص ظاهر شده و خاموش گردد.

۱۵ - Talan عقل تفصیل یا عقل عالی از عقل فوق العاده کمتر و يك نوع شایستگی ساده و طبیعی مخصوصی را داراست عقل تفصیلی از اختراعات عقل بسیط استفاده نموده و حقایقی را بدایت وسیله کشف و يك نحو دیگری قضا یا منظره را جلوه دهد و این نوع از عقل ممکن است دائمی باشد و ازین نقطه نظر است که گفته اند اختراعات اولیه منتهی بعقل بسیط و شعب آن منتهی بعقل تفصیلی گردد.

۱۶ - Esprit عقل عادی عبارتست از قوه که بواسطه آن شناسائی بحال اشیاء حاصل و آنها را بیکدیگر نسبت داده ایجاد فکر نماید.

۱۷ - Imagination خیال در لغت بمعنی شخص است و در اصطلاح حکما عبارتست از قوه باطنی که حفظ نماید صور محسوسات را بعد از غایب شدن ماده بعبارت دیگر از نقطه نظر ادبی عبارتست از قوه که اشیاء را در تحت يك رنگ جاننداری تابش دهد و این قوه از خصایص عقل فوق العاده است که هیچ چیزی را خلق و یا اختراع و یا ابداع نتواند نمود جز بقدرت خیال این قوه است که با يك سرعت فوق العاده خود را در مرز و وسیع امکانات بر تاب نموده و عقل و این نوع متاثراتی را نفیض کرده در تحت نظر گیرد فیما بین تمام قوای حسیه ما خیال از هر يك

بیشتر ممکن است در لغزش و اشتباه واقع شود هر گاه عقل آنرا اعداد نموده و هدایت نکند.

۱۸ - Sensibilité حس بطوریکه در شفا مندرج است عبارت از قوه ایست که انسان بدان از صور مدرکات متأثر و منفعل گردد مانند احساس لذت و الم و از نقطه نظر ادبی عبارتست از يك نوع تأثرات فوق العاده که با يك نحو ظهور قدرت و تجسم مخصوصی موجب شود آن تأثرات بتوسط لفظ انتقال یابد و آثار حاصله از حس موجب ایجاد رقت و عواطف قلبیه و شفقت و یا حزن و اندوه شود بواسطه حس است که بدون استمداد از عقل و تأمل اغلب اشیاء را ملاحظه و مشاهده می نمائیم و از اینجا است که گفته اند هر تصنیف یا تألیفی را از بخرای حس قضاوت نمائید.

۱۹ - Gout ذوق در لغت بمعنی قوه ایست که بدان طعم مأكولات و مشروبات شناخته میشود و در اصطلاح ادباء عبارتست از قوه که ادراک لطایف کلام و محسنات خفیه آنرا می نماید و بعبارة اخری ذوق میوه ایست که از عقل و حس حاصل شود و همچنین گفته شده است که ذوق قوه ایست مؤثر و مشخص محسنات و معایب تألیفات هوش بنحویکه کوچکترین درجه مراتب فصاحت و بلاغت معایب انشائی را تمیز میدهد و انواع نگارش را از انحراف و کج روی که ممکن است عقل عالی و عقل فوق العاده دچار شود جلوگیری نموده و مانع راهنمایی کند یکی از دانشمندان بزرگ گفته است که فنون را يك نقطه تکامل است که اگر کسی آنرا احساس نموده و دوست میدارد و اجد



ذوق کامل است و اگر احساس نمیکند و لکن دوست میدارد  
بنحوی از انحاء حائز فوق ناقص خواهد بود  
ذوق بواسطه قرأت کتب عالیه رونق گرفته و مخصوصاً کتبی که سرمنق  
اخلاق پسندیده و انداختات نیکو باشد از قبیل کتاب گلستان شیخ و  
کلبه و دمنه آثار بزرگی در پرورش ذوق دارد  
۲۰ - *Mémoire* حافظه عبارتست از قوه که شأن آن حفظ نمودن  
مدرکات عقل است از معانی و بیاد آوردن آنها در موقع حاجت و از  
این جهت است که آنرا فاکره گفته اند

## قسمت اول

در علم با اصول و فنون نگارش (انشاء)

تهیه

در انشاء و مواد اصلی آن

۲۱ - علم انشاء عبارت از اصول و قواعد مخصوصی است که نگارنده  
با مراعات آنها افکار خود را بتوسط الفاظ نمایش میدهد بیان مطلب  
آنکه کلیه نگارش هر نگارنده بطور عموم افکار قلبیه او را بمنصه  
ظهور در میآورد علیهذا منشآت هر منشی نماینده و بیان کننده منویات  
قلبیه اوست

۲۲ - شرایط لازمه برای انشاء نیکو عبارت است از فکر خوب  
و احساس خوب و ادآء خوب و نیز در آن لازم است عقل سلیم  
و روح پاک و ذوق لطیف

ادوات اساسی انشاء عبارت است از فکر و صور و احساس و ادوات  
صوری آن عبارتست از کلماتیکه جمل را تشکیل میدهد  
۲۳ - *Pensées* فکر عبارتست از يك عملی از اعمال نفس که بواسطه  
آن شئی را در تحت مطالعه و دقت در میآوریم تا بالنتیجه بمقام  
فها در آورده و با يك نوع حاکمیت در باره آن شئی حکم نمائیم  
اعلب ادباء فکر را تعبیر نموده اند بخود فها در صورتیکه بمقتضای  
مقام و جمل ساده تنظیم شده باشد چنانچه گفته شود: «روح مجرد  
است و خدا ازلی است» و بالنتیجه فکر موجب تصدیق است «من مشاهده  
میکنم من میدانم» که جز نمایش ساده که عقل در يك شئی  
تشکیل میدهد حاصل نشود

۲۴ - *Image* تصویر عبارتست از نمایش شئی جسمانی یا روحانی  
هر گاه بشکلی در آید که قابل احساس باشد

۲۵ - *Sentiment* تأثیرات قلبیه در اصطلاح ادب عبارتست از  
تخریکاتی که بروح وارد میشود بنزدیک شدن و یا دور شدن بیک شئی  
که در تحت عنوان تصویر ساده حضور آن نمایش یافته

بوسویه *Bosquet* که یکی از دانشمندان معروف فرانسه است چنین  
گفته: «انسان بطرف قبر رهسپار است در صورتیکه از عقب خود  
زنجر طویل امید فریند را همی میکشد» تصویر در این جمله  
زنجر طویل است که انسان آن را مانند غلام بدبختی حمل نماید  
تأثیرات قلبیه در این زحمات درد ناک است که همه وقت بی نتیجه  
بوده و پیوسته فریب خورده تا آخرین دم مقدر که ملاحظه مینماید



تمام تخیلات و اوهام و بعبارت ساده و زیبایی وی در حال زوالست  
فکر همه جااست و این همه يك پرده نقاشی اتمام یافته را تشکیل  
مکند که نقاش بتواند آنرا در معرض نمایش گذارد  
افکار و صور و تأثرات قلبیه را از نقطه نظر علم الانشاء نمیتوان بجمال  
و زینت هائیکه بدانها پوشانیده شده است غیر مربوط دانست و همین  
نقطه نظر است که بموقع خود در مقام تحقیقات و تبیین اوصاف افکار  
راجع با انشاء را بیان و توضیح خواهیم نمود.  
۲۶ - علم انشاء را سه رکن است ( ۱ ) اصول انشاء ( ۲ ) فنون  
انشاء ( ۳ ) شریات

## رکن اول

### در اصول علم انشاء

۲۷ - اصول علم انشاء بر روی چهار پایه است  
اول - مواد انشاء دوم - صفات انشاء سوم - تحسین انشاء ( بدیع )  
چهارم - بسط کلام

### پایه اول - در مواد علم انشاء

۲۸ - مواد علم انشاء بسه ماده تقسیم شده است - اول - الفاظ  
دوم معانی سوم ایراد معنی واحد بطرق مختلفه و توسعه دادن درمعانی و بیان  
ماده اولی در الفاظ

۲۹ - کاتب در انتخاب الفاظ باید سه چیز را منظور دآرد اول  
فصاحت دوم سراحت سوم بلاغت

## بحث اول

### Pureté - در فصاحت

۳۰ - فصاحت در لغت بمعنی ابانه و ظهور است چنانچه فصیح  
الاعجمی و الفصح در موقع طلاق لسان و خلوص لغت از لکننت گفته  
میشود و اهل اصطلاح گاه میشود که متکلم را بان موصوف میسازند  
و گاه مفرد را و گاه کلام را. پس فصاحت در متکلم ملکه است  
که بدان اقتداری دارا گردد که بغیر از مقصود بلفظ فصیح در هر  
زمانی از ازمده و در هر محلی از مجامع بمقتضای حال اداء نماید و چنین  
متکلمی را در اصطلاح فصیح مینامند و بروی لازم است که همه وقت  
کلماتی را بکار برد که مصنفین بزرگ و دانشمندان سترک آن را  
استعمال نموده اند و در مجامع متعالیه بکار برده اند و زبان باستعمال  
آنها عادت نموده باشد بجهت آنکه عادت را در عالم فصاحت مقامی است  
شامخ و با تصدیق بمراتب سابق الذکر کافی نخواهد بود که کلمه از  
کلمات در عبارت مصنفی بزرگ آمده باشد بجهت آنکه بسا شود کلماتی  
در شعر مورد استعمال نیکی و می دارد و لکن در نشر استعمال آن  
بر خلاف مدارج فصاحت باشد.

۳۱ - فصاحت مفرد عبارتست از خالی بودن آن از تنافر حروف  
و از غرابت و از مخالفت قیاس لغوی و از کراهت در رسم و ابتذال

### تنافر حروف

۳۲ - تنافر حروف آنست که کلمه یر لسان قبل و لطق یا



مشکلی است چه در شعر و در حدیث و چه در محاوره استعمال  
گردیده است همچو میگوید چو مال مست • چون ببندد رخ تو در گلشن

### غرائب

۳۳ - غرابت آنست که غیر مأنوس با استعمال باشد و بعضی  
گفته اند که غرابت عبارتست از استعمال کلمه و حشیه که درک معنی  
آن محتاج بنور در کتب لغات مبسوطه باشد مثل کلمه نکأ کأتم  
و افر تقوا در قول عیسی بن عمر نحوی در موقبعکه از خر بزیر افتاده  
و مردم بدور وی گرد آمده بودند • مالکم نکأ کأتم علی  
کنکا کؤ کم علی ذیجنه افر تقوا غی • که مردم ازدور وی فی الحال  
متفرق گشته بگفتند رها نمایند که شیطان وی بهندی تکلم می نماید از  
غرابت محسوب است کلماتی که دارای وجه بعید باشد یعنی سامع برای  
فهم معنی تجسس در یافتن و جوه بعیده نماید مثل قول حکیم خاقانی  
چون از ماه نوزی عطارد • مرغ هدف شود مر آن را

که از ماه نوکان و از عطارد که بتازی اسم ستاره ایست تیر و از  
مربخ ستاره مدهود که متعلق بجنجیریان است اراده نموده است و وجه  
بعید در این کلمات مشهود است

فایده - از غرابت محسوب است کلمات اجنبیه که فعلا اکثر از  
نویسندگان ایران بخمال خود از محسنات انشائیة بشمار میاورند  
گرچه بانبودن کلمات فارسی و یا عربی که معمول به زبان حالیه ما  
باشد استعمال کلمات اجنبیه خالی از غرابت محسوب است و اختراع  
بعضی از لغات و یا اخذ از یکی از السته نزدیک بزبان ما که حالیه

مردم متوجه بدان هستند در صورتیکه موقع اقتضا نماید صحیح است  
۳ - مخالفت قیاس

۳۴ - مخالفت قیاس آن است که کلمه بر خلاف وضع واضح باشد  
و بمباراة دیگر مخالفت قیاس باین است که مخالف باشد با قواعد مستنبطه  
از منبع لغت زبان مقصود مثل فك ادغام در کلمه اجلل بجای اجل  
که شاعری گفته الحمد لله العلی الاجلل و مانند کلمه اشیر بر  
خلاف قیاس بجای افضل تحصیل شیر که حکیم فا آبی من باب ضرورت  
شعری استعمال نموده است • هر که نکرید از آن خنده ز شیرا شیر است •  
و مثل باکات و ملکوک که بعضی بجای باکتها و لاک زده شده استعمال نمایند

### ۴ - سگراحت در سماع

۳۵ - سگراحت در سماع آنست که گوش از شنیدن کلمه احساس  
خشونت نماید چنانچه از شنیدن اصوات منکره مثل آله بجای داهیه  
دهباء و یا ماء عذب و کریم النفس گفته شود داهیه خنفتیق و ماء  
نذح و کریم الجرش و چنانچه بجای بابل نغمه سرانی بود گرائی بابل چهجهیدن  
آثار کرد و یا آله کوئی بجای پنهاست - پنهاست چنانچه موای  
فرموده دو دهان دایم هر يك همچونی • يك دهان پنهاست در لبهای وی

### ۵ - ابتذال

۳۶ - ابتذال آنست که ذکر و استعمال آن قبیح باشد و آن  
یا بواسطه نل عامه باشد لفظی را بر خلاف اصل وضع چنانچه بایله  
بهلول گویند در صورتیکه معنی آن در لغت سید جامع تمام خیرات  
باشد و یا بجهت سخافت آن کلمه در اصل وضع مثل استعمال کلمه



طوب در طین و فی زبور در عدل

## فصاحت کلام یا مرکب

۳۷ - فصاحت مرکب با فصاحت کلام عبارتست از خالی بودن آن از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید و تکریر با فصاحت کلمات آن

۱ - ضعف تألیف

۳۸ - ضعف تألیف عبارت است از وقوع خلاف قواعده نحویه مشتهره میان بزرگان این فن و بعبارة اخری ضعف تألیف از تقدیم و تاخیر اجزاء کلام بر خلاف ترتیبات مقرر در آن زبان حاصل شود مانند آنکه بجای سر غلیات گفته شود غلیان سر که بموجب قیاس نحوی در زبان عرب مضاف باید متمد بر مضاف الیه باشد

### ۲ - تنافر کلمات

۳۹ - مقصود از تنافر کلمات آنست که جمع شود چند کلمه قلیل بر طباع و اسماع و لسان گرچه افراد کلمه را تقالیتی نباشد و حصول تنافر یا از جهة ثقل فوق العاده است چنانچه گفته شده است «امشب سه شب است که هر سه شب سخت شب سردیست» و چنانچه کوئی در قرب قبر قبری نیست و یا کوئی نیر بر روی ران راست لرزید و یا از جهة ثقل غیر فوق العاده مانند آنکه بگوئی دم بدم دم دید و دم برزد و یا کوئی چوب چلچله چلچلی نماید

### ۳ - تعقید

۴۰ - تعقید عبارتست از عدم وضوح دلالت کلام بر معنی مقصود

و آنست بر دو قسم است تعقید لفظی و تعقید معنوی

۴۱ - تعقید لفظی آنست که کلام بواسطه خللی که در نظم آن واقع گردیده است یا حذف و یا تکرار یا حذف و یا تضار و غیر آن دال بر معنی مراد نباشد از چیز هائیکه موجب صعوبت فهم مراد گردد گرچه کلام صحیح و بر وفق قواعد مقرر ادبیه باشد و جائز است که تعقید بواسطه معنی کلمات حاصل شود و لکن باعتبار مجموع کلام اند و اقوی گردد علیهذا ذکر ضعف تألیف بی نیاز از ذکر تعقید لفظی نباشد چنانچه بعضی اینطور توهم نموده اند مثل آنکه گفته شده است - کر برانی میکنم افغان وزاری از درم - و حال آنکه بهتر است گفته شود - کر برانی از درم افغان وزاری میکنم و یا آنکه بگوئی - میکنم افغان وزاری کر برانی از درم

۴۲ - تعقید معنوی حاصل شود بواسطه عدم ظهور دلالت لفظ بر معنی مراد بطلت خللی که واقع گردد در انتقال ذهن از معنی اولی که از لغت مفهوم شده بمعنی ثانی که مقصود است و این خلل وجود یابد بواسطه ایراد لوازم بعیده عن حاجت باشد بواسطه کثرت باخفاء دلالت بر مقصود چنانچه انوری گفته (ما خاک کف پای ترا غشی به بندد لب برب و لرزه عاده در قسم را) ظاهر در بیت آنست که خاک پای مدوح اسباب تب و لرز است و حال آنکه مراد شاعر این است که عزت و عظمت مدوح را باین بیات توضیح دهد که از عزت او هنگام سوگند یاد نمودن بخاک پای وی لرزه و تب بر اندام سوگند یاد کننده وارد می آید و این معنی خلاف ظاهر بیت است و تعقید در آن



#### ۴ - تکرار

۴۳ - مقصود از تکرار پی در پی آوردن يك كلمه است در جمله واحد یا شعر واحد چنانکه شاعری گفته

ای چشم نو چشم چشم عالم را چشم \* من چشم دیدم جو چشم \* چشم  
چشم بیان چشم جنت بگزد \* ان چشم جا چشم است چه چشمند چه چشم

#### بحث ثانی

#### Propriété - در صراحت

۴۴ - صراحت در کلمه آنست که قالب نفس و مطالب باشد بنابر این اطلاق کلمه نفس بر سریر خلاف صراحت خواهد بود بجهت آنکه موجب وضع واضع نفس عبارتست از جنازه یعنی تحت میت و سریر اعم از هر دو است و برای حصول صراحت توسل جسته میشود بکلمات مترادفه و مشترکه و متجانسه و صفات و بدلوا و تعریف هر يك بترتیب خواهد آمد

#### ۱ - کلمات مترادفه

۴۵ - Les Mots Synonymes کلمات مترادفه عبارتست از کلماتیکه در لفظ مختلف و در معنی مؤتلف باشد اعم از اینکه در نسبت هر يك از آن کلمات خصوصیتی ملاحظه شده باشد یا نه قسم اول مانند (نژاد و فرزندی) کاتب میتواند با انتخاب هر يك از آنها که مناسبت جناسی یا سجعی با کلمه مجاوره بان داشته باشد رعایت عذات بدیعیه را نماید و اشکال

متنلفه خیال را بیانی نیکو جلوه دهد یا آنکه شاعر شعر خود را که یکی از آن کلمات موزون نمیشود با انتخاب دیگری موزون نماید. قسم دوم که ملاحظه خصوصیتی در نسبت هر يك شده باشد مانند (کره و خرقة و بدنه و قلند و بقعه است) ۵ کلماتی هستند مترادفه با لفظ قطعه ولی اولی برای نان و ثانی برای جامه و ثالث در طلا و رابع در جگر و خامس برای زمین وضع شده است و مانند تیکه و پارچه و زمان و لباس که باید کاتب یا شاعر هر يك را با رعایت مناسبت مقام استعمال نماید

#### ۲ - کلمات مشترکه

۴۶ - Les mots Homonymes کلمات مشترکه آنست که در لفظ متحد و در معنی متعدد باشد مثل عین که مشترك است میان چشم و چشمه و طلا و آفتاب و زانو و شاهین ترازو و مثل شیر که بین شیر حیوان درنده و شیر خوردنی که بعبری آنرا لبن گویند مشترك است و مانند کور و کور که یکی بمعنی قبر است و آند بکر بمعنی حیوانی معروف و چو ت سیر و سیر که یکی بمعنی پیازی مخصوص است و دیگری ضد کرسکی

#### ۳ - کلمات متجانسه

۴۷ - Les mots Paronymes کلمات متجانسه آنست که در تلفظ مشترك ولی در املاء یکی مختلف باشد چون خویش و خیش که اولی بمعنی بستگی و ثانی آلتی است که بکار زراعت آید و مثل خان و خوان که اولی بمعنی بزرگ و ثانی بمعنی سفره است



## ۴ - صفت

۴۸ - صفت عبارتست از مفرداتی که برای بیان موصوف و تعجبین و تقیح آن آورده می شود مثل برنده در شمشیر برنده و گویا در خلق گویا و نیز در خنجر نیز و روان در آب روان و بد در رفیق بد و بدبخت در جوان بدبخت.

تنبه - مستحسن از توصیف آنست که کاملاً مبین نفس موصوف بود بنوعی که وجود آن در موصوف حقیقی باشد و استعار آن موکول است بذوق سلیم بعد از نظر بنفس موصوف و احوال و توجه بمقتضای حال در موارد مفصله ذیل عدول از وصف را لازم دانسته اند اول در صورت عدم مطابقه وصف با موصوف دوم در صورت قلت فایده صفت باینکه افاده معنی زایدی در موصوف نماید سوم در صورت تراکم صفات بعضی بر بعض دیگر

## ۵ - بدل

۴۹ - بدل در لغت چیز است که قائم مقام دیگری واقع شده باشد و در اصطلاح علماء علم بیان عبارتست از صفتی که قائم مقام اسم گردد و بدین سبب موجب ازدیاد در تعریف موصوف گردد مانند روح الله (حضرت عیسی) و کلیم الله (حضرت موسی) و خانم التبیان (محمد بن عبدالله ۳) و ذوالقرنین (اسکندر)

## بحث ثالث

## Elegance - در بلاغت

۵۰ - بلاغت در لغت بمعنی وصول و اتمیاست و در اصطلاح اهل

معانی عبارتست از مطالعه کلام نصیح بمقتضای حال و مقتضای حال مختلف است چه مقامات کلام متفاوت است و بدین واسطه باید متکلم بوجه مخصوصی که مطابق آن مقام باشد تکلم نماید چه مقام اطلاق مخالف با مقام تنسید و مقام تشکیر میباشد با مقام تعریف و مقام ذکر مخالف با مقام حذف است و مقام فصل منافق با مقام وصل است و مقام ایجاز مبین با مقام اطناب و خطاب نیز فهم مخالف با خطاب کردن است و از برای هر کلمه یا کلمه محاوره را آن مقامی است که غیر آن کلمه مناسبت مذکوره را دارا نیست و باختلاف این احوال معنی کلام تغییر میدهد و برجستگی شأن کلام در بیکوئی و مقبول واقع شدن آن باینکه مطالعه نماید باعتبار اینکه متکلم آن را بحسب سلیقه و بحسب جستجوی از خواص تر کیهانی بلفظ مناسب دانسته و پستی شأن کلام بعدم مطابقه آن با اعتبار مذکور است و اءمار این امر در معنی کلام اولاً و بالذات و در لفظ آن ثانیاً و بالعرض است و مراد از کلام کلام فصیح است برای آنکه برجستگی برای کلام فصیح منظور نیست و مراد از برجستگی آن برجستگی ذاتی و خلصی است نه عرضی خارجی برای اینکه گاه میشود که کلام بلامت عسرات لفظیه یا معنویه برجستگی حاصل می نماید ولی از حد بلاغت و تعریف آن خارج است پس مقتضای حال اعتبار نمودن مناسبات مقام است و از شروط بلاغت فصاحت مفرد و فصاحت مرکب است و از صفات مخصوصه بلاغت آنست که کلام را زینت و طراوت مخصوص بخشد



## ماده دوم

## در معانی

۵۱ - معانی جمع معنی و در لغت بمعنی مقصود است و در عرف بیانین عبارتست از تلمی که بسبب آلت شناخته شود احوال لفظی که مطابق نماید مقتضای حال را از قبیل تأکید و ذکر و حذف و غیر اینها و واضح تر از این تعریف این است که تعریف کرده شود باینکه علمی است که بآلت شناخته گردد کیفیت تطبیق کلام با مقتضای حال که چگونه تألیف کلام شود تا مطابق مقتضای حال گردد

۵۲ - معنی را دو وجه است اول آن معنی که در ذهن عارض شود در صورتیکه خالی باشد از هر گونه آرایش و آنرا فکر می نامند چنانچه کوئی «خدا عادل است» یا کوئی «صلاح انسان در حفظ لسان است» دوم آنکه مکلف یکی از کیفیات باشد و آن کیفیت با عارضی و حسی است که تعبیر بصورت گردیده است چنانکه گفته شود (صبر کلید نجات است و بشر شکار روزگار است) و یا آنکه دلالت کند بر بعضی از عواطف قلبیه مانند حب و بغض که آنمعنی را شاعره نامند چنانچه گفته اند (خوش بخت کسیکه بنفس خود غالب آید) «بد بخت آنکه دین بدیا فروشد» و مثل آنکه کوئی :  
«خرم ایامی و خوش عهدی و فرخ روز کاری»

## نظم در معانی

۵۳ - حفظ نظم در معانی مبتنی است بر استعمال کلمات تشکیلی

دهند آن بنحویکه موجد آن معانی شود بنا بر این گاه نظم منطقی مورد توجه است یعنی نظم که بدات خیالات و اعمال در مقابل عقل نماید و گاه آنچه را که نگارنده خود احساس نموده و با میخواهد موجب تأثرات قلبیه دیگران را فراهم سازد که آنرا نظم صناعی نامند مثلاً اگر گفته شود

نه گذر داد چند چوپانیر • از دوا نکست یک غلام اسیر

گر چه بودی غلام دور از شاه • و نه بر دست وی ناداری راه

از جهة ترکیب بندی و قواعد نحوه صحیح است ولیکن از نقطه نظر نظم طبیعی خیال صحیح نیست بجهة آنکه دلالت دارد بر اینکه پادشاه نیز افکنده است بدون آنکه از کاتب خارج نموده و جهة را مبین کرده باشد و این کلام در مقابل عقل نماید صحیحی ندارد

۵۴ - اگر مقام اقتضا نماید که غفلة یک نوع تعجیبی برای سامع حاصل شود و یا احساسات وی را بخود جلب کند میتواند کلمات اساسی را که طبعاً مؤثر در نفس است در بدو جمله مقصود ذکر نمود چنانچه شیخ سعدی گفته :

در حلقه کارزارم افکند • آن نیزه که حلقه میر بودم

و چنانچه گفته شده است «برواز بطرف جبال اختیار نمودی آن عقابیکه طیران شجاعانه وی بدو اوجبات هراس اهلای بلده مارا فراهم ساختی» - و در صورتیکه نظر نگارنده معطوف شود بر اسخ نمودن مطلبی در فکر سامع باید مقدمات را طوری فراهم سازد که کلمه اساسی منظور در آخر جمله واقع گردد چنانچه یکی از دانشمندان



گفته است. « مستقیم همه چو آب جاری هر چند بخورد بالیم و پا بوادی  
افتخار کردارم حر و سرد منتهی شود که حاکم »

۵۵ - است معنی الایات است و بلاغت استناده میشود از معرفت  
دو امر اول در کتب معنی دوم صحت معنی

## بحث اول

در ترکیب معنی

۵۶ - معنی ترکیب میشود اولاً از موضوع که مستند الیه گفته  
میشود چون خدا در جواهر « خدا عالم است » که خدا موضوع و عالم  
محول و نسبت علم بخدا استناد است و از برای هر يك از این سه امر  
احوالی است که مراعات آن واجب خواهد بود

## جزء اول

مستند الیه

۵۷ - مستند الیه عبارتست از آنچه حکمی بدان استناد داده شود  
از فاعل و یا نایب فاعل و یا مبتدا و آن با مطلق است چنانچه گفته  
شود: « کار یول است » کار مستند الیه مطلق بخواهد بود و یا مقید مثل  
آنکه گفته اند: « کار مفید یول است » که کار مستند الیه مقید بمفید  
است و مقصود دین کتاب هم مستند الیه مطلق است و هم مستند الیه مقید  
۵۸ - مستند الیه را چهار حالت است ( ۱ ) ذکر و حذف  
( ۲ ) تعریف و تکثیر ( ۳ ) اجماع و فصل ( ۴ ) تقدیم و تأخیر

## ذکر مستند الیه

۵۹ - ذکر مستند الیه یا بواسطه آنست که ذکر مطابق اصل است  
و مقتضی تدوین از ذکر آن موجود نیست و یا بواسطه احتیاط نمودن  
است از آنکه معنی تعویض شود از انکال بر قرینه و یا بواسطه تنبیه بر  
کندی فهم سامع و یا جهت زدودن اصباح و تقریر و یا بواسطه تعظیم  
و یا امانت بدانت و یا تبرک بذكر آن و بسط کلام در مورد بکه  
استماع آن مطلوب باشد و یا استلزام در موقعیکه شنیدن سامع در نزد  
مکلم بواسطه جهتی از جهات از قبیل عظمت و شرافت وی مطلوب  
باشد مثل آنکه در جواب ( زید آمد ) گفته شود بی فخر ملک آمد  
و یا گفته ملک آمد و گاه بسط کلام در مقام افتخار و ابتهاج  
و غیر ذلک از اعتبارات متناهی است مثل آنکه در جواب « پیغمبر  
ما کیست » گفته شود: « پیغمبر ماحیب خدا ابوالقاسم محمد بن عبدالله است »  
حذف مستند الیه

۶۰ - حذف مستند الیه بواسطه احتراز از ذکر بیجهت است بنا  
بر ظاهر و منصرف ساختن متکلم است از اضعف دلایل که لفظ است  
با قوای آن که عقل است بدین معنی که در موقع ذکر اعتماد بر  
دلالت لفظ است از جهة ظاهر و در موقع حذف اعتماد بر دلالت عقل  
است که آن از دلالت لفظ اقوی باشد بواسطه استقلال آن  
بدلالت عقلیات صرفه بخلاف لفظ که در دلالت مطلقاً محتاج بعقل  
است پس زمانیکه مستند الیه حذف شود بهر طور در آید که عدول از  
دلیل اضعف شده است بدلیل اقوی و در این مقام دلالت کنند



عشر فقه است که در آنست شد حقه میشود و الاخره...  
در صورت دکر و چه در صورت حذف مصف بر غرض است مثل آنکه  
در جواب سؤال تو در چه حالی گفته شود علیلم.

۶۱ - در علم نحو مذکور است که اصل در مسند الیه معرفه  
بودن آن است و معرفه یا ضمیر و یا علم یا اسم اشاره و یا اسم  
موصول و یا معرف بالف و لام و یا مضاف بسوی یکی از اینهاست  
و اغراض از آوردن هر يك از این معارف مختلف خواهد بود پس  
غرض از اینکه مسند الیه را ضمیر آورند آنستکه مقام تکلم یا خطاب  
و با غیبت باشد چنانچه گفته شود: «من هتم نجات بخش تو» و یا  
آنکه گفته شود: «توئی پروردگار من» و یا گوئی: «اوست پروردگاری  
که نجات بخش تو هست» و غرض از علم قرار دادن مسند الیه آن  
است که آن را در ذهن سامع بینه مشخص سازد مثل آنکه گوئی:  
«زید داخل خانه گردید» و یا آنست که او را تعظیم نمائی مثل آنکه  
گفته شود: «محمد ۳ معکه را فتح نموده و یا او را اهانت نمائی چنانچه  
گوئی: «چنگیز آمد» نسبت بکسی که دارای صفت ظلم است و یا آنکه  
بگوئی: «کلب دارای عمل زشت بود» و غرض از اینکه مسند الیه  
را اسم اشاره قرار دهند آنست که کمال یتیم و تمیز آن مقصود  
باشد چنانچه در حق حضرت زین العابدین گفته شده است  
هذا ابن خیر عباد الله قاطبة هذا التقى التقى الطاهر العلم  
و مثل آنکه گفته شود:

آن معین دانشوری که دلد فرمی... اوست که را دو مندر و شاه او را خواستار

یا بیان حال مسند الیه مقصود باشد در قرب یا بعد مثل «این خانه و  
آن کتاب» و یا تعظیم او مراد باشد مثل آنکه گفته شود: «این  
شخص بزرگوار بلند مرتبه است» و یا تحقیر مثل قول قائل: «این  
قاضی احکامی بر خلاف قول خدا صادر نموده است»

تنبه - نظر یا اینکه در فارسی که وجه از موصولات محسوب میشود  
و در فارسی موردی پیدا نمیشود که این کلمات مسند الیه واقع  
شوند حکم مذکور اختصاص بلفظ تازی دارد.

غرض از اینکه مسند الیه را موصول قرار دهند آنستکه متکلم بسامعین  
بنماید که از احوال مسند الیه غیر از صله او صفتی دیگر نمیداند  
چنانچه گفته شود: «آنکس که در کنار جویبار نشسته است  
داشتمند است» و یا آنکه کراهت از ذکر او داشته باشد چنانچه  
گوئی: «آنکس که سر از اطاعت پیچید مجازات رسید» و یا تفعیم وی  
را در نظر گیرد چنانچه در باره اسکندر گفته شده است: «آنکس  
که بطاعت وی مشرق و مغرب اذعان نموده است آمد» و همچنین  
است در کلمه اغراض مانند تهکم و توییخ و غیره و غرض از اینکه  
مسند الیه را معرف بالف و لام آورند آنستکه معهود بودن او مقصود  
باشد مثل «حالت الساعه» که ساعت دنیویه اراده شده است و یا  
مقصود بیان حقیقت شیئی است و یا استغراق جنس و یا تعمیم آن  
مثل آنکه گفته شود: «الانسان حیوان لاطق» یعنی حقیقت انسان  
یا آنکه گفته شود: «الانسان عمل النسیان» یعنی جمیع افراد انسان  
و غرض از اینکه مسند الیه را مضاف قرار دهند یا ایجاز است مثل



آنکه گفته شود: «شاعر بنی امیه میگفت» بجای: «شاعری که مدح بنی امیه را نود است میگفت» و یا تعظیم آن است چنانچه کوثر: «قدرت ملك و ملت رسيد» و یا تحقیر مثل آنکه کوثری: «صاحب رسد» گفته شد و یا پسر دلاک آمد در باره کسی که تحقیر او مراد است. ۶۲ - مراد از تنکیر مسند الیه در بلاغت اولاً افراد است مانند

آنکه گفته شود: «آهونی دفعه واحد» کشته شد «ثانیاً نوعیه است مثل آنکه کوثری: «علمی زینت بخش است» ثالثاً تکثیر است مانند قول سعدی و لک دست تبارم ز دل بدان سر زان» که مافی دل خلق است و بر هر شخصی یعنی مبلغ بسیاری و چنانچه گفته شود: «از برای آن شخص اسب و استر و کوفتند است» یعنی وی را اسب و استر و کوفتند زیاد است راجعاً تعظیم و تحقیر است چنانچه شاعر گفته: (۱)

له صاحب فی کل امر یثینه و لیس له عن طالب العرف حاجب که اراده شده است برای ممدوح حاجب بزرگی از کارهای بد و نفی هر حاجبی از کرم نمودن بکسی که کرم او را در خواست نماید

۶۳ - مراد از اتباع مسند الیه آنست که یکی از توابع تحویه چهار گفته بدان ملحق شود یعنی وصف و توکید و بدل و عطف و مراد از فصل آنست که بین مسند و مسند الیه ضمیر فصل داخل شود و غرض بلیغ با اختلاف توابع تغییر نماید و با آن ترتیب مقصود از وصف بیان حال مسند الیه و تخصیص یا مدح و یا ذم وی خواهد بود و مقصود از بدل از زیاد در تقریر و یا ابضاح است و مقصود از توکید

۱ برای توابع درك است از هر امریکه باو عیب رسد و بیست بری او ضربه احسان مانع کرجکی

رفع توهم از مسند الیه و تحقیق و تثبیت باشد و اتباع مسند الیه بعطف برای تفصیل آنست بوجه اختصار و یا دلالت بر تثبیت و یا اضراب تنبیه - اغراض مذکور در علم نحو بلسان عرب و تا درجه در دستور زیبات فارسی محل توضیح و بیان کافی دارد و استعمال آنها بسته بذوق و غرض نویسنده و معرفت مقتضای حال است.

### فصل بین مسند و مسند الیه

۶۴ - فایده فصل بین مسند و مسند الیه ضمیر تخصیص و تأکید است چنانچه گفته شود: «الارار هم السدا» یا «علامه او عالم است»

### تقدیم مسند الیه

۶۵ - حق مسند الیه تقدیم است بوجه آنکه آنچه قبلاً در ذهن خطوط مینماید و حکم بر آن جاری میشود مسند الیه است و برای تقدیم آن اغراض است که از جمله تقریر خبر و تمکین آن در ذهن سامع باشد بواسطه آنکه در ذکر مسند الیه تشویشی حاصل خواهد شد سوی آن خبر بجهتی از جوات از قبیل خوشحال یا غمگین ساختن و تحقیر نمودن و اینها اغراض است که قرائن دلالت بر آن نماید و حاجتی بتفصیل باشد.

### تأخیر مسند الیه

۶۶ - مراد از تأخیر مسند الیه آنست که در تقدیم مسند عرض باشد که نویسنده آرا قصد نماید چنانکه خواهد آمد



## جزء دوم

در مسند

۶۷ - مسند عبارتست از خبری که مبین حال موضوع یعنی مسند الیه باشد و بیانیون در بین باب گفتگوی طویل دارند که این مختصر گنجایش آن را ندارد و ما بایراد مهم از آنها مبادرت مینمائیم مسند را چهار حالت سه حالت از آنها مشترك است میان مسند و مسند الیه و آن عبارتست از ذکر و حذف و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و چهارم اختصاص بمسند دارد و آن مفرد بودن و جله بودن آنست

غرض از ذکر مسند افاده حکم است برای مسند الیه زیرا که بدون ذکر آن معنی تمام نمیشود اعم از آنکه مسند مقرون بزمان باشد مثل آنکه گوئی: «زید دانسته است» و یا باشد مثل اینکه گوئی: «زید داناست» و اما حذف آن برای آن است که قرینه حالیه یا مقایسه دلالت بر آن دارد و غالباً حذف مسند پس از اذای فجائیة در عربی ~~که~~ معنی آن در فارسی ناگهائ است واقع شود مثل آنکه گفته شود: «خرجت من الباب و انا اسد» یعنی: «اسد واقف بالباب» و در فارسی پس از ولی و اما نیز حذف میشود مانند آنکه گوئی: «فلان پسری دارد ولی چه پسری» یعنی چه پسری دارد یا نگوئی: «اما چه پسری» در موقعیکه مجموع کلام انقضای این معنی را بنمید و نیز بعد از استهزام واقع میگردد مثل آنکه

در جواب حکسبکه از تو سؤال نماید که چه چیز ترا بر دوری از ما وادار نمود گوئی: «بی لطفی جنابعالی» یعنی بی لطفی جنابعالی مرا از شما دور نموده است که جمله مرا دور نموده است محذوف است و نیز برای اغراض دیگر ~~که~~ ذکر آنها در حذف مسند الیه گذشت حذف میشود.

۶۸ - مراد از تنکیر مسند عدم حصر آنست چنانچه ~~گوئی~~: «زید امیر است» یعنی یکی از امارا باشد و هرگاه نکره تخصیص یا ضافه یا صفت یا بد تمهیم افاده از آن قصد خواهد شد مثل آنکه گوئی: «او پسر مالکست» و یا آنکه گوئی: «پسر خوشروئی است» و مراد از تعریف مسند عکس آنست از حیث تنقید و حصر و یا دلالت بر عهد مثل آنکه گفته شود: «سعدی آن مرد جلیل است» و یا آنکه گوئی: «آن کتاب» یعنی کتاب معهود

۶۹ - تأخیر مسند از مسند الیه برای آنستکه حق مسند الیه تقدیم است چنانچه گذشت و اما تقدیم مسند بواسطه اسبابی است که بعضی از آنها نحویه عمده است که حاجت بذکر آن در بین کتاب نباشد و بعضی دیگر بیابیه است و آن در مقام تعجب و استعظام بود مثل آنکه گفته شود: «عظیم است اسم تو پروردگار» و یا بواسطه اهمیت مسند است در مدح و ذم و دعا و رقت و تنبیه سامع بر معنی و مقام او و یا تفأل بذکر آن مثل قول حضرت امیر مؤمنان «زشت است طعام حرام» و مانند آنکه گوئی: «بهترین نسب است حسن ادب» و چنانچه گفته شود: «پرست رحمت خدا» و یا



آنکه گوئی: «بدیعت است آدمیراد» و یا آنکه گوئی: «ردبک است راه تو» و یا آنکه گفته شود: «بلند است مقام تو» و یا گوئی: «شریف است نام باوی» و یا برای تصریح و تخصیص آن است بمسند الیه مثل قول باری تعالی: «وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که تقدیم مسند بواسطه اختصاص ملك بالله است و یا آنکه گوئی: «خدا را بود آسمان و زمین»

۷۰ - داعی بر افراد مسند عدم وجود سببی است. هکذا اقتضای آوردن جمله کلامیه نماید و آن بر دو قسم است مسند فعلی و مسند اسمی مثل آنکه گفته شود: «آمد مادر و یا گوئی یهلوی سلطان است» و اما جمله آوردن مسند کمتر فایده آن تنویر حکم است بتکرار اسناد چنانچه گفته شود: «مادر ایران را از رقیب افغان نجات داد» و یا گوئی: «یهلوی بقتون ایران حیات بخشود» که اسناد داده شده است بجات دادن بسوی ضمیر فاعل و پس از آن اسناد داده شده است بمجموع بنادر مبتدا در مثال اول و یهلوی در مثال ثانی بملت آنکه خبر از برای است و بدین مناسبت حکم تنویر شده است

### جزء سوم

#### در اسناد

۷۱ - پس از علم باحوال مسند و مسند الیه لازم است بطور اجمال راجع باسناد که بالنسبه جریك از آن ذویك نوع اختصاص دارد شرح مقتضی داده شود. اسناد عبارتست از اضماع کلمه و یا آنچه جاری

مجرای آن است بکلمه دیگر بقسمی که افاده کند ثبوت حکم یکی از آن دو کلمه را برای کلمه دیگر و یا نفی آن را از آن و شکی نیست که قصد مخبر از اخبار افاده حکم است و آن را فایده خبری گویند چنانچه گفته شود: «زید قائم است» برای کسیکه از قیام وی اطلاع نداشته باشد و یا فهمیدن منظم است بسمع اطلاع خود را برای اسناد چنانکه بکسی که قرآن را حفظ نموده باشد گفته شود: «قرآن را حفظ کردی» و مراد متکلم در ایراد آن آنست که من اطلاع دارم از قرآن حفظ نمودن تو.

۷۲ - اسناد بر دو نوع است حقیقی و مجازی اسناد حقیقی آنست که نسبت داده شود فعل یا شبه فعل بدان چیزیکه نسبت هر يك بان حقیقه نیز باشد چنانکه گفته شود: «سعدی حکایت نمود» و اسناد مجازی عبارتست از نسبت فعل یا شبه فعل به چیزیکه نسبت فعل یا شبه آن بان حقیقه صحیح نباشد چنانکه مولوی فرموده:

بنتو لونی چون حکایت میکنند ● وز جدائی هاشمیت میکنند

که نسبت دادن حکایت بسعدی در مثال اول حقیقی است و نسبت دادن حکایت و شکایت بشی مجاز عقلی است.

۷۳ - تحقق اسناد اعم از حقیقی و یا مجازی در جمله است و جمله بر دو قسم است جمله خبریه و جمله انشائیة پس هر گاه از برای کلام نسبتی در خارج در یکی از ازمته ثلاثه باشد خواه ثبوتیه باشد و خواه سلویه هکذا مطابقه نماید آن نسبت آن خارج را و یا مطابقه نماید آن کلام را کلام خبری گویند و الا انشاء گویند چنانکه

در جمله خبری گفته شود «زید قائم است و با قائم نسبت برای آنست که قیام یزید و یا سلب قیام از او درین مثال خارجی است که محتمل است بدانست مطابقت نموده و یا مطابقت نماید بدین معنی که زید در واقع و نفس الامر قائم باشد و یا باشد زیرا که منکلم بعنوان حکایت این کلام را ذکر نموده است و محتمل باشد که بخطا رفته و یا اینکه حقیقت واقع را اظهار نموده باشد و چنانچه در جمله انشائی گفته شود: «فلان شیئی را بدو» که برای نسبت واقع درین کلام خارجی منظور نیست تا بعنوان حکایت از آن جمله ذکر شده باشد و بلکه غرض از آن طلب شیئی خصوصی است که آن را انشاء می نمایند پس اگر گفته شود: «فروختن» در مقام اخبار از بیعی که قبلا از طرف منکلم واقع شده جمله خبریه خواهد بود و درین صورت لابد است که قبل از ذکر این کلام حقیقه و یا ادعاء بیعی در خارج صورت یافته باشد و منکلم بقصد حکایت و اخبار از آن این کلام را ذکر نموده باشد (۱) و این کلام احتمال صدق و کذب هر دو را دارد ولی هرگاه بقصد انشاء در مقام اجراء صیغه بیع ادا نماید و از آن حکایت از بیع واقع در خارج قبل از ذکر این کلام نماید احتمال صدق و کذب داده نخواهد شد بلکه مقصود ایجاد بیع است بمجرد گفتن این لفظ و قصد مدلول آن بدون نظر بزمانی از ازمینه ثلاثه و این است معنی قصد انشائی که در عقود شرعیه فقها اعتبار نموده اند بنا بر این

﴿ ۱ ﴾ نظام و تابعین وی چنین اظهار داشته اند که صدق خبر عبارت

مقدمات خبر بمعنی کلام مخبر است چنانچه گفته اند خبر عبارتست از کلامی که عند صدق و کذب باشد و گاه خبر را بمعنی اخبار اطلاق نموده اند چنانچه گفته اند: «الصدق هو الخبر عن الشیئی علی ما هو علیه» صدق عبارت از خبر از چیزیست که مبتنی بر آنست و جمهور از بیان چنین تعریف نموده اند که صدق خبر عبارت از مطابقت حکم آن است با واقع و کذب آن عدم مطابقت با واقعست بیان مطلب آنکه هر کلامی دلالت بر وقوع نسبت بین دو شیئی نماید یا مثبت است یا منفی پس قطع نظر از نسبت ناچار است از مطابقت نمودن نسبت واقع در آنست با اعتقاد مخبر و لو اینکه آن اعتقاد خطا و با واقع مطابقت ننماید و کذب خبر عبارت از عدم مطابقت است با اعتقاد مخبر گرچه مطابق با واقع باشد علیهذا قول قائل باینکه آسان در زیر یاست با اعتقاد قائل بان بذهب نظام صدق باشد و در صورتیکه بگوئیم آسان در فوق یاست و معتقد بدان ناسیم کذب باشد و مراد با اعتقاد محکم ذهنی جازم یا راجح است و آن بدین معنی اعم است از علم (که آن عبارت از حکم خارجی است که قبول تشکیک نمیکند) و از اعتقاد مشهور که عبارت از حکم خارجی است که قبول تشکیک می کنند و از ظن (که عبارت از حکم بطرف راجح باشد) پس غیر معلوم و معتقد و مظلون صادق است و خبر موهوم کاذب بواسطه آنکه در آن حکم بملاطفت طرف راجح است و اما در متکوک اعتقاد متعقّب نمیشود بواسطه آنکه شک عبارت از تساوی طرفین است بنا بر این متکوک نه صادق باشد نه کاذب و بنا بر این واسطه بین صدق و کذب باشد چنانچه آیه مبارکه «و قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله» را ملاحظه نمائیم معلوم میشود که در بی آیه تریقه نسبت کذب بمنافقین در اخبار برسانت نمی اکرم داده شده است از باب مطابقت بیرون خبر مزبور با اعتقاد آنها و هرگاه مناط صدق و کذب مطابقت یا واقع و عدم مطابقت با واقع میبود لسان کذب درین



از اینکه بین مستند و مستند الیه نسبت ثبوتیه و بدست حقیقت  
لذا مطابقت این نسبت حاصله در ذهن که مفهوم از کلام است  
باینست واقع خارجیه زمانیکه هر دو ثبوتیه و با سلبیه باشند صدق  
و عدم مطابقت آنها کذب گویند این است مطابقت کلام با واقع و  
خارج و آنچه فی نفس الامر موجود است پس اگر گفته شود :  
« میفروشم » و اراده اخبار حالی نمائی فروش واقع نمیشود بلکه  
لا بد است از وقوع مع در خارج که غیر از من لفظ حاصل شود  
بخلاف کلمه فروختن انشائی که خارجی مقصد مطابقت برای آن متصور  
اخبار بناهایی جائز نبود زیرا که حضرت رسالت یناهی من جانب الله بود  
و اخبار برسانت او مخالف با واقع نبود است تا وجهی برای نسبت دادن  
کذب مناقض تصور شود و این معنی دلیل بر آنست که صدق خبر مطابقت  
بودن آن با اعتقاد مضمر است و کذب آن مطابقت نبودن با آنست حصول  
این قول بدین نحو داده شد است که معنی آیه شریفه آنست که منافقون  
کاذبند در اظهار شهادت و در ادعای موافقت با ما فی الضمیر  
و حال آنکه این شهادت بر خلاف واقع بوده و منافقین از راه صدق نه در  
برسانت حضرت ختمی یناهی نمیدادند تا آنکه خبر آنان صادق باشد پس  
موجب نکذیب آنها در ادعای موافقت نبودن آنان آنهاست با ما فی الضمیر آنها  
نه در اخبار از رسالت حضرت ختمی مابین جاحظ منکر اخبار خبر در صدق  
و کذب بوده و انبیا و واسطه می نمایند و تحقیق عقیده او آنست که خبر یا  
مطابق با واقع باشد و یا غیر مطابق و هر يك از این دو با اعتقاد مطابقت آن  
است با واقع و با اعتقاد بعدم مطابقت آن و با بدون اعتقاد بنا بر  
این شش قسم حاصل میگردد که یکی از آنها صادق باشد که آن خبر  
مطابق با واقع است با اعتقاد باینکه مطابق است با واقع و یکی از آنها  
کاذب که عبارت از غیر غیر مطابق است با اعتقاد باینکه غیر مطابق است

نیست و بیع فی الحال بدین لفظ حاصل گردد و عبارت ساده این  
لفظ بنفسه موجود بیع است

۷۴ - انشاء کلامی را گویند که برای نسبت آن خارجی نباشد  
که مطابقت با آن نماید و یا مطابقت نماید و گاه بفعل متکلم گفته  
میشود : یعنی القاء کلام انشائی مثل اخبار که بمعنی القاء کلام  
خبر است و مراد بانشاء درین مقام معنی ثانی است جمله انشائی  
بر دو نوع است طلبیه و غیر طلبیه اما طلبیه عبارتست از جمله که طلب  
نماید متکلم آن حصول چیزی را که در خارج موجود نبوده و جمله

و باقی اقسام صادق باشد و نه کاذب بنا برین دو نزد جاحظ صدق خبر  
مطابقت بودن آنست با واقع با اعتقاد باینکه مطابق است و کذب خبر عدم  
مطابقت آنست با واقع با اعتقاد باینکه غیر مطابق است و چهار قسم دیگر یعنی  
مطابقت با واقع با اعتقاد بعدم مطابقت با بدون اعتقاد و عدم مطابقت با واقع  
با اعتقاد مطابقت با بدون اعتقاد نه صدق است و نه کذب و هر يك از صدق و  
کذب بتفسیر جاحظ اخص از صدق و کذب است بنا بر تفسیر جمهور و نظام بواسطه  
آنکه از هر يك از آنها معتبر دانسته است جمیع دو امریکه اکتفا نموده اند  
جمهور و نظام یکی از آنها پس اکثر اوقات درین مقام و در تقریر مذهب  
نظام خط واقع شود و دلیل جاحظ بر مدعای خود آیه شریفه ( انتری علی الله  
حکذا یا ام به جهنم ) که حضرت رب المیز از قول حکما و مشترکین نقل مینماید  
که آنها بضررت رسالت یناهی هم نسبت داده اند که آنحضرت یا مفتری است  
بر خداوند و یا آنکه دارای جنون باشد بنا برین از مطالبه خبر مجنون با  
خبر مفتری چنین استناد میشود که غیر مجنون نه مطابق با واقع است و نه  
با اعتقاد مضمر و چون مجنون عاری از اعتقاد و متصف بصدق و کذب نیباشد  
واسطه میان صدق و کذب محقق میگردد جواب ازین مدعا چنین داده شده  
است که معنی آیه شریفه آنست که پیغمبر اکرم یا از راه اعتقاد اقترای پیدا

غیر طلبیه آنست که استدعای حصول شیئی مطلوب بآن نشود  
 ۷۵ - جمله طلبیه بطوریست که در نحو دیده شده است در بنح  
 وجه الحصار یافته ( امر و نهی و استفهام و تنبی و ندا ) چنانچه  
 گوئی : « عدالت یا » « ظلم مکن » « آیا این خانه ملک شماست »  
 « کاش من صالح بودم » « ای دادرس دادرسی کن » جمله  
 غیر طلبیه اکثر اوقات تعجب است مثل اینکه در موردی که  
 خط یکی از کسی ملاحظه نمائی بگوئی : « نیازم دست ترا » و یا  
 قسم است چنانچه گوئی : « بحق خدا که من تو را دوست میدارم »  
 غرض متکلم از جمله انشائیة طلبیه باختلاف وجوه کلام و مطالب  
 مختلف است ( ۱ ) مثلاً با امر اراده میگردد التماس امری یا دعا  
 و یا تهدید و یا اکراه و یا اکرام و یا اهانت و یا اباحت و یا تحقیر  
 و یا تسویه و غیر ذلك مانند آنکه گوئی :

« مرا بك زبان گویانی » • تا حکم مدح ذات بزدانی

که بدین صیغه التماس از خدا منظور است و یا آنکه شخصی  
 بگوید : خدایا مرا موفق باطاعت خود دار که درین مورد اراده  
 دعا شده است و چنانچه در موردی که مریض درای طبیب را نمیبخورد  
 پدر مریض باو بگوید بیراگر میخواهی که اراده تهدید شده است

بسته و یا آنکه افتراء وی از روی غیر عمد است بلکه از راه جنون بود  
 که در هر صورت کلام او در نظر کفار کاذب بود « است لکن بر تقدیر  
 عدم جنون او را متنبه بعد دانسته و در صورت جنون متنبه بغیر عمد زنی بر کذب  
 او مطلقاً اعتقاد داشته اند »

﴿ ۱ ﴾ امر صیغه ایست که بدان از مخاطب طلب انشاء فعل شود .

و مانند اینکه در جواب شخصی دانی که از عالی تقاضای اجرای  
 امری را دارد و اصرار میکند عالی گوید اگر میل داری بکن  
 که درین مورد از صیغه امر اراده اکراه شده است و چنانچه  
 در باره خسیسی گفته شود بپیش مرز خست را و مثل آنکه شخصی  
 بزرگی از بستگان خود گوید داخل بوستان شو و با ما شرکت  
 در ناهار خوردن نما که درین امر اراده اکرام نموده است  
 مقصود از استفهام اصلاً استخبر از مجهول است ولی مجازاً  
 در معنی ذیل بر خلاف اصل استعمال میشود .

۱ - نهی چون « آیا خلاف قانون میکنی » یعنی خلاف آن را  
 مرتکب متو

۲ - نهی چون « آیا بنده از آقای خود بزرگتر است » و یا گوئی :  
 « آیا جاهل از عالم افضل است » یعنی نیست .

۳ - افراد چوٹ پدری که پسر خود گوید : « آیا من  
 ترا تربیت نکردم » و یا آنکه گوید : « آیا من عشق بر تو ندارم »  
 که در جواب گوید بل

۴ - تشبیه چوٹ « آیا يك را بيد مبدل میسازی » که درین  
 مورد بمرض تشبیه مشول است بر اینکه يك را بيد مبدل نباید ساخت

۵ - انکار چوٹ بچه « آیا غیر از خدا را ستایش میکنائی »

۶ - تعجب مثل اینکه گفته شود : « این پادشاه را چه میشود

که بدون خدام راه میرود » که غرض تعجب است از آنکه  
 پادشاه که عادتاً باید با خدم باشد بی خدم رهپار شده است .



۷ - نهکم چنانکه یکی گزنی، آری غزل تو متواجر است چنانچه  
امری را اجازه داده است، که غرض اینست که اگر اجازه  
داده باشد خیل مخیف است

۸ - تحقیر: آیا این همان شخصی است که مدح ویرا مینمودی  
که غرض آنست که این مدوح مدحی ندارد و چنانچه گفته  
شود: آیا بجنابت کار اظهار ارادت مینمائی

تمنی - مقصود از تمنی طلب وقوع شئی است که محبوب الوجود  
بوده و امید بوقوع آن باشد اعم از آنکه ممکن باشد مانند آنکه  
گوئی: «ایکاش این قصر مرا بودی» یا مستحیل مانند آنکه گوئی  
آیا شود که روزی آید مرا جوانی \* تا گریه ز حال پیری و ناتوانی  
و بترس نیز ناهیده شده است در وقتی که حدوث آن چیز که  
تمنی شده است منتظر باشد چنانکه گوئی: «درس خوان شاید  
شوی مردی بزرگ» و یا گوئی: «تجارت کن شاید صاحب قصر شوی»  
ندا - اغراضی که از ندا علاوه بر خواندن طرف مقابل متصور  
است ممکن است تأسف باشد و یا تألم از شدتی و یا زجر طرف  
مقابل باشد و فهم هر يك ازین اغراض، و كوكل بقرینه مقالیه یا حالیه  
است چنانکه برای تأسف گفته شود: «واجبیا» و برای تألم  
گوئی: «ای خانه زیار از چه خالی شده» و برای زجر گوئی:  
«سر كشتی تا کی كشتی ای نفس دون»

جمله انشائیة غیر طلبیه و در بحث آن فرایده عمده نیست و اغراض  
درین باب ظاهر است که با تبصر در علم نحو حاصل میشود

و اخس از آنها تعجب شناخته شده است چنانچه گفته شود:  
«دست مریزاد» در حاتی که صکودنی خطی چون میر نویسد و  
قسم مثل آنکه گفته شود: «بشر اقم که ترا مجازات خواهم نمود»

## جزء چهارم

### در متعلقات فعل

۷۶ - راجع بمتعلقات فعل در زبان فارسی و عربی در نحو  
و دستور زبان فارسی ترتیبائی مقرر است که ذکر آن در این  
موقع مورد ندارد و بر شخص بلیغ لازم است که بعد از مراعات  
قواعد نحویة سبك جل را منظور دارد بطوریکه از تعقید و آنچه  
مرجوب اشکال فهم است دوری جستہ بتناسب مقتضای حال تقدیم  
و تأخیر در فعل و متعلقات آنرا مرعی دارد

۷۷ - بنا از اوقات افعال از مفعول خود مستغنی شوند بواسطه  
تنزیل فعل متعدی منزله لازم چنانچه گوئی: «آیا آنکه میداند  
یا کسیکه میداند مساویست» و گاه مفعول بواسطه دلالت کلام  
بر آن و یا بواسطه اختصار و یا تعمیم آنچه صادر شده و یا بواسطه  
قبیح ذکر مفعول و نحو آن حذف شود چنانکه گفته شود در باره  
طبیعی: «کشت» یعنی مردم را کشت و یا گفته شود در باره دردی:  
«برد» یعنی مال مردم را برد و مانند آنکه گوئی: «بهار خرم امود»  
یعنی جهان را و یا گوئی: «بجا آورد» در موقع عمل شایع در باره کسیکه فعل  
ششمی نموده و ازین قبیل است بقیه متعلقات که در موقع وجوب داعی ذکر میشود

## جزء پنجم

## در قصر

۷۸ - قصر در لغت بمعنی حبس و کوتاهی است و در اصطلاح بیانین عبارتست از تخصیص شیئی بیشنی دیگر بطریق مرسوم (۱) و نیز گفته اند عبارتست از ایراد کلام بکیفیتی از کیفیات که دلالت نماید بتخصیص یکی از در شیئی مرتبط بدیگری بطریقی از طرق آتیه از قبیل نفی و استثناء؛ مثل اختصاص دادن قیام بزید در مورد یکی که گفته شود: «جز زید قائم نیست» که قیام مقصور وزید مقصور علیه است

۷۹ - قصر باعتبار غرض متکلم یا حقیقی باشد و یا غیر حقیقی بواسطه آنکه تخصیص شیئی مقصور از مقصور علیه مطلقاً تجاوز بسوی غیر نماید و یا بحسب اضافه و نسبت بسوی شیئی دیگر باشد بدین نحو که از مقصور علیه بیشنی دیگر تجاوز کند قسم اول را حقیقی و ثانی را غیر حقیقی و با اضافی خوانند مثلاً اگر گفته شود نیست زید مگر قائم بدین معنی که زید از قیام هفت دیگر مطلقاً تجاوز نماید این نوع از قصر حقیقی باشد و هرگاه اراده شود که زید از قیام بقوم تجاوز نکند نه آنکه هفت دیگر مطلقاً تجاوز ننماید قصر را اضافی خوانند.

۸۰ - هر يك از دو نوع فوق یعنی حقیقی و غیر حقیقی بدو قسم

﴿ ۱ ﴾ مقصور از طریق مرسوم و اراده قصر با دات داله برانست و با این قید خارج میگردد مثل تخصیص داد فلان شخص را بطم ...

تقسیم شده است قصر موصوف بر صفت و قصر صفت بر موصوف و فرق بین این دو واضح است بجهت آنکه موصوف در اول در صفتی که موصوف مقصود بر آن است متمم شده است که غیر او با او مشارکت نماید بواسطه آنکه معنی آن آنست که این موصوف را غیر از این صفت نباشد و لیکن جائز است که این صفت حاصل شود برای موصوف دیگری و در ثانی این مشارکت متمم باشد بواسطه آنکه معنی آن اینست که صفت مقصوره جز برای این موصوف متحقق نباشد ولی جائز است که برای این موصوف صفات دیگری متحقق باشد.

( مراد صفت در این مقام صفت نحوی نیست و بلکه مراد صفت معنوی یعنی معنی قائم بغیر است )

۸۱ - نوع اول از قصر ( یعنی قصر موصوف بر صفت ) حقیقی باشد مثل آنکه گفته شود: « نیست زید مگر کاتب » در صورتیکه اراده شود که زید بصفی از صفات وجودیه غیر از کتابت متصف نباشد و این نوع از قصر هرگاه بعنوان حقیقت ادا شود متعذر الوجود است ( زیرا که هیچ منصوری نیست مگر آنکه از برای او صفاتی است که احاطه بتمام بدان صفات متعذر است پس چگونه صحیح خواهد بود که شخصی را بر صفتی یا نفی ماعدای آن صفت بنحو کلی قصر نمود ) و باید که بعضی حصول آن نوع از قصر را محال دانسته اند زیرا که هرگاه از موصوف جمیع صفات نفی شود بایستی صفت منقیه نقیض آن نیز مردود از شیئی مقصور نفی گردد



و بنا بر این مستلزم حکم باو تنازع تعیین گردد و این محال است  
نوع ثانی یعنی قصر صفت بر موصوف از حقیقی زیاد است چنانکه  
گفته شود: «نیست در خانه جز زید» بدین معنی که و جرد  
در خانه مقصور بر زید است.

۸۲ - گاه از قصر صفت بر موصوف قصد مبالغه میگردد چنانچه  
از جمله «نیست در خانه جز زید» قصد شود که غیر زید هر که  
در خانه باشد حکم عدم را دارد و این نوع از قصر را حقیقی  
ادعائی گویند علیهذا قصر حقیقی بر دو قسم است اول قصر حقیقی  
تحقیقی دوم قصر حقیقی مبالغه یا ادعائی و این امر در قصر موصوف  
بر صفت نیز ممکن است که اعتبار شود چنانچه گوی: «زید نیست  
مگر قائم» و قصد شود که سایر صفات زید در حکم عدم است و  
قصر موصوف بر صفت غیر حقیقی عبارتست از تخصیص امری بصفی  
دو تن صفتی دیگر و یا تخصیص امری به دو مکان دیگری و ثانی  
قصر غیر حقیقی و آن عبارتست از تخصیص صفتی بامری دون امر  
دیگر و یا مکان آن

۸۳ - قصر موصوف بر صفت غیر حقیقی بر دو قسم است (۱) تخصیص  
امری بصفی دون صفت دیگر چنانچه گفته شود: «نیست زید مگر  
کاتب» در صورتیکه مخاطب با آن کلام کسی باشد که معتقد  
باشد باضاف زید بکتابت و شعر (۲) تخصیص امری بصفی مکان  
صفتی دیگر مانند آنکه گفته شود: «نیست زید مگر قائم» در  
صورتیکه مخاطب با آن کلام کسی باشد که معتقد با تعارف زید بقعود باشد

۸۴ - قصر صفت بر موصوف غیر حقیقی نیز بر دو قسم است:  
۱ - تخصیص صفتی بامری دون امر دیگر مثل آنکه گوی:  
«نیست کاتب مگر زید» در صورتیکه مخاطب بدان کسی باشد که  
معتقد باشتراک زید و عمر و باشد در کتابت.  
۲ - تخصیص صفتی بامری مکان دیگر مانند آنکه گفته  
شود: «نیست شاعر مگر زید» در صورتیکه مخاطب بدان کسی  
باشد که معتقد است که شاعر عمرو است دون زید و مخاطب بقسم  
اول از هر يك از قصر موصوف بر صفت و قصر صفت بر موصوف  
کیستیکه اعتقاد نماید شرکت دو صفت یا اکثر از آن را در موصوف  
واحد در قصر موصوف بر صفت و شرکت دو موصوف یا اکثر را در  
صفت واحد و در قصر صفت بر موصوف چنانچه گفته شود: «نیست  
زید مگر کاتب» که مخاطب بدین خطاب کسی است که اعتقاد  
نماید که زید متصف است بکتابت و شعر و مانند آنکه گفته شود:  
«نیست کاتب مگر زید» و مخاطب باین خطاب کیستیکه اعتقاد داشته  
باشد که زید و عمرو هر دو شریک در انصاف بصف کتابت میباشند  
و این نوع از قصر را قصر افراد گویند بواسطه آنکه قطع شرکت  
مینماید و مخاطب بقسم ثانی از هر يك از تخصیص امر بصفی مکان صفت  
دیگر و تخصیص صفت بامری مکان امر دیگر یا کسی است که اعتقاد  
نماید عکس حکمی را که متکلم انبات آنرا نموده است چنانچه اگر  
گفته شود: «نیست زید مگر قائم» و مخاطب باین خطاب کسی  
است که معتقد است انصاف زید را بقعود دون قیام و مانند آنکه

گفته شود: «یست شاعر جز زید» که مخاطب باین خطاب کسی باشد که معتقد است که شاعر عمرو است دون زید و این نوع از قصر را قصر قلب گویند و یا مخاطب کسی است که در نزد او هر دو امر مساوی باشد یعنی تساوی اوصاف او بدین صفت و با غیر ازین صفت در قصر موصوف و تساوی اوصاف آن و اوصاف غیر آن بدین صفت در قصر صفت چنانچه گفته شود: «یست زید جز قائم» و مخاطب کسی باشد که معتقد باشد باینکه زید با قائم است و یا قاعد و علی یقین او را نداند و چنانچه گفته شود: «یست شاعر الا زید» و مخاطب کسی باشد که معتقد است باینکه شاعر یا زید است و یا عمرو بدون اینکه علی یقین او را بداند و این قصر را قصر تعیین نامند

تنبیه - بالا جمال تخصیص بیشیشی دون آخر را قصر افراد و تخصیص بیشیشی بجای دیگری اگر مخاطب معتقد بعکس باشد قصر قاب نامند و هر گاه در نزد وی مساوی باشد قصر تعیین خوانند و راجع بدین قسمت بعضی از علماء علم معانی تفصیلاتی داده اند که ذکر آن درین مختصر کتاب بی مورد است.

### شرط قصر

۸۵ - شرط قصر موصوف بر صفت افراد عدم تنافی در وصفین است تا صحیح باشد در اعتقاد مخاطب اجتماع آن دو وصف در موصوف واحد و الا در صورت تنافی در اعتقاد مخاطب اجتماع آن دو وصف در موصوف واحد افراد آن معمول نیست و شرط قصر قلب بطوریکه

در ایضاح بیان شده است تنافی وصفین باشد تا آنکه اثبات آن مشعر باشد باتفاء غیر و در قصر تعیین اعم از آنست که دو وصف مذکور متنافی و یا غیر متنافی باشد.

### در طریق قصر

۸۶ - قصر را طریقی است که مشهور ترین آنها را بشش طریقه معین نموده اند

۱ - نفی و استثناء مثل آنکه گفته شود در قصر افراد: «یست زید جز شاعر» و در قصر قلب «یست زید مگر قائم» و در قصر افراد قلب «یست شاعری مگر زید» و اکثر در این نوع از قصر تقدیم مقصور و تأخیر مقصور علیه شرط است چنانچه از امثله سابق معلوم است و گاه بود که مقصور علیه مقدم بر مقصور گردد چنانچه شاعر گفته «غیر از تو جفا نمیکند کسی»

۲ - بعضی از طرق قصر قصر بانجام است در زبان عرب مثل آنکه در قصر افراد گفته شود: «اما زید کاتب» و قلب چون «اما زید قائم» و در قصر افراد و قلب «اما القائم زید» ولی در زبان فارسی بجای اما کلمه جز این نیست و یا غیر ازین نیست اطلاق می نمایند

۳ - و عطف به لا در زبان عربی و «نه» در زبان فارسی بعد از اثبات و به بل عربی و بلکه فارسی و لکن بعد از نفی چنانچه کوئی من منشی هتم نه حاسب «اما کاتب لا حاسب» و مانند آنکه کوئی من منشی نیستم بلکه محاسب «ما انا کاتب بل حاسب»

۴ - تقدم آنچه حق آن تأخیر است مثل خبر مبتدا و معمولات



فعل بر آن چنانچه گفته شود «میرایی» و «گویی» و «من»  
 ۵ - توسط مسیر فعل چون «الم تعلمو ان الله هو الله»  
 عن عبد الله «حدا اوست که معصیت نکند»  
 ۶ - و تعریف مستند بال در زبان عرب چنانچه گفته شود: «خير  
 الراد التقوى»

### جزء ششم

#### در ایجاز و اطناب و مساوات

۸۷ - سکاکی را عقیده بر آنست که ایجاز و اطناب امری است  
 از امور سبیه که تعلق آن بقیاس عقل شئی دیگر حاصل  
 شود چه بسا کلام موجز باشد که بسا کلام دیگر مطبوع است  
 و بالعکس و بنا بر این مقدمه از کلام عبر موجز و غیر مطبوع علی التحقیق  
 بنحویکه کاملاً حدود اطناب و ایجاز را معین نماید غیر ممکن  
 است پس کلام در ایجاز و اطناب مسر نشود مگر بشرط تحقیق و  
 تعیین و بنا گذاردن در آن بر امریکه اهل عرف آید میباشند  
 و متعارف در نظر اوساط مردم است که به دارای فصاحت و بلاغت  
 بوده و نه عاجز از حرف زدن و نه کلام آنان در باب بلاغت محمود  
 بوده و نه از باب عدم رعایت مقتضای احوال مذموم زیرا که  
 منظور و عرض آنها اداء اصل معنی است بدلالات و صیه و بیانات  
 عادی به بهر لفظی که اتفاق افتد و نه تألیفی که مسر شود بنحویکه  
 آن را از عمیق حیوانات خارج نماید و بنا بر این معیار در باب

ایجاز اداء مقصود است باقل از عبارات متعارفه و هر کلامی  
 که کمتر از عبارات لائقه بمقام بوده باشد ولو آنکه از عبارت  
 متعارف اوساط کمتر باشد یا مختار موصوف میگردد

۸۸ - صاحب تلخیص المفتاح گفته است: (۱) اقرب بصواب  
 راجع بایجاز و اطناب آنست که بدین نحو در آن بیان مقصود گردد  
 «تعبیر از مقصود یا بموجب لفظی است که مساوی آن باشد و یا غیر  
 مساوی و در صورت ثانی یا ناقص است و یا زائد بر آن و ناقص  
 یا وافی است و یا غیر وافی و زاید یا بواسطه افاده فایده است  
 و یا غیر آن و سه طریق ازین پنج طریق مقبول است و دو طریق  
 مردود و سه طریق مذکور عبارتست از (۱) از اداء اصل مقصود

(۱) محمد بن عبد الرحمن خطیب فروعی صاحب تلخیص المفتاح «من طول» در  
 عقیده بر بور از دو جهت اظهار عجز کرده است اولاً اینکه بودن شئی از  
 امور سبیه و معانی اصافیه از قبیل موت و سوت و لیل آن تحقیق در معانی  
 آنها گردیده و تعریفات لائقه تعدیل شده است «تأماً ما گذاردن بر  
 متعارف و وسط موصوف یا اینکه گفته شود ایجاز کلام گاهی از ثبات بودن  
 آن کمتر از کلام متعارف حاصل گردد گاهی از بودن مقام حلیق و لاق تر  
 کلام اسطر از کلامیکه ذکر شده است رد محال است زیرا که «از  
 متعارف اوساط و کمیت آن از باب اختلاف آنان معلوم نیست و شایسته  
 نمیشود که هر مقامی چه مقداری وسط را اقتضای نماید تا آنکه آنرا معیار  
 قرار داد و بر آن قیاس موده حکم شود بر اینکه کلام مذکور اقل از آن  
 مقدار و یا اکثر از آنست ولی محقق تعارافی در این طریق مرمود است  
 که مراد سکاکی از مسیر بودن تحقیق معنی از باب آنست که تحقیق و تعیین آنکه  
 این مقدار از کلام ایجاز و مقدار دیگر اطناب است ممکن نیست و بهمانیکه

بلفظ مساوی آت (۲) بلفظ ناقص و وافی بر مراد (۳) بلفظ زاید بر مراد بواسطه فایده - پس مساوات آنستکه لفظ مقدار اصل مراد باشد و ایجاز آنستکه لفظ ناقص از مقدار اصل مراد و وافی بر آن باشد و اطناب آنستکه لفظ زاید بر اصل مراد باشد بواسطه فایده

فایده - قید کلمه وافی در ایجاز برای احتراز از اخلاص ۸۹ - اخلاص عبارتست از بودن لفظ ناقص از تأدییه اصل مراد و وافی نبودن بیانات آن مثل قول ابوری

چون حرف آخر است ز ابجد که سخن در راستی جو حرف نخستین ابجد است معنی این بیت آنستکه مدوح چون حرف آخر ابجد است و مراد از حرف آخر غین است و از (غ) هزار و از هزار بلبل اراده نموده است و حاصل آن آنستکه مدوح در سخن سرائی چون بلبل و در راستی و استقامت مانند حرف اول ابجد یعنی الف که در کلام معنی از آن مدح و تعریف است و آنستکه معنی آن مصداق میسر باشد و در جواب خطبه ثابیه اظهار داشته است باینکه الفاظ قوالب معانی باشند و قدر در تأدییه معانی عبارت مختلفه در طول و قصر و تصرف نمودن در آن بر حسب مناسبات مقامات از دأب باناست و اما انحصار بیک متوسط بین جهال و علما باشد برای احوال در فهم معانی حد مساوی از سخن گفتن است که در بین احوال در حوادث یومی جاری میباید که بر حسب وضع بر معانی مقصوده دلالت مینماید و این امر برای علما معلوم و آشکار است پس بنای بر متعارف بالنسبه بود و وظایفه در حایت و صوح میباید و اما بنای بر لفظ موصوف مخصوص باناست زیرا که هر مقامی اقتضای بسط داشته باشد و یا آنکه مقتضی به اندازه از بسط خواهد بود مربوط بمعرفت آنان است

مستقیم است میباید و استعمال حرف آخر ابجد (غ) درین شعر مشهود است که جز بدقت کافی و سعی وافی در معنی معلوم نشود و غیر وافی بر مراد است

نایده - قید نمودن کلمه فایده در اطناب برای دوری جستن از تطویل و حشو است

۹۰ - تطویل عبارتست از زاید بودن لفظ بر اصل مراد بدون ترتیب فایده بر آن و بدون آنکه لفظ زاید متعین باشد چنانکه در مقام غیر مقتضی تأکید و تفریر گفته شود: « فعل وی را دروغ و کذب و خارج از حقیقت دانستم » و حال آنکه دروغ و کذب و خارج از حقیقت دارای يك معنی است و استعمال کلمه دیگر خالی از فایده باشد در صورت عدم اراده تأکید

۹۱ - حشو عبارتست از زاید بودن لفظ بر اصل مراد بدون فایده بشعوبه که آن زاید متعین و معلوم باشد و آن بر دو قسم است ۱ - زاید مفید معنی مثل آنکه گفته شود: « اگر زید قلمتراش حالی و مرکب فرد بتعالی و عسای قشنگ بداشت بتوشن چنین خط بیکوئی موقتیت حاصل نمیکرد » که عسا درین جمله زاید است و مفید معنی زیرا که عسا بهیچ وجه مربوط بنخوشنویسی نیست و عدم وجود آن مؤثر در حسن خط نخواهد بود

۲ - زاید غیر مفید معنی چنانچه گفته شود: « بدی باد آرا که بدست خود نوشت » و مثل آنکه گفته شود:

دانم از امروز دیروزی که باشد قل آن • لیک از فردا بشیر لوجهل ما را علم نیست



و ذکر « که باشد قبل آن » زاید است و غیر منفذ معنی

## اصل اول

### دو اقسام ایجاز

۹۲ - ایجاز بر دو قسم است ایجاز قصر و ایجاز حذف :

۱ - ایجاز قصر آنستکه کلام موجز و مفید و مختصر و دارای معنای زیاد باشد بدون آنکه چیزی از آن حذف شده باشد چنانچه گفته شده است : « الهی آرا که عقل دادی چه ندادی و آرا که دادی چه دادی » که معنی آن کثیر و لفظ آن قصر است بدون آنکه کلمه حذف شده باشد و مثل قول بار باری « ولکم فی القصاص حیوة » که مراد آنستکه انسان چون دانت اگر کت کشته میشود پند خواهد گرفت که اقدام بارتکاب قتل نماید و بنا برین بعضی سبب کشتن دیگری نشوند و غالب اقسام قتل ازین مردم مرتفع گردد و ارتضاع قتل از برای آنها موجب حیوة است تبصره - این نوع از ایجاز مورد توجه فصاحت است که هر يك بنوبت خود تمایزی داده اند

۲ - ایجاز حذف و آن در صورتیست که چیزی از کلام محذوف باشد چنانچه خواهی فرموده است :

بروز اهد بامیدی که داری ● که دارم همچنان امیدواری

یعنی بطوری که تو دارای امید هستی من نیز همان نحو امید دارم گرچه واجد مراتب زهد تو باشم

و محذوف جزء حذف است و جمله جمله که هر يك از این دو نوع از قرار تفصیل ذیل توضیح و تقسیم میشود :

۱ - حذف جزء جمله

۹۳ - در صورتیکه ایجاز بحذف جزء جمله باشد نسبت بمحذوف منقسم باقسام ذیل میشود

۱ - آنکه جزء جمله که محذوف است مضاف باشد مثل آنکه کوئی : « بخانه گفتم » یعنی باهل خانه گفتم

۲ - آنکه موصوف باشد چنانچه کوئی : « من پسر شجاع هستم » یعنی پسر کسیکه شجاع بوده است

۳ - آنکه صفت محذوف باشد مثل آنکه گفته شود : « مردی را اهانت کردی » و مقصود این باشد که مرد جلیل القدری را اهانت کردی

۴ - آنکه شرط محذوف باشد چنانچه گفته اند : « کار کنید مزد میگیرید » یعنی اگر کار کنید مزد میرسید و با آنکه کوئی . « درس بخوانید فاضل میشوید » یعنی اگر درس بخوانید فاضل میشوید

۵ - آنکه محذوف از جمله جواب شرط باشد و آن اولاً بواسطه مجرد اختصار است چنانچه کوئی : « اگر ویرا نصیحت کنم » که در این مورد پذیرفته میشود که جواب شرط است محذوفست در صورتیکه اعتماد متکلم بفرینه باشد که بعد از آن در کلام ذکر مینماید مثل « نصیحت بزرگان پذیرفته است » و چنانچه گفته شود : « اگر بانه گفته شود پرهیز نائید از آنچه جلو و عقب شماست » درین

عبارت « روی میگرداند » محذوف است و مانند آنکه شخصی که میخواهد از شدت غضب عملیاتی را که خواهد نمود بگوید : « اگر مرا در حال غضب ملاحظه نمائی ؟ » یعنی ترسناک شوی و با مقاومت نخواهی کرد و یا برای تعظیم امر و دلالت کردن بر اینکه مطلب بزرگتر آنکه در بیان و وصف بکنجد مثل آنکه در موقع ستایش یا نکوهش شخصی گفته شود : « اگر او را به یقی » و همچنین است موردی که جزاء شرط ذکر نمیشود برای اینکه مخاطب را متعیر بگذارد تا بر هر تحمل نمکشی کلام را حمل نماید مثل آنکه گوئی : « اگر جنگ بین المللی را میدیدی »

## ۲ - حذف جمله

۹۴ - حذف جمله را اقسامی است ( ۱ ) آنکه جمله محذوفه سبب از سبب مذکور در کلام باشد مثل آنکه در جواب شخصی که سؤال نماید جنگهای نادری را سبب چه بوده جواب داده شود : « نجات ابران و حفظ توأمیس ابران » یعنی حکمهای را که صادر نموده است سبب بوده است برای نجات ابران .. سبب از مسبی است که ذکر شده است یعنی جنگهای نادری و مثل کلام خداوند تعالی که فرموده است : « لیحق الحق و یبطل الباطل » یعنی فعل ما فعل لاحقاق الحق که کرد آنچه کرد سبب است از سبب محذوف که احقاق حق و ابطال باطل است که در کلام مذکور است ۲ - آنکه کلمه محذوفه سبب از سبب مذکور در کلام باشد مثل قول ماریتعالی : « قفلنا صرب بعضك الحجر فانفجرت » که جمله

لضرب بهای محذوف سبب سبب مذکور است که عبارت از « فانفجرت منه » باشد و چنانچه گفته شود : « تا ویرا امر بشليك » کرد چند نفر بر زمین افتادند « یعنی وی تیر انداخت و چند نفر افتادند در حذف

۹۵ - نظر باینکه مذاکره از حذف پیش آمد لازم دانسته در این موضوع بنحو اجمال شرح مقتضی داده شود .

حذف بر دو قسم است چه آنکه پس از حذف با شئی قائم مقام محذوف نمیشود چنانچه ذکر شد و یا آنکه شئی دیگری قائم مقام محذوف میشود مثل آنکه در موقع تلبیت پدر مرده گفته شود « اگر پدر تو مرحوم شد پدر های نامی و پدر اشخاص بسیار بزرگ بدوود زندگانی را گفته اند » یعنی غم نباید خورد که مرگ بر همه غالب است

۹۶ - هر حذفی را چهار از دلیل است و ادله آن بسیار باشد : ۱ - آنکه عقل دلالت بر اصل حذف نماید و مقصود دلالتی است که اظهر دلالات باشد بر تعیین محذوف مثل « گوشت مرده بر شما حرام است » یعنی تناول آن زیرا که در این مثل عقل دلالت مینماید بر اینکه چون احکام شرعیه تعلق با فعل دارد نه با عیان بنا بر این در این مقام لابد از يك محذوفی خواهد بود و مقصود اظهر دلالت مینماید بر اینکه محذوف در این مقام تناول است زیرا که عرض اظهر در این اشیاء تناول آنهاست و تقدیر تناول اولی باشد از تقدیر اکل تا شامل شود شرب البان آن را



که آن نیز حرام است

۲ - من جمله از ادله حذف آنکه عقل دلالت بر محذوف سوده و تعیین محذوف را نیز بنماید مثل «آمد پروردگار تو» یعنی آمد اسریر و رد کار یا عذاب او زیرا که عقل در این مثال دلالت مینماید بر امتناع حرکت انتقالیه و آمدن پروردگار پس بحکم آن دلالت باینکه در آن کلام چیزی محذوف باشد که بر تعیین آن محذوف عقل دلالت مینماید که آن اسریر یا عذاب باشد بر سبیل منع خلط

۳ - یکی از ادله بر محذوف آنکه عقل دلالت بر اصل حذف دارد و عادت دلیل باشد بر تعیین محذوف مثل آنکه شخصی کسی را مدح زیاد نماید و دیگران ویرا انکار کنند پس آنکه آن شخص وارد مجلس شده و سایش بکوتی دهد که جالب توجه گردد گفته شود: «این است کیکه او را انکار میکردید» و مضاف در اینجا محذوف است مانند علم یا سخاوت و امثال آنها چنانچه در قصه زلیخا ملاحظه شود و عین این قضیه در قرآن مجید مندرج است آنجائیکه میفرماید «فذلک الذی امتنتی فیه» در موقعیکه حضرت یوسف پس از ملامت بی شمار بر زلیخا وارد مجلس میشود و هر يك از حضار مدعوش میگردند و عقل در این مثال دلالت مینماید بر اینکه مضافی قبل از ضمیر متصل در فیه مقدر است زیرا که معنی از برای لوم ذات شخص انسان نمیشود بلکه ملامت همواره بر فعل است و اما تعیین محذوف محتمل است آنکه «حب» مقدر بوده باشد بقرینه آیه قبل «قد شفها حباً» و یا آنکه «مراوده» مقدر بوده باشد و یا «شان»

تا آنکه شامل مراوده و حب هر دو بشود و لکن دائماً عادت دلالت دارد بر حذف کلمه «مراوده» زیرا که حب مفراط موجب ملامت صاحب خود بحسب عادت نمیکردد برای اینکه حب مفراط صاحب خود را مقهور بر آن میدارد پس متناسب با مقام تقدیر مراوده است نه حب و نه شأن که اعم از آنهاست بدلالات عادت مثال فارسی

گوش به بینی و دهن از ترنج بشناسی • روا بود که ملامت کنی زلیخا را که مراوده و یا حب همانطوریکه شرح داده شد محذوف است و عادت آنرا معین مینماید

۴ - بعضی از ادله تعیین محذوف شروع در فعل است مثل آنکه در بسم الله در مواقع ابتداء بخوردن و یا خواندن و یا ایستادن و یا نشستن تقدیر آنچه را که بسم الله از برای ابتداء بان ذکر شده است میشود

۵ - یکی از ادله تعیین محذوف آنکه آن کلام یا مخاطب مقرون بفعلی باشد چنانچه شخصی که عروسی مینماید باو گفته شود: «مبارک باد» یعنی عروسی مبارک باد و یا کیکه مسافر است باو گفته شود: «بسلامتی» و یا «فی امان الله» یعنی سفر تو مقرون بسلامت باشد

## اصل دوم

### در اقسام اطناب

۹۷ - اطناب را اقسامی است که بعضی از آنها ذکر میشود: -

۱ - ایضاح بعد از ابهام است تا آنکه معنی در دو صورت مختلف دیده شود که یکی از آنها با ایضاح و دیگری با ابهام باشد چه آنکه دو علم بهتر از علم واحد است و یا آنکه تنگن آن در نفس بیشتر گردد چه آنکه از جبل طبایع بشر است که هر گاه چیزی ابتداءً بر سبیل ابهام ذکر شود سپس توضیح داده شود موقعیت آن در نفس از اینکه ابتداءً با ایضاح ذکر شود بیشتر است - یا بواسطه کامل نبودن لذت علم است معنی بواسطه آنکه ادراک لذت و حرمان از آن لذت با شعور بمجهول خود بوجهی از وجود ناگوار است پس اگر بهیچ وجهی شعور بمجهول حاصل نیاید در جبل بدان المی نیست و هر گاه حاصل آید بدانت شعور بوجهی دون وجهی نفس مشتاق شود بسوی علم بدان و بفقدان نفس آن علم را تالم برای آن حاصل شود و هر گاه حاصل آید بدان علم بر سبیل ایضاح لذت برای نفس بواسطه علم بان حاصل شود چنانچه گفته شود:

خداوند امرای بنیادانی • که تا کیم ز اسرار جانی

که در این شعر کلمه غشا افاده می نماید طلب نمودن شئی را بر سبیل اجمال برای طالب و زبان تفسیر آن شئی مطلوب را میکنند و این ایضاح بعد از ابهام است

تنبیه - این مثال صلاحیت از برای هر سه وجه مذکور دارد و از جمله ایضاح بعد از ابهام است

۱ - تودیع و آن در صورتیست که در آخر کلام ذکر تنبیه شود که تفسیر شده باشد بدو اسم منحرف که نامی از آنها مطرف بر اول

شده باشد چنانچه گفته شود: «العلم علما علم الابدان و علم الادیان» و یا آنکه گفته اند: «تعمان مجهولتان الصحة و الامان» و مثل آنکه گوئی: «زید را دو خصلت است شجاعت و سخاوت»

۲ - ذکر خاص بعد از عام است مثل آنکه گوئی: «هر يك باید حفظ ملك» در خانه خود را بنماید» و قایده آن بتفسیر بر مزیت و اشرفیت خاص باشد بر سایر افراد عام مثل آنکه گویا بواسطه فضائی که بر افراد عام دارد از جنس عام نیست و حال آنکه حقیقه از جنس آنست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است:

شرعاً و دای جلالش نیات بر منتهای کائنات

ایضاً شیخ فرموده است:

«ادراک بر چنگه ذاتش وند» «فکرت بخور صفاتش و ند

۳ - ذکر عام است بعد از خاص چنانچه گوئی: «مانند برادر و خواهر و مادر و کینه برادران دینی را دوست داشت» و قایده آن شمول بقیه افراد و اهتمام بخاص باشد برای ذکر آن در دفعه نهم در بحث عنوان عامی پس از آنکه عنوان خاص ذکر شده است

۴ - تکریر و آن عبارتست از ذکر شئی دو دفعه یا بیشتر بواسطه اعراض هست که - اول تاکید انداز چند چیه گوئی - باشد که نتیجه کار خود را مشاهده نمایی باشد که نتیجه کار خود را مشاهده نمایی

ثانی - طول فصل چند چیه گفته شده است: «آنکس که دارای علوم عالیه و درجات منزهه است آنکس توانی» و چنانچه گفته اند آنکس که بر پائی مشهور بود آنکس بود صبر محمود من



ثالث - قصد استیعاب چنانچه گوئی: «قرأت الكتاب ...»  
و یا آنکه گوئی: «قانون را فصل فصل مطالعه نمودم و کلمه کلمه آن را دانستم»

رابع - زیادتى ترغیب در غرض ما نند آنکه گوئی: «گرچه من نسبت بتو گناهکارم لکن از مقاومت طلب آمرزش و غفرات دارم»  
خامس - استماله مخاطب برای قبول خطاب چنانچه گفته شود: «ای هموطنان در راه حفظ وطن باید کوشید ای هموطنان جامعه ملت برای نگهداری ملک باید پوشید»

سادس - تنویه «تعظیم» بشأن مخاطب چنانچه گوئی:

«منی تو نکو جز تو نکو تشاسم» زیرا که نکوئی از تو ایجاد شود

آری توئی کریم پسر کریم پسر کریم یوسف پسر یعقوب ابراهیم  
سابع - تردید و آن عبارتست از تکرار لفظ بطوری که تعلق باید بنبر آنچه لفظ اول تعلق بان دارد مثل آنکه گفته شود: «سخنی قریب بخدا قریب بمردم و قریب بهجنت است»

۳ - و بعضی از انواع اطناب ایقال است و آن عبارتست از ختم نمودن کلام بدآیه افاده کنند نکته را که بدون آن معنی تمام باشد مثل قول خنساء که در مرثیه رادرنش صخر گفته:

و ان صخر اقام الهداة به

که کانه علم وافى مقصود است ولی تعقیب شده است به «فی رأسه نار» برای زیادتى مبالغه چه آنکه علم بمعنی کوه مرتفع است و یا مطلق کوه احتیاجی به فی رأسه نار نباشد پس ذکر آن

بواسطه زیادتى مبالغه است و چنانچه گفته شده است:  
نور روی تو هدایت دل گمراه کند چون علم کش بنهاد است بر آتش را  
و چنانچه شیخ سعدی گفته:

ما یوسف خود نیکو و شیم تو سیم سفید خود نگهدار

که سفید زاید است و بدون ذکر آن معنی تمام مییابد  
تنبیه - اطناب را اقسام دیکریست که در این مختصر نیکنجند  
«مراجعة بمطول»

## جزء هفتم

### وصل و فصل

۹۸ - وصل عبارتست از عطف بعضی جمله بیعض دیگر و فصل عبارت از ترك آن باشد ﴿۱﴾ و آنچه را که علماء علم معانی مدار کلام در وصل قرار داده اند مخصوصاً عطف بواو است

﴿۱﴾ هرگاه جمله بعد از جمله دیگر واقع شود یا جمله اولی محلی از اعراب یعنی تعلق با قبل خود دارد یا ندارد و در صورت اولی یا قصد تشريك جمله اخیر با جمله اولی در حکم اعراب یعنی تعلق با قبل است یا نه و در صورت قصد تشريك لازم است که جمله اخیر عطف بحمله اولی شود و در اینصورت یا مناسبت تامه بین جمله اخیر و جمله اولی هست یا نه هرگاه مناسبت تامه موجود باشد واجب است که جمله اخیر را بر جمله اولی بواو و آنچه قائم مقام و او است از حروف عاطفه عطف نمود مثل آنکه گفت شود: «در راه پدرش میوید و شعر میگوید» که در این مثال جمله پدرش میوید «خلق حیرت سست بر بد» که ماقبل آنست دارد و از جمله شعر میگوید قصد تشريك شعر است با

زیرا که عطف بواو برای مجرد تشریک ما بعد و او است نه در  
آت از نقطه نظر اعراب یعنی علاقه ما بعد بما قبل آن بخلاف  
عطف بغیر و او که افاده مینماید علاوه بر تشریک مذکور خصوصیات  
مخصوصه را مانند تعقیب و مهلت علیهذا بحث از آن نمیشود زیرا  
که اشتباهی در این نوع واقع نمیکرد  
در مواضع وصل بواو

۹۹ - وصل در زبان عرب در سه موضع لازم است :

۱ - در صورتی که دو جمله در خبریه و انشائیة بودن لفظاً

جمله اولی در حکم و چون مناسبت نامه موجود است میان کتاب و  
شعر لافذا باید جمله اخیر را بر جمله اولی بواو باقائم مقام آن از  
حروف عاطفه دیگر عطف نمود از قبیل « پس » و « پس از آن » در  
فارسی که عبارتة اخیری « تا » و « ثم » است در عربی که از معانی  
اصلیه خود سلب شده و در معنی و او مجازاً استعمال گردیده است  
بدین معنی که « تا » و « پس » برای تشریک یا تراخی و قدری عطف واقع  
شدن آمده است و پس از آن و تم از برای تشریک یا تراخی بسیار  
باشد و از جهت آنکه شرط نبودیم که باید مناسبت نامه میان  
جمله اخیر و جمله اولی باشد تا آنکه عطف بواو شود انتقاد بر شعرائی  
تمام نموده اند که گفته است : « لا والذی هو عالم ان النوی - صیر  
وان ابا الصین حکریم » معنی شعر این است که قسم بدان کبیکه او  
عالم است « بنی خدا » اینکه دوری تلخ است و پدر حسین کریم است  
شاهد در این است که میان جمله پدر حسین حکریم است و میان  
دوری تلخ است مناسبتی نیست تا آنکه جمله اخیر بواو عطف بر جمله  
اولی شود و این عطف مقبول و صحیح نیست و اگر قصد تشریک جمله ثانیه  
یا جمله اولی در حکم اعراب شده باشد لازم است که جمله ثانیه از

و معنأ فقط متعلق باشند و ما نمی در عطف ننوده و ما بین آنها جهة  
جامعه یعنی مناسبت نامه موجود باشد مثل قول شیخ : « منت  
خدا یرا عز وجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش ... »  
و مانند آنکه کوئی : « زد فلات رو و چنین گوی » یعنی برای  
او که در مثال اول در خبریه بودن لفظاً و معنأ و در مثال  
اخیر در انشائیة بودن اتفاق حاصل است لفظاً و معنأ

۲ - در صورتی است که دو جمله در خبریه و انشائیة مختلف  
ولی در وصل ابهام باشد چنانچه غیباً : « لا و شفاء الله » در  
جواب کسی که سؤال نماید « هل برء علی من المرض » که اگر  
گفته شود لا شفاء الله تو م این رود که نفی بر او است و  
حال آنکه قصد دعا است درین موقع .

جمله اولی منفصل گردد تا اینکه از عطف تشریکی که مقصود نیست  
لازم یابد مثل قول خداوند تعالی « و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا  
معكم انما نحن مستهزون الله يستهزء بهم » بنی اگر با شیاطین خود جمع  
شوید با آنها میگویند ما با شما هستیم و استهزاء با آنها مینمائیم - خداوند  
با آنها استهزاء می کند شاهد درین است که در جمله اخیر « خدا استهزا  
با آنها می کند » قصد تشریک با جمله ما همراه شما هستیم نشده بجهت آنکه جمله  
اخیر از گفته شده های گوینده های جمله اولی که ما با شما هستیم نمی  
باشد - چنانچه شیخ سعدی فرموده : « منت خدا یرا عز وجل که  
طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نیست هر نفسی که فرد  
میرود مید حیات است که هر نفسی جمله است که قصد تشریک یا جمله ما قبل از آن  
شده است .



تنبیه - این نوع در زبان فارسی معمول نیست چه آنکه اگر در جواب سؤال آیا مریض شما شفا یافته است : « گفته شود خیر خدا شفايش دهد » بدون واو وصل معنی صحیح است بدون ابهام بنفرین و بلکه استعمال واو بی مورد است

۳ - آنکه قصد تشریک جمله تائیه باولی در اعراب شود در صورتی که ماضی از تشریک نباشد : « علی یقول ویفعل » : « زید میخورد و می آشامد » در اینموقع بهتر آنست که دو جمله مذکور در اسمیت و فعلیت متفق باشند یعنی اگر جمله اولی اسمیه باشد جمله معطوفه نیز اسمیه و اگر فعلیه باشد جمله معطوفه نیز فعلیه باشد و همچنین اگر دو جمله معطوفه و معطوفه علیها فعلیه شدند بهتر آنست که در نوع فعل نیز متفق باشند یعنی هرگاه جمله معطوفه علیها فعل ماضی باشد جمله معطوفه نیز فعل ماضی باشد و اگر فعل مضارع باشد جمله معطوفه علیها نیز فعل مضارع باشد و هكذا اگر فعل امر باشد فعل امر و هرگاه هر دو جمله اسمیه باشند نیز بهتر آنست که مسند از حیث افراد و جمله بودن و ظرف بودن متفق باشند و مخالفت میان جمله معطوفه و معطوفه علیها نیک نیست مگر برای بعضی از اسباب

۱ - حکایت نمودن از حالت ماضیه و استحضار صورت غریبه « دور از فهم و استعمال عرفی » در ذهن مثل آنکه گفته شود : « زید زده شد بهمان خنجری که زد » که اخبار از حالت ماضیه است که زدن زید باشد و استحضار صورت

غریبه است که عبارت از دیدن جزاء عمل خود باشد  
۲ - افتاده حدوث و تجدد در یکی از آن دو جمله و ثبات در دیگری مثل آنکه گوئی : « آیا برای اجرای حق آمدی یا آنکه برای رشوه گرفتن » که درین مثال در جمله اولی ملاحظه احداث اجراء حق شده و در جمله تائیه استمرار بر رشوه گیری و ثابت بودن بر حالت شرور طبیعی بشری و عدم تهذیب نفس و اخلاق

### ۲ - در مواضع فصل

۱۰۰ - فصل در پنج موضع واجب است :

۱ - در صورتی که بین دو جمله کمال اتصال باشد و آن در صورتی است که اتحاد تائی بین دو جمله یا جمل بنحویکه جمله تائیه در منزله جمله اول قرار داده شود یا اینکه جمله تائیه بدل یا عطف بیانت یا تأکید برای جمله اولی قرار داده شود مثل آنکه گوئی : « آنچه خواستی بنمودم علمت آموختم خانه برایت مهیا نمودم منصب دادم » و چنانچه گفته شود : « زید عمرو را فریب داده ویرا گفت مرا اطاعت مکن که آنچه طلبی مهیا سازم »

۲ - هرگاه بین دو جمله کمال انقطاع باشد و آن در صورتیست که بین دو جمله اختلاف تائی موجود باشد یا اینکه خبر او انشاء مختلف بود مثل آنکه گوئی : « نزد فلان رحمة الله » و یا آنکه مابین آنها مناسبت باشد چنانچه گفته شود : « زید

کاتب است که بریده است، که مناسبت بین شئت و بد و طیران که برتر است.

۳- هرگاه بین دو جمله شبه کمال اتصال باشد و آن در صورتی است که جمله ثانیه واقع باشد در جواب سئوالیه ناشی از جمله اولی چنانچه گفته شود: «مرا صبر و برد باری دعوت کردی صحیح است اگر کاسه سر سرگون گردد بد»

۴- در صورتیکه بین دو جمله شبه کمال انقطاع باشد و آن در صورتی است که دو جمله سابقاً ذکر شده باشد و پس از آن دو جمله دیگری ذکر شود و صحیح باشد عطف بر جمله اولی بجهة وجود مناسبت و در عطف آن بر جمله ثانیه فساد حاصل گردد که در این صورت لازم است که عطف را بالمره ترك نمایند تا آنکه توهم اینکه جمله اخیر معطوف بجملة ثانیه است نرود مثل آنکه گوئی: «کان کنی که دوستی غیر از تو طلبم من ترا در باطل بینم» که جمله اخیر اگر عطف بواو شود عطف آن صحیح است لکن بجهة حصول توهم عطف آن بر جمله دوستی غیر از تو طلبم و حصول فساد در معنی مقصود ترك عطف لازم است

۵- هرگاه بین دو جمله کمال اتصال و کمال انقطاع بمقد وسط باشد با وجود مانعی بدین معنی که قصد نکرده که حکم جمله اولی بجملة اخیر داده شود چنانچه فرمود:

«و انا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن الله يستهزء بهم» یعنی چون منافیان با دوستان خود خلوت نمودند

گفتند ما با آنها مستهزئیم و باشند همراهم خدا با آنها استهزاء مینماید پس جمله «الله يستهزء بهم» خدا با آنها استهزاء مینماید را صحیح نباشد که بر جمله «انا معکم» ما با شما هستیم عطف نمائیم بجهة اینکه مقضی آن چنان میبود که جمله «الله يستهزء بهم» خدا با آنها استهزاء مینماید نیز از کلام منافقین باشد و حال آنکه از گفته حضرت رب العالمین است و نفرین از آن حضرت بر منافقین است و همچنین صحیح نباشد عطف جمله مذکوره را بر قارا تا توهم مشارکت آن جمله با جمله «قالوا» در تنقید یا اینکه استهزاء خدا مقید است بحال خلوت منافقین با دوستان خود برود برای آنکه استهزاء خدا بمنافقین مقید بحال خلوت منافقین با دوستان خود بلکه مقید بهیچ حالی از احوال نیست و پیوسته خدا وند منافقین را استهزاء مینماید - مثال فوق بشر فارسی در آمد

گفت کار با نبی متقین که چنین دارم بدان دین مبین

لیک چون در نزد یارانش شفاف گشت آنچه گفتم بود آن خلاف چونکه استهزاء نمودم بدو گفتش این راز پنهان سر به سر حق بدانها هست مستهزء نام میگوشتان سوی طعنان از کلام

## بحث ثانی

در صفات معنی

مقدمه \*

۱۰۱- از مراتب مذکوره آنچه از حیث ترکیب اختصاص



بمعنی دارد مذکور و در این بحث موضوع صدات معانی باشد که بخود اجمال بیاف خواهد گردید و اسالب معانی در ضمن بیان طبقات انشاء ذکر میشود

۱۰۲ - ۱ - صفت اساسی معنی وضوح آنست و آنست در صورتی حاصل شود که کلام سهل الماخذ و خالی از هر گونه پیچیدگی بود بطوریکه بمجرد اظهار خیال بفهم سامع در آید بنا بر این باید از استعمال جل مبهمه و جملی که دو معنی داشته باشد دوری جست چنانچه از شعر ذیل پیچیدگی معنی و ابهام مفهوم می شود

هلال بکثبه را چون قرین کند با ماه هزار خسته پروین بر آفتاب چکه  
مقصود آنست: چون انگشت خمیده خود را بجبین نزد يك نماید هزار قطره عرق بصورت وی میچکد و درین شعر انگشت را بهلال بکثبه و جبین را بماه و عرق را پروین و صورت را بافتاب تشبیه نموده است و این تشبیه انگشت بهلال و عرق را بنخسته پروین بدون ذکر مقدمات مقتضیه که موجب سهولت ادراک معنی شود از درجه وضوح در دلالت خارج خواهد بود

۲ - آنکه معنی سدید یعنی مطابق با واقع باشد و آن مبتنی است بر آنکه کلمات را بطوری بگوید بگر ترکیب نموده و مناسبات آنها را منظور داشت که طبیعت و روح آن زبان حکم فرماست و این نکته بمراعات اصول نحوی حاصل آید

۳ - جمله منوی به باید دارای يك نوع نقیصری باشد بدین

نحو که يك فاعل از بدو جمله تا آخر آن سلطه خود را ظاهر ساخته و حکومت بر تمام افعال موجوده در آنجمله بنماید و غیر ازین روش موجب خشونت سمع و تنفر خاطر گردد

۴ - معنی بالاخره نباید هیچوجه دارای يك کلمه بی فایده بوده باشد و گفتن زاید برحق معنی موجب ملال خاطر و کدورت ذهن گردد

### بحث ثالث

#### Période - در استداره

۱۰۳ - استداره عبارتست از سوق دادن جل متناهی به مربوطه بارتباط محکمی که جز بخانه دادن آن معنی حاصل نشود و آن را دو جزء است مقدمه و خانه مقدمه - آنست که پیشتر از مقصود ذکر گردد و آخر کلام دان استداره شود

خانه - آنست که معنی مقدمه را تمام نماید مثل قول مولوی:  
هر که گوید کوفیات ای صنم خوش بنما که قیامت يك منم  
فواصل استداره و قرائن آن عبارتست از فقراتی که مقدمه و خانه از آن ترکیب یابد و منزله فواصل در استداره منزله کلمات است در جمله واحد با این معنی که هر يك از آنها محتوی رجزی از معنی است بطوریکه مراد تمام نشود مگر با تمام فواصل چنانچه سعدی گفته:

آن به که نظر باشد و گفتار باشد مقدمه تا مدعی اندر پس دیوار باشد و خانه

اما قرائن عبارتست از اجزاء واقعه در تحت حکم فواصل مثال - رها نمیکند ایام «فاصله» در کنار منش «قرینه» تمام مقدمه که داد خود بستانم «فاصله» یوسه از دهش «قرینه» تمام خاتمه

۱۰۴ - استداره را سه نوع باشد بعضی آنها می باشند که از برای آنها دو فاصله است و برخی دارای سه فاصله می باشند و بعضی دیگر چهار فاصله دارند و در هر يك از این انواع استعمال قرائن با اختیار نویسنده است شاهد بر چهار فاصله

۱ - بکنی از کتی بنیم ۲ - بکنی از کتی بنیم  
۳ - بکن آنچه میتوانی ۴ - که من از تو نگذیرم

شاهد بر سه فاصله

۱ - سر من فرو نیاید بکنند بهلوانان ۲ - بکنی از کتی قبولم ۳ - بکنی از کتی قبولم

شیخ سعدی گفته است :

بر دای سیر زیشم که بجان رسید یکسان - بگذار تا بینم که که میزد شیرم  
تو اگر در آب بینی حرکات غریبت را - بربان خود بگویی که بحسن بی ظیرم  
مثال برای ۴ فاصله از کلیله و دمنه : «ملك هرگاه فهم و عالم به ابواب حکمت و احکام سیاست باشد با صلاح نیت و عدل در باره رعیت خواهد بود» ۲ «پس اظکرام نماید آن را که اگر امتی لازم است و توقیر کند کسی را که توقیری فرض باشد» ۳ «اوست سزاوار بعد از دنیوی و اخروی» ۴ «و بدین جهت نصرت بر اعدا حاصل کند باضافه نعمت خداوند تنبیه - غرض از استداره جزالت و فخامت کلام است خصوصاً زمانی که استداره بعضی ملحق بیعنی دیگر شود

## ماده سوم

### در علم بیان

۱۰۵ - نظر با اینکه بطور کلی برای اظهار مافی الضمیر و رسوخ دادن فکر خود در قلب سامعین گفتار عادی کافی باشد لازم است غیر از طریق مذکور به حسب تناسب کلمات و جل سبك دیگری را در نظر گرفته و بدان وسیله حقایق منویه را بمرض افکار قارئین در آورد فلذا علم بیان ایجازاً به نحو یک متقدمین و متأخرین شرح داده اند بشرح و تفصیل آئی بنکارش در آورده میشود

## بحث اول

در تعریف علم بیان و بیان حدوث آن

۱۰۶ - در تعریف بیان

۱۰۶ - بیان بنحو اجمال در لغت بمعنی كَشف و ایضاح است و در اصطلاح عبارتست از منطوق فصیح که تعبیر از مافی الضمیر نماید و در نزد اهل بلاغت عبارتست از ایراد معنی واحد به طرق مختلفه در وضوح دلالت آن بر نفس معنی و در خفاء آن باریعایت مقتضای حال بنحویکه در مورد اقتضای حقیقت ذکر مجاز نشود و بالعکس : «مراد از طرق مختلفه در وضوح آن است که ممکن باشد ایراد معنی اصلی مجرداً از هر گونه پیرایه



و عوارض با نواعی که بعضی را بعض دیگر در آورده مقصوبه و ضوح دلالت بر آن معنی مختلف است مثلا در جمله زید شجاع است هر گاه اراده از دیبا و ایضاح معنی بطریق در نظر آید گفته شود زید مثل شیر است پس تشبیه زید بشیر موجب اراد باد بیانت شجاعت گردیده است چنانچه معنی واحد که عبارت از سکرم زید باشد مثلا بیان می شود تارة بطریق تشبیه: «زید مثل حاتم است» و دفة بطریق مجاز یا اینکه گوئی: «بحری را در قسری مشاهده نمودم» و دفة دیگر بنحو کنایه بدین نحو که گفته شود: «زید کثیر الر ماد است» مخفی نباشد که بعضی از این ترکیبات اوضح از بعض دیگر است

۱۰۷ - دلالت بودن شئی است بنحو یکی از علم بدان لازم آید علم بشئی دیگر پس شئی اول را دال و ثانی را مدلول گویند و دال اگر لفظ باشد آن دلالت را لفظیه گویند و الا غیر لفظیه نامند و هر يك از این دو هر گاه بسبب وضع واضح بوده باشد آن را وضعیه خوانند مثل دلالت لفظ زید بر ذات زید و دلالت دوال چهار گانه: «عقود و خطوط و اشارات» بر مدلولات خود و الا غیر وضعیه نامند و آن بر دو قسم است طبیعی و عقلیه اما دلالت طبیعی چون دلالت اخ اخ بر وجع صدر و دلالت سرعت بغض بر تب که اولی دلالت لفظیه طبیعی دوم غیر لفظیه طبیعی است و اما دلالت عقلیه مثل دلالت دیز مقلوب زید مسوع از پشت دیوار بر وجود لافظ و دلالت دود بر آتش بنا بر این

دلالت بر شئی قسم است چنانچه در جدول ذیل درج میشود

دلالات از طبقه مختلفه	لفظیه	مطابقه: دلالت انسان بر حیوان ناطق
		تضمن: دلالت انسان بر حیوان تنها یا ناطق تنها
غیر لفظیه		التزام: دلالت غمی بر صبر
		طبیعیه: اخ اخ بر وجع صدر
		عقلیه: دلالت دیز مسوع از پشت دیوار بر وجود لافظ
		طبیعیه: دلالت سرعت بغض بر تب
		وضعیه: عقود و خطوط و اشارات
		عقلیه: دلالت اثر بر مؤثر چون دلالت دود بر وجود آتش

مقصود بحث در این مورد دلالت لفظیه وضعیه است و باید دانست که در دلالت لفظیه وضعیه دو اصطلاح است یکی اصطلاح منطقی و دیگری اصطلاح بیانی اما منطقیون چنین گویند که دلالت لفظ بر تمام ما وضع له مطابقه و بر جزء آن تضمن و بر خارج آن التزام است بواسطه آنکه دلالت لفظیه وضعیه نسبت بوضع واضح یا بر تمام ما وضع له باشد مثل دلالت لفظ انسان بر حیوان ناطق و یا بر جزء ما وضع له است مثل دلالت لفظ انسان بر حیوان تنها و یا ناطق تنها و یا بر خارج ما وضع له مثل دلالت انسان بر قابل علم بودن و اما بیانیون چنین گویند که دلالت لفظیه وضعیه عبارت است از دلالت لفظ بر ما وضع له بواسطه آنکه

واسع آن لفظ را وسیع نموده است برای آنکه دلالت بر بد  
بر تمام موضوع له و آن عبارتست از دلالت منسوبه بوضع و  
دو نوع از دلالت دیگر را غلبه گویند بواسطه آنکه دلالت لغویه بر جزء  
ما وضع له و با خارج از جهت است که عقل حکم مینماید زیرا که  
حصول کل در ذهن ايجاب مینماید حصول جزء را در آن و حصول  
ملزوم مستلزم حصول لازم است

۱۰۸ - شرط التزام لزوم ذهنی بین موضوع له و خارج  
است بدین معنی که امر خارج بنحوی باشد که تصور موضوع له  
بدون آن خارج ممکن باشد اعم از آنکه این لزوم ذهنی  
عقلی باشد مثل بصر نسبت بعمی و یا عرفی مثل جود نسبت بحاتم  
و این دو یعنی تضمن و التزام را مطابقه لازم است ولو تقدیراً  
زیرا که شکی نیست که دلالت وضعیه بر جزء مسمی و لازم آن  
فرع دلالت بر مسمی است اعم از آنکه دلالت بر مسمی محقق باشد  
با اینکه اطلاق شود لفظ و ارا ده گردد مسمی و از آن فهمیده  
شود جزء و لازم باتباع و یا مقدر چنانچه اگر اشتها حاصل  
نماید لفظ در جزء و یا لازم پس دلالت بر موضوع له گرچه بالفعل  
در این مورد متحقق نباشد تقدیراً و واقع شود بدین معنی  
که برای این لفظ معنیست است که اگر قصد شود از لفظ دلالت بر  
آن مطابقه خواهد بود ولی مطابقه مستلزم تضمن و التزام نباشد  
زیرا که جایز است برای لفظ معنی بسیطی باشد که آن را نه  
جزء باشد و نه لازمی و در این مورد مطابقه تحقق یابد بدون

تضمن و التزام مثل نقطه زیرا که اگر آن را معنی مرکبی باشد  
که لازمی نباشد تضمن تحقق یابد بدون التزام و هر گاه برای  
آن معنی بسیط بود لازمی هم برای آن نباشد تحقق یابد التزام  
بدون تضمن و بنا بر این استلزام غیر واقع باشد در شئی از  
طرفین بین تضمن و التزام

۱۰۹ - ایراد معنی واحد بطرق مختلفه در وضوح بدلالات  
مطابقه وضعیه نمیشود بواسطه آنکه سامع اگر عالم بوضع الفاظ  
برای آن معانی بوده باشد و بعضی اوضاع در دلالت از بعضی  
دیگر نخواهد بود هر گاه عالم بوضع الفاظ برای آن معانی  
باشد هر يك از این الفاظ دال بر آن نخواهد بود بواسطه  
توقف فهم بر علم بوضع

۱۱۰ - معانی بیابیه کلمات استعمال شده اند یا در يك معنی  
وضعی در صورتیکه معنی اصلی و طبیعی خود را محفوظ دارند  
و یا در يك معنی بیابیه هر گاه از معنی طبیعی آن را بعضی از معانی  
دیگر موقد دهند مثلاً اگر گفته شود آفتاب می درخشد و ماه  
در خسوف افتاده است در معنی طبیعی و وضعی خود شناخته شده است  
و اگر گفته شود آن در صف دوم درخشد که در صف اول  
مکسوف نمود در این مورد استعمال يك معنی بیابیه معمول افتاده  
است بواسطه آنکه کلمه درخشد و خسوف که در معنی وضعی در  
بار بار ستاره ها و ماه گفته شده است در بار بار انسان استعمال  
شده است: و مقصود از مثال فوق آنست که آن موفق بجهای



گزیدن در صف ثانی کردید که در صف اول موقوفیت حاصل  
نشوده است و نیز گفته اند لفظ اگر تعیین شود بازاء معنی  
برای آنکه دلالت بر آن نماید موضوع نامند و معنی را موضوع  
له گویند و تعیین را وضع نامند و لفظ موضوع یا آنکه در موقع  
استعمال تصرف در آن نشود و یا بالعکس تصرف در آن گردد  
اول اگر در موقع استعمال در آن تصرف نشود حقیقت نامند  
و حقیقت را افعالی است

۱ - حقیقت عقلیه و آن عبارتست از اسناد شبیهی بدانچه برای  
آست در نزد متکلم ظاهر آنچه گوئی: «خداوند کیه  
را رو یابد»

۲ - حقیقت لغوی: عبارتست از کلمه استعمال شده در شبیهی  
که وضع شده است برای آن در نزد اهل لغت مثل: شیر  
برای حیوان درند.

۳ - حقیقت اصطلاحی: و آن بر سه قسم است

۱ - حقیقت شرعیه: و آن عبارتست از کلمه مستعمله در شبیهی که  
وضع شده است برای آن در نزد اهل شرع مثل (صلوة) برای  
اقوال و افعال مخصوصه.

۲ - حقیقت اصطلاحیه خاصه و آن عبارتست از کلمه مستعمله در  
آنچه را که وضع شده است برای آت در اصطلاح خاص مثل  
لفظ تضمین و التزام در اصطلاح بیانیون و منطقیون چنانچه گذشت

۳ - حقیقت اصطلاحیه عامه و آن عبارتست از کلمه مستعمله در

ما وضع له در اصطلاح عام مثل دایه که وضع شده است در عرف  
عام برای چهار یا بیان مثل اسب و خر  
ثانی - هرگاه در موقع استعمال در آن تصرف نشود تصویر  
گویند (مجاز)

۱ - اگر تصرف با اسناد آن بغیر چیزیکه حق اسناد داد  
بدان است بوده باشد مجاز عقلی و یا اسناد مجازی نامند مثل  
آنکه گفته: «شود بنا کرد امیر»

۲ - هرگاه بنقل معنی از معنی دیگر باشد بواسطه  
علاقه و قرینه در صورتیکه منع نماید قرینه اراده معنی موضوع  
له را مجاز بالاستعاره نامند مثل: «نور حق» که نور در این  
مورد وضع شده است برای غیر از معنی منظوره بالا صاله و قرینه  
یعنی شباهت نور بوضوح منع می نماید آنرا از معنی موضوع له  
و هرگاه علاقه غیر مشابوه باشد مجاز مرسل خوانند مثل آنکه  
گوئی: «فلان در این کار دستی دارد» یعنی قدرتی را که  
در این مورد علاقه تشبیه در بین نیست و اگر علاقه غیر از آن  
باشد هرگاه قرینه آنرا منع نماید در صورتیکه بنحو و کاف و  
مثل و مانند حاصل گردد آت را تشبیه خوانند و الا کنایه گویند  
بنا بر این علم بیان انحصار یافته است به باب اول تشبیه - دوم  
مجاز - سیم کنایه -

﴿ ۲ ﴾ منشا بیان

۱۱۱ - بیان از حیث مبنا و حدوث مرهون است ۱ - بلزوم

تبیین خیالات جدیده توسط کلمات جدیده ۲ - بواسطه احتیاج  
بتبدیل و تربین اشیاء ۳ - بتجسم دادن احساسات روحیه  
و تخیلات

نظر باینکه انسان را تا آن اندازه کلمات نیست که بتواند توضیح  
و تبیین نماید کلیه اشیائی را که تا پیش یافته است و همچنین  
برای توصیف خیالاتی که در عقل وی ایجاد میشود بقدر  
صکفایت کلمه یافت نمیشود توجه وی جلب شد بطرف نقطه حدود  
مناسبات موجوده بین کلیه کلمات و بدین وسیله بهمان اندازه  
که خیالات غیر محدود است مناسبات غیر محدود و موجب وجود  
الفاظ مقتضیه بلیفه خیالات میگردد - بتلا حظه احتیاج و میل  
نای که انسان بزیست دادن الفاظ و تغییرات در اوضاع و  
اطوار سخن دارد تا میل حاصل نموده است باستمداد تصویرات  
و یا معانی بیابیه « مثل آنکه بجای استعمال کلمه جوانی اگر گفته  
شود: «بهار زندگانی طبعاً سامع را بیان نائی خوشتر آید» علت  
دیگر یکی موجب ایجاد بیان گردیده است میل فوق العاده است  
که انسان بتجسم دادن خیالات خود در قلب سامع دارد انسان  
طبعاً مایل است که غم و شادی و حالت شهامت و وقار و شجاعت  
و عظمت حاصله در خود را بنحو کامل در قلب قارئین و یا سامعین  
احداث و منعکس نماید و نیز این نکته از مسائل طبیعی است  
که نوع بشر نمیتواند بیک نوع سخن گفتن خود را راضی نماید  
فلذا پیوسته در مقام تجسس بر آید که ببارق مختلفه مناسب با

منصود شی سخن گوید

## بحث ثانی

در بیان مطالب سه گانه بر وفق طریقه عصر جدید

### (۱) تشبیه

۱۱۲ - تشبیه در لغت تخیل و دلالت بر مشارکت دو امر است  
در يك معنى که امر اول را شبه و ثانى را مشبه به و معنى را  
وجه تشبیه گویند و ظاهر این تفسیر شامل گردد بمثل قول قائل:  
«مقاتله سکر زید و عمرو» و: «آمد در نزد من زید و عمرو»  
و آنچه تشبیه بدان است و در اصطلاح بیانیین عبارتست از الحاق  
امری بدیگری در وصفی که مخصوص بدان است بموجب  
ادوات معلومه مثل آنکه گفته شود: «زید مانند شیر است»  
و یا بحذف زید گفته شود: «مانند شیر است» در صورت وجود  
قرینه که زید در صفت شجاعت الحاق گردیده است بشیر به  
توسط آلتی که عبارتست از کلمه مثل

۱۱۳ - تشبیه موجب ظهور حقایق و سبب قرب مطالب بعیده  
است بذهن چنانچه در عبارت ذیل مفهوم می شود چه اندازه  
حقایق را بفهم نزدیک مینماید: «انما الدنیا کیت نسجه العنکبوت»  
(دنیاست چو خانه که گویى بافته اوست عنکبوتی)

۱۱۴ - ارکات تشبیه چهار است و آن عبارتست از دو  
طرف تشبیه و ادوات تشبیه و وجه شبه و غرض تشبیه و دو طرف



تشبیه عبارتست از مشبه و مشبه به مثل آنکه گفته شود: «علم مانند نور است» علم مشبه و نور مشبه به باشد

۱۱۵ - دو طرف تشبیه باعتبار ماده چهار قسم است اول آنکه مشبه و مشبه به حسی باشد مثل صورت و کل راجع بدانچه دیده می شود چنانچه حکیم اسدی گفته:

مذاری جو گل خاطر امروز بد / هر روزه چون صبح نور و روز بد

و چون تشبیه صدای بلبل صدای آفات و بالعکس چنانچه گفته شود: «همچو بلبل بنوا آمده است» که مشبه و مشبه به هر دو حسی در مسموعات است زیرا که صدای مطلوب صدای بلبل تشبیه شده است «مثل آنکه حکیم خاقانی صدای مرغ را صدای خلخال تشبیه نموده است

کاه جو حال مانغان صبح کند ثلوی / که جو حال دلبران مرغ کند نواگری  
ونکته بعضی در مسموعات و چنانچه حکیم خاقانی در مسموعات گفته:  
زان می گسلگون که ید سوخته پرورد / بوی گل مشک ید خام بر آمد  
و عمل و یا شکر در چیزهای شیرین دیگر در مذوقات چنانکه در مذوقات گفته شود آب دهان یار بماند شکر است و جلد ناعم و حریر در ملموسات چنانچه خاقانی گفته:

بر چون بر لبك دلش گونه یلاس / من بر یلاس صبر کنم از یرغ او  
«بصره» رباعی ذیل دارای قسمتی از جهات فوق الذکر است

روی تو به تشبیه جو اختر باشد / آب دهانت جو شهد شکر باشد  
صوت تو چه عند لیب و چشت بشل / معنی که ببرد و دست خنجر باشد

(تشبیه) محسوسات را انواعی است بعضی آنهایی هستند که یکی از حواس خمس فقط ادراک میشود که محسوسات اولیه نامیده اند چون بصر و سمع و شمع و ذوق و لمس و بعضی دیگر بحواس مجتمع مانند مقادیر و اشکال چون استداره و مسافت امکانه و غیره که محسوسات ثانیه خوانند و بعضی از صکیفیات جسمانی است مثل صلابت و لیس و مرارت و حلاوت و از تمام این محسوسات تشبیهات متعنه اتخاذ میشود

۲ - آنکه مشبه و مشبه به معقول باشد مثل تشبیه چهل بموت و علم بحیوة و برهان ساطع بنور چنانچه گفته شده است: «چهل کور است و در عداد اهل قبور» و مانند آنکه گفته اند:  
ذکاء طبع تو کوئی که لوح محفوظ است / که ذره نبود جایز اندر لوسیان  
و مثل شعر حکیم سنائی:

مردگی چهل وزدگی دین است / هر چه گفتند مگر آن این است

که در شعر اول ذکاء مشبه و لوح محفوظ مشبه به واقع شده و در شعر ثانی هر یک از مردگی و زندگی مشبه به چنانکه هر یک از چهل و دین مشبه واقع شده است و اینها بعقل ادراک می شود نه بحس و مقصود از عقلیه چیزهایی است که مختص بذوات انفس است از قبیل ذکاء و علم و غضب و حلم و سایر غرائز

۳ - آنکه دو طرف تشبیه مختلف باشد بدین نحو که یا مشبه عقلی و مشبه به حسی باشد مثل مضمون قول حضرت امیر المؤمنین «حق بود شنیر بر اهل ضلال» و مانند قول ابن سینا که گفته است:

«نفس چو آب زجاج است و علم مانند سراج و حکمت یار یمنعالی  
زیت آن» و چنانچه گفته اند: «مرکب شیرینست بی میم» و با  
بالعکس یعنی مشبه حسی و مشبه به غنی گردد مانند عطر و خنق  
مرد مکریم و مثل تشبیه طیب سوء بخت و این نوع از تشبیه کم  
است و استعمال آن جز در مورد مبالغه و یا تقدیر محسوسیت  
معمول جایز نیست چنانچه شیخ سعدی گفته است:

تو از هر در که باز آئی بدین خوبی و زبانی دری مانند که از رحمت بروی خلق مکنانی  
۱۱۶ - تشبیه باعتبار دو طرف تشبیه چهار قسم است (۱) تشبیه  
مفرد بمفرد (۲) تشبیه مرکب بمرکب (۳) تشبیه مفرد بمرکب  
(۴) تشبیه مرکب بمفرد

۱ - تشبیه مفرد بمفرد با مطلق باشد مثل تشبیه گل بگونه و مانند  
آنکه گفته شود: «ای موی تو همچو مشک و رویت چو قمر»  
و چنانچه گفته اند:

بعضی دختری داشت خاقان جو ماء حکما ماء دارد دو زلف سیا  
و یا مقید چنانچه گفته شود: «زجاجین جام و در وی لعل کون می  
کبد در فی الدجی والشمس فی فی» و تمیید یا باضافه است مثل  
آنکه گوئی: «خط تو چون خط میر است» یا بوصف مثل آنکه  
گفته شود: «علم غیر نافع مانند دوا ی بی اثر است» و یا گوئی: «علم  
بی عمل چون درخت بی ثمر است» و یا بمفعول چون: «آموخته علم  
چون بخشنده جان است» و یا بحال مثل: «درون شد مست چون  
چشمان معشوق» و یا بغیر از اینها و یا آنکه بعضی از دو طرف

تشبیه مطلق است و در بعضی مقید چنانچه گوئی: «شمس را چون  
آینه در دست لرزان بنگرید»

فایده: این رباعی برای مثال تشبیه مفرد مطلق بمقید و عکس آن کافی است  
پیچیدن آبی بکمندت ماند آتش بستان دیر بدت ماند  
اندیشه بر قن سندان ماند خورشید بهشت بلندت ماند

۲ - تشبیه مرکب بمرکب و آن بدین نحو است

مریک از مشبه و مشبه به حاصل گردد از عدد از امور و این  
و دو قسم است یا دو طرف تشبیه طوری ترکیب یابد که تجزیه  
آن میر نیست چنانچه شیخ سعدی گفته:

مکونی با بدان کردن چنان است که بد کردن بجای یک مردان  
و مثل آنکه گفته شود: «مانند شمس که کرات را مجذوب  
دارد شمس ما را مجذوب جاست» و مثل قول خاقانی:  
«بد» با نسی عکس خورشید آتش انگیز از بلور زبلورین جام عکس می همان انگشته  
و یا دو طرف تشبیه قسمی ترکیب میشود که اگر از اجزاء آن  
جدا شود مقصود تشبیه از هیئت مشبه به زایل گردد مثل آنکه  
گفته اند:

زلف بر روی تو با آنکه بر آتش دود است ای بسا دیده گرین دود سرشك آلود است  
شیخ سعدی گفته:

عرفت بر ورق روی مکارین بچه ماند همچو بر صدف گل قطره باران بهاری  
که اگر گفته شود: عرفت چون قطره باران و ورق روی تو  
صدف گل است تشبیه صحیح است ولی مقصود از آن بهیئت مشبه به زایل



کردد ایضاً شیخ سعدی گفته است :

بر گل سرخ از نم او قاده لالی همچو عرق بر عذار شاهد نصان  
که اگر گفته شود گل سرخ مانند عذار و شب نم که تشبیه به  
لالی شده است مثل عرق باشد صحیح است لکن مقصود از آب  
بهیئت مشبه به زایل گردد

۳ - تشبیه مفرد بمرکب چنانچه حکیم عمر خیام گفته است  
دای چه بود این زن حاکی خیام طاموس حبابی و جراحی در وی  
« تشبیه » فرق مابین مفید و مرکب آنکه در تشبیه مفید مفردی  
بمفردی تشبیه شده است بهایت آنکه در آنها تقییدی منظور است  
بخلاف مرکب که مراد تشبیه امور عدیده بلکه هیئت حاصله  
از ترکیب است بهیئت حاصله از ترکیب امور متعدد و دیگر  
چنانکه از مثال مذکور بخوبی مفهوم میشود

۴ - تشبیه مرکب بمفرد مانند تشبیه آب با نمک سم و مثل  
قول انوری :

چون روز علم زد به صامت ماء چون بکشد تند ماء به صامت ماء

۱۱۷ - تشبیه باعتبار دو طرف تشبیه تقسیم شده است بتشبیه

ملفوف و تشبیه مفروق

۱ - تشبیه ملفوف آنست که دو طرف آن متعدد باشد بطوری که  
هر طرفی از مشبه و مشبه به با مثل خود جمع شود چنانچه کوئی :  
« علم و جهل مانند نور و ظلمت است » که مشبه با مشبه و مشبه  
به با مشبه به جمع شده است حکیم فرخی فرموده :

گفتم گل است یا سن است این رخ و دق گستا یکی تنگسته گل است و دیگر سن  
که منم نی من و دل من جیست مر تو را گستا یکی میان من است و دیگر دهن

۲ - تشبیه مفروق آن است که دو طرف آن متعدد باشد لکن  
هر یک از مشبه و مشبه به با یکدیگر ذکر شود و بیان دیگر عبارت  
است از جمع مشبه با چیه شبیه بدان است مثل قول کمال الدین اسمعیل :  
رویت در بای حسن و لغت مر جان رلفت عمر صدی دهن در دستان  
ار و ک - و پس پیشای موج گرداب بلا عصب و چشت طوفان

۱۱۸ - تشبیه را در صورت تعدد طرف اول « یعنی مشبه » دون  
ثانی تشبیه نسویه خوانند چنانچه گفته شود : « شجاع در باز و  
« شجاع در زبان هر دو چون شیرند » و مثل آنکه گفته اند :  
« دوست منافق و پسر جاهل هر دو مانند آهن گداخته اند »  
و چنانچه گفته شده است : « زلف بار و روزگار هر دو مانند  
شب است » هرگاه طرف ثانی یعنی مشبه به دون اول متعدد  
باشد آن را تشبیه جمع خوانند چنانچه شاعر گفته است

شراب لعل مروق جام گشت که من چهار گوهرم اندر چهار حای مدام  
و مردم بر ناک و عقیق در شیشه سبیل در رسم و اقام اندر جام

## ۲ - ادوات تشبیه

۱۱۹ - ادوات تشبیه عبارتست از الفاظی که دلالت نماید  
بر معنی مشابهت مثل کاف و کان و مثل و شبه در عربی و مانند و چون  
و کویا و چنان و همچنان و سان و ش و دار و مان و امثال آنها در فارسی  
از الفاظی که اعطاء معنی تشبیه نماید مانند معاينه و ممکن

۱۲۲ - تشبیه باعتبار وجه شبه به قسم تقسیم گردیده است

۱ - تشبیه ثقیل و آن عبارتست از آنکه وجه شبه در آن وصفی باشد که انتزاع از متعدد گردد ام از آنکه دو امر باشد یا زاید بر آن چنانچه گفته شده است

بشر بمنزل هلالی بود بدور زمان که نور بخشد شهر و بس شود پنهان

که در این مورد بشر به هلال تشبیه شده است که در آن احوال متعدده منظور است از ضعف در ابتداء و ترقی در وسط و انحطاط در آخر و چنانچه شیخ سعدی فرموده :

بدیدار یار غائب دانی چه ذوق دارد ابری که در بیابان بر تشنه بیارد

۲ - تشبیه غیر ثقیل - آنستکه وجه شبه از مفرد منتزع گردد نه از متعدد مثل آنکه گوئی : « فلان مانند ر و باء حمله باز است » و چنانچه گفته شود : « صورت او چون بدر است »  
۳ - تشبیه مجمل - آنستکه وجه شبه در آن ذکر نشود و بنا بر این بعضی از تشبیهات جمله آنستکه با عدم ذکر وجه آن محال باشد نحو بکه هر کس ادراک تواند نمود مثل آنکه گفته شود : « نحو در کلام مانند نك در طعام است » و مثل آنکه گوئی : « زید مانند شیر است » شیخ سعدی گفته :

داری چو در حدی سروی چو در سمعی شمی چو در میانی صبی چو در کناری  
بعضی از تشبیهات جمله را ادراک وجه شده در آنها خفی باشد بقسمی که جز خاصه فهم آید را استواند مثل آنکه گفته شود :  
ما مانوسم و مانوشیم این چه حالت در حلقه ام مانوس چون خانه بر دریم

است ادوات تشبیه حذف شود و در این صورت تشبیه شمع و او جز خواهد بود چنانچه در قول باریتمالی « و هی نور مر - الحباب » و چنانچه حکیمی گفته است : « سخن بموقع در بست سفته » و مثل قول شیخ سعدی :

سخن در دهان خردمند جیست گدازد در گنج صاحب هر

و مانند آنکه گفته شود : « زید حاتم است و مثل قول خواجه حافظ توسع انجمنی يك زبان و يك دل شو خیال و کوشش پروا بین وحدان شو که معنی آنست تو چون شمع انجمنی و کلمه چو ب معذوف است و گاه شود که فعل نا یب مناسب ادوات تشبیه شود چنانچه گوئی :  
مینا پاد رحمت روی ضر را هیچو موی عنبر پند منت تر را

۱۲۰ - تقسیم شده است تشبیه باعتبار ذکر یا حذف ادوات  
۱ - بمؤکد و آن در صورتی است که بنحو بکه ذکر شد حذف شود مثل آنکه گوئی : « زید بحر است مواج در جود »  
۲ - مرسل - و آن آنستکه ادوات تشبیه حذف نشود مثل آنکه گفته شود : « زید در کرم مانند بحر است » و چنانکه ابو الفرج گفته  
دل از دواغ رفیان چو دیک بر آتش نمن فرغ بریزان چو تار از مضارب

### ۲) در تقسیم تشبیه باعتبار وجه شبه

۱۲۱ - وجه شبه عبارتست از وصفی که دو طرف تشبیه در آن مشترک باشد و آن یا حقیقی است مانند آنکه گفته شود :  
« زید مانند شیر است » و یا تخیلی چنانچه گوئی : « صورتی چون ماه دارد »



۴ - تشبیه مفصل آنکه وجه شبه در آن ذکر گردد مثل  
 آنکه گوئی: «طعم فلان از حیث رقت مانند نسیم است و دست  
 وی از حیث جود چون بحر» و چنانچه خواهد یافت گفت: «  
 ای روی تو در لطافت آئینه روح خواهم که قدمهای خیالت بصوح  
 در دیده کنم ولی ز غار مؤامراتم که نمود بای حال معراج  
 ۵ - تشبیه قریب آنکه وجه شبه آن بهوات ظاهر گردد چنانچه  
 گفته شده است: «زید در دیدن چون عقاب است» و با آنکه گوئی:  
 «بنجه عمرو چون فولاد است» تشبیه بعید یا غریب آنکه انتقال  
 از منبه منبه به جز شدت اعمال فکر و دقت نظر حاصل نشود  
 چنانچه گفته شده: «آفتابست جو آئینه دست لرزان» که وجه  
 شبه در این شعر رب رشت از غیبت حاصله از استداره تا  
 اشراق و حرکت سریع متعلقه با تموج اشراق و چنانچه سیبوی  
 در مقامات خود گفته: «البنفسج کنار الکبریت» که  
 رنگ بنفشه شباهت بهشت شعله کبریت های قدیمی دارد که در  
 هنگام افروختن رنگ آن بنفش بود و مثل شعر مختاری:  
 زار بیا و برف سفید و زمس سبز طوطی همی بد بد شد از بیضه غراب  
 و غرابیت تعبیر در این شعر بواسطه آن است که ابر و برف  
 را با زاغ و بیضه در صورت عدم اعتبار تشبیه مناسبی نیست و  
 گاه شود که بعد تشبیه بقرابت منتهی شود و این قسم از تشبیه مستهجن  
 است و ذوق سلیم آن را تصویب ننماید چنانچه در نمره (۱۲۵)  
 ملا حظه خواهد شد

۱۲۳ - گاه شود که نویسنده شبیه واحد را با شیاء عددیده  
 تشبیه نماید و نیز دو شبیه را بدو شبیه تشبیه میکنند و سه شبیه  
 به سه شبیه و چهار شبیه به چهار شبیه چنانچه سنائی گفته:  
 او ز همه فارغ و آزاده خوش چون گل و چون سوسن و چون یاسمن  
 ایضاً سنائی گفته:

در که خلق همه زرق و فریب است و هوس کار در کار خداوند جهان میکن و س  
 و مثل آنکه شاعری گفته:

زلف و رخت جو روز و شب اندر هم لو قناد این گونه اتفاق بهالم حکم او قناد  
 و مثل آنکه گفته اند:

ای موی جوشنیل رخ چون گل فنجون سرو یکباره بهار آورد و باغ آورد و بستان  
 و مثل قول حکیم عمر خیام:

آدم چو پیا له باشد و روح چو می قالب چو نی و جان چو نوای در نی  
 دانی چه بود این تن خاک کی خیام فانوس خیالی و چراغی در دی

و نیز گفته شده است:

تافت زلف و شکفت رخ و زیاده او مشک سارا و گل سوری و سرو چمن است

## چهارم

### غرض از تشبیه

۱۲۴ - غرض از تشبیه تعریف یعنی وصف و بیان حالتی از  
 احوال منبه است و آن را بصورت مدح است مثل آنکه گوئی:  
 «صورتی چون بدر دارد» و یا ذم مثل آنکه گفته شود:

حاجی توجه شمای زمستان مای از بگه سیاهی و درازی و است  
و یا کوئی: «قد و قامی چون خرس و دنداننی چون کراز دارد»  
و یا از دیاد در ایضاح مثل آنکه کوئی: «فلان در سبکی  
چون بر کاهی است»

تشبیه - گاه شود که تشبیه معکوس شده و غرض وصف تشبیه به  
میباشد و این قسم از تشبیه را مقلوب گویند بجهت آنکه تشبیه به  
بجای تشبیه و تشبیه بجای تشبیه به استعمال شود چنانچه شاعر گفته است:  
پیچیدن اشی بکمندت ماند آتش بنان دیو بدت ماند

۱۲۵ - حد تشبیه بطور اختصار آنست که در باره تشبیه حکمی  
از احکام تشبیه به را اثبات نماید و اگر صفت مذکوره مورد توجه  
نمود و بین تشبیه و تشبیه به بعد زیادی منظور گردد از معایب  
تشبیه شمرده میشود و لازم است از آن اجتناب نمود مثل آنکه  
بعضی لعمان برق را بکتاب که بسته و باز میشود تشبیه نموده اند  
چون حکایتیک شود بسته و باز لعم برق نمودی آغاز

و نیز باید از استعمال تشبیه سخیفی که برخلاف ذوق سلیم آورده  
شده است احتراز نمود و همچنین باید دوری جست از وجه بعید  
و غریب تشبیه چنانکه کوئی: «سری چون کوه لکن در دوار  
است» که تشبیه سز بکوه وجه شبه ندارد جز سنگینی که صاحب  
درد سر احساس مینماید

## مطلب ثانی

### در مجاز

۱۲۶ - مجاز از بهترین و سائل بیابیه است که طبیعت را  
هدایت برای ایضاح معنی مینماید زیرا بواسطه مجاز است که  
معنی اصناف بصف تشبیه حاصل کنند بنحویکه سامع حقایق معروضه  
را با لعمینه مشاهده مینماید

۱۲۷ - مجاز در لغت بمعنی تجاوز است چنانچه گفته شود:  
«جاء المكاتب بجوز» در صورتی که تجاوز از مکان مزبور  
نماید سپس در مقابل حقیقت استعمال گردیده است و حقیقت چنانچه  
مضلا در امره ۱۱۰۰ ذکر شده است بالا جمال عبارتت از لفظی  
که استعمال در معنی موضوع له شده باشد مانند دست بجهت عضو معروف و  
پادشاه برای کسی که دارای مقام سلطه باشد و غیره

مجاز در صرف بیابین عبارتت از لفظ متعمل در غیر ماوضع له  
در اصطلاح مخاطب و بعضی مجاز را چنین تعریف نموده اند که  
عبارتت از نقل لفظ از معنی که وضع شده است برای آن بمعنی  
دیگر بواسطه علاقه بین آنها چنانچه کوئی: «از غضب بر افروخته  
گردید» که بر افروختگی مخصوص آتش است و استعمال آن  
در شخص غضبناک بواسطه علاقه سرخی است که در آتش و شخص  
غضبناک یافت میشود و چنانچه کوئی: «جلت ابادیه عندی» و  
اراده نعمت نمائی بواسطه آنکه ابادی آلت نعمت است و مثل



آنکه گوئی: «امروز در زمین قمری دیدم» و اراده صورت  
مطلوب را در زیبایی نمائی بواسطه اشتراك قمر آسمان و  
قمر محبوب در زیبایی

۱۲۸ - مجاز بیکو باید من در روشن و طبیعی و مستحسن الایراد  
و شریف باشد (۱) مجاز صحیح است در صورتیکه تأسیس آن  
بر روی تناسب و تشابه صحیح باشد چنانکه گفته شود «شیری  
از بنی هاشم بصف دشمن من در شد» (۲) مجاز روشن است  
در صورتیکه وجه تناسب یا سانی در نظر سامع آید چنانچه گفته  
شود: «رو به منشی شهر دیدم» نظر باینکه حیل و ری در رو به  
مشهور است بمجرد استعمال این کلمه در باره انسان بهولت  
ادراک مقصود گردد که قصد انسان حیل و راست (۳) مجاز  
طبیعی است در صورتیکه بدون تجسس ذکر شود چنانچه گفته  
شده است در موقعی که شخصی بدیگری مانند سع درنده حمله  
نماید «خواب دیدم سگ درنده بمن حمله نمود» (۴) مجاز  
مستحسن الایراد است در صورتی که نویسنده متوجه بایراد  
عجاسن ادبی بوده و بمقتضای حال ذکر نماید چنانچه ظهور  
گفته است:

نوروز فرخ آمد و بوی بهار داد بوی بهار نکستی از زلف یار داد  
باری گز او و ظبه نوروز خواستم گفتا که گل دهم ز رخ زعفران داد  
(۵) مجاز شریف است در صورتیکه اتخاذ از اشیاء پست نشده  
باشد بنحویکه موجب انزجار طبع شود

۱۲۹ - معنی آری باینکه گفته اند بین تشبیه و مجاز فرق است  
بر آنکه تشبیه را معنی است از معانی و آن را الفاظی باشد که  
دلالت بر آن نماید و صماً بدون نقل لفظ از موضوع له خود  
مخلاف مجاز که دلالت آن فقط بقرینه است و در مجاز لازم  
است علاقه بین معنی مستعمل به و معنی موضوع له پس اگر گفته  
شود این اسب را بیکو و کتاب از آن اراده نمائی خطا است  
بواسطه عدم رابطه بین آن دو

۱۳۰ - مجاز را در بلاغت رتبه ایست عالی و مرتبه متعالی و  
فایده آن اثبات غرض متکلم است در نفس سامع بتخیل و تصویر  
بنحویکه بیشیشی مطلوب جان بخشیده و مقصد را بیکوثر از طریق کلام  
ساده وارد در قلب شنونده گان نماید چنانچه گفته شود: «ماه  
من از سفر باز آمد» بجای محبوب مطلوب من

۱۳۱ - مجاز منقسم شده است باستعاره و مجاز مرسل

## اول

### در استعاره

۱۳۲ - استعاره دریافت بمعنای طلب عاریه است و در اصطلاح باین  
عبارت است از لفظ مستعمل در غیر موضوع له بقصد تشبیه و بمعنی آن  
مثل آنکه گفته اند: «قمری را دیدم که داخل خانه شد» که  
لفظ قمر را معنی معنی است و از آن اراده محبوب گردیده است به  
مناسبت شباهت فیما بین قمر و محبوب

۱۳۳ - (۱) فرق بین استعاره و مجاز مرسل آنست که علاقه استعاره منابعت است بخلاف مجاز مرسل که علاقه آن غیر منابعت است چنانچه بعد از ذکر خواهد شد

(۲) استعاره نیست جز تشبیه مختصری که در آن غیر از مشبه به ذکر نمیشود مثل آنکه گوئی: «شیری از صف لشکر جدا و با شمیر حمله برد شمن نمود» که مشبه و وجه شبه حذف شده است و مشبه به ذکر گردیده چنانچه گفته اند: «شیری را دیدم که نیر اندازی مینمود» که اصل آن: «مرد شجاعی را دیدم نیر اندازی مینمود» بوده است

(۳) استعاره در علم راء ندارد بواسطه آنکه استعاره اقتضا مینماید ادخال مشبه را در جنس مشبه به و این مسئله در علم صلاحیت ندارد زیرا که علمیت منافی با جنسیت است بجهت آنکه جنس اقتضای عموم نماید و علم اقتضاء خصوص و لکن در صورتیکه بسبب اشتها ر آن بوصفی از او صاف مأول بصفی گردد استعاره علم واقع گردد چنانچه در باب تبدیل گفته خواهد شد

#### حکایار کان استعاره

۱۳۴ - ارکان استعاره سه امر است

۱ - مستعار منه که عبارت از مشبه به باشد - ۲ - مستعار له یعنی مشبه و این دو را دو طرف استعاره نامند ۳ - مستعار که عبارتست از وجه شبه که آنرا جامع گویند مثلا هرگاه گفته شود: «زید اظهار شیطنت کرد شیطان مشبه به را مستعار منه گویند و زید مشبه را مستعار له و

شیطنت را که معنی جامع است مستعار خواهند شد  
۱۳۵ - استعاره را سه غایت است اول تمجید چنانچه گفته شده است: «چشم دولت ز سواد قلمت گشته منبر» و چنانچه گفته شده:

آمد ز تو نامه منبر بارقه عشق سروده از زر

دوم اظهار خفی و ایضاح آن برای آنکه نیکوتر و خوبتر جلوه نماید مانند قول نویسندگان که برای تشریح قهر اسکندر نوشته اند: «زمین بین دو دست وی ساکت شد» و مقصود از این جمله آنست که زمین در مقابل اسکندر خاضع و ذلیل ماند و حکمت از این تمثیل آنست که غیر مرئی مرئی شود بطوریکه اشغال سامع از حد سماع بحد معاینه رسد که ابلغ از بیان است سوم مبالغه چنانچه گوئی: «فجر الله الارض عیونا» یعنی فجر عیون الارض و اگر بفرمایند این طور تعبیر شود مبالغه در این کلام منظور نگردد و شعر است بر اینکه زمین بتامه چشمه شده است مثل قول قافی

چشم مگو یک فرایه باد خور زلف مگو یک لطیفه منبر ساور

مزه مگو یک تپله زنگی چکی نیر و کان بر گرفته از بی هیجا

#### اقسام استعاره باعتبار طرفین و جامع

۱۳۶ - استعاره را باعتبار طرفین و باعتبار جامع و باعتبار

هر سه نام تقسم نموده اند

(۱) استعاره باعتبار طرفین بممكنه و ممثله



(۲) استعاره باعتبار طرفین بتحقیقیه و تخیلیه

(۳) استعاره باعتبار جامع

(۱) استعاره ممکنه و ممکنه

۱۳۷ - استعاره باعتبار طرفین آن یا ممکنه است و یا ممکنه  
(۱) ممکنه که وفاقیه نیز گفته اند آنستکه اجتماع مستعار منه و  
مستعار له در شخص واحد ممکن باشد چنانچه گوئی: «خدا است که  
احیا مینماید و هلاک میکند» که احیا نمودن برای عزت و  
هلاک نمودن برای ذلت استعاره آورده شده است و ممکن  
است اجتماع هر دو در بعضی از وجوه بدین نحو که شخص واحد  
ممکن است زنده باشد بمعنی حقیقی و دارای عزت نیز باشد که  
در این موقع مستعار منه که حیات باشد و مستعار له که عزت  
است در شخص واحد جمع شده است و مثل آنکه گفته اند:

با بروی عرق آلوده دچار شدم / خان که کشته شمیر آیدار شدم

در موقعی که گرفتار محبوب عرق با بروی شمیر بدستی شده  
باشد (۲) ممکنه که عنادیه نیز گفته اند: آنستکه اجتماع هر دو  
طرف آن صحیح نباشد در شئی واسطه وجود تنافی مثل قول باری  
تعالی: «افمن کان میتاً فاحییناه» یعنی «مالا فهدیناه» که استعاره  
آورده شده است برای صلات و جمع بین موت و صلال ممکن  
نیست در چیزی

تنبیه - در این مثال از نقطه نظر اینکه استعاره آورده شده است  
احیاء برای هدایت وفاقیه است بجهت امکان جمع بین احیاء

و هدایت و مثل آنکه گوئی: «چشم دل جر نرامت دهد» نماید  
و یا گوئی: «صفت امید بسوی تو دراز است» و یا گوئی: «بر کل  
روی تو سبزی ز رطب پای نهاد»

«نصره» عنادیه گاه تخیلیه باشد یعنی مقصود از آن ظرافت  
است و یا تهکبیه که مقصود استهزاء باشد بدین نحو که استعمال  
شود لفظی بر ضد معنی آن چنانچه گوئی: «این شخص حاتم است»  
و قصد نمائی از آن شخص خسی را و قصد با ظرافت است و یا  
سخریه و مثل قول خداوند: «بشرم بعذاب الیم» که استعاره  
آورده شده است تدارک برای اذکار و حال آنکه ضد آنست  
(۲) تقسیم استعاره باعتبار طرفین بتحقیقیه و تخیلیه

۱۳۸ - استعاره تحقیقیه آنست که مستعار له حقیقی باشد و آن  
یا محسوس است مانند استعاره سر برای کوه و یا مفعول مانند  
استعاره نور برای عقل و یا حقیقت چنانچه گفته اند:

نیری از آن غمره دل دور جنت / بر حگرش آمد و ایام نشت

استعاره تخیلیه آنست که منبیه یا بعضی لوازم منبیه به ذکر شود  
که بهمین زودی در همین باب بیان خواهد شد

(۲) استعاره باعتبار جامع

۱۳۹ - استعاره باعتبار جامع تقسیم شده است (۱) بمنبیه و  
یا عامیه: و آن آنستکه جامع در آن ظاهر باشد مانند آنکه  
گوئی: «رستم را ملاقات کردم و شیری از در در آمد و با  
رو بآه منشی ورود نمود» و مانند آنکه بطوری گفته:

هنوزم هندوان آتش پرستند هنوزم چشم چون ترکان مستند  
 که چشم را هندو و رخسار را باتش استعاره کرده است و  
 جامع در اول سیاهی و دوم سرخی و در خشنود گیت و این  
 در اولین نظر ظاهر باشد (۲) بپیده که غریبه و خاصه هم گفته  
 اند و آن آنستکه جامع در آت غامض بوده و غیر از خواص  
 آن را در بیابند چنانچه خاقانی گفته است

در بر پله نواقی افتد مکرده من آب احمر اندازد

که در این شعر صدای ریختن شراب را از صراحی استعاره  
 بنواقی نموده است و جامع گرفتگی گلو است و این در بادی  
 نظر روشن نباشد و نیز استعاره را باعتبار جامع تقسیم نموده اند بداخل و  
 خارج و قسم اول آنستکه داخل در مفهوم هر دو طرف باشد  
 چنانچه ابو سعید جبلی گفته :

بر سیرت لطیف تو گفتار تو دلیر نیست شریف تو کردار تو گمراه

حاصل بیت آنستکه سیرت لطیف و نسبت شریف را گفتار و کردار  
 تو مثبت آمده است و مثبت را بگمراه و دلیل استعاره نموده و جامع  
 در اینجا اثبات است و آن در مفهوم هر دو داخل است قسم  
 دوم آنستکه جامع از مفهوم مستعار له و مستعار منه خارج باشد  
 چنانچه نظامی گفته :

کنیده قاضی چون سرو سیمین دوزنگی بر سر غنای و طب چین

که زلف مستعار له و دوزنگی مستعار منه واقع شده است و جامع  
 سیاهی است که از مفهوم هر دو خارج باشد

### تقسیم استعاره با اعتبار طرفین و جامع با هم

۱۴۰ - اول استعاره از این قبیل یا مصرح است در صورتیکه  
 مشبه به مذکور باشد و مشبه محذوف مثل قول حضرت مسیح علیه  
 السلام «گویند برای این رویا» که کلمه رویا استعاره از برای  
 هیردوس آورده شده است «با اعتبار محیل بودن هیردوس»  
 یا استعاره با لکنایه باشد و آن در موقعی است که مشبه  
 مذکور و مشبه به محذوف باشد با اثبات شبیهی از لوازم آن  
 چنانچه کوثری : «گل تبسم نمود» که اصل «گل مانند انسان»  
 است «میباشد که گل ذکر شده است که آن عبارت از مشبه  
 عنص بانسان میباشد و انسان مشبه به محذوف گفته و خندیدن  
 که از لوازم انسان است برای رفع شبهه ذکر شده است و مثل  
 قول مسعود سعد سلمان :

بر روی کرده همه حیرت برستان ارم زلف کرده همه خانه گلبه عطار

که روی که مشبه است مذکور و گل که مشبه به است محذوف  
 شده و همچنین مشک و عنبر که مشبه به است محذوف و زلف که  
 مشبه است مذکور گردیده است

ثانی استعاره نیز با اعتبار طرفین و جامع بچهار قسم تقسیم گردیده  
 است (۱) با استعاره محسوس برای محسوس چنانچه کوثری قلب او از  
 شدت فرح پرواز کرد و در این موقع طیران که فعل حبسی است  
 استعاره آورده شده است برای غیر ذی جدح چنانچه خاقانی  
 گفته است :



کا و سلالین که آب لاله تر خورد ارزن زربتن از ماس بر آید  
که شراب را باب لاله تر و قطرائی را که صراحی سفابین  
بیرون میدهد بارزن استعاره نموده است و هر دو حسی است  
(۲) استعاره مفعول برای مفعول مثل استعاره موت برای جهل  
بواسطه اشتراك موصوف بان دو در عدم ادراك و تعقل و از اس  
قرار است استعاره حیات معلوم و مثل آنکه کوئی : « مرگ  
بچشم خود دیدم » و از آن اراده شدت زحمت زیاد شود  
و چنانچه مسعود سعد گفته :

کوه یو بنده در معاف مکن مرگ تابنده از بام بر آید

که استعاره آورده شده است مرگ که مفعول است برای  
محسوس که شمشیر باشد و چنانچه روح الامیت گفته :

است نه چه اسب این و آن است تبت نه چه تیغ دیگران است  
با دست که در لبام داری برقی است که در نیام داری

(۳) استعاره محسوس برای مفعول مثل آنکه کوئی : « ملک از  
مقدم تو احیا شد » و چنانچه خاقانی گفته :

تیغ لو آبتن فتح است اینک بنگرید قطعه های چهره بر آبتنی دارد گوا

که مهیا و مستعد بودن را با بستن استعاره نموده و شمشیر حسی  
است و آبتن عقلی (۴) استعاره مفعول است از برای محسوس  
چنانچه گفته شده است

فرمان او چون وزد باد است با بستی روی آورد درخت

که استعاره آورده شده است آبتنی که مفعول است برای محسوس

که (درخت) باشد چنانچه انوری گفته :

گر ابر سر تیغ نور صکوه یارد آبتنی نارد مد طع دغان را

### تقسیم استعاره باعتبار لفظ

۱۴۱ - استعاره باعتبار لفظ تقسیم شده است باصلیه و تبعیه

۱ - استعاره اصلیه آنستکه مستعار منه در آن اسم جنس باشد

با اسم معنی مثل استعاره شیر برای شجاع و کشتن برای ضرب شدید

۲ - استعاره تبعیه آنستکه مستعار منه فعل باشد یا چیزیکه مشتق

از فعل است چنانچه شاعر گفته :

دمن ملکوت نغندد خوش تا سر تیغ تو نگرید دار

که خندیدن را برای راحتی ملکوت و گریستن را برای ریختن

خون از شمشیر استعاره کرده است

### استعاره مطلقه و تجریدی

۱۴۲ - استعاره مطلقه آنستکه به چیزیکه مناسب دو طرف آنست

مقرون نباشد چنانچه گفته شده است :

شکوه بر سر شاخ است صبر طارش جان نفعه بر لب جریده چون جراره دلب

که شاعر در این شعر زلف را بقرب جراره استعاره نموده است

و مناسبات مستعار له و مستعار منه را هیچکدام مذکور ساخته

و مثل آنکه کوئی : « شیر را در جنگ ملاقات نمودم »

۱۴۳ - استعاره تجریدیه و آن آنستکه مقرون باشد با آنچه که

مناسب مستعار له است چنانچه فردوسی گفته :

باغن زره باغ از شک تاب در آریخت از گوه آفتاب

رلف در این شعر نزره استعاره شده است و لفظ ساحل و مثل  
 باب و آویختن از ملائمت مستدرله است یعنی زام و جنب بجه  
 خاقانی گفته است.

ار شورش آه سر مه شب بادام نر دوش با عوده

در این بیت چشم بیادام تشبیه شده است و لفظ غنوده که از  
 ملائمت چشمست مذکور گردیده است

### توشیح در استعاره

۱۴۴ - توشیح در استعاره آنست که ملائمت و صفات مستعار منه  
 را مذکور سازند مثل قول امیر مؤمنان «من باع دینه  
 بدیناه لم تربح تجارتی» که بیع استعاره آورده شده است برای  
 استبدال پس بر آن متفرع گردیده است آنچه ملائم آنست از  
 فوت ربح و اعتبار تجارت و نیز حکیم انوری گفته است :

در غنچه گره عزم خروج است باغ را چون آبگیر ماهه پر تیغ و جوشن است  
 که تیغ آبگیر را تیغ و جوشن استعاره کرده و لفظ عزم و خروج  
 ملائم تیغ و جوشن است که مستعار منه واقع شده است

### لفز یا رمز و یا مثل

۱۴۵ - هرگاه استعاره واحده حاصل از مجموع کلام باشد رمز  
 یا لفظ و یا مثل نامند و چنانچه از قول شمس الدین قیس رازی  
 استفاده میشود لفظ در لغت بنم لام و فتح عین معجمه و زاء معجمه  
 سوراخ موش دشتی را گویند که بغایت پیچیده باشد و این  
 پیچیدگی را موش برای آن مینماید که از دست میادان رهائی یابد

و در اصطلاح لفظ آنست که معنی ار معانی را در کدورت عبارتی  
 مشکل متشابه بپرسند و ازین جهت در خراسان چستان خوانند  
 و این نوع از سخن را از هر آن لفظ گفته اند که پیچیدگی  
 در فهم معنی آن حاصل است و این صنعت چون عذب و مطبوع  
 اقد و اوصاف آنست از روی معنی با مقصود مناسبت داشته باشد  
 و بحثو الفاظ دراز نکرده و از تشبیهات کاذبه و استعارات بعیده  
 دور بود پسندیده آید چنانچه معزی در صفت قلم گفته است :

هر یکسر بست دیر سهر یافته تیر بشکل تیر و بطولك راست گفته هر تیر  
 حکما بگریزد در کالد بخند جان حکما بنالد در آسان یازد تیر  
 ز نادران هر امر تغان دهد بر شک و مشکلات ضمائر خبر دهد بریر  
 هر آنکه طبع بر اندیشد او کند تالیف هر آنکه و هم فراز آرد او کند تفسیر

### ایضاً لفظ از جمال الدین اصفهانی

آن جرم پاک چیست هر ارواح اخیان چون روح با لطف و چون عقل با صفا  
 گرد غنچه مطیع و غرو شده خورش مرد افکن حریف و بیک قیاس روا  
 که خوار و که عز و گهی بست و گه بلند که تیره گاه سال و گه درد گه در ا  
 یا چشم عاشقان و رخ دلبران قرین و جسم سلطان و رخ سلطان جدا  
 که همتان باد صبا گفته در سفر که در دکان خاک زمین گفته بکلا  
 مقصود جستجوی سکنه شرق و غرب مطلوب آرزوی شهیدان کربلا  
 فرعون گفته از دم او باطل الوجود مانند خنجر و شربت او دایم البقا  
 گاهی هر جبرئیل بناك آمده دایر گاهی هر مصطفی زمین رفته بر سما  
 دو سر فراز گفته همه چیز در جهان و آن سر حبیب چون در وی صدر متدا

تشبیه - معیار را صاحب المعجم چنین تعریف نموده است که



عبارت از آنکه اسمی یا معنی را بنوعی از غوامض حساب یا چیزی از قلب و تصحیف و غیر آن از انواع تعصبات آن را پوشیده گردانند تا جز باندیشه تمام و فکر بسیار بر آن نتوان رسید و بر حقیقت آن اطلاع نتوان یافت چنانچه نام مسعود را بمعنا آورده اند  
هر نامی برسد از ناز و زود بدامن هر بر خاست بر بط بود  
بازی بدانست آن رمزار که نامش زیر بط بودن چه بود

توضیح آنکه چون نام و پرا پرستی نمودم بر خاست و ببر خاستن خود عود را که بتازی بمعنی چوب است ارائه داد سپس بر بط را سائید و مراد از سائیدن بر بط می است که بتازی معنی سائیدن را دارد و چون در تازی ضم می نمود گردد مسعود حاصل است و بنام رشید گفته اند:

نام یازم چار حرف است ای برادر در ده نبت بگویم گر بدانی  
حرف راج خمس عشر حرف اول حرف ثلث عشر حرف ثانی

توضیح آنکه حرف رابع رشید که دال است بحروف ابجد چهار و حرف اول آن که را می باشد دویست و عشر دو بست بیست است و خمس بیست و چهار است که دال رشید می باشد و حرف سوم که یاست بحروف ابجد ده است و حرف دوم رشید که شین است سیصد است و عشر آن سی باشد و ثلث آن عشر ده است که با می باشد

### مراعات النظیر

۱۴۶ - مراعات النظیر عبارتست از آنکه جمع شود کلامی بچیز هائیکه مناسب با یکدیگر است بدون تضاد چنانچه شیخ سعدی گفته

عرب مصر چمن شد جمال یوسف گل  
مبا بصر در آورد بوی پر هفت  
۱۴۷ - فرق است بین مراعات النظیر و استعاره توشیحی و آن از این قرار است: توشیح در استعاره عبارتست از سوق دادن کلام بر استعاره واحد و مراعات النظیر از جمع اشیاء متلازمه اعم از طریق استعاره و یا غیر آن چنانچه شیخ سعدی گفته است:

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین  
خداوند بختنده دینگیر کریم خطا بخش پرورش پذیر

توجه در خطا بخش پرورش پذیر است که مراعات النظیر با وجود آن موجود است بدون استعاره

### (تنبیه)

۱۴۸ - در استعاره باید دوری جست (۱) از افراط در مبالغه و خروج از آن بمحال مثل آنکه حکیم اسدی گفته است در وصف اسب  
پس مودعه بر لباس سیاه بدیدی بهب از دو صد میل راه

و چنانچه حکیم فردوسی فرموده است

دسم ستوران در آن چمن دشت زمین شد شتر و آسمان گشت مانت

که شتر شدن زمین و هفت شدن آسمان بواسطه سم ستوران افراط در مبالغه و محال است

تصوه - گرچه شعرای ایران عادت در افراط مبالغه دارند و مرخی اکذب را احسن کلام شمارند لکن عقل سلیم این نظریه را انتقاد مینماید زیرا که حسن سخن شجسم دادن مطلوب است در نظر سامع و بیان حقیقت و فقط در شعریات که بناء آن بر تخیلات

ادبیه است مراستی منظور باشد که در آن کتاب بتفصیل مذکور است و باید مراجعه بدان قسمت نمود و بالاجمال نگارنده راست خصوصاً که در غیر شریات از بیان حقیقت و ذکر لطایف انحراف نجوید (۲) از تراکم استعارات بعضی بر بعضی دیگر با غرابت آنها چنانچه حکیم خاقانی گفته :

چون از سه نو زن عطار مرینغ عطف شود مر آن را (مراجعه به ۳۳)

(۳) عدم مراعات جهات حسن تشبیه برای طرفین و یا واقعی بودن تشبیه با فاده غرض و امثال آن چنانچه گفته شده است :

صدا گره و کامبه گشته از ستم / زبکه مال شکایت نموده از سحرمت

که از وصف مدوح اراده شده است بکرم باین نحو بطوریکه از دیاد شکایت زر و فریاد از کثرت بخشش مدوح موجب گرفتگی صدای آنست یعنی دیگر مالی از برای او مانده است که بخشش کند و چنانچه شاعری گفته :

از برای دفع یا هرج مرا از آب خشک / خاصکیان مدی بروی آتش نریخته اند

که مراد از سد شیشه و آتش تر شراب باشد

### مجاز مرسل

۱۴۹ - مجاز مرسل آنستکه علاقه آن غیر تشبیه باشد چنانچه گفته شده است : « فلان در این کار دستی دارد » یعنی قدرتی دارد که علاقه در این مورد علاقه حالت ماعل زیرا که دست آلت و عمل ظهور قدرت است بدون وجود تشبیه و چنانچه گفته شود : « فلان در اجراء مقصد خود به فشاری می رسد » که با

در لغت بمعنی معین و معلوم است و معنی فشار نیز مشهود و در این مورد روی هم رفته بمعنی اصرار در اجراء مقصود استعمال شده است ﴿فائده﴾

توصیف این مجاز مرسل برای آنست که ظاهراً اشعار میدارد که لفظ مجازی همان لفظ حقیقی است در این صورت گوئیا مجاز مرسل است یعنی موجه باشد از حقیقت

۱۵۰ - مجاز مرسل را دو نوع است یکی از قبیل تضمن و دیگری از قبیل التزام

### ﴿مجاز مرسل از حیث تضمن﴾

۱۵۱ - مجاز مرسل از حیث تضمن آنستکه ایراد نماید اقل یا اکثر آنچه را که حقیقت بر آن دلالت نماید و آنرا انواعی است ۱ - تشبیه شیئی با اسم جزء چنانچه گفته شده است در موقع سیردن کسی را یکی : « دست او را بدست تو فادم » و مانند شعر سنائی عشق را بر برده و دل را حکان / شرع را دیده و در دین را حان

که دیده در این بیت بمعنی با سان آمده است

۲ - تشبیه جزء با اسم کل مثل آنکه گفته شود : « فلان از اوطان دور و ار دیدار کسان خود مهجور ماند » که اراده يك وطن شده است و مانند قول نازم بنعلی « يجعلون اصابعهم فی آذانهم » که اصبع ذکر شده است و اراده شده است از آن انگله یعنی مرا انگشت که جزء انگشت است

۳ - تشبیه خاص با شئ بعلم و عام بحس مثل « خطبات و هندیات »



برای تمام نیزه ها و سیوف که در اصل نیزه های بلاد خط و سیوف بلاد هند بوده است و چنانچه گفته اند: «ارسل الطیر» و آت اراده باز را خائی

### مجاز مرسل از حیث التزام

۱۵۲ - مجاز مرسل التزامی آنست که اقتضا کند معنی آن معنی دیگری را بواسطه علاقه موجوده بین آن دو معنی و آت را نیز انواعی است (۱) تسمیه شیئی است باسم فاعل خود مثل آنکه گفته شود: «عدلم من و داوری مرا باشد و بس» که فاعل عدل گوینده است و عدل تسمیه باسم فاعل گردیده است و چنانچه گفته اند: «رجعوا الی الله» یعنی سوی رشد بواسطه آنکه «س» فاعل رشد و حکمت باشد (۲) تسمیه شیئی باسم مفعول مثل: «شراب الحمیا» که نتیجه خمر است و تندی آن و مراد «آن خمر است» (۳) تسمیه شیئی باسم سبب مانند آنکه گفته شود: «آسمان بارید» که آسمان سبب است برای باریدن (۴) تسمیه شیئی باسم سبب مانند آنکه گفته شود: «ررق از آسمان بارل شد» یعنی باران و مثل این بیت حکیم سنائی

سرد رگم رماه ، حوره  
رسی بر در سرایده

که مراد از سرد و گرم انقلاب آت و انقلاب سبب گرمی و سردی شود (۵) ذکر مکان و اراده آنچه در مکان است مثل آنکه گوئی: «از خانه طلب کردم» یعنی از اهل خانه (۶) تسمیه شیئی بآنچه در آن واقع میشود و یا از آن میباشد چنانچه گوئی:

«وی را باهنی مجروح ساختم» یعنی بشمشیر زیرا که شمشیر از آهن ساخته میشود و مانند آنکه گفته شود: «با یک مثقال سرب کار او را ساختم» یعنی کلوله تفنک (۷) تسمیه شیئی باسم آت مثل آنکه گوئی: «بزیبان خوش تکلم می نمود» یعنی بکلام خوش و چنانچه گفته اند: «بازیبان خوش نصیحت کرد» یعنی بکلام خوش (۸) تسمیه شیئی باسم مد آن چنانچه گوئی: «د کار را بمرک بشارت دهید» یعنی تهدید نمایند

### فائده

در تمام مراتب مذکوره علاقه مجاز مرسل ظاهر است و هر گونه توسعی در کلام داخل در این باب گردد مانند استعمال مفرد بدل از مجموع و مجموع در محل مفرد و یا تسمیه بآنچه سابق بوده و یا تسمیه آنچه بدو باز گشت نماید و شرط است در تمام مراتب مذکوره آنکه علاقه بین منتقل عنه و منتقل الیه بدون اشتاء ظاهر باشد زیرا که مبتای این مجاز بر انتقال از ملوک است ملازم

### تبدیل

۱۵۳ - تدبیر صنعتی از معجز است که بدان مکره قائم مقام عام و عام قائم مقام مکره شود چنانچه گوئی: «امروز حاتم را ملاقات نمود» یعنی شخص مکرر می را ملاقات کردم.

### مجاز مرکب

۱۵۴ - معجز مرکب آنست که وجه آن اشراع از متعدد شود چنانچه در بهره متردد در آبی گفته شود: «زید را دیده که در اجراء



امر را پس خود می‌دش و می‌فکند و می‌داند  
 « می‌دود در غایت احدی »

## ﴿ فائده ﴾

این نوع از محار را تمیل می‌خوانند بواسطه اشتراع و حه  
 مجاز از عده امور چنانچه در تشبیه تمیل گذشت  
 ۱ ﴿ مطلب سوم در کنایه ﴾

۱۵۵ - کنایه در لغت بمعنی ترك تصریح است و در اصطلاح  
 بیابین عبارتست از تعبیر از شئی بمکلام غیر صریح با وجود دلالت  
 بر معنی اول چنانچه گوئی : « زید طویل الید است » و مقصود  
 قدرت آن شخص باشد یا آنکه گوئی : « قوی الطهر است » و اقتدار  
 او اراده شود « گر چه ممکن است معنی حقیقی آن منظور گردد  
 بعبارت دیگر گفته اند که کنایه عبارتست از لفظی که اراده  
 شود لازم معنی آن با جواز اراده آن معنی یا لازم آن مثل لفظ  
 طویل النجاد که اراده شده است لازم معنی آن که طول قامت  
 باشد با جواز اراده حقیقت طول نجاد ایضاً

۱۵۶ - ۱ - باید دانست که فرق بین کنایه و مجاز آنستکه  
 مجاز دلالت نماید بر غیر معنی مکلام ظاهر و اما کنایه دلالت  
 کند بر حقیقت لفظ و حال آنکه معنی آن بعید باشد ( ۲ ) استعاره  
 و کنایه را فرق آنستکه استعاره مبتنی بر تشبیه خفی بود و معنی  
 حقیقی را در آن فرض نمودن ممنوع باشد ولی کنایه بر خلاف  
 آنست یعنی نظر در آن نظر تشبیهی بود و جایز است معنی حقیقی

در آن مجروح بود

۱۵۷ - کنایه را اغراضی است از قبیل تحسین لفظ و تعزیز  
 کلام و اهمیت بر سامعین و از این قیل است آنچه را که اخبار  
 داده است : « حارثة بن بدوه » که پس از وارد شدن بر زیاد  
 در صورتیکه صورت وی اثری از جراحت داشت زیاد از وی علت سؤال  
 نمود جواب گفت : « رکبت فرسی الاشقر فجمع بی » که از استعمال  
 فرس اشقر کنایه به نیبذ آورده است و اراده نموده که وی را مت  
 کرده و بزمین خورده و مجروح شده است چنانچه خائف گفته :  
 « ده خلاصی از غم نبیران پیود مگر باشقر نوسن حکمی سوار شود

مانند آنکه در مجلس کسی بگوید سر من دوار پیدا کرد در موقعیکه  
 کسی سخن بسیار گوید

تشبیه - گفته شده است که بعضی از کنایات آنها می‌هستند که  
 برسبیل رمز ایراد کردند که بانظر تشر درامری برای کتمان حال خود  
 یا از روی صدق نحوی مطلب را بیان نماید که خصم رضایت حاصل  
 کند بواسطه آنکه با مراد وی توافق یافته است چنانچه صاحب  
 مملک با نفوذی شخص مخالفی را گوید : « آیا مملک مرا تقدیس  
 نمی نمائی » و آن شخص جواب دهد : « آیا مخالفی هست » که در این  
 مورد طرف ساکت و موجبات رضایت بی‌ائل فراهم گشته و مسئول  
 هم عقیده خود را مستور داشته و بر رمز جواب خصم را گفته است

## ﴿ اقسام کنایه ﴾

۱۵۸ - کنایه بر سه قسم است اول کنایه از موصوف و آن



یا قریب است و یا بعید قریب آنست که صفتی که احدی را موصوف  
معین داشته باشد ذکر شود و مقصود از آن صفت فقط ذات موصوف  
باشد چنانچه خاقانی گفته :

اسان سکوه زمره آفتاب کان خبر یاسد هر آفتاب از کوه و کان انگیند

و چیزی را که آفتاب از سکوه و کان انگیند عبارت از جواهر  
است و ایضاً خاقانی گفته است :

بالات شجاع ارجوان تن زیر تو عروس اردنون زن

که مراد از شجاع ارجوان تن مریم است که بالای آفتاب  
مقام دارد و مقصود از عروس اردنون زن زمره است که در زیر  
آفتاب است : کنایه بعید از بن نوع آنستکه بیات کند چند  
صفت را که مجموعاً اختصاص بموصوف معینی داشته باشد و از  
مجموع آن صفات فقط ذات آن موصوف قصد گردد چنانچه گفته  
شود در باره انسان « سی مستوی القامه عریض الاظفار » و معلوم  
است که فرد فرد اوصاف مذکوره اختصاص با انسان ندارد ولی  
مجموعاً فقط مخصوص با انسان است و مانند شعر مسعود سعد :

بنواد آن طبع را قوت بنواد آن کام را لذت بنواد آن چشم را لاله بنواد آن منور را ضر

که مقصود از مجموع من حیث المجموع صفات شر است و چنانچه  
خاقانی گفته :

ساز آن رعای صاحب ربط اندر دم هرج شود از فرای صاحب طیلان انگیند

که مقصود از رعای صاحب ربط زمره است و غرض از فرای  
صاحب طیلان منتزعی است دوم کنایه که مطلوب از آن صفتی از

صفات باشد مثل جود و کرم و شجاعت و طول قامت و امثال آن  
و مانند آنکه کوئی « وزن و سع المدر است » که کنایه از  
لطف و مروت و طول تحمل است و این نحو از کنایه نیز بر دو  
قسم است قریبه و بعیده ( ۱ ) قریبه آنستکه انتقال بمطلوب بصراحت  
و بدون واسطه بین معنی منتقل عنه و منتقل الیه باشد مثل آنکه  
در حکرم گفته شود : « زید دارای بسط ید است » که بسط ید  
کنایه صریحه از جود است و این نوع از کنایه هم بر دو قسم  
است اول و اینکه که حصول انتقال بدان سهولت گردد مثل آنکه  
بکنایه از یک سورنی گفته شود : « ماه روئی را دیدم » و یا  
کوئی : « شمشیر او بلند است » و یا آنکه : « زید بشد شمشیر بلندی  
دارد » و از این قبیل است این بیت سنائی که در وصف مستعدی  
گفته است :

طینی نی از لر شمر تر مالهکری نی ابو مضر تر

که شمر بعضی دامن بر کمر زدنت و آن کنایه از مستعد بودن  
و مثل آنکه خاقانی گفته :

دست حکمه مکر به پیش ملک حکم ملک کاسه ایست خاک ابار

و دست کفچه کردن کنایه از چیزی خواستن است که شبیه از شایبه  
این کنایات را متوب سازد ثانی خفیه : کنایه خفیه از این نوع  
آنستکه انتقال از آن متوقف بتأمل و اعمال رویه باشد چنانچه  
گفته شود کنایه از ابله « فلان عریض القفاست » زیرا که عرض  
قفا از چیزهایی است که بدان استدلال شود بر بلاهت شخص و این

ملزوم است برای آن بر حسب اعتقاد و لکن در انتقال از آن  
ببلا هت بك نوع خفائی باشد که اطلاع بدان بالا جهل در بادی نظر  
حاصل نگردد و چنانچه گفته شود: «فلان پشت گوش فراخ است»  
یعنی لا ابالی است و چنانچه خاقانی گفته:

فاتر معصی پنج غره \* چندانکه بدست چپ شادی

بدست چپ شمردن کنایه از کثرت شمار است زیرا که در حساب  
عقد انامل آحاد و عشرات را بدست راست و مئات والوف را بدست  
چپ می‌شمارند و مانند قول حکیم سنائی:

در جهان بك خدای ورزیده / ماه نو دین بروی لور دیده

که مقصود گرامی داشتن دین است زیرا که ماه نو را بروی کسی  
بینند که او را گرامی دارند (۲) بید آنکه انتقال از چیزیکه  
مطلوب بدان باشد بواسطه بود مثل قول قائل: «فلان کثیر الرماد  
است» که کنایه از ضیافت باشد زیرا که کثرت خاکستر  
دلالت نماید بر کثرت احراق و کثرت احراق یعنی سوزانیدن  
هیرم دال بر کثرت طمع باشد و کثرت طمع دلالت بر کثرت میهمان  
کند پس کثیر الرماد یعنی کسیکه میهمان زیاد دارد و مانند قول نظامی  
در گمی: بدست دل در سعادت / سر کینه ترك گدماست

که بسن سر کینه ترك کند تا کتب به از تعجیل و اهم در سخاست  
و در اینجا از ترك کنند تا سن حکم نمودن سر کینه و از آن اسان  
باز شدن سر کینه و از آن زود بخشیدن مراد است

(۳) کنایه از سبب یعنی کنایه که عرض از آن اثبات صفتی

برای موصوفی باشد و یا نفی صفتی از آن چنانچه گفته شود: «فلان  
طویل القامه و یا دراز است» یعنی ابله است و یا کوتلی: «فلان  
قصیر القامه است» و اراده قطعات او را نحائی و مثل قول حکیم مختاری  
دامن صند سر ارازی / گردن چرخ را گریان باد

که کنایه از آنست که همت او بلندتر از آسمان باشد و چنانچه  
حکیم اسدی گفته:

مگر گفت دانا که دختر باد / هر باشد بهر خاکش افسر باد

یعنی در زیر خاک باد

تنبیه - موصوف در دو وجه اخیر یعنی قسم ثانی و ثالث گاه مذکور  
باشد چنانچه گذشت و گاه غیر مذکور چنانچه در خصوص کبکه  
مسلمین را بیازارد گفته شود: «المسلم من سلم المسلمون من  
یده و لسانه» که در این قول نفی صفت اسلام است از مودی  
و حال آنکه در کلام غیر مذکور است و چنانچه در حضور شراب  
خوار بکس حلال بودن آن را معتقد است گفته شود: «تو اراده  
تکفیر ما را داری و حال آنکه ما را اعتقاد محبت شراب نباشد»  
و این کنایه است از اثبات صفت کفر برای آن شخص

## در ملحقات کنایه

### ﴿مقدمه﴾

۱۵۹ - بدانکه اصحاب بدیع ابوابی را ذکر نموده اند که با  
کنایه جز اختلاف کمی ندارد و بهمین جهت آن را الحاق بیاب



کتابیه آورده بد و آن عبارتست از (۱) تعریض (۲) توریه (۳) استحداد  
(۴) ادماج (۵) براءت طلب (۶) تردید (۷) ابهام (۸) مت که

### ﴿۱﴾ در تعریض

۱۶۰ - تعریض يك نوع لطیف از کتابیه را گویند و آن عبارتست  
از لفظی که دلالت نماید بر شیئی از طریق مفهوم و از جهة اشاره نه  
بوضع حقیقی و نه باستعمال مجازی چنانچه در حضور بخیل گفته شود:  
«چه اندازه بخیل است» که همبیده میشود آن شخص دارای بخیل  
مییاشد و از این قبیل است خبری را که از فتح بن خاقان نقل  
مینمایند که شبی را در ریش خلیفه متوکل دید برای تنبیه خلیفه  
غلام را گفت آئینه امیر المؤمنین را بیاور و متوکل پس از ملاحظه  
صورت خود در آئینه آن شبی را از ریش بگرفت و چنانچه در ذیل  
نمره ۱۵۸ این مطلب ذکر و شرح مسعود سعد بر حسب تنبیل بیان گردید

### ﴿۲﴾ توریه

۱۶۱ - توریه ~~که~~ ابهام نیز شناخته شده نوعی از فنون بدیعیه  
است که کاتب در آن ذکر نماید لفظی را که دارای دو معنی باشد  
که یکی از آن دو قریب و دیگری بعید بود و اراده معنی بعید کرد  
بواسطه قریبیه حویه حوی گفته است که توریه عبارتست از اشتراک  
بین دو معنی که یکی قریب و دلالت لفظ بر آن ظاهر است و دیگری  
بعید که دلالت لفظ بر آن حقیقی باشد و منکلم اراده معنی بعید را  
جاءد و توریه کنند از آن قریب و سامع اول بار توهم نماید که  
اراده معنی قریب شده است و حال آنکه چنین نباشد و همین جهة

این نوع را ابهام گویند چند چه گفته شده است آداب صلوع  
نمود «در موقع طلوع آفتاب و زمانی که شخصی از خویر و بابت و یا  
علماء بزرگ وارد مجلس گردیده است و چنانچه گفته شود:

دیده روشن میشود از صورت زیبای تو در عکس انکار این سر که روشن کنم  
که شتمل است مراد آن باشد که دیده منکر را روشن نماید با این  
معنی را بر او واضح و روشن سازد که هر دو معنی صحیح است و چنانچه  
در موقعیکه عکس زنی را مشاهده نمود موی طلائی وی معلوم بسوی  
سفید شده و خواست نور بتأ او را متنبه نماید که پیر شده است گفت  
رنگ است بروی خروستن ریخته یا آنکه ملا بقره آینه

که آن زن بدو تصور مدح در باره خود نمود

### ﴿۲﴾ استخدام

۱۶۲ - استخدام عبارتست از ذکر لفظی برای معنی معین و اعاده  
ضمیر بر آن بمعنی دیگر و یا اعاده دو ضمیر بنحوی که اراده شود از  
ضمیر اول غیر از آنچه اراده میشود از ضمیر ثانی مثال اول «فس  
شهد منکم الشهر فلیصمه» که از شهر اراده هلال شده و از ضمیر  
ایام آن ماه قصد گردیده است چنانچه گفته شده است:

تا یزد خویش ما را داده است آن سرور بار از نهال قاشق آن را شدم لیدوار

که لفظ یار در مصرع اول بمعنی حضور است و از ضمیر آن که در  
مصرع ثانی بدان راجع میشود نص مراد است و چنانچه شاعر عرب گفته

انا قول السماء ماض قوم ربه و ان کاوا عدا

که لفظ سماء بمعنی باران و از ضمیر راجع من اراده کرده شده است

و چنانچه معنی در موقع دعا ذکر نموده اند: « اقر الله ببيت  
الامير و كفاها و اخرى له عذبا و اكثر له به نرها » که  
لفظ عين اخذ شده است اولاً بمعنی آلت هر مېس معنی چنه رحم  
و بعد از آن بمعنی چشمه و مالاخره معنی طلا و چنانچه گفته اند:  
« جعفري را ديدم که بر او سوار شدند و او را تبريك گفتند و وی را  
بخوردند و بر آن عبور نمودند »

### ﴿ ۱ ﴾ ادماج

۱۶۳ - ادماج در لغت داخل نمودن چیزیست در چیز دیگر و در  
اصطلاح عبارتست از نوعی از کنایه که بدان ذکر نماید متکلم معنی  
از معانی را و تضمین کند آنرا غرض دیگری برای آنکه شنونده  
توهم نماید عدم قصد اولی را و بعبارت دیگر گفته اند ادماج عبارتست  
از تضمین نمودن کلامی که معین شده برای يك معنایی معنی دیگری را  
که تصریح بان معنی در آن کلام نشده باشد چنانچه مریضی یکی از دوستان  
مراسله شکایت آمیزی نوشته ضمناً عبارت دبل را در آن درج کرده  
است: « مجلس عیش و طرب را با عیادت مریض بی بضاعت چه مناسبت  
که آن موجب حصول شادی است و این سبب درد های نهایی »  
و مثل شعر ذیل:-

در عهد شاه عادل اگر شده نادر است این چشمه است و سه حوضوار مگر بد

و چنانچه رسوائی گفته:-

گفتم که در راه بوردگی کم دیده که آفت جهات رونی

ایناً گفته شده است:-

یش از این گرفته انگبختی در گوشت چشم خوابان در زمانت قته را بید بنواب  
و نیز گفته اند:-

خواهم از دل بر کشم یکان تو يك از دل بر نیاید مرا

### ﴿ ۲ ﴾ براعت طلب

۱۶۴ - براعت عبارت از نوعی از تعرض است که متکلم در آن  
بدان حاجت خود بطریق تلویح و اشاره مینماید موجب کلام منسجم  
چنانچه شیخ سعدی فرموده است:

گر یانی دهست جان در یانی کشم غم من که بایست بپریم چه یانی چه یانی  
و مانند آنکه یکی از دوستان در ضمن مراسله بنگارش آمده است:  
« پس از حصول اطلاع از مقام منیمی که اخیراً حائز شده اید »  
« جمعی از دوستانم تبریک می گفتند و ترفیحاتی را ضمناً درباره من قائل  
گردیدند و بنذکار مقامت ترغیب مینمودند گفتم اوقات بررکات را  
بمسائل کوچک مصروف داشتن عین خطاست و فعلاً از دور سلامی باید  
و السلام » و چنانچه اهلی شیرازی گفته:

اهلی که فغاند بر تو در پر شاید که کسی نغاش پر در

شاعری گفته:

ایست مگر و صاحب مگیر و شعر مگیر « من عریم و شاه جهان عرب وار

حکیم رود کی طلب رحمت و اسب و زر کرده:-

رمی جوان و سوار و توانگر از ره دور خدمت آمد به حکو نکال و بك اندش

پست باشد هر خواه را پس از ده سال که مار گیرد یر و پیاده و در ویش



## ﴿ ۶ ﴾ تردید

۱۶۵ - تردید آنستکه عین لفظ اعاده داده شود بمعنی دیگر  
بعبارة اخری لفظی در جله مکرر شود و معنی آن در تکرار مختلف  
یا در ترکیب کلام متفاوت باشد مثل آنکه یکی مبتدا و دیگر  
فاعل باشد مانند قول سعدی علیه الرحمة :  
دین دست که دیدار تو دل میرد از دست / ترسم بزم عاقبت از دست تو حسی  
و چنانچه مولوی گفته :

ما همه شیران ولی شیر علم / همه مان از باد باشد صمیم

## (۷) ابهام

۱۶۶ - ابهام آنستکه ذکر کلامی شود که احتمال دو معنی  
متضاد دهد مثل قول شاعر :  
یکی پرید از آن شوریده ابام / که تو چه دوست داری گفت دشنام  
و چنانچه گفته شده است :  
از مار تو يك کدام ناچار / پس هر دو فاسد یا تو یا من  
و مثل آنکه شخصی در «ره یکی از فساد که واحد الفس بود گفت  
« این فاضی عموم متداعین را بیک چشم نظر مینماید » و چنانچه  
شخصی در باره یکی از متداعین گفت « مدعی را مدركه محسن و مد  
بر این رد عرصه حال واجب است »  
عنصری گفته :

تو آن شامی که اندر شرق و در غرب / جهود و گبر و زرت و مسیح  
همی گویید در سنج و میل / که یارب « وقت محمدر گردان

## ﴿ ۸ ﴾ مشاکله

۱۶۷ - مشاکله عبارتست از ذکر شیئی بلفظی غیر از آن شی  
به واسطه وقوع آن شیئی در ردیف آن غیر مثل قول باری تعالی  
« و جزاء سیئة سیئة مثلها » که از سیئه قایمه عقوبت اراده شده و  
تا مبدن عقوبت بسبب از بابت مشاکله است و چنانچه گفته شده است  
من بد حکم و تو بد مکافات دهی / پس مرد بیان من و تو چیست بگو  
شاید نسی بمعنی عقوبت است

## بحث ثالث

## در بیان

( بر وفق صرفه مقدمین )

۱۶۸ - چنانچه در مقدمه سابق ذکر شد این کتاب در  
وسعت دارد که بمطالبت ثلاثه مذکوره یعنی تشبیه و محار و کسبه  
شعور که محدث در نظر گرفته اند اخصار نمیتوان داد چه آنکه  
سبب عبارتست از توسع معنی و ابداع آن بطوریکه قائل به  
غوی از احواء ممکنه مطلب مطلوب را تلمع بهم سامع نماید نه  
این توجه مخصوص بیک چنین طریقه مهم لازم و « مدعوی حقیق  
در بیه تنظیم شود که سبب آن تلمع متمکن باشد از توسعه دادن  
افکار خود و امرا از داشتن آفت افکار شعوریکه سمع محطوب رسیده  
و در عقل وی ثبت شود و بطوریکه محدثین از اهل بیان  
قسم از بیان را حسن بیان نام نهاده اند لهذا همین اسم اتخاذ میشود

## مقدمه

﴿ در تعریف حسن بیان و تقصیر آن ﴾

۱۶۹ - حسن بیان عبارتست از ظاهر ساختن آنچه در ذهن است بکلام بلیغ بابتد از اشتباه بر حسب مقتضای حال فائده - بدانکه اصحاب بدیعیات حسن بیانی را از اشکال بدیعیه قرار و آن را عبارت واحد حصر داده اند لکن بعضی از نویسندگان دیگر که قول آنها مورد انتشار است گفته اند که حسن بیان عبارتست از هر گونه بسطی در کلام بلیغ و غایت آن تبیین غرض منکلم یا کاتب است و آن بر دو قسم است لفظی و معنوی

## مطلب اول حسن بیان لفظی

۱۷۰ - حسن بیان لفظی عبارتست از ایراد معنی واحد بطریق مختلفه از الفاظ و آن بر پنج نوع تشخیص داده شده است ( ۱ ) اشباع ( ۲ ) ترادف ( ۳ ) صفات ( ۴ ) ابدال ( ۵ ) تکریر

## ﴿ ۱ ﴾ بیان با اشباع

۱۷۱ - اشباع در لغت بمعنی استیفاء کلام و احکام آنست و در اصطلاح عبارتست از آنکه بلیغ آنچه ممکن است بعبارات قصیره یا الفاظ بسیطه بیان کند بعبارات مستطيله و الفاظ انيقه و بدیهه آورد و این نوع را بعضی از بدیعینون تقسیم و یا استنمام گفته اند

۱۷۲ - غرض از اشباع ایضاح معنی و یا تقویت کلام و یا تحسین آن و یا عدول از الفاظی است که گوش شغف از آن حاصل مینماید

و مثال آن هر چند قول شیخ :

هر گز نماند از تن و جان و عزیز تو چشم که در سر است و روانم که در تن است  
اصلاً -

در مدحه ملاك قد حکمتی وجود یز از صل یفتد و می بادمان شود

در شعر اول در سر است و در تن است بعنوان بیان یا اشباع آورده شده است و در شعر ثانی بی بادمان نیز همچنین فائده - بیا بد دانست که هر گاه اشباع بصورت زشت و یا بلا فائده در آید آن را حشو و فضول نامند مانند قول کمال بخارا ئی  
از بسکه بار منه تو بر تم شکست در دیر خست تو نهان و منرم  
که کلمه « منتر و نهان » چون هر دو بیک معنی است حشو است

## ﴿ ۲ ﴾ بیان بمترا دقات

۱۷۳ - بیان معنی بمترا دقات حاصل شود باینکه معنی واحد بالفاظ یا عباراتی که اختلاف زیادی از آنها ظاهر نیست توضیح گردد و غایت آن ایضاح معنی و تقریر آنست چنانچه گفته شده است : « راهبست که باید بیمود و طریقی است که باید رفت و مسافرتی است لا علاج که کل نفس فائقة الموت »

## ﴿ ۲ ﴾ بیان بصفات

۱۷۴ - تعریف صفات و آنچه از صفات مستحسن است و غرض از آن در نمره ( ۴۸ ) در موقع بحث از صراحت بیان گردید و در این موقع بمناسبت مقام آنچه راجع بکتابت است از نقطه نظر بیان ذکر میشود  
۱۷۵ - بیان بصفات آنستکه بلیغ صفات کثیره را جمع نماید که از آنها



حقیقت موصوف را کشف و موجبات ازدیاد در توفیق و سعادت و ...  
 حبش آنرا بطریق یدیع فراهم سازد چنانچه دروصف زبیدی گفته شده  
 است « دلی قوی و سرزنی سرورمند دارد روی گوی و چمنی خندان  
 و روئی گشاده و خلقی توانا او را است این شخص واجد اراده  
 راسته و حائز هوش فطری و سرعت انتقال است » معهود سعد سلمان گفته

سپاه ابر نیسانی ز دریا رفت بر صحرا	تار لؤلؤ لالا بصر ابره از دریا
گهی مانده صودی مطیع بر هوا شکلی	گهی مانده گوی ملایق گشت اندر هوا
چو کرم گشت باغ و بوستان از ابر سیاهی	گل از گلن همی تابد سان دهره دهره
ازین پریشان شد کینی و زان پرده عالم	ازین بر روی شد ستاروزان پرورش صحرا
گهی مانده خنکی لگام از سر فرو کرده	شده تازه اندر مرغزاری غرم و صحرا
گهی بر قش دوخته چو نور تیغ زخته	گهی در عشق غروخته چو شیر شرمه ویدا
فلک دوستش نیلی هوا در چادر حکلی	زمین در فرزند نگاری که اندر خطه صحرا
زمین خشک شد سیر آب و باغ زرد شد صحرا	هوا ی تیره شد روشن جهان پر شد برآ
کنون بی تراز سبزه هزاران فرش بنا گون	کنون بی تراز گلن هزاران کله دیا
سیم راع شد پیران به بستان حیران شب	بنار چرخد و پیران بصر لؤلؤ لالا

### « ۱ » بیان با بدال

۱۷۶ - در نمره (۵۹) راجع سدل نحو اختصار ایرادی شده است و  
 در این مورد باعتبار لزوم علم بکفایت آن اختصاراً نگاشته میشود  
 بیان بالاندال عبارتست از تغییر امری از امور بچیزیکه بایست مناب اوست  
 از اوصاف مثل قول شیخ سعدی علیه الرحمه :-

نام خداوند جان آفرین	حکیم حق در زبان آفرین
خداوند حشده دگر	حکیم حق در پیش پدید

### « ۲ » بیان تکریر

۱۷۷ - تکریر عبارتست از اعاده الفاظ برای تقریر معنی در ذهن  
 سامع اعم از آنکه متکلم لفظ مکرر را متصل بقرین خود نموده باشد یا  
 منفصل از آن چنانچه گفته اند :

مراق دوستان با جانم آن کرد	که با گلشن حکمت باد خوانی
تو را ای هرخ بیار آرزوم	همانی و همانی و همانی

خواجه حافظ فرموده :

بهر از من ای صوفی بیزیر که حکیم توبه از پیر کار ی

۱۷۸ - تکریر را بدو قسم منقسم نموده اند اول لفظی چنانچه  
 در ملازمه دو دوست گفته شود : « برادرت برادرت » و دوم معنوی مانند  
 آنکه گوئی : « خدا را اطاعت کن و بگشایم قیام » و هر یک از  
 این دو قسم یا مفید است و آن در صورتی است که متضمن زیادتیی  
 حسن معنی شود و یا غیر مفید و آن آنستکه موجد حسن در کلام نشود  
 و ممکن است پس گویا تکرار از معانی بیابیه بشمار آید چنانچه در  
 نمره (۵۴) بر ذکر شده است

### بحث رابع

#### « ۱ » در حسن بیان معنوی

۱۷۹ - حسن بیان معنوی آنستکه غرض بطرق مختلفه از معانی ایراد  
 شود برای وضوح دلالت بر آن معنی و انواع آن زیاد است و اخص از  
 آنها شش نوع باشد (۱) حد (۲) تجربه (۳) علت و معلول (۴) طرود

## (۵) مبالغه (۶) تضاد

تنبیه - فرق است بین بیان لفظی و بیان معنوی و آن آنستکه در صورت تغییر لفظ بیان لفظی از بین می‌رود لکن بیان معنوی بتعبیر لفظ تغییر نمی‌یابد فائده - اینک که اخبر انواع بیان را شش نوع تعداد نموده اند برای آنستکه در آن مندرج است غیر از عدم مذکوره از قبیل تنبیه و وجوه مجاز و کنایات که ذکر آنها گذشت و برخی از بیانیین (بیانیین فرانسه) مجاز و کنایه را از بیان لفظی بشمار آورده اند ولی تازیان متایل شدند که آن را بیان معنوی اضافه نمایند لکن آنچه بنظر میرسد هر دو رأی بجهت مخصوص خارج از صواب نباشد و جایز است توسعه معنی بامثال و استشهاد بکلام حکما و آنچه مشابعت بدانها دارد

## ﴿ ۱ ﴾ بیان بحد

۱۸۰ - حد در لغت بمعنی منع و نهایت شئی است و در نزد منطقیین عبارت از قوی است که دلالت بر ماهیت شئی نماید و نه شود بخس و فصل چنانچه در حد انسان گفته شود: «انسان حیوان ناطق است» در این قول طایفه انسان بین و غیر داده شده است از هر چه غیر است بذکر حیوانیت که جنس اوست و ناطقیت که فصل قریب آنست و حد در نزد بیانیین «که آن را تعریف گفته اند» آنستکه کلامی را بخواس معروف و اوصاف و اعراض که شأن آن تسن حقیقت شئی منظور باشد بیان نماید چنانچه در تعریف انسان گفته اند

«رویده مهر دود و ناخن بهن و جلد آشکار و استوار قامت و خنده میکنند» لطف

فائده - این نوع از تعریف توصف اشبه از تحدید است و بطرق مختلفه ظاهر شود گاه معرف را باقصایه بیان نماید و گاه بخواس و آثار و ظروف آن و غیره چنانچه بعضی از بلغاء در باره قلم گفته اند: «قلم یکی از دو زبان است که مافی الضمیر نویسنده گان را بلغات مختلفه از معانی معقوله بحروف معلوله برای ماییان میدهد در حالتیکه صور آنها منتسب بس است و جهت آنها مختلف باشد آنها تفکر است و نتیجه آنان تقریر. منفرداً صامت اند و مزدوجاً ناطق به آواز مسموعی دارند و نه زبان محدودی و نه حرکاتی ظاهر جر قلمی که تراشیده اش مورب فقط زید که در این حال مرکب از حد افزون گردد و اطراف آنرا نازك سازد تا آنچه اخذ کرده بر کاغذ آورد و بروی خود برگرداند»

۱۸۱ - اغلب اوقات تعریف بیانی بطلب و اثبات حاصل گردد و آن عبارتست از نفی کردن در معرف آنچه را که از حقیقت آن توهم گردد پس آنکه صحت لایق بدان در باره آن است شود چنانچه گفته شود: «آنکه وفوفه صراحت کور است بل آنکه از معرفت دور است» حدیث امیر المؤمنین فرموده: -

پس العمل باثبات ترها  
پس العمل الذي قدست والده  
ان العمل حال العلم والادب  
ان الیهیم یقیم العقل والعلم  
مبیدی منظم در آورده: -

ریت «معه است ای مرد خدا  
ار مرک پدر میشد مرد یتیم  
در علم شود ریت مردان یتیم  
است یتیم صکر مرد مام خدا



مؤلف نیز ترجمه نموده :-

جمال مرد نباشد بیاضه زیا      که دست حسن جمال بشر بلم و ادب  
بیم آن نبود کتی پدروفات کند      بود بیم خفیی بیم غل و حسب

### ﴿ ۲ ﴾ بیان بتجزیه

۱۸۲ - تجزیه در نزد اصولیین عبارتست از تقسیم کل باجزاء آن  
و در نزد اهل ادب عبارتست از اخذ بعضی از معانی و تعداد اوصاف  
منطویه در تحت حکم آن چنانچه در کتاب کلیله و دمنه در تفصیل صلاح بر  
مال گفته شده است : « صلاح را یافتم که از غضب سلطان بیمش نیست  
و از غرق شدن در آب هراسش نه از سوختن در آتش ترسی ندارد و  
از سرقه شدن خوفش نباشد » و چنانچه حکیم فرخی سیستانی فرموده  
بدین غرض جهان بدین تازکی چار      بدین روشنی شراب بدین نیکوی نگار  
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست      یکی چون گلاب تلخ یکی چون بت چار  
زمین از سرشک ابر هوا از نسیم گل      درخت از جمال برگ سرسکه زلاله زار  
یکی چون پرند سبز یکی چون غیر خوش      یکی چون عروس خوب یکی چون دکان یار  
خود و عقیق روی کلک سید رخ      گوزن سیاه چشم پلک سفید کار  
یکی خفته بر پد یکی خفته بر حریر      یکی رسته از نخت یکی چسب از حصار  
و ملل سرود نثر و مصلح نوای خاص      دساری حدیث خوش ز قبری خروش زار  
یکی بر کنار گل یکی در میان ید      یکی در شراب سرو یکی در سر چار  
هوا حرم از نسیم زمین حرم از لیس      جهان حرم از جمال ملک حرم از شکار  
یکی مشک در دماغ یکی حله بر کف      یکی آردو دست یکی دوست بر کار  
دمام شده مطع سپهر ایستاده راست      رجعت شده شاد جهان خوش شهر بار  
یکی را بدو بار یکی را بدو شرف      یکی را دو ابد یکی را بدو مدار

از آن عادت شریف وز آن دست گنج بخش      از آن دای تیز بین و ز آن گرز گار ساز  
یکی خرم و یکام یکی شاد و کامران      یکی مهر و عزیز یکی محبت و وفکار  
معاش بروز جنگ سیاحت بروز دزم      باطن بروز بزم سرایش بروز بار  
یکی کوه پر پلک یکی پشه پر مزیر      یکی سرخ پر نسیم یکی باغ پر نگار  
عاش خصه باد دلش آرمیده باد      جهان را بدر سکون بدر ملک را قرار  
یکی را باد عزل یکی را باد غم      یکی باد یزدان یکی باد یکنار

### ﴿ ۳ ﴾ بیان بعلت و معلول

۱۸۳ - علت آنستکه وجود شئی منوط بر آن گردد و معلول آنرا  
گویند که از علت صدور یابد و بیان بعلت و معلول تمام شود موقیقه  
متکلم امری از امور ایراد و برای آن علل کثیره و اسباب متنوعه بدان  
ناید و یا تفصیل دهد آنچه را که از افعال نیکو و اعمال بسندیده از او  
صادر گردیده است چنانچه گفته اند : « ستایش یزدان موجب نقاء  
ایمان و صیقلی است حق جن و هتوس آرایش اسنان است » و مانند  
آنکه گفته شود : « سفر موجب قوت اندان و مسد نشاط کلالان و  
اعت سلی نکالان و ناست بر طرد اسفه و حصول شهوت طعام است »  
۱۸۴ - علت را چهار نوع شد اول علت و عله که معطی وجود معلول  
است . « مثل مهندس است نخه دوم علت غاییه و آن آنستکه  
معلول برای آن حاصل شود . « مثل درس برای رسیدن رزق یا عود »  
سوم علت مادیه و آن آنستکه معلول از آن تشکیل شود : « مثل  
طلا و نقره که طرف از آن ساخته شود چهارم علت صوریه و آن  
آنستکه ماهیت شئی بدان قائم باشد : « چون شکل انسان و هیئت خانه »

۱۸۵ - جاحظ گفته است که بمذهب کلامی علت عبارتست از آنکه بلیغ برای صحت دعوی خود و ابطال قول خصم اقامه دلیلی نماید که نقض آن غیر ممکن باشد چنانچه در جواب کسیکه خالق را طبیعت دانسته و قوه شاعره برای آن قائل نیست گفته شده است :

ذات تا بانه از منی بخش      مکی تواند مکه شود منی بخش

و مانند آیه شریفه : « لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدنا »

### ﴿ ۱ ﴾ بیان بطروف

۱۸۶ - طروف آنهائی هستند که عارض امور مقصوده شده و آنها را احاطه کرده و مصاحبه نمایند آن امور را زمان و مکان و غیره از چیزهاییکه بیان احوال آن را بنمایند و بعضی از علماء ادب عرب در شعر ذیل ادوات طروف را جمع نموده اند

ومن وما این با تا ولما      کیف من تانی یا ستمها

که من دلالت کند بر فاعل و ما بر فعل و این بر مکان و بماذا بر وسایط و لما بر غایت و کیف بر هیئت و مق بر زمان و در زبان فارسی کلمات ذیل شناخته میشود ( کیست ) ( چیست ) ( کجا ) ( بچه ) ( برای چه ) ( چگونه ) ( چنان ) ( چه وقت ) ( کی ) چنانچه گفته شده است : « کیستی و چیستی و در کجائی و برای چه در این وادی زیست کنی و بچه دل خوش داری و بچه چیز خوشتن را وابسته و چگونه اوقات شریفه را با باطیل مصروف داری و چه وقت بومهایت خود خاتمه خواهی داد از کجا آمده و بکجا خواهی رفت »

مثل قول شیخ سعدی :

تو کدامی و چه نامی که چنین خوب خرامی      خون خنای خلل است ز می شوخ خرامی  
بیان بطروف حاصل شود بشمردن اموری که بر موصوف وارد گردیده و بسط دادن هر يك از آنها را بعد از دیگری بطور تفصیل

### ﴿ ۲ ﴾ بیان بمبالغه

۱۸۷ - بمبالغه آنستکه برای شیئی وصفی ادعا شود که زاید بر حقیقت موجوده در آن بود بعضی از علماء ادب گفته اند نظر بانکه بیکو ترین کلام آن باشد که از مخرج حق صادر شود اساساً بمبالغه مردود است بعضی دیگر از ادبا گفته اند اکذب آن احسن است و قول اقوی آنستکه يك قسمت از بمبالغه مردود و قسمت دیگر مقبول است و شرح آن از قرار تفصیل ذیل است

فائده - بمبالغه یا از قبیل لفظ است که در استعمال صفات بمبالغه حاصل گردد مثل آنکه گوئی : « زید خام و کذاب و شریر است » و یا از قبیل معنی چنانچه در امثال این بحث ملاحظه میشود

۱۸۸ - بمبالغه بر سه قسم است ( ۱ ) تبلیغ ( ۲ ) اغراق ( ۳ ) غلو

۱ - تبلیغ عبارتست از وصف شیئی بممکنی که وقوع آن عادتاً بعید باشد مثل قول سعدی علیه الرحمه :

بدستگیری افتادگان و محتاجان      چنانکه دوست بدیدار دوست مستعمل  
ایده هست که در عهد جود و احسان      چنان شود که نادای کنند بر ماعل

و چنانچه سعدی گفته :

چنان دارم این را را روز و شب      که با جان بود گر بر آید ز لب

یعنی تا دم مردن این راز را بکس نگوییم و این ممکن است که چه عادت بعید است و چنانچه انوری گفته :

بودیم در کنار دینار و روزگار تا داشت روزگار تو را در کار ما

که ممکن است عاشق در وصل غم روزگار را فراموش نماید که چه بعید است  
۲ - اغراق که عبارتست از وصف شئی بممکن در عقل دون عادت چنانچه شاعری گفته :

گفته بنا گوش از گوشه دل رسیده دو زانوش بر تارک سر

و مانند آنکه گفته شده است :

از سردی می فرود مانده یغم زانو پس پشت رفته همچون ملحم

و مثل این بیت عرفی :

ما را بکام غریبش بدید و دلش سوخت دشت که میگاه آباد بکام ما

و متعارف نیست که دشمن هرگاه کسی را بید حالی مشاهده نماید دلش بسوزد  
۳ - غلو عبارتست از وصف بمستعجل در عقل و عادت چنانچه مکتبی گفته  
گر بر تو درم بخرخ اختر هم بگذرد آب چشم از سر

و آن بر دو قسم است مقبول و مردود اول غلو مقبول آنست که شئی بر آن اضافه شود که آنرا از باب استعاله خارج و مقرون بقبول نماید و آن لفظ لو و کاد است در زبان عرب و لفظ اگر و شاید و امید است و امثال آنها در زبان فارسی چنانچه ما با طاهر عربان گفته :  
اگر دستم رسد بر چرخ گردان از او پرسم که بر چوشت و آه چو

و چنانچه کمال الدین اسمعیل گفته است :

نقاش رحمت رطبه ها آسوده است که صفت حسن آنچه نوال پیوده است

سر تا پایت چاه که باید بوده است گویا که کشت بآرزو فرموده است

که در عقل و عادت میسر نباشد که خلقت کسی بحسب آرزوی دیگری باشد و دیگر گویا در مصرع چهارم این عمل را مقرون بوقوع نموده است دوم غلو مردود آنست که چیزی را که سبب قرب قبول است بر آن افزوده نشود

تنبیه - شعری عجم این نوع از غلو را بسیار استعمال نموده و پسندیده دارند چنانچه شیخ سعدی گفته :

سرتش همچو سکه و دهان همچو غار لب همچو ازدر زبان همچو مار

و چنانچه فردوسی گفته :

ورشد دامنش و بر شد ماه بر پیر و فقه مار گاه

اررقی گفته :

گر عکس نبح نو هوا روشی دهد ارواح کنگال شود اندر هوا مکار

مختاری غریبی گفته است در تعریف اسب

بال سدنش محاور رمی کند عرفی گشتی بدریای جبین

و نده - شاعر باید تا ممکن است از نقاشی طبیعت خارج نشده و تشبیه پسندیده و الفاظ ابقیه کلام خود را رونق دهد بطوریکه سامع را در نظر مطلوب مجسم آید و اعراقات مستعجله مستحبیه جز آنکه از لطافت کلام میبکاهد چیز دیگری بنظر نیفتد چنانچه ملاحظه در این شعر شیخ سعدی شود معلوم میگردد که بدون استعمال کلمات اعراقیه حسن بیان را بنهایت درجه بممرس شهود نهاده است

ر گل سرح از سم افشاده لالی همچو فرق بر عمار شاهد غصالی



و بالجملة ادیب دانشمند هر گاه در مقام بیان باغراق بر آید طوری  
آن را بزبور نگارش در آورد که لطف و ملایمت و حسن کلام  
معایب شدت اغراق را بیوشاند بنحویکه خواننده التفات بدروغ آن  
نماید مثل آنکه گفته شده است

اگر چون موم صد صورت پذیرم      بر صورت بدل نقش تو گیرم

### ﴿ ۶ ﴾ تضاد

۱۸۹ - تضاد عبارتست از مقابله بین دو امر مختلف لفظاً یا معنأً  
وطریقه بیان تضاد آنست که استیفای جمع وجوه امرین متضادین بعمل  
آید و برای مزید تعریف آن معارضه بین آن دو را ایجاب نماید  
چنانچه گفته شده است :

نام کافر بزرگی است ای دل که بقین      ظلم با دل بر گاه خدا مشهود است

و مثل آنکه در موقع خطاب با انسان گفته شده است :

« روزی بدین سرای فانی آمدی با روحی از قیود وارسته و در کمال  
شایسته آن بودی که در کمال سبک بالی بساء حقیقت طیرات فانی  
و امروز میروی در صورتیکه باری اربینوائی افروز و بر و بلی بسنه داری »  
و چنانچه شیخ سعدی گفته :

تو بار رثا بر آهر      اسال یا مدی بر یوری

سعدی خط سربوست دارد      ی هر خط جوال دوری

۱۹۰ - تضاد در باب تألیفات هوش و تصنیفات و تزیینات کلام  
مقامی عالی و درجه متعالی دارد این نوع از محسنات ادبی و اجد  
همان اندازه آثار است که در نقاشی مشهود افتده سایه و روشن

در فن مزبور معلوم است که تا چه اندازه مؤثر و طرف توجه ناظرین  
و اشخاصی باشد که واجد فوق سلیمند همان طور است امر تضاد در  
عالم انشاء و نگارش که سبب ظهور کنه حقایق گشته و موجب نشاط  
سامعین شده روح را مزین برینت های ادبیه سازد و مخصوصاً در  
نگارش چنانچه در طبیعت يك قسمت مهم شایان توجهی از تضاد  
موجود است که استفاده منشی از آن با مورد اهمیت بوده لکن همان  
اندازه بر نویسنده لازم و واجب است که خود را گرفتار تضاد متوالیه  
نجس شده نماید نگارنده حق الامکان باید مراعات

اجراء تضاد را در عالم معنی و طبیعت با حسن حصول

طبیعی بودن آن بعمل آورد و تضاد لفظی

را آن اندازه نگاربرد که سبب

ملال خاطر نشده تا کوچکی

فکر نگارنده را

ایجاب نماید

## پایه ثانی در صفات انشاء

Des Qualités Du style

۱۹۱ - در انشاء دو نوع از صفات تشخیص داده شده است صفات عمومی با اساسی و صفات خصوصی یا تقلیدی :  
صفات اساسی آنست که مبنای فنون نگارش را تشکیل و نسبت به انواع مؤلفات ناگزیر و حائز مراتب عمومیت باشد و صفات خصوصی نسبت به انواع انشاءات بر حسب طبیعت و مواقع فرق نماید

### بحث اول

Qualités Générales

﴿ در صفات عمومی انشاء که محاسن انشاء نیز گممه شده است ﴾  
۱۹۲ - صفات عمومی انشاء عبارتست از ( ۱ ) وضوح ( ۲ ) ضبط یا مساوات ( ۳ ) طبیعت ( ۴ ) تنوع ( ۵ ) سراح ( ۶ ) بلاغت ( ۷ ) تلفیق : -

Clarté ﴿ ۱ ﴾ در وضوح

۱۹۳ - وضوح یا روشنی عبارتست از صفاتی از اوصاف انشاء که بواسطه آن سامع بمجرد استماع عبارت بدون اعمال رویه ادراک معنی نماید و این يك صفت اساسی است در کلیه مکاتبات ادبی زیرا که قبل

از هر چیزی سخن گفتن برای فهمانیدن مکنونات خاطر است چه در صورت واضح نبودن بیان مطلق بر خلاف اصل اقدام و سخن بیجهت گفته است و صفات دیگر انشاء را ممکن است گاهی بدرجه افراط سوق داد لکن وضوح در هر حالی از احوال از صفات غیر منفک آن محسوب گردیده است چنانچه یکی از دانشمندان بخطبات نصیحت مینماید : « لازم است بیان را بنحوی نمود که نشنیدن آن غیر ممکن باشد نه آنکه بتوانی فقط صدای خود را بگویش حضار برسانی » از این قبیل است انشاء که باید قسمی روشن نوشته شود که فهمیدن آن برای اهل اصطلاح آن فن غیر ممکن باشد و بالا جمال و وضوح خطابه یا انشاء باید شباهت تام بتابش آفتاب داشته باشد که هر کس تابد اثر خود را مرئی دارد  
۱۹۴ - طریقه عملی برای وضوح انشاء بنحویست که ذیلا درج میشود  
۱ - باینکه نویسنده قبل از تحریر موضوع مطلب را کاملاً فهمیده و کلیه جهات آنرا در نظر گرفته بیان مطلب کند بنحویکه آنچه را قصد نموده در خاطر وی روشن بود و در کمال خوبی بداند که چه میخواهد بنکارد زیرا که در صورت عدم رفع ابهام خیال نگارنده آنرا عیناً ترجمه نموده و ظلمت نظریات خود را بمرض افکار قارئین خواهد گذاشت و بالنتیجه سامعین را جز باستماع خیالات مبهمه خود دعوت نموده است  
۲ - باید خیالات بموجب يك نظم و ترتیب منطقی و طبیعی بتابش آید بنحویکه هر يك از دیگری تولید گشته معلول پس از علت و نتیجه بعد از مقدمه ذکر شود چنانچه در گفته مرحوم فتح الله خان شیخانی که ذیلا درج است مشهود است :

مریسه که دارد زلب یار کشای . توانش خرید از فروشد بجای  
این است نشان لب شیرینش که گیرد از مریسه از مرده صد ساله روای  
بس مرکه بودای لبش جان مرده . هرگز توان گفت که مرده است زبانی

۳ - از استعمال جل طویل و از کثرت عوامل در جل واحد و از بیان جل معترضه باید احتراز نمود و بقسمی مطلب را ذکر کرد که خواننده را حقیقت از مد نظر دور نیندازد زیرا که با این حال خاطر پریش و خسته گشته و در آخر جل آنچه را که در بدو آن قرائت نموده است فراموش خواهد نمود

۴ - نگارنده باید از کثرت استعارات و ادخال قصه در قصه دیگر چنانچه در بعضی از حکایات کلیله و دمنه مشهود است و همچنین از عبارات مبهمه و تقدیم و تأخیر کلام تجسی و تشکیلات فاسده و معیب جل دوری جوید و بالاخره لازم است از استعمال کلمات دقیقه و لطیفه غیر طبیعی و تصنی خود داری کند زیرا که اگر گاهی کشیدن پرده بر روی خیال بیشتر در منابع و تعزیت ها بکار آمده و مؤثر باشد یقین است مقصود ابهام مطلب نخواهد بود و آنکس که بیوشیدن مطلب دل خونی دارد بهترین وسیله سکوت است

۵ - لازم است از استعمال کلمات عتائف با اصل و آنچه برخلاف وضوح بود و دلالت آنها بر مقصود بین نباشد دوری جست

Précision ﴿ ۲ ﴾ در ضبط و مساوات

۱۹۵ - مساوات یا ضبط (مراجعه به نمره ۸۸) مبتنی است بر حذف فضول کلام و اسقاط مشترکات الفاظ اتم از آنکه در خیال باشد

با در عبارت و بکار بردن صحیح ترین جل غیر از محسناتی را که برای وضوح شمرده اند ضبط يك نوع مرتبه روانی و تحريك عواطف مخصوصی را بانشاء عطا میکند چنانچه در عبارت ذیل ملاحظه نمایم حقوق مساوات یا ضبط را مشاهده خواهیم نمود که بچه اندازه منظور گردیده است : « عقل اکثر گول دل را میخورد » اگر بنحو معمول بیان گردد باید گفت : « عشق مخصوصی که در ما نسبت ببعضی از اشیاء حاصل است اغلب آن شیء را بنحوی جلوه دهد که حقیقت غیر آنست » و بر واضح است که عبارت اول نسبت بفراز ثانی از هر جهت پسندیده تر است گر چه هر دو يك خیال را پرورش میدهد

تنبیه - باید دانست که بین ایجاز و مساوات بنحویکه در نمره (۸۸) ذکر شد فرق است چه آنکه مساوات آنستکه فقط بمقدار اصل مراد باشد و ایجاز آنستکه لفظ ناقص یعنی کمتر از اصل مراد و وافی بر آن بود و اطناب آنستکه لفظ زاید بر اصل مراد باشد بواسطه فایده ای

Noturel ﴿ ۲ ﴾ در طبیعت

۱۹۶ - طبیعت در انشاء عبارتست از بیان فکر و خیال بدون تکلف و تمنع مثل آنکه خود بنفسه در خاطر غایتی یافته است بنا بر این برای آنکه عبارتی طبیعی باشد لازم است در اظهار آن هیچوجه تجسس نشود اعم از جهة خیال و یا لفظ بنحویکه گوئی از سرچشمه طبیعت جاری گردیده است

پاسکال (Pascal) که یکی از دانشمندان فرانسه است چنین اظهار داشته : « که چون انشائی طبیعی ملاحظه نمایم مرا تعجب و تبه و



شعف مفرطی رخ دهد که کوئی شخص منشی را دیده ام  
تنبیه - تکلف آنستکه کاتب اتیان بکلامی نماید که در طبیعت او  
نیست که گفته اند: «نه قحاطت بنفقه است و نه فصاحت بتفصح»  
۱۹۷ - کلام مطبوع شود اولاً بمراعات مقتضی حال دوم باخترا از  
تکثرت زینت کلام سوم بذکر نمودن محسنات کلامی که از آن تعدد  
و تصنع ظاهر نشود

فایده - بدانکه کلام مطبوع خالی از صنعت نیست و بلکه صنعت در  
آن بواسطه شدت حسن و لطافت ظاهر نگردد بطوریکه سامع تصور  
نماید بدون قصد و تکلف ایراد شده است برای دیدن کلام طبیعی  
باید مراجعه بکلام بابا طاهر و حافظ و شیخ سعدی نمود که غالب  
از سر چشمه طبیعت جاری شده است

#### Variété در تنوع

۱۹۸ - تنوع در انشاء مبتنی است بر اینکه منشی انشاءات  
مختلفه را بایک نحو مخصوصی با یکدیگر مربوط و مزوج ساخته و  
تأسیس یک انشاء نماید بکنفر منشی که از حقایق تنوع با اطلاع  
باشد بر حسب اختلاف موضوع پیوسته متوجه رنگهای مختلفه و عناوین  
متنوعه انشاء خود خواهد شد و این نکته را باید در نظر گرفت  
که هیچ چیزی آن اندازه کلمات آور نیست که یک انشاء را بدو  
تا ختم با وحدت سیاق ایراد گردد

۱۹۹ - وسیله اساسی برای ایجاد تنوع در تعقیب خیالات و  
احساسات عارضه است و الفاظ بیرکک زیادی در حصول مراتب تنوع

و تقابل میباشد و برای آنکه از حرئیات تنوع ربط کامل حاصل  
گردد جهت نمونه لازم است طبیعت را در مقابل نظر آورده و ملاحظه  
نمائیم و هیچ چیزی بیشتر از مزارع واجد مرتبه تنوع نیست که  
رخشندگی آنست مشهود و هر ناظر دقیقی را منحصر و متوجه محسنات  
طبیعی می سازد همانطوریکه نقاشی از تنوعات طبیعی استفاده نموده  
و صفحه نقاشی خود را برنگ آمیزی با مراعات جهات تنوع مزین میسازد  
منشی باید از کلام طمققت انشاء استفاده نموده و مواقع را کاملاً در  
بهر کرد و در کمال سادگی بدون اعمال رویه بایک نحو طبیعی انشاء  
ساده را با انشاء عالی و عالی را بمرتبه انشاء ساده برساند همانطوریکه  
در موسیقی این نکته بخوبی مشهود است که از زیر پیم و از زیر روتاد  
و گاه بتناسب موقع صدا را باوج رسانند و فی الحال از اوج زیر  
آمده و بانواع مراتب مختلفه صدا صوت خود را زینت بخشد که  
سامعین را خوش آید از همین قرار است ترتیب نگارش و یک انشاء  
نکوئی که باید از هر جهت اصول تنوع در آن مراعات گردد

#### Pureté et L'élégance در بلاغت و صراحت

۲۰۰ - راجع باینست دو موضوع شرح لازم در اول کتاب  
بنمره (۴۴ - ۵۰) داده شد در اینموقع اجمالاً نگاشته میشود  
صراحت و بلاغت در انشاء اقتضا مینماید که بیکر یک حالت شریف  
و رفیعی بموجب عبارات شری و روان و مهذب بخشد و الفاظ آن  
تناسب با معانی مقصوده داشته باشد چنانچه در عبارت ذیل ملاحظه  
میشود: «هر کسکه با بدان نشیند یکی نبیند - ضعیفی که با قوی

دلآوری کند بار دشمن خویش است - عقل در دست نفس چنان گرفتار است که مرد عاجز در دست زن \*

### Harmonie ﴿ ۷ ﴾ دما مزاج یا تلفیق

۲۰۱ - امتزاج یا تلفیق انشاء عبارتست از ترکیب کلمات بصورت متعین یعنی ترکیبی که گوش را از شنیدن آن خوش آید و یا بواسطه آهنگ صدا اشیاء منظوره در خاطر نقش بندد و آن بر دو قسم است امتزاج یا تلفیق خصوصی یا امتزاج یا تلفیق عمومی

۱ - تلفیق عمومی یا تدبیری عبارتست از يك سلسله اصوات مختلفه مطبوع سمع که ترکیبات آن يك نحو مدهرانه بعمل آمده باشد و تلفیق خصوصی که بعد ذکر خواهد شد واقع شود جر بنحو اندک و در صورتیکه تلفیق عمومی دائمی است و تکمیل آن وقتی خواهد شد که علاوه بر اینکه گوش را مستمزمی نماید موجبات تفریح و خوشی آنرا نیز فراهم سازد - برای امتزاج عمومی لازم است دقت مخصوصی در انتخاب کلمات و ترکیب آنها بعمل آید باید انواع اختلاطهای خوش و بیخوشی از حروف با صدا و سی صدا را مرجع داشت و همچنین از آهنگ های طویل و قصیر و حروف ملایم و شدید بطوریکه سهل التلظ و صدا دار و روان و مطبوع بگوش باشد چنانچه شیخ فرموده :-

بار تا پایدار دوست مدار درستی را شاید این عذار

۲۰۲ - صوت (آ) مطبوع ترین اصوات است نسبت بسایر حروف و انتخاب آن از مجری يك نوع نحریکات طبیعی است برای آنکه گوش

بشعوی خوش يك چنین صوتی را قبول نماید چنانچه در این شعر شیخ سعدی ملاحظه شود :

آن به که ظر باشد و گفتمار نباشد تا مدی اندر پس دیوار باشد

صوت ضمه و واو پر و سنگین است ولی صوت کسره و یا ضعیف و لطیف و ظریف است -

### Harmonie imitative (تلفیق یا امتزاج خصوصی یا تقلیدی)

۲۰۳ - تلفیق تقلیدی عبارتست از آنچه را که مبتنی باشد بنقش بودن و یا تقلید کردن شی شوش صوت کلامی که بیان مطلب را مینماید يك کلمه که فی حد ذاته تقلید مینماید صوت آنچه را که بر معنی دلالت نماید اسماء اصوات نامند و این نوع تلفیق در تمام السنه یافت شود خصوص در زبانهای اصلیه مانند غفلل کوزه و تراق و تروق عمود و شرق و شرق شمشر و قرچ قرچ دندان و قش قش مار و به به بره و عو عو سک و کوکوی فاخته و بوبوی کبک و امثال آن

۲۰۴ - نتیجه تلفیق تقلیدی بواسطه تلفیق خصوصی حاصل شود (۱) صوت طبیعت (۲) حرکات اشیاء ذی روح و غیر ذی روح (۳) افکار و تأثرات شدید روح

### Sons de La nature ﴿ ۱ ﴾ صوت طبیعت

۲۰۵ - مصنفین اعم از شعرا یا ناثرین بیاناتی راجع باصوات طبیعت نموده اند و هر يك بنوبه خود اصوات مذکوره را بصورت مطلوبه منقوش و بمرض سامعین گذارده اند چنانچه گفته شده است : تراق و تروق عمود کران - بمانده بنگ آهنگران \* و چنانچه گفته

شده است : « صدای قروقر رعد از طرفی و شرشر ناودان از طرف دیگر و تراق و تروق تگرگ بواسطه تصادف با شیر وانیهای عمارت از جهت آخر روی هر قفه يك صدای مهیبی را منضماً تشکیل نمودی که گویا چندین کوس در حال نواختن است

### Mouvement ﴿ ۲ ﴾ در حرکات

۲۰۶ - حرکات یا کند باشد و یا تند و یا لپن باشد و یا شدید یا منظم باشد یا غیر منظم یا معوج یا مستقیم چنانچه شیخ سعدی فرموده :  
ترا بینم و خواهم که خلك پای تو باشم      مرا بین و چون برق بگذری که ندیم  
که در مصرع اول اشاره بحرکت کند نماید و در ثانی بحرکت تند و مثل آنکه گفته شده است

شبنی بر ورق گل بارید      نظم شد در معنی مردار بد

که در مصرع اول غیر منظم و در ثانی منظم است و مکتبی گفته  
چون اسب بلف و دلندی      چون شله بگرمی و بلندی

که در مصرع اول لین است و در ثانی شدید و مثل آنکه خائف شیرازی گفته  
در استیای قاشقان گونی ابروان      همچون ملال راست بروی خیمه اند

که در مصرع اول اشاره شده است بنفر منظم و در ثانی بمعوج

### ﴿ ۳ ﴾ افکار و تأثرات شدید روح

Pensées et émotions de l'âme

۲۰۷ - پس از آنکه در نظر گرفته شد قدرتی را که وسعتی حائز است در ایجاد و تعطیم بعضی از عواطف روحانیه و تنهیت نفسانیه بدون زحمت ادراک میتوان نمود که يك رشته اصوات که

گاهی بلند و صکنک و گاهی سریع و سبك و یا در خشنده و ذیقدرت چنان توضیح فرح و شادمانی و باغم و الم نموده و تا حدی قوای ما را تقسیم نماید چنانچه از بیان قسمت ذیل آشکار میشود : « ای شب متلف ای ساعت پر خطر و مخوف این چه صدای ناکه ایست صکه چون رعد خام محیط را فرا گرفته و مانند برق لامع ریشه زلدگانی نو جوانان وطن را محترق ساختی » چنانچه حکیم انوری گفته است  
ای مسلمانان فغان از جور چرخ چیری      وز غاق ماه و کد تیر و مکر مفری  
گر خندم کان پس از عریست گریه زهر خند      در نگریم کان هر روز بستان گریه سوز گری

### بحث ثانی

#### در معایب انشاء

۲۰۸ - بطور کلی عیوب انشاء را به هفت نوع تقسیم نموده اند  
( ۱ ) هجنه ( ۲ ) وحشیه ( ۳ ) وکاکت ( ۴ ) سهو ( ۵ ) اسهاب  
( ۶ ) جفاف ( ۷ ) وحدت سباق

#### ﴿ ۱ ﴾ هجنه

۲۰۹ - هجنه عبارتست از لفظ عامیانه سخیف و معنی مستفح چنانچه در شعر قاضی مشهود است

دن فقه محال است که دست از تو دردم      تا آنکه بر من فکری خود کسی ازار

تنبيه - باید داشت که کاتب جداً لایم است از قول فحش نجای و احتراز جوید و از بیانت مستفح دوری نماید و هرگاه موقع و مورد لزوم استعمال کلام مستفح و یا مستهجن را ایجاب نمود تدول



ار آن بکتابه لارم است و مثل آنکه یکی از شعرا در هجو کسی گفته است  
ای طایر می آفرینش چون طایر عیوی پیش  
دیدار تو را بخواب دیدن تعبیر بود بزر رسیدن

معنی شعر آنستکه چنانچه معروفست خفاش را عیوی ؟ خلق نموده  
و این نوع از طيور دیدار شمس را نتوانند و نیز معروفست که چون  
کثافات را در خواب بینند تعبیر بدولت و بزر رسیدن گردد

### Impropropriété ﴿ ۲ ﴾ وحشیه

۲۱۰ - وحشی عبارتست از کلام غلیظ یا تکلف غیر مأنوس باستعمال  
و تقیل بر سماع و کربه بر ذوق و باین ترتیب جز بعد از اسباب فکر  
و مکدر خاطر بقلب و اصل نگردد مثل قول منتبلی :  
وما ارضى لفظه بلم اذا اتت ترمة ابتهاكا ( ۱ )

ابتهاك بمعنی كذب و تعاللی گفته است که نه از اشعار قدیمه  
دیدم شده است و نه جدیدی که چنین کلمه را استعمال نمایند و مثل  
قول خاقانی :

شاه تغان چرخ بین کرد حرکات روز و شب که قره نظری کند که کند آق نظری

### ﴿ ۲ ﴾ رکاکت

۲۱۱ - رکاکت عبارتست از ضعف تألیف و سخافت عبارت مثل  
قول امی حمام :

المجد لا یرمی بال زرمی بال یرمی العاشر من لا الرما

و مثل قول خاقانی :

کرج کلوح سفاه خانه حق دال دحلل نه قره - قانی صفهان

( ۱ ) من راسی بشوم برای یک چشم او خوب جویس و ما بیکه بیدار شود و هم بدید دروغ آمر

### ﴿ ۳ ﴾ سهو

۲۱۲ - سهو عبارتست از ضعف بینائی بموقع کلام مثل قول عرب  
که کسی را مدح کرده است :  
مقاصر الامام عن ادراك مثل الذي الا فلاك من والدي

که در این شعر بمدوح را بدرجه تعریف نموده که محد کمر رسیده است  
و چنانچه های شبرازی گفته است :

در پس پرده نهان بودی و قوس بجلالت حر مع ذات تو تشناخه گفتند خدای  
پس دانم که چه گوید گر از آن طلعت زیاده بر خاری و آن گونه که معنی بنائی

### Prolixité ﴿ ۴ ﴾ اسهاب

۲۱۳ - اسهاب عبارتست از اطاله زاید عمل در شرح مطلبی و  
عدول عنو چنانچه عمرو بن عثمان گفته : « عدول را واحد است  
احترار از اطاله کلام عمل و عدول از اقتصاری که عمل است » پس  
کلام را غایت و نشاط سامعین را نهایی است که گفته اند همانطوریکه  
تکرار در کلام ملالت انگیز است اطاله نیز موجب ملالت شود چنانچه  
گفته شود : « گفتنش دید دانشوران یعنی آن کما بیکه زحمت کشیده  
و رنج دیده و چیزی درك کرده اند و مطلب دان و نکته منج هستند و  
و بعبارة اخری چیز فهم میباشند و بی بمقابق امور برده راه را از  
چاه میدانند و سن سیاهی و سفیدی فرق گذارند و ماست را از کریماس  
تعبیر میدهند و میتوانند راههای قوم و قح گردند و چاه مستقیم را  
مشان دهند و مردم را از طریقه کج و معوج دور سازند و بحقیقت  
مطلوبه مردیک کرده احترام نمایند و آنها را بر خود مقدم دارند و  
سخن آنها را بدیده قبول بنگیرند و گوش خود را فرا دهید و صایح آنان

را بهترین زینت داشته و در گوش گیرید و مانند مروارید قیمتی بدرید  
و ما دیده قبول « قوال آنان نگرید و ما نروان گشته و لسان خندان  
جواب آنها را بدهید و از روی ادب و کمال احترام سخن آنها را بسمع  
قبول مقبول دارید »

فائده - تکرار در کلام داخل در باب اسهاب است و آن در  
صورتی جائز است که موقع مقتضی باشد اعم از جهة مقام سامع و  
ب متکلم چنانچه در باب تاکید ذکر گردید مثل آنکه گفته شود :  
« امشب دوست است که انتظار دوست و رفیق و عزیز خود را دارم »  
که کلمه شب و رفیق و عزیز تکرار شده است و بدون جهت بیمورد است

#### Diffusion ﴿ ۶ ﴾ در جفاف

۲۱۴ - جفاف عبارتست از ابجازی که غل بفهم معنی باشد اعم  
از جهت خفت فصاحت کاتب و یا خشکی کلام چنانچه گفته شده  
است : « عیش در سایه جهل به از عیش با مشقت است » و مقصود  
آب بوده است که « عیش نائم در سایه جهل بهتر از عیش شاق  
در سایه عقل است » و حال آنکه از عبارت چنین معنی استفاده نمیشود

#### ﴿ ۷ ﴾ وحدت سیاق

۲۱۵ - وحدت سیاق عبارتست از اتخاذ اسلوب واحد در تعبیر از  
مراد و طریقه واحد از ترکیب بطوریکه افغان را کلال و قلوب را  
ملال حاصل شود این عیب غالباً در کتاهای ترجمه یافت شود زیرا که  
دیده شده است یکنفر را توصیف نموده اند بطوریکه دیگران را  
مانطور وصف کرده اند و قسمی در موصوف را ظرف توجه و مورد

وصف خود قرار داده اند بطوریکه فرق ثوان داد و حق همه را  
یگانه دهر و اول شخص و بالا ترین دانشمند روزگار خوانده اند

### بحث ثالث

#### ﴿ در طبقات خصوصی انشاء ﴾

#### Qualités particulières du style

۲۱۶ - طبقات خصوصی انشاء بر حسب طبیعت موضوع مطلب معلوم  
و تشخیص داده شده است و نگارنده راست که با مراعات جهات  
مطلب توجه مراتب و قسمتهای معلومه انشائی بنماید چنانچه لازم  
است نگارنده در موقع بیان حکایت رسم ساده نویسی را اتخاذ نماید  
و برای نوشتن روایات شاعرانه تزیینات مقتضیه بکار برد و در تاریخ  
مورد نقل مسائل عالیه علو مدارج انشائی را منظور دارد و بالاخص  
منشی راست که تمام موضوعاتی را که نقل مینماید توجه بر نکهای  
مختلفه نماید که مطلب ممکن است بخود گیرد و بطور کلی تمام جهات را  
که برای زینت کلام یکنفر منشی میتواند در مد نظر گیرد یا بنحو  
ساده است یا عالی یا متوسط

### طبقه اول

#### Style simple ﴿ در انشاء ساده ﴾

۲۱۷ - انشاء ساده عبارتست از بیانی طبیعی مابک روش  
آسان بدون آنکه قنون انشائی و صنایع ادبیه را نمایش دهد

که گفته اند انشاء ساده يك نوع انشاء سهل و آسان و طبیعی است که بدون نمایش زینتهای انشاییه با فرق بسیار کمی از بیانات معمولی و عمومی ایراد میشود و نیز انشاء ساده را با انشاء ساذج تعبیر نموده و چنین تعریف کرده اند که عبارتست از يك قسمت از انشاء در صورتی که از رقت معانی و جزالت الفاظ و تألق در تعبیر عاری باشد و در این صورت بواسطه سهولت مأخذ و قرب مورد به کلام عادی اشیاء است انشاء ساده باید بشعوی ایراد شود که با نظره اولیه هر نویسنده عادی تصور نماید که او نیز با آسانی چنین انشائی تواند نمود لکن پس از امتحان درك کند که امری بس متکمل را خیال کرده است

۲۱۸ - صفات انشاء ساده عبارتست از بیسکوئی و سهولت الفاظ و صحت تراکیب و مساوات در تعبیر و دوری از اطاله کلام و ابجاز غل معنی

یکی از دانشمندان سیرن (Cicero) انشاء ساده را بفره میزی تشبیه نموده است که در کمال پاکیزگی تنظیم شده و اطعمه بس لذیذ و مطبوع داشته باشد و لازم است که انشاء ساده را از تراکم تشبیهات و استعارات و کتابات و سایر ترنیمات جز در صورت اقتضاء موقع و مقام محفوظ داشت و نیز باید انشاء ساده بقدری سهل و آسان باشد که خواننده جز بدقت محنت و زینتهای اجیبه آن را احساس ننماید

۲۱۹ - انشاء ساده نحو خصوص شاعری را در مکاتب موضوعاتی که از جهت مرتبه قلیل الرفعه بوده و مراتب تعالی را تا درجه کمی بیش و اجد باشد مثل مراسلات و مکاتبات و حکایات و تزیینهای مضحك

و تدریج و تک و زینتهای علمیه و هم انواع خطابه و تکیه فقط برای تعلیم مسائلی ایراد میشود انشاء ساده حتی در نامه ات عم الکرم بر در صورت خطبه صدای مدح منعی ننماید و اوقات را بطنه تمام خواهد داشت و دستور انشاء ساده را شیخ سعدی در گلستان و مرحوم قائم مقام معروف در مراسلات و مرحوم سید جمال اسفندی و ملت المکملین در عشق و خطابه های خود داده اند که فقط مراجعه بکفتار آنها مراتب مذکوره را موجب تصدیق است.

۲۲۰ - انشاء ساده را ملحقانی است که بعضی از آنها در این مورد ذکر میشود و آن عبارتست از انشاء فطری و دقیق و رقیق و این که شرح هر يك از قرار تفصیل ذیل بیان میشود

Naiveté ﴿ انشاء فطری ﴾

۲۲۱ - انشاء فطری عبارتست از يك نوع سادگی مملو از طبیعت که بنظر آید از قلبی ساذج بالبداهه ایراد شده است بدون تصنع و اعمال رویه چنانچه از یکی از شعراء عرب سؤال شد آیا مسافرت بحر میل داری ارنجالاً جواب داد

لا اركب البحر احبى على ما العاطل

طیس ایا و هر ماء والطیر فی الماء دانه

سوار بحر نگریم از آنکه میترسم که حاکم چونکه آب لوتاد دوت شود

و مثل آنکه شخصی را از علت جنگ داخلی روسیه سؤال نمودند ارنجالاً جواب داد: جنگ امروزه جنگ فقر و غناست

تشبیه - گناه کثمت فطری دیده میشود که منشأ آن از بلاهت و



و عدم تکرار است و این نوع از قطربیت خارج از تعریف ماست  
مثال: « یادش می تنهایی در ردیگی میدان جنث چوبی را  
ملاقات نموده سوال کرد که بیست عده فراری را بدیدی گفت جرئو  
را ندیدم »

### Finesse ﴿ انشاء دقیق ﴾

۲۲۲ - انشاء دقیق عبارتست از انشائیکه قائل با مراعات سادگی  
و لطافت بیان در اطراف انشاء خود مطلبی را ذخیره نماید که جامع  
محدث خویش با تأثرات عبر منظره در یاد چنانچه گویند: « کسی  
وزیری را در موقع خارج شدن از کابینه هیئت وزراء سوال نمود چه  
در هیئت گذشت گفت چهار ساعت » مثال دیگر: « هارون الرشید را  
حکایت کنند امر بقتل کسی داد وی کریم آغاز نمود از او علت  
سوال شد گفت: « ندیده من از بیم جان نباشد بلکه از آن کریم  
که ترك دنیا گویم و ابر المؤمنین بر من غضبناك باشد » گفته اند  
آن شخص مورد عفو گردید و نیز حکایت کنند معتم را انگشتی  
بافتن بیکوئی در انگشت بود شخصی را گفت بهتر از این انگشتی  
دیده گفت دسقی که انگشتی در آست

۲۲۳ - نگارنده راست که قویاً احتیاج از استعمال حل مبهمه نماید  
چه آنکه برخی انهام و دقیق را بیکدیگر اشتباه نموده و برای اعمال  
و نگار کردن حسنی از محاسن انشائیه حرد را گرفتار عیبی می نمایند  
و لازم است افکار دقیقه را طوری بکار برد که کونی از سر چشمه  
طبیعت ظهور یافته است

### Délicatesse ﴿ انشاء رقیق ﴾

۲۲۴ - انشاء رقیق مانند انشاء دقیق قسمی از مطالب را بعهده  
سامع و اگذار نماید لکن انشاء دقیق بیشتر رجوع بقل کند و انشاء  
رقیق « حساس چنانچه گفته اند: « انشاء دقیق انشاء رقیق عقل  
است و رقیق دقیق احساس » مثال: ( مادری با طفل صغیر خود موقع  
مسافرت برودی رسیده کریه آغاز نمود طفل علت پرسید گفت چند سال  
قد منعت بدرت بدین مکان عسورمان افتاده آب در طمیان بود بدرت  
با آب زده گفتم از پل باید عبور نمود گفت این راه نزدیکتر است  
و نصیحت مرا نشنید و در غلطید پسر گفت: « اگر از پل رفته بود آبا  
قا مکتون هم بمنزل نرسیده بود! »

### Grace ﴿ انشاء لین ﴾

۲۲۵ - انشاء لین عبارتست از انشاء جامع رقیق و صوری و ساذج  
( ساده ) و عبارت دیگر آنست که با لطافت نمبر و ملامت العاط  
موجب طرب سامع و بهجت قلوب گردد و همچنین گفته شده است  
که انشاء لین آنستکه خیالات و تصورات و احساسات مالوان ساده ترین  
رشته در آید بنحویکه موجب حظ سامع گشته و قارئین را خوش آید  
چنانچه حکیم فردوسی گفته:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه

د مال چشمش یکی حال بود که چشم خودش هم د مال بود

تنبیه - برای آنکه از انشاء لین دور یقیم لازم است از تجسس  
در خیال دوری جست

## Style tempéré ﴿ انشاء وسطی یا انیق ﴾

۲۲۶ - انشاء اسبق آنستکه واسطه بین انشاء عالی و ساذج (ساده) باشد و این قسم از انشاء از انواع انشآت ساده جلا و سلامت اخذ نماید و از انشاء عالی رونق و لطافت گیرد.

۲۲۷ - صفات انشاء انیق عبارتست از قرب مأخذ باشکال بدیهه و الفاظ منجمه و معانی متین و بطور عموم شامل شود بتمام موضوعات مستحسنه لطیفه فی حد ذاته و پروایات تمجیلیه و شاعرانه و بقصاید و رمانهای شاعرانه و اغلب شامل گردد بخطابه های مطروحه در مجامع ادبی و علمی و برائتی و اوصاف - برای نمونه باید مراجعه بکتاب فر دوسی و حکیم فرخی نمود که اغلب از آنها دارای مرتبه انیق از انشاست :-

۲۲۸ - صفاتی که شامل انشاء انیق شود عبارتست از انشاء بلیغ و تلفیق و انواع انشآت لینه و رونق و جز قسم اخیر مریک بموقع خود ذکر شده است و فقط راجع برونق در انشاء شرح مقتضی داده میشود

## St. Richesse ﴿ رونق ﴾

۲۲۹ - رونق انشاء عبارتست از اجتماع معانی مفرحه و مشتمعه و صور نشاط انگیز و سریع الانتقال در قلب چنانچه شیخ سعدی گفته

نعم دل بقدر قامت سرو که هر بالای دلپذیر تو نیست  
در همه شهر ای کمان ایرو کس عاتم که صد نیز تو نیست

## st. élevé ﴿ انشاء عالی ﴾

۲۳۰ - انشاء عالی آنستکه مشحون با الفاظ درخشان بوده و تعمق

گیرد بد قایق مجازات و تشبیهات و استعارات و کنایات و لطایف تمجیلات و بدایع و بواسطه عظمت معانی و اصالت تنوعات و اجهت قدرت اصطلاحات بدو این اعطاء شوکت و جلالت نماید بقسمی که بواسطه تفوق آن عقل مفتون و قلوب مسحور گردد

۲۳۱ - صفات انشاء عالی آنستکه بمحسنات لطیفه بیابیه متصف بوده و متمثل بر غرائب ادبیه و الفاظ ائمه و معانی شریفه باشد غرض از انشاء عالی ایجاد بالا ترین عواطف است در روح و هواردی را که انشاء عالی صلاحیت دارد عبارتست از ترسل بین بلغاء کتاب در محاسن ادبیه و دیباچه بعضی از تصانیف ضعیف و بالاجمال در مواضعی که شأن آن رجز و تحریک عواطف و اظهار شجاعت باشد و برای نمونه يك قسمت از دیباچه تاریخ معجم که در سپاس باریتمالی است ذکر میشود :- « حکیمی که در لعاب مکی حفر فایده فیه شفاء للناس تعبیه ساخت و در رضاب کرمی ضعیف سر نیاب سندس خضر و استبرق و دیمت نهاد یکیرا بر گران قسری مدس طریق اذخار شمع و انگین نمود و دیگری را در میان کنبد مفرس صنعت نسج حریر و پرنیان بیاموخت

فتر بد قدرت در کار گاه کن فکان چون گرفت از راه دانش کلک طرقت در بان  
از لعاب منج و نعل آورد شمع و انگین و در رخاب کرم تو دیابتید و پرنیان

تنبیه - از ملحقات انشاء عالی محسوبست (۱) شهادت (۲) حدت (۳) منی

## st. Energie ﴿ شهادت ﴾

۲۳۲ - شهادت در انشاء عبارتست از آنچه مبتنی است بر قدرت

خیال و سرعت فهم قائل بواسطه عبارات متنوعه جزیه و تشبیهات مؤثره - چنانچه در عبارت هاری چهارم پادشاه فراسه ملا حظه میشود که در موقع جنگ مقابل دشمن روی نقشون کرده گفت : \* من پادشاه - شما فراسه - این است دشمن \* و مثل عمارتی را که شیخ سعدی از زبان پسر پادشاهی نقل نموده است : \* ای دلبران بگو شد تا جامه زنان نبوشید \*

## St. Véhémence ﴿ ۲ ﴾ حدت

۲۳۳ - حدت در انشاء عبارتست از شهادت متعاقبه سریمه خیالات و احساساتیکه دسته دسته برای نفوذ در روح دیگران بدون تأخیر بنایش آید و این صفتی است بملو مقام خطابی و برای مثال يك قسمت از خطابه دمشق حکیم معروف بونان ذیلا درج میشود : \* مایلیم که باتلاف وقت خود خانه دهی ، ای یونانی ها هر يك از شما باز مایل خواهید بود که در محل عمومی اوقات خود را صرف سرود و سیر و صفاتاید و حال آنکه دشمن در مقابل مشغول فجاج است . گویند هیچ اسر تاره واقع شده است ، وای وای چه نازم تر از اینکه مردی از اهل ماسادوان اهالی بدبخت را در تحت رفیق در آورده و اغلب آنها را قلع و قمع و در تمام خاک یونان حکمفرمایی نماید . بعضی گفتند فیلسوف از بین برفت و دنیا را ترك نمود و برخی گفتند علت مزاح سبب غیبت وی گردیده است . آه چه احمق برای تو خواهد داشت در صورتیکه با فرض فقدان ابدی وی در نزدیک ترین اوقات فیلسوف دیگری ایجاد مینمودی \*

## magnificence

## ﴿ ۲ ﴾ سنی

۲۳۲ - سنی در انشاء عبارتست از رونق باتشعشع عبارت که با عظمت فکری جمع شود مانند اشعار ذیل که از شیخ سعدی است :  
 بی آدم اعزاء یسکد بگرند      که در آفرینش يك گوهر  
 هر عنوی ببرد آورده روزگار      دگر صوهارا نماند قرار  
 تو کر محبت دیگران یمنی      شاید صکه نامت نهد آدمی  
 و چنانچه گفته شده است :

تبرنا انا قلیل مدبنا      ملک لها ان العسکر کم قلیل

## Sublime

## ﴿ انشاء موغل ﴾

۲۳۵ - انشاء موغل عبارتست از يك تصویر و یا يك احساس که علی العمله در ما ظهور یافته و موجبات تعجب را فراهم نموده و بعبارة اخری ما را بمالمتی فوق عالم خود برده - موغل را یکی از دانشمندان گفته است که عبارتست از صوریکه از يك روح يك ایجاد میشود بنا بر این موغل نه عمومیت دارد و نه نیت است و بلکه می اندازد از حیث دوام حائز نقصان باشد و بصارت روشن تر موغل عبارتست از تشعشع عقل فوق العاده که مانند برق لامع جلوه نموده و خاموش گردد .

۲۳۶ - لطایف را با موغل فرق است اول آنکه لطائف را فی حد ذاته استقلال یست و بارانش باطنی از حلیه و ریختنهای آدمی مایل است ولی موغل ساده و حتی گاه خشن و مبتدل است تا به لطائف در چیره های کو چت یافت شود و موغل همه اوقات عظیم



و در صورت احری در بحر مواج لا یتناهی شنود است تا که لغائف در  
احداث احساس شریب و رفقت و رحم نماید و موغل علی المعده از  
روح جدا شده و یک شعله هیجانت و تعجب مخصوصی را در سامع و  
نگارنده احداث مینماید - موغل از نقطه نظر ادبی بر سه قسم تقسیم  
شده است (۱) موغل فکر (۲) موغل تصویر (۳) موغل احساس

### Sublim de pensée ﴿ ۱ ﴾ موغل فکر

۲۳۷ - موغل فکر در اطراف انشاآت خطابی با ایجاز و شهامت  
و نمایش بک فکر عالی ایجاد گردد چنانچه حضرت موسی خفقت  
عالم را نیکو ترین سبک ابغال نمایش آورده است: «خدا گفت  
نور باش نور شد» و مانند آیه شریفه «و ادا اراد الله ان بقول  
له کن فیکون» فردوسی گفته است

جهان را بگفتی و پستی توئی / تمام چه مرچه هستی توئی

### Sublim d'image ﴿ ۲ ﴾ موغل تصویر

۲۳۸ - موغل تصویر مبتنی است بر یک فکر و یا یک احساس موغلی  
که با انعطاف صور نشاط بخش ما را بحقایق منویه منظوره دعوت  
و جلب نماید چنانچه یکی از دانشمندان در ضمن بیانات خود  
چنین گفته: «زمین و آسمان از نمره مهیب دی لرزه در آمدی»

### S. de Sentiment ﴿ ۳ ﴾ موغل احساس

۲۳۹ - موغل احساس مبتنی است بر یک عذرت موجز یک احساس  
شریف و کریم و یا یک حقیقت فوق العاده که اسان را بما فوق خود  
سوق دهد چنانچه گفته شده است: «کیست جنبیده در مقابل حق»

و بر مؤلف گفته:

دنیا که بنیر دم نباشد / ما را غم یش و حکم نباشد  
عالم منبر است و حادث / هر ذات خدا قدم نباشد

شیخ سعدی گفته:

دم حدود جان آفرین / حکیم حسن در دلم آفرین  
خداوند پخته دستگیر / حکیم خطا بخش پرورش پذیر

## بحث رابع

﴿ در تعبیر لایق بانشاء خصوصی و عمومی ﴾

### ماده اول

Convenance ﴿ تناسب انشائی ﴾

۲۴۰ - تناسب در انشاء بیشتر یک صفت خصوصی است یا یک قاعده  
عمومی که تعیین نماید درجه قواعد تمام صفاتیکه باید استعمال شوند  
تناسب انشائی عبارتست از نسبتی منحصه ایجازات با طبیعت  
خیالات و احساساتیکه بیان مینماید و هیچ چیزی بیشتر مهم و عبر  
قابل استنفا در فن نگارشی از تناسب مراتب ادبیه و انشائیه نمیشد  
و بهترین زینتهای ادبیه در صورت عدم مراعات تناسب انشائی هیچ  
نبرد یکی از ادباء فراسه گفته است چنانچه البه رباه و زینتهای  
معینه برای آنطایفه است «بها بهایت شکوه و زیبایی را موجبست  
عین همان البه و زینتهاست مذکور غیر مناسب و خارج از حسن

و شکوه باشد از همین قرار است مناسبات انشائیة که شخص منشی باید در کمال دقت منظور داشته و استعمال هر يك از مقررات ادبیه را بجای خود استعمال نماید و مکان و زمان و حقیقت و طبایع اشیاء را در نظر گیرد

۲۴۹ - مناسبات انشائیة شامل میشود بخصیصه آلحان و تناسب و الوان  
۱ - خصیصه آلحان که از موسیقی اتخاذ شده تعیین نماید درجه سادگی و یا بلندی انشاء را از حیث قدرت و شیرینی نسبت باشیا ئیکه باید بیان کنند

۲ - خصیصه تناسب در انشاء مبتنی است بتطبیق تبدلات و یا تأسیسات جل بر حسب نوع قضیه مطروحه

تنبیه - انشاء يك وقعه تاریخی نباید شعری بعمل آید که انشاء يك مقامه و یا خطابه که برای جلب تأثرات قلبیه و احداث اثر غم و یا فرح نگاشته میشود چه هر قضیه از قضایا دارای طبیعت و نوع مخصوصی است که لحن خاصی لازم دارد و هر يك بموقع خود باید مراعات گردد  
۳ - خصیصه الوان مبتنی است بر اینکه موجبات تناسب و روابط صور بدیعیه را ایجاد نماید و بطور عموم تمام زینتهای موجوده در طبیعت و موضوعی را که عنوان می نماید در تحت نظر گرفته و انواع الوان مختلفه را تطبیق نموده در تحت سنجش در آورد و بهرین وسیله برای وصول بمحد تناسب آنستکه نویسنده قبل از نگارش يك مطالعه عمیقی در طبیعت شیئی منظور نموده و بخوبی لحن و تناسب و لونهای مختلفه را که در نظر دارد مورد توجه قرار و سنجش آورد و با يك قلم نقاشی

ادبی شیئی مقصود را بیان و بنکسارد

## ماده دوم

### در انشاء مرسل و مسجع

۲۴۲ - طبقات انشاء در وجه تعبیر مشترك و عبارات آن گاه مرسل و گاه مسجع است و این طبقات نیز از حیث ایجاز و اطناب و مساوات مختلف است

۱ - انشاء مرسل آنستکه در آن التزام بسجع نباشد چنانچه در حکایت ذیل که از سعدیست مشاهده میشود

#### حکایت

وزراء انوشیروان در مهمی از مصالح ملك اندیشه میکردند و هر يكی بر وفق دانش خود رأی میداد و ملك بر همچنان اندیشه میکرد ابوزر جهر را رأی ملك اختیار افتاد و وزراء در سر گفتندش رأی ملك را چه مزیت دیدی که بر چندین حکم گزیدی ابوزر جهر گفت بموجب آنکه انجام معلوم نیست و رأی تمکانات در مشیت است که صواب آید یا خطا پس موافقت رأی اولی تا اگر خلاف صواب آید ملتی از معایش اینم باشم که جر کلمه دیدی و گزیدی که مسجع واقع شده است بقیه مرسل است

۲ - انشاء مسجع آنستکه فواصل آن بر سجع شود و سجع در لغت آواز طبور خوش الحان مانند بلبل و قمری را گویند و در اصطلاح عبارتست از توافق فاصلتین بر حرف واحد در آخر کلام و سجع بر چهار

قسم است (۱) سجع مطرف (۲) موازی (۳) متوازن (۴) مرصع

۱ - سجع مطرف آنستکه فاصلتان مختلف در وزن بوده و در حرف

سجع (روی) متفق باشند مانند قول باری تعالی : «الم يجعل الارض

مهادا و الجبال اوتادا» و چنانچه سنائی گفته است :

شیر یزدان هر بر گشای چنك      روی هامون ندی هر پشت بلك

یش نیش بگاہ چنك و نیرد      مهر مردم گیا نموی مرد (۱)

۲ - سجع متوازی عبارتست از توافق دو لفظ در وزن و روی مثل

گل و گل و بهار و مزار و سوری و دوری و مهجوری و مخموری -

حافظ سروده است : «در حلقه کبل و مل خوش خواند دوش بلبل»

شیخ سعدی گفته است :

تا مرد سخن نگفته باشد      لب و دهنش خفته باشد

و مثل آنکه حق سبحانه تعالی فرموده : «فبها سرور مرفوعة و احکواب

موضوعه» و چنانچه سنائی گفته :

خیر از تیغ او خراب شده      بر آتش همه سراب شده

۳ - سجع متوازن آنستکه توافق بین دو فاصله باشد در وزن و عدد

حروف با اختلاف روی مثل مرانب و مراسم و تحریر و تجرید - چنانچه

خاقانی گفته است

رشك نظم من خورده حسان ثابت را بگر      همه شرم زده سحان وائل را غما

و مثل این دو شعر مختاری :

(۱) مرد بگیا بافتح گیا میسه که بیخ آن شیه سر آدیت یعنی گفته اند

که بشکل تمام بدن انسان است از ماده و بر رکنده آن همان دم میرد

بخی هر طریق و کمالی هر قیاس      هر غنی هر سیل و جهانی هر حساب

کوه از میاست تو بر اند بزلله      هر رخ از ریاست تو در آید با طراب

تنبیه - سکاکی در مفادح العلوم اینست نوع را بجز ترصع خوانده

است و صاحب تلخیص مماثله نامیده است

۴ - سجع مرصع آنستکه فاصلتان از حیث وزن و روی در جمیع

اقسام موافق باشد مثل قول باری تعالی : «ان الابرار لفی نعیم و ان

النجار لفی جحیم» و چنانچه رشید و طواط گفته است :

ای نور بنور تو نغم جمال      روی مقرر بر رسوم کمال

تنبیه - بهترین سجع را علماء بدیع گفته اند آنستکه قرائن آن

طوبله و الفاظ آن مساوی باشد مثال : «الزمان یغیر و یرتجع و الدهر

یمنع و ینتزع» سعدی گفته : «باران رحمت بیحسابش همه را رسیده

و خوان نعمت بی دریغش همه جا صکبیده» هر گاه مساوی باشد

چتر آنستکه قرینه تالیفه طولانی باشد مثل آنکه گفته شود : «جاهل

کور است و در عداد اهل قبور» و جایز نیست که قرینه تالیفه اقصر

از قرینه اولی باشد

تبصره - سجع را چهار شرط است اول اختیار مفردات فصیح دوم

اختیار تألیف فصیح سوم تدبیت لفظ برای معنی نه بمکس چهارم دلالت

نمودن هر يك از قرین بر معنی دیگر تا کلام طولانی و عیب ناک باشد

تنبیه - کلام سجع را بر کلام مرسل فضلی نیست جز آنکه با

نمکن فواصل ترکیب آن استوار و سبك آن محکم و موافق با مقتضای

حال باشد و علماء میان سجع با تکلف و تصنع را عیب دانسته اند



## پایه ثالث

﴿ در تحسین (زینت) انشاء یا بدیع ﴾

Des ornements du style

۲۴۳ - مبادی تحسین انشاء عبارتست از محسنات بیابیه که بر آنها بدیع مشتمل است و بدیع عبارتست از علمی که بدان وجوه تحسین کلام مطابق با مقتضای حال شناخته شود و وجوه تحسین کلام عبارتست از طرق معلومه که بر آن ترین کلام و تنسيق آن وسیع شده است و عرض از وجوه تحسین کلام آنست که اولاً شخص بلیغ در ذهن سامع آنچه را که از وجوه متعنه کلام بر او وارد مینماید ملتفت کند که بدین سبب تعابلات قلبیه بحرکت آمدم و مکنونات نفس ظاهر شود تا نایاً اینکه بتصرف شخص بلیغ در فتون بلاغت قول او در منتهی درجه اتصال بعقل و اعلى مرتبه قرب یا دراك واقع گردد ثالثاً برای کلام وافی تر سهمی را از سهولت قبول و روانی ایجاب نماید تا آنکه لذیذ تر در اسماع شده و الطف در قلوب واقع شود

تنبیه - بدیع بر دو قسم است معنوی و لفظی بر حسب رجوع بلفظ یا معنی

## باب اول

Ornements De pensées ﴿ بدیع معنوی ﴾

۲۴۴ - بدیع معنوی آنست که رعایت معنی در آن واجب باشد

دون لفظ بطوریکه با تغییر الفاظ نیز معنی بحال خود باقی باشد چنانچه اگر گفته شود :

بزرگی بابت خندگی کن که دانه تا نیشانی زرد

که اگر گفته شود : « هر گاه طلب بزرگی کنی نخندگی پشه خود نما که تا دانه نیشانی روئیده نشود » تغییری در صنعت ادبی حاصل نیاید زیرا که در هر دو صورت صنعت از سال مثل معین و موجود است و مثل این شعر

با آنکه تو دشمنی ب عالم خولس که شوم جمله یارت

هر گاه گفته شود : « با آنکه همه مردم را دشمن داری آیا عموم را دوست خود پنداری » تغییری در صنعت ادبی ملاحظه نمیشود چه آنکه در هر دو عبارت صنعت مقابله منظور است

## ﴿ اقسام بدیع معنوی ﴾

۲۴۵ - اشکال بدیع معنوی بر سه قسم تقسیم گردیده است اول آنکه عواطف قلبیه را تحریک نماید ثانی آنکه موجب منور ساختن عقل باشد ثالث آنکه راجع شود بتزیین کلام و خوش آمدن عیله نایده - باید دانست که این تقسیم کلیت ندارد زیرا که ممکن است در يك مورد هر سه قسم از اشکال مذکوره مجتمع شوند بطوریکه با منور ساختن عقل تحریک عواطف و خوش آمدن عیله نیز موجود باشد

## بحث اول

﴿ در اشکال راجعه بتحریر عواطف ﴾

Figures de passion

۲۴۶ - اشکال راجعه بتحریر عواطف بر ده قسم است (۱) هتاف  
 (۲) تجاهل عارف (۳) استنهام (۴) التفات (۵) دعاء  
 (۶) تسلیم (۷) امر در مورد نهی (۸) تقاضی (۹) اکتفا  
 (۱۰) قسم

Exclamation ﴿ ۱ ﴾ هتاف

۲۴۷ - هتاف عبارتست از امتداد صوت بحروف ندا و آنچه شباهت  
 بدان دارد برای ابراز آنچه در نفس از کیفیات نفسانیه مکنونست  
 مثل حب و بغض و حزن و فرح و غیره چنانچه گفته اند: «ای  
 بطل ای بدبخت ای فانی قابل مرگ بی اطلاع از پروردگار تا  
 کی غفلت را شعار خود دانی»

فایده - علماء بدیع عرب هتاف را از جمله انواع بدیع بشمار  
 نیاورده اند و حال آنکه هتاف را در نظم و نثر مقامی بس عالی  
 است و آثار آن در سامع مورد تردید نباشد و اردو پائینها از همین  
 جهت از محسنات بدیعه شمرده اند

تنبیه - شرط استعمال هتاف اول تقلیل استعمال است زیرا که کثرت  
 آن موجب رفع اثر است در سماع ثانی استعمال شدن در  
 مهمات امور و یا پس از مهیا شدن قلوب بکلام مقتضی هتاف

Dubitation ﴿ ۲ ﴾ تجاهل عارف

۲۴۸ - تجاهل عارف عبارتست از سؤال متکلم از آنچه میداند  
 مانند کسی که نمیداند و فایده آن مبالغه در معنی مدح است و یا ذم  
 و بطرق مختلفه آمده است مانند تشبیه و غیر آن مثل قول شیخ سعدی  
 یارب آن دوست یا برک سمن یارب آن دوست یا مشک خن

ایضاً مثال :

رود گار آشفته تر یا زلف تو یا کار من خزه کثر یا دهانند یا دل اسکار من

﴿ تنبیه ﴾

فایده تجاهل عارف مبالغه در معنی است مثل آنکه گوئی: «این  
 بود روی تو یا بدر منیر» که مراد مبالغه در مدح است والا قائل  
 عارف است بر اینکه صورت محبوبه غیر از بدر باشد

Interrogation ﴿ ۳ ﴾ استنهام

استنهام عبارتست از سؤال متکلم نه از جهت ندانستن خود بلکه برای  
 فهمانیدن یا سادسکت نمودن مخاطب و یا تقریر در ذهن او چنانچه  
 گفته شود: «تا کی تکبر! تا چه اندازه خود پسندی!» و نیز گفته  
 شده است: «کجا هستم چه میکنم مگر از محیط قدرت باری دورم  
 او همه را مشاهده مینماید و همه چیز را میداند» نگارنده گفته است  
 سیرس در حکایت که تا یزد - یا چشم خورشید خانه ویران را  
 نوشیران کجاست که تا شود - یا گوش خویش صحبت دیوان را

هرگاه با استفهام جواب نیز داده شود آنرا استفهام جوابی گویند

مثل قول شیخ سعدی  
 دینار یار غایب دانی چه فوق دارد ابری که در یابان رسته یار

و نیز شیخ سعدی گفته است :

دانی که چه گفت زال پارسم گرد دشمن توان خیر و زیاده شمره

قائده - با آنکه این نوع در کلام زیاد مورد استعمال است علماء بدیع عرب از جمله محسنات نیاورده اند و حال آنکه مورد بی اهمیت است تبصره - باید دانست که چون جواب استفهام بعد از استفهام در آید از زیاده در متانت کلام را ایجاب کند و این جواب را تقریر گویند

Apostrophe ﴿ ۲ ﴾ التفات

۲۰۰ - التفات عبارتست از توجه متکلم از غایب بمحاضر مثل قول باری تعالی : « الحمد لله رب العالمین ایاک نعبد و ایاک نستعین » که در این آیه شریفه عدول از غیبت بحضور شده است بعضی از اجزاء التفات را گفته اند آنگونه که چون متکلم از معنی مقصود فارغ شد در تمام بیت اشارت بمعنی دیگر میکند که هر چند بنفسی خوش مستقل باشد با تعلق بمعنی اول چنانچه گفته شده است

ما را جگر بجز فراق تو خسته شد ای صبر در فراق بنان یک جوشنی

و مثل آنکه شاعری گفته است

کاش من از تو برستم بسلامت دای درخشا کجا توانم رستن

مؤلف گفته است :

ای آنکه دیده ام تویی قرص صبر بر قرص صبر کجا بود لعل و مهر

دیگری گفته است :

هر که از فراق تو اندیشه کرد می گشتی ریم صبر دل و جان من مکار  
اکنون تو دوری از من و من بنور زده ام سخا که آمدی است بر احوال دور گار

عبارت دیگر تعریف نموده اند که این صنعت چنانست که از طریقی بطریق دیگر روند یعنی یا از غیبت بخطاب روند و یا از خطاب بغیبت و یا از تکلم بخطاب و یا از غیبت بشکلم و یا بالاخره از خطاب بشکلم برای مثال اشعار ذیل که از فرصت شبرازیست درج میشود

داد ساقی شاعری درشم زندهای وصول	شستی ایسانی مرا از لوح دل قشر فصول
عد از این روی من و روی تو ای پیرستان	رای دای اوست گر ردم نماید در قبول
منعد از مسجد مرا حاصل شد باید کنون	رو بدیر آری که تا مقصودت آید در حصول
چون بارد رو بدیر این عاشق شوریده دل	زانکه بر تاند مرا دم از فروغ و از اصول
بگشاید هم رخسار آن کوشم اندر وصل روی	قد را اما نظره من تلك یسی للوصول
شیخ از عشق بنان فرصت نصیحت میکند	بیر لی فی الشوق سمن یا حبیبی ما قنول

جمعی از علماء علم بدیع گفته اند که گاهی التفات بدو معنی دیگر اطلاق شود بدین معنی که ذکر یک معنی شده و لزوم رود که سامع متزلزل از آن شده است و او را ملتفت نماید بکلای که موجب رفع تزلزل گردد و بر گفته اند برای حصول التفات جمله مستقلة از عقب کلام آورند که در معنی متعلق باشند از قبیل مثل یا دعاء و برای مثال متمم اشعار فرصت شبرازی ذکر میشود :

دوست گر دشنام گوید آن داغیر الغال یا زهر حال پرده ای هم القول  
گر بزم میزد در عشق چشمش گر چه باک لا یبالی من یروم العرب عن جرح القول

Imprecation ﴿ ۳ ﴾ دعاء

۲۰۱ - دعاء در لغت عبارتست از کلای انشائی که دلالت کند

بر طلب یا خضوع و در نزد علماء بیان عبارت باشد از طلب خیر یا شر (یعنی نفرین) بکلام ایقی که دلالت نماید بر عواطف متکلم از



حب و بعض و در شکر چنانچه شیخ سعدی گفته است :

بهر باد که بخواهد و بادش ببرد / بهر کس که بخواهد و کسش ببرد

﴿ فایده ﴾ علماء بدیع ایرانی و عرب دعاء را در انواع بدیع  
شمرده اند و حال آنکه این صنعت چون - بر صریح بدیعه سراوار است  
نه اینکه در سالت محبت بدیعه تنذیه شود

### Concession ﴿ ۶ ﴾ تسلیم

۲۵۲ - تسلیم آنستکه متکلم فرض محالی را نموده سپس تسلیم بوقوع  
آنت کند برای مجادله با مخاطب بطوریکه بر فرض وقوع دلالت بر  
عدم فایده نماید چنانچه شاعر گفته است :

گرفت که رسیدی یا چه بطلی / گرفت که شدی آنهان که می نانی  
هر چه بخت کمال از پیش شود دشمن / هر چه فاداست باز هر چه میانی  
( ایضاً ) گرم که مار به کند تن بشکل مار / گرم که دشمن و کوه به دوست

### ﴿ ۷ ﴾ اضممار نهی در مورد امر

۲۵۳ - اضممار نهی عبارتست از قولیکه ظاهر آنت امر بطور اباحه  
و باطن آن نهی و زجر باشد  
چون از خدا ترسی فعال ما یا یا باش / گر پاس خود نداری فعال ما یریدی

و مانند آنکه طبیب بمریض خود گوید چون بدستور من رفتار نکنی  
آنچه دنی کن چنانچه گفته اند : « بی خدا باش و هر چه خواهی کن »

### Preterition ﴿ ۸ ﴾ تقاضی

۲۵۴ - تقاضی آنستکه بلیغ تظاهر بکوت یا اعراض از امری  
کند در حین تصریح بدات امر چنانکه گفته شد در موقعیکه زید

مطلبی را سؤال نموده و رزی کسی را خواست گفت  
شرط کردم در عروسی و مهمان تو سحری بگویم و رأی بدهم  
و مثل آنکه شخصی امر عطی قیام میداد و برای شبی که در باطن  
منتقد بخش نتیجه آنت عمل نیست ذکر کند و او در جواب گوید :  
« نه هنامه آحرش خوش است »

### Reference ﴿ ۹ ﴾ اکتفا

۲۵۵ - اکتفاء آنستکه شاعر یا نثر عبارتی را نقل نماید که تعلق  
بمخدوفی یابد و بواسطه دلالت کلام بر آن نویسنده از ذکر آن مخدوف  
مستغنی باشد مثال شاعری گفته است : « تو مرا دوست و در دانی و من ظم و منتر »  
که بتو دادم مخدوفست و چنانچه هارون الرشید گفته است : « و الله  
لا فعلن بك ولا امنن » که افعل فی غنك مخدوفست و چنانچه شخصی  
که همه ساله محبت در باره زید میکرد باو گفته شود تو همه ساله نظری  
نسبت بفلان داشتی جواب گوید امسال هم یعنی امسال هم محبت خواهم کرد

### ﴿ ۱۰ ﴾ قسم

۲۵۶ - قسم عبارتست از سوگشند یا د نمودن متکلم برای تأیید قول  
خود یا از جهت مدح و یا فخر و یا هجا بلفظ ائین و مستحسن سعدی گفته  
بدر چشم تو که شوریده تر از بخت من است / که یری تو من آشفته تر از موی تو ام  
ایضاً شیخ سعدی گفته :

بدلت که دلک بدر نکتم / سخت تر زین مغول سوگندی

## بحث ثانی

« اشکال را جعه با فاده ذهن و تعلیم که مرجع آن منور ساختن عقل است »  
Figures de raison

۲۵۷ - اشکال را جعه با فاده ذهن و تعلیم چهارده قسم است  
( ۱ ) تصرف ( ۲ ) مطابقه ( ۳ ) مقابله ( ۴ ) استدراك ( ۵ ) مفاوضه  
( ۶ ) توقف ( ۷ ) تلافی ( ۸ ) استکلام جامع ( ۹ ) تلمیح ( ۱۰ )  
ارصاد ( ۱۱ ) تفریق ( ۱۲ ) استطراد ( ۱۳ ) استنباع ( ۱۴ ) تهکم  
( ۱۵ ) تصرف

۲۵۸ - تصرف آنستکه متکلم گفتار در معنی که قصد کرده است  
نموده و آنرا بصور عذیده ظاهر سازد چنانچه گاهی بلفظ استعاره و  
گاه بلفظ تشبیه و گاهی بلفظ ارداد و زمانی بلفظ حقیقت بر حسب  
اقتضاء بیان نماید چنانچه در باره دنیا گفته شده است : « رأی است  
که باید پیمود و سرائی است که رحلت از آن را تاگزیریم »  
دنیا جو سر آب یا خیالی است خراب و آن خواب چه خواب خواب مستان خراب  
آری کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام پس  
دنیا که بنیر دم نباشد ما را غم یش و کم نباشد

با اینحال آنکه دل بدینا بندد بد بخنی خود پسندد و کسبیکه نظر بلذا یند  
موقت اندازد از حظ سرمردی باز ماند

فایده - سزاوار بدین نوع است که از جمله ابواب حسن بیان شمرده  
شود زیرا که غایت این نوع آنستکه معنی واحد بطرق مختلفه ایراد گردد

## Antithèse ﴿ ۲ ﴾ مطابقه - یا طباق

۲۵۹ - مطابقه عبارتست از جمع بین ضدیت در جمله واحد مثال :  
« حکم قانون در باره غنی و فقیر مساویست » مثال ایضاً : « مکر عادلی  
تا ظالمی » مثال دیگر :

کنی امروزه شتم و نهیران را حامی کنج بری و دل و نهیران برمود است  
مطابقه مخصوصاً در مسائل که مرجع آن عقل است بسیار خوش آید  
و بطوریکه سایه و روشن در نقاشی موجب ظهور تجسم شیئی منظور  
است مطابقه بمسائل مطروحه روح بختیده و تجسم دعای اعم از جهة  
طبیعت و یا مراتب انشائیه مطابقه چشمة محسنات است لکن لازم  
است از استعمال زیاد و تجسس در آن دوری جست

## ﴿ ۳ ﴾ مقابله

۲۶۰ - مقابله عبارتست از آنکه آورده شود بعده از متوافقات  
و پس از آن برای هر يك مطابقی ذکر شود مثال گفته میرزا علی اصغر  
خان صدر اعظم در جواب رشید خان معروف که یکی از شاگردان  
ملکم خان بوده و در عمل شعبده معروف وید طولانی داشته و مداخله در  
امور سیاسیة نیز مینموده و بدین جهة محبوس گردیده بود در موقع حبس  
قطعه سروده که یکی از ابیات آن وجواییکه داده شده است نکاشته میشود  
یم یوسف که تا جایم می بر کنج زندانها و یا یغوب تا ماوی می در یت الاحزانم  
جواب :

زجاء یزم و مغوب و یوسف گفتگو کم کن تو جانو گر شتم موسی و زنجیر است تیانم  
نظامی گفته :

چو باد از آنم تا کسی گریزی      من خاک تو ام ایم چه وری

مثال ایضا از شاطر عباس :-

این ه زلف است و بنا گوش که روز است و شب      وین ه بالای منور که دوست و طب است  
تنبیه - مطابقه و مقابله را از دو جهة فرق است ( ۱ ) آنکه در  
مطابقه فقط جمع بین دو ضد گردد و در مقابله جمع بین چهار تا شش  
ضد میشود ( ۲ ) مطابقه جز با ضداد صوت نگیرد و مقابله اعم است  
در جمع بین اضداد و غیر آن چنانچه گفته شده :

« تو مرا قدرت و زر دادی و من علم و هنر »

#### Correction « استدراک »

۲۶۱ - استدراک آنستکه متکلم تلافی میکند کلام خود را بنفی  
تو هم غیر مقصود و یا آنکه تبدیل نماید کلام اول را بکلامی که  
دلالت آن بر عریض بیشتر ووقع آن در قلوب بکثر است مثل فردوسی گفته است  
بجسی دختری داشت خاقان چو ماه      کجا ماه دارد در چشم سیاه

سعدی گفته

سرور ما نی ولیکن سرور را دگار      ماه را ما نی ولیکن ماه را گنگار نیست

فایده - ( ۱ ) استدراک از محسنات بدیعه محسوب نشود جز در صورت  
وجود نقصی زایدی در معنی استدراک نحوی چنانچه در هر دو مثال  
ملاحظه میشود که غیر صنعت استدراک صنعت التفات نیز در آن ظاهر است  
( ۲ ) استدراک متکلم در کلام خود اگر برای ابطال ما تقدم یا نقض  
آن باشد آنرا قول موجب و یا اضراب یا رجوع خوانند چنانچه گفته شده  
گفتم که تو آدمی خطا بود      دیدم که تو ماه آسانی

#### Communication « مفاوضه »

۲۶۲ - مفاوضه عبارتست از خطاب متکلم خصم خود را گناه بطور  
تعقیب در سؤالاتی بی دریغ و گناه بصورت تقریر بحق و یا تظاهر  
بطلب مشورت از آنچه بجا میآورد و این عمل بواسطه کمال و ثوق  
متکلم بمطلب خود حاصل شود رودکی گفته است

ای آنکه غمگنی و سزولاری	و غم نهان سرشک میاری
رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد	بود آنچه بود خیره به غم داری
مبارک کرد خرامی کنی را	کنی است کسی پذیرد موی
آزار پیش زین گردون	گر تو هر چاه یا داری
کوی گماشته است بلای را	بر هر که تو بر او دل بگماری
منی من که بخنود او منی	داری من که بخنود او داری
شرفا قیامت آید داری من	کی رفته را بزاری باز آری
اگر بلای منم پدید آید	فضل و بزرگواری و سلاوی

#### Suspention « توقف »

۲۶۳ - توقف عبارتست از آنکه متکلم توجه دهد عقول سامعین را  
تا مدتی در تأمل و تأمل بر آنچه بیان مینماید و اراده کند جلب و عطف  
خاطر آنها را مثل قول باری تعالی : « القارعه ما القارعه و ما ادراک  
ما القارعه يوم یکون الناس کالفراس المبثوث » شیخ سعدی فرموده است  
فانی که چه گفت زال با رستم گرد      دشمن توان خیر و بیچاره شمرد

و چنانچه گفته شده است : « اگر شرافت طلبی اگر مقام عالی  
جوئی هر گاه مایل داری در جامعه بر نبه شرافتمندی ناشی تحصیل علم  
کن که که بیعلم کور است و در عداد اهل قبور »



## Occupation ﴿ ۷ ﴾ تلافی

۲۶۴ - تلافی عبارتست از آنکه ادیب ادله خصم خود را ذکر نماید قبل از آنکه خصم مبادرت بذکر آن کند چنانچه گفته شود « گر تو گوئی آدمی گویم ز خاکی » و مثل آنکه گفته اند :  
گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل

مثال ایضاً : « شرافتی را سکه در خود دانی آنستکه خوشتن را حامی مظلومین خوانی مصلوم نواز باطالم دماز باشد و کرد ارباب جور نکردد »

## ﴿ ۸ ﴾ کلام جامع

۲۶۵ - کلام جامع آنستکه عبارتی یا بیقی گفته شود که مشتمل باشد بر حکمت یا موعظه و یا تشبیه و غیره از حقایقی که جاری برای امثال باشد شیخ سعدی گفته :

عاقبت گرگ زانم گرگ شود / گر چه با آسمی بزرگ شود

فایده - مثل و ارسال مثل از قول جامع دور نیست و از اقسام آن شمرده میشود

۲۶۶ - مثل عبارتست از قول جاری که محل استعمال آن مشابهِت با مورد اصلی داشته باشد « مثل مواعید عرقوبی » عرقوب شخصی از اعراب بوده است که جز بکذب و مواعید دروغ سخن نمی‌راند از این جهت کلیه مواعید کاذبه را مواعید عرقوبی نامند و مثل « ندامت کمی » کمی شخصی بود که یکی از شبها تیر خود را بطرف شکاری انداخت و بخیال عدم اصابت تیر و کان خود شکست صبح چون دانست تیرش بخطا رفته است زبده از حد دم شد و از این جهت هر

نادمی که شدت ندامت خود را اظهار میدارد گوید چو ت کمی نادم گردیدم

تشبیه - چهار چیز در مثل منظور است سکه در غیر آن نیست (۱) ایجاز لفظ (۲) اصابت معنی (۳) حسن تشبیه (۴) جودت کتابه ۲۶۷ - ارسال مثل آنستکه در نظم یا نثر جمله آورده شود که جاری برای مثل است از قبیل حکمت یا صفت یا غیر آنها سعدی گفته :

بچه با ساد سیمین « بقل انکم » فایده چهل بود مشت زدن بر دندان

و چنانچه شاعر گفته :

کار از منت بمان رسیده / هم کارد یا ستخوان رسیده

فردوسی گفته :

پدر گفتی و تتم کین کاشی / پدر کنه را کی بود آشی

شاطر عباس گفته :

بر سر مزرگان یار من مزن انگشت / کادم عاقل بیشتر نزد مشت

فایده - گفته اند فرق بین کلام جامع و ارسال مثل آنستکه کلام جامع بیک بیت تنه حاصل شود و ارسال مثل بیک جزء و این فرق چندناست احمیق ندارد

## Litote ﴿ ۹ ﴾ تلمیح

۲۶۸ - تلمیح کلام در صورتیست که بویستند نظم یا نثر در بیان کلام خود اشاره نماید بقصه معلومه و یا بکنه مشهوره که بواسطه تواتر و با مثل حفظ شده است و تمام مراتب مذکوره برای تمثيل است و بیشکوتر و مبلغ تر آنها می هستند که معنی مقصود را بها حاصل شود

و لمع در لغت بمعنی جستن برقت و لمعه عبارتست از سوره و انشاء  
تلمیح بدین نوع گفته شده بواسطه آنستکه ناظم یا ناظر اشاره بضمیمه  
معلومه نماید چنانچه حافظ گفته :

یوسف کنعان من مصر ملاحظه تراست مصر ملاحظه تراست یوسف کنعان من  
که اشاره است بملاحظه و حسن و جمال حضرت یوسف و عشق زلیخا  
بان حضرت و ضمناً خود را بچنین عشقی معرفی مینماید شیخ سعدی گفته است  
از ماه چهارگی نظیر مردم میشود - ماسویلی هتری سگ بمسکند بلام را  
که اشاره است بحکایت مشهوره بلام بن یاعور که بجهت ریاست بر  
قوم خود در مقابل حضرت موسی ایستاده و روز کار خود را تباه نمود  
و نوع دیگر از بدیع که شبیه است بتلمیح داخل در این باب میشود  
و آن عبارتست از عنوان و اقتباس :

۱ - عنوان آنستکه متکلم در مقصودیکه دارد شروع کند از وصف  
یا فخر یا مدح یا ذم و غیر آن پس آن قصه را بالفاضی که اشاره  
شود باخبار متقدمین و قصص سابقه تکمیل نماید مثال :

این همان چرخ خورشید جهان افروز است که هر تافت بر آرائی عادت نمود

۲ - اقتباس که تضمین هم گفته شده است اقیان متکلم است در  
کلام منظوم یا منثور بجمله از اقوال غیر خود از شعراء یا معانی  
قرآن و حکم و غیرهم مثال : میرزا نصیر الدین طوسی گفته است :

هر از دست طی عالم یا نیست که هر دست طی دست خدا نیست

چه خوش گفت این سخن را نکت دانی سنگر عارف شیرین زبانی :

اگر دست طی دست خدا نیست چرا دست دگر بگل گشت نیست

(ایضا) گرتو میخرامی پس نام نگو که تالو البر حتی تنقوا  
اکثر اوقات معانی و الفاظ اقتباس از بعضی علوم مانند اصول و  
نحو و صرف و غیره شود چنانچه شیخ سعدی گفته :

طبع تو را تا عروس نخواست صورت ظل از سر ما سر شد

ای دل عاشق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عروس و زرد

که در این شعر تضمین اصطلاح نحویین در عمرو وزید که در امثله  
خود میآورند شده است مثال دیگر :

ای مفرقه حساب را من ذلك شدائدك حیم را بمسکند مالك

گر سال دگر حکیم باشی باشی اند البانی و مشکل شیی مالک

### ﴿ ۱۰ ﴾ ارساد - تهیم

۲۹۹ - ارساد که آنرا تهیم نیز گفته اند آنستکه متکلم انظمی را  
مقدمه آورد در اول کلام منظوم یا منثور خود که دلالت بر آخر  
کلام نماید نوعی که صدر کلام طلب کند آنچه را که بعد ذکر  
میشود چنانچه شاعر گفته :

عین عاشق مباح داشت بتم باز و طش حرام داشت بدام

« مباح است آنچه داشت مباح » « حرام است آنچه کرد حرام »

که چون سماع « مباح است آنچه داشت مباح » را بشنود در یابد  
که شطر ثانی این است که « نه حرام است آنچه کرد حرام »  
مواوی گفته :

آن یحیی شیر است کام میخورد و آن دگر شیر است کام میدهد

تنبيه - يك نوع از ارساد را توشیح خوانده اند و آن در صورتی

است که اول بیت شاعر دلالت بر قریبه نماید سعدی گفته :

چهار حرم از آنم که جهان حرم از اوست / عشقم بر همه عالم که همه عالم را دوست  
زخم خویشم اگر به نشود به باشد / خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست

### ﴿ ۱۱ ﴾ قریق و جمع و تقسیم

۲۷۰ - قریق آنستکه متکلم دو شبی از نوع واحد را ذکر نماید و بعد از آن هر دو را جدا کند با لحاق لفظی که افاده معنی را نماید برای بیان مطلبی که در صدر آنست از مدح یا ذم یا غیر آن از اغراض ادبیه مثال :

باغبان سرو من و سرو تو مانند هم / بک این راست بر قمری و انرا قمری  
ایضاً شاعر گفته :

دین چکد آب و دانه باورد خون / مژه من کما و ایر چار \*

( جمع ) - جمع آنستکه چند چیز را در تحت یک حکم جمع نمایند عبد الواسع گفته :

شد بر ظم آسان همه امروز یک بار / باد و سحر و بک و بد ویش و کم از

که شش چیز را در حکم آسان شدن جمع نموده است حکیم مختاری گفته  
می دولت و ملک و کلک و حرام / جز خداوند گیرد نظام

که چهار چیز را در حکم نظام گرفتن جمع نموده است نظامی فرموده است  
نقاد یافتن در هیچ روزن / وفا در آب و در شمشیر و در زن

جمع و تفریق - آنستکه متکلم دو چیز را جمع بتشبییه نماید بیک چیز و آنگاه بین آن دو را جدا کنند بصفه متغایر شاعر گفته :

هر صا و نوس تو در دین شود حیران / بود این عاراضان شود آن غیر بیاراد

جمع و تقسیم - و آن آنستکه اول چند چیز را در تحت حکم واحد جمع نمایند سپس هر یک را بچیزی نسبت دهند اهل شیوازی گفته  
یتو هر شمع کرده ام خنده و گریه کار خود / خنده بهدست تو گریه بروز کار خود  
که در مصرع اول جمع نموده است بین گریه و خنده و در مصرع ثانی تقسیم کرده است خنده را بر عهد دست محبوب و گریه را بروز کار خودش انوری گفته است :

هر ص و تا و شوق جمال مبارکت / گرد توای تایی پیدا حکمت اثر  
آن در زمان سوسن خاش نهد کلام / وین در طاق دیده زکری مدد بحر

سعدی سعدی راست

مگر نشاط بستان شده باد و سحاب / که آن پیش پیرایه روان گشاده قلاب

جمع و تقسیم و تفریق - جمع این سه چیز در کلام خالی از معنوی نباشد امیر معزی گفته :

چشم من و چشم آن بی تک همان / در بیع و شرا شده و در سود و زیان  
سکرده یکی بیع زما هر دو همان / او آب و این سهره و این خواب بر آن

که در این شعر چشم خود و چشم معشوق را در بیع و شرا بودن جمع کرده و بعنوان سود و زیان تفریق نموده است یعنی بیع چشم او عین سود و بیع چشم من صرف زیان است و مصرع چهارم تقسیم است و نیز گفته شده است :

آتش است چون رحم دل دوست / آن پیش این محس شیرین کار  
آتش من دجیره دود است / آتش اوست مایه اوار

که مصرع اول بر جمع مشتمل است و مصرع ثانی بر تفریق و بیت



دوم تقسیم شده است :

تنبیه - مؤتلف و مختلف از قبیل تفریق بشمار آید و آن جداست که متکلم میان مساوات بین دو مدوح را نموده بعد از آن یکی را ترجیح بر دیگری دهد بریدت در وصف بدون آنکه بر دیگری نقص وارد آید چنانچه گفته شده است :

جانا تو بهائی ساری جهان / حاتم ز تو اصل است در سق رحمت

### ﴿ ۱۲ ﴾ استطراد

۲۷۱ - استطراد آنستکه متکلم از غرضی که در صدد بیان آنست از قبیل مدح یا وصف و غیره توجه بغرض دیگری نماید بواسطه مناسبت بین آن دو بطوریکه توهم رود که هنوز در معنی اول باقی است چنانچه گفته شده است ! -

تو همچنان دل شهری بنمزدیری / که بدگان بنی سعد خوان یشارا

### ﴿ ۱۳ ﴾ استباع

۲۷۲ - استباع آنستکه متکلم معنی از مدح یا ذم و یا آنچه شباهت بدان دارد بیان نموده سپس مطلب دیگری را که از جنس است بان الحاق کند بطوریکه مطلب اخیر اقتضای زیادت در وصف و یا ذم را بنماید چنانچه انوری گفته :

ای زردان تا ابد ملک سلیمان یافه / مرچه جسته هر ظفر از فضل یزدان یافه

بعضی از علماء بدیع این صنعت را تعریف نموده اند که استباع را که مدح موجه نیز گویند و مضاعف هم خوانند عبارتست از صنعتی که صفی از صفات مدوح را بیان کند که در ضمن آن صفت دیگری از وی یاد

کرده شود که در حقیقت مدوح را دو مدح حاصل گردد چنانچه شاعر گفته  
ز تاب پرتو خورشید دای روشن او / پناه جسته نظیرش بسایه عقیقت  
رشید و طوطا گفته :

آن حکمت قیغ تر جهان صحر / که کند جود تو بکمان کرم

تنبیه - این دو مثال را در باره بیان تعریف اول نیز میتوان معمول داشت  
﴿ ۱۴ ﴾ تهنیک

۲۷۳ - تهنیک بمعنی هجو و عبارتست از سخریه و هزء بکتابیکه دارای نقصی هستند چنانچه عربی در باره احمق گفته :  
لو كان خفة ظفه في رجله / سبق النزال ولم يفته الارب  
گر خفت ظل دی پایش بودی / آفر چسکار در قیاش بودی  
و چنانچه در باره طبعی گفته شده است

بیشی و عزرائیل من خفه / شمر الارمان لفض

هر کجا که شدی تا بهی ز مرد دوا / صیغه بد ملك الموت بر قای شما

و مانند آنکه در باره شخصی که پرشوه خری داد و مقام قنات گرفت گفته شده است :

ز گلابکان رفت شخصی بارو / که قاضی شود صدو راضی نمید

پر شوت خری داد و بهت فزارا / اگر خر نمید قاضی نمید

۲۷۴ - بهترین تهنیک آنستکه متکلم استعمال نماید لفظ اجلال را در موقع تحقیر و لفظ بشارت را بجای انذار و لفظ وعد را در معرض وعید یا استعمال لفظی را که ظاهر آن مدح و در باطن قدح باشد چنانچه در این بیت ملاحظه میشود  
طاعت ما هم بسوی آسمانها میرود / روز محشر چون پیمان هم زارو میشود

مختاری گفته :

مبته خصم تو در سایه همای بود زبک بر سرش از هر انحاء  
تنبیه - این نوع را نیز تأکید الزم بما یشبه المدح گفته اند  
در صورت مراعات جهات حسن فهم  
تبصره - بسیاری از اوقات بین تمکیم و آنچه معروف بهجو میباشد که  
در معرض مدح است فرق گذاشته نمیشود جز آنکه تمکیم مشتمل  
است بلفظ دال بر نوعی از انواع ذم اما هجو در معرض مدح چنین  
نیست بلکه الفاظ مستعمله در این مقام ظاهراً دال بر مدح است و  
باطن آن قدح جز آنکه قرینه دال بر آن الفاظ شود که آنها را از  
ظاهر منصرف نماید چنانکه در شعری که از مختاری ذکر شد ملاحظه  
کردید و مانند قول شیخ سعدی

اللق انما مال ایتام      همچون تو حلال زاده باید  
اطفال عزیز ناد پرور      از دست تو دست بر مویند

تنبیه - هجاء در معرض مدح شبیه است بتأکید ذم بما یشبه المدح و  
فرق زیادی بین این دو منظور نشده است

۲۷۵ - گاه شود که هزل بصورت دیگر در آید که در نزد علماء  
بدیع آنرا «الهزل براد به البعد» تعبیر نموده اند و آن در صورتی  
است که متکلم غرضی از اغراض را قصد نماید از قبیل طلب ووصف و  
آمنذار و غیر آن سپس آن مقصود را بصورت هزل در آورد چنانچه شاعر گفته  
از آخر کار عالم اندیشه کنید      ای سوزگان زمام اندیشه کنید  
یا قبح دنیا نکنید آمیزش      از آتشک جهنم اندیشه کنید

۲۷۶ - گاه شود که متکلم از قصد مدح هزل عدول نماید و آنرا  
مدح در معرض ضم گویند و این صفت بر دو نوع باشد نوع اول آنکه  
صفت ذمی که از چیزی نفی کرده باشند صفت مدحی برای آن چیز استثناء  
کنند بتقدیر داخل بودن آن مدح در آن ذم چنانچه مختاری گفته :  
گفتن تمایل چون بر شعر موزون است      چراست بر گفتن را طاء ناموزون  
نوع دوم آنستکه چون صفت دوم بعد از ادوات استثناء یا استدراک  
مدکور شود در مدح کاملتر از صفت اول باشد و این را عجم بر نوع  
سابق افزوده است چنانچه خاقانی گفته است  
رایت نه تدروش لیک خطاب حله در      پرچم نه غراب گون لیک همای سرکه  
تنبیه - نوع دیگر از لطایف شعرای عجم آنستکه صفت دوم بخشی  
واقع شود که اسلوب آن در ظاهر ذم بود و چون خوب ملاحظه نمایند  
افاده کمال مدح را نماید چنانچه سلمان ساوجی گفته :  
هر آنکه نام تو بر دل نوشته گشت هرگز      مگر دلم که ز دست تو میسکند غمخواری  
سعدی گفته :

میتوانی که نیای بر سعدی باز      لیک بیرون شدن از خاطر او توانی

### بحث ثالث

در اشکال راجعه بتوشیح یعنی زینت اطراف کلام و تمکینه مخیله  
Figur D' imagination

۲۷۷ - اشکال فوق الذکر بر هشت نوع تقسیم شده است  
( ۱ ) استحضار ( ۲ ) مراجعه ( ۳ ) معاتبه انسان نفس خود را

( ۴ ) منابر ( ۵ ) طی و نشر ( ۶ ) مشتق ( ۷ ) ائتلاف لفظ بامعنی  
( ۸ ) حسن تخلص

### Prosopopée ﴿ ۱ ﴾ استحضار

۲۷۸ - استحضار آنستکه متکلم خطاب یا بعض از اعمال خود را  
بمیت و یا بعبدیم النطق نسبت دهد ولی حسن و غایت آن آنستکه موجب  
از دیاد رونق و حسن در موصوف گردد تا امر خسرو علوی دربار  
عقاب گفته است که چند شعر آن درج میشود

دوئی در سر شک عجبی چرا خاست بر طلب طبعه پرو بال یار است  
راستی بال منی کرد و منی گشت کارور همه ملک جهان زیر پر است  
بر اوج هر پرواز کنم از نظر نیز بینم سر مولی هم اگر در به دریاست  
گر بر سر خاشاک بکسی بخت بچند چنین آن بخت جان در نظر ماست  
چون من که تواند که بود در همه عالم از کرکی و از قنری و سیرغ که خفاست

فایده - این نوع را علمای بدیع تشبیه شده اند و حال آنکه بعضی  
از بیسکو ترین انواع بدیعه است و پر شیخو یسوعی از علم لادب  
اتحاد نموده است

### Dialogisme ﴿ ۲ ﴾ مراجعه

۲۷۹ - مراجعه آنستکه متکلم بهترین سبک و عبارت حادثه را  
ذکر نماید که بین او و غیر جاری شده است از قبیل سؤال و جواب  
حافظ گفته است :

گفتم غم تو دارم گفنا غمت سر آید گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید  
دیگری گفته است

گفتی که بیا بم تنای نیست گویم که مرا خود از تو پر دانی نیست

### ﴿ ۳ ﴾ عتاب انسان بنفس خود

۲۸۰ - عتاب انسان بنفس خود آنستکه متکلم نفس خود را در معرض  
خطاب در آورده در امری از امور سرزنش نماید چنانچه سعدی گفته  
ای نفس اگر بدیده تحقیق بگری در رخس اختار کنی بر توانگری  
ای پادشاه وقت چه وقت فرار سپد تو نیز با گدای مطع براری  
گر پنج نوبت پدر نصیر میرسد نوبت دیگری بگداری و بگذری  
دنيا زینست عهده ده و دلستان دل با کسی بر نمیرد او عهد شوهری  
آبستی که این همه فرزند زاد و کشت دیگر که چشم دارد از مهر مادری  
آهه رو که بر سر بسیار مرد است این جرم خاک را که تو امروز بر سری  
این غول روی بخت کوه نظر فریب دل میرد بناله انوشه چا دری  
ماروترا که خلق جهان سحر ازو برند درچه فکده غمزه خوان بشاری  
مردی گمان مهر که به پند است و دور کشت با نفس اگر برانی دامن که شاطری

کمال الدین اسفندیاری گفته است

ایدل جو آگهی که قادر پی تو است این آرد و آرد و آرد تو در حکایت  
تشبیه - اکثر اوقات انسان خطاب بنفس خود مینماید بدون آنکه  
او را عتاب میکند و یا آنکه خطاب بنفر نماید و اراده نفس خود  
دارد و این نوع از خطاب را تجرید گویند حافظ فرموده  
ای دل آن به که خراب از من گلگون باشی می زور گنج جعد حسد قارون باشی  
ایضا

بر در لوباب میروت دنیا چند عینی که خواجگی بر آید  
بگذرد این روزگار تلخ تر از در بار دگر روزگار چون شکر آید

قبصره - این نوع علاوه بر عتاب بنفس متضمن اظهار الم و درد و



تقصیر و تأکید ملامت از غیر و نحو آن می باشد

### ﴿ ۴ 〉 مفایرت

۲۸۱ - مفایرت که آنرا بعضی تلافیف گفته اند آنستکه کاتب تلافیف نموده پس از آنکه مدح کند آنچه را که خود به غیر ذم نموده است و ذم کند آنچه را که مدح شده است مثل قول امیر المؤمنین  $\text{ع}$  در مدح دنیا: «الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافية لمن فهم عنها و دار غنى لمن تزود منها» می مسجد احباء الله و مهبط و حیه و متجر اولیائه اکتسبوا فیها الرحمة و ربحوا منها الجنة فمن ذابذمها و قد آذنت بینها و نادت بفراقها وعت نفسها و اهلها و شوقت بسرورها الفانی الی السرور الباقی

### ترجمه مؤلف

صد دنیا دار صدق و راستی بر کسی که خود صدق آراستی  
بر دانا صد دار عافیت توشه دان گیری برای آخرت  
مسجد یاران حق دنیاست مهبط و حی خدا اینجاست  
کسب رحمت دین جهان باید نمود ربح جنت دین محسنان باید نمود  
پس هر آنکو ذم این دنیا کند خویشتن را بر ضرر افرا کند

امیر المؤمنین در ذم دنیا فرموده

طلق الدنيا ثلاثاً و اطلب زوجاً سواها  
انها زوجة سوء لا تبالی من انیها  
و انما نالت مناها من و لك قماما

میبیدی این اشعار را بشعر فارسی در آورده

ای دل ز سر هوس دنیا بگذر حکین پیر ذیست با هزاران شوهر  
آنم که شود مراد طبعش حاصل در حال کند جلوه جنس دیگر

در ذم دنیا

باید که رها کنی زن دنیا را آغوش در آوری جهان حقش را  
این قصه چو بر کام دل برگیرد تا یار دگر پیر کند صبا را

حکیم قطران در وصف می گفته

گر بهاء می چکان قطرة بر سنگ اورد دمه می از هوا آمو چرد منیل و سنگ  
گر خورده دوزخند همچون میر گردد دوز خود و در خورد کم زهره زو چون شاه گردد دوزخند

سنائی در ذم می گفته

بمسکد دانا منی نمود عاقل می نهید مرد خردمند سوی پستی پی  
جو خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا بی جهان سرو نماید بظن سرو چونی  
گر کنی بخشش گویند که می کرده نه او دور کنی منی گویند که وی کرده می

مدرس بزدی در مدح می گفته

يك را سیر آب کن ای آب لیان زینهار قطرة تا می توان گشتن چرا گوهر شود

### ﴿ ۵ 〉 طی و نشر

۲۸۲ - این نوع را لف و نشر نیز گفته اند و عبارتست از ذکر شی متعدد و تفسیر آن با رعایت ترتیب بطوریکه سامع بهر يك از آنها آنچه راجع بدانست رد نماید چنانچه فردوسی گفته است  
فرود شد بهامی و بر شد بهاء بن نیزه و تبه بار گاه

طی و نشر را بدو قسم تقسیم نموده اند مرتب و مشوش

۱ - مرتب آنستکه لفظ اول بمعنی اول و ثانی بمعنی ثانی آورده شود

۲ - مشوش آنستکه لفظ ثانی بمعنی اول و اول بمعنی ثانی آید مثال

شق اول ذکر شد و مثال قسم ثانی ذیلا نگاشته میشود:

پروانه دمن شمع دمن گل دمن لعل دمن افروختن و سوختن و دمن

ایضاً

تو که هم شمع و هم گل چه عجب باشد اگر که مدد دل تو هم بلبل و هم پروانه

۲۸۳ - قریب بلف و نشر (تفسیر) است و آن عبارتست از مراجعه متکلم به متعدد با ذکر تفسیر هر یک از آنها مثال فرخی سیستانی فرموده است

بدین غری جهان بدین تازگی یار بدین روشنی شراب بدین نیکویی نگار

یکی چون پشت بدین یکی چون هوای دوست یکی چون گلاب تلخ یکی چون بهار

### ۶) مشتق

۲۸۴ - مشتق آنستکه متکلم از لفظ معنی را انتزاع نماید برای فرضی که قصد نموده است از مدح یا هجا از این قبیل است قول بلفا: «الایمان عمل النسیان» و مثل قول دیگر: «مال مبال است» و همچنین جمله «القلب کاسمه» که بمعنی کثیر القلب آمده است و از این قبیل است قول قاضی که بقلب قرعه معروف بود روزی کسی که جهان اسم نامیده میشد برای ادای شهادت نزد وی آمد قاضی گفت «چون امروز ندیدم که قرعه قضاوت نموده و قرعه شهادت دهد»

### Hypotypose ۷) ائتلاف لفظ با معنی

۲۸۵ - ائتلاف لفظ با معنی عبارتست از اینستکه متکلم برای معنی که اراده بیان آن را کرده است اختیار کند صور تیرا از الفاظ که نطق بآنها صورت مذکوره را برای هواس مجسم نماید چنانچه در مثال ذیل ملاحظه میشود «صفوف جدال و قتل از هر طرف آراسته و صدای قز و قز تفنگ و گرم و گرم توپهای شرر بار گوش فلک را کر

میکرد پشته ها از کشته ها ساخته میشد و بالاخره امر بدان انجامید که طرفین بر یکدیگر حمله نمایند برق شمشیر و سر نیزهای متخاصمین چشم ها را خیره مینمود بطوریکه کوئی رعد و برق آسمانی در نهایت شدت در گیر شده است و تکرر کهای کلوله از آسمان همبارد چه خوش گفته است ها قفی

نیزدن بنون یلان گشت غرق بهر تاج غروبان جنگی برق

سر تا ترانیده موها درشت در آن دشت افتاده چون غار پست

### Transition ۸) حسن تخلص

۲۸۶ - حسن تخلص عبارتست از توجه کاتب از معنی بمعنی که رابطه بدان داشته باشد برای آنکه کال اتصال بین دو معنی حاصل شود از قبیل کریر زدن از تفضل بمدح و غیره و این ترکیبی است که شاعر و منشی در آن شرکت دارند و مخصوصاً این صنعت اغلب در قصاید و ترجیعات بکار میرود و ما برای نمونه قسمتی از یکی از ترجیعات و قسمتی از یکی از قصاید شیخ سعدی را ذکر می نمائیم

یکجند بنیبره صبر بگذشت من بعد بر آن سرم که چندی

بنشینم و صبر پیش گیرم دلاور کار خویش گیرم

که من بعد بر آن سرم که چندی حسن تخلص و موجب کریر است از مطلبی بمطلبی دیگر

در پشت گشاده بر جهان ناگاه جا چشم عایت مطلق کرد نگاه

امید به بر آمد صاحب جبر نمید بدور درک سلطو شاه سطر شاه

تنبیه - ادبای فرانسه راجع بحسن تخلص چنین نگاشته اند که

عبارتست از طریقه مخصوص برای مربوط ساختن دو یا چند مطلب مختلف و بیشتر این صنعت را خطباء بکار برند و من باب توضیح گفته اند که حسن تخلص بمنزله یل است که دو خیال را بیکدیگر مربوط سازد و ادیب دانشمند برای حصول حسن تخلص «گز» طوری مراتب خیالیه را تنظیم کند که نحوی طبیعی از مقلی مقلی دیگر وارد گردد چنانچه توضیحاً (Cicéron) میسرین گفته: «سنگ هائیکه خوب تراشیده شده اند بدون احتیاج مسلمان متصل کردند» این حد ممکن است که خطیب یا شاعر را مواردی پیش آید که هر یک بر مصنوعی تنظیم و ارتباط دو خیال را بتواند لکن بهر حال از احوال منشی راست که حق الامکان جهات روابط دو خیال را طوری فراهم سازد که حسن تخلص بطبیعت نزدیک شود بالجمله این صنعت وفق نیکو است که با صنایع ادبی دیگر منظم گردد

## در بدیع لفظی

Figure De mots

۲۸۷ - بدیع لفظی آنستکه وجوه تحسین آن رجوع بلفظ نماید نه معنی و هیئت مقصود بتغییر لفظ تغییر یابد چنانچه اهل شیرازی گفته ساقی از آن شیه منصور دم در رک و در ریده من صور دم

که بتغییر لفظ منصور دم بمن صور دم معنی تغییر کند

۲۸۸ - اخم اشکال راجعه بدیع را بر هفت نوع تقسیم نموده اند: (۱) جناس (۲) عکس (۳) تصدیر (۴) ترتیب (۵) توشیح

(۶) تسبیح صفات (۷) تعدید

## ۱) جناس

۲۸۹ - جناس عبارتست از تمایل دو لفظ یا بعضی آن باختلاف معنی مثل قول و صاف: «روزگار زورکار روز کار روز کار برتافت» و آن بر دو نوع است تام و ناقص

## جناس تام

۲۹۰ - جناس تام آنستکه دو لفظ در عدد و حروف و انواع و هیئت و ترتیب متفق باشند اعم از آنکه مفرد یا مرکب باشند چنانکه اهل شیرازی گفته:

خواجه دو ایرسم و ما دو گلبم عاقبت ایدل همه پسر گلبم

دیگری گفته:

ای چراغ همه بتان خطا دور بودن زوری تند خطا

مسعود سعد گفته:

چون نای بی نوایم از این نای بی نوا شادی ندیده هیچکس از نای بینوا

که نای اول بمعنی نی و نای عبارتست از حصاری که مسعود در آن عبوس بوده است

۲۹۱ - اگر متجانسین از نوع واحد باشند بدین معنی که هر دو اسم یا هر دو فعل بود آن را جناس مائل گویند خاقانی گفته است این بین مراست جای بین آن یار مراست جای یار

که بعین اول بمعنی دست راست و بعین ثانی بمعنی قسم است و یار اول دست چپ و یار ثانی بمعنی توانگر باشد کمال الدین اسمعیل گفته



ابد ثنت هیش از مدار چرخ مدار که دو دیار کرم نیست زانوی دست  
که مدار اول اسم مصدر و ثانی صیغه نهی است هر گاه یکی  
از دو لفظ متجانس مذکور مرکب باشد و دیگری مفرد آن را  
جناس ترکیب یا تجنیس مرکب گویند و آن بر دو قسم است  
مواقت در کتابت باشد و یا مخالفت در صورت اول آن را تجنیس  
مرکب منشا به گویند و در صورت ثانی تجنیس مرکب مفروق  
مثال برای نوع اول

خورشید که نور دیده آفاقست تا بنده کند پیش تو تابنده کند

دیگری گفته

در راه تو تا زده ام بر سوی تو تا زده ام

نیز گفته اند

بدینا بسوزد دل غیردان چو زد بر صف بک غیردان

مثال برای نوع ثانی

یکی دختری داشت مکرملری یری را برخ کردی از دل یری

و نیز گفته اند

سرو بالائی که دارد بر سر سرو آفتاب آفت دهلاست و اندر بدگان زان آفت آب

### جناس ناقص

۲۹۲ - جناس ناقص آنست که حروف آت مختلف باشد اعم از  
آنکه اختلاف آن از جهة نوع بود یا عدد و یا هبت چنانچه شاعر گفته  
یاده شود دشمن از است دولت چو مانی بر است سعادت سوارا  
بر است سعادت سوارا و داری بدست اندرون از سعادت سوارا

جناس ناقص تقسیم گردیده است به جناس متکافی و جناس عرف و  
مقلوب و مزدوج

### ۱ جناس متکافی

۲۹۳ - جناس متکافی آنست که انواع حروف آن مختلف باشد مثل  
آنکه گفته شده است : آنکه از شجره علم بری برد برد و الا  
بجهالت مرد حافظ گفته : در خطه گل و مل خوش خواهد خوش ببل  
و مثل آنکه گویند : با درد مکنان هر که در افتاد در افتاد

### ۲ جناس محرف

۲۹۴ - جناس محرف آنست که هبت حروف آت اختلاف حاصل  
نماید یا بحر کات و یا بلفظ چون : برد و برد و درد و درد و مرد و مرد  
و کرد و کرد چنانچه شاعر گفته :

برد یاور که برد آمد و مگانه کرد آب چمن چون برمد آتش سردان یار

### ۳ جناس مقلوب

۲۹۵ - جناس مقلوب آنست که فقط ترتیب حروف آن مختلف باشد  
(مثال) مدنی نیست تا بگیرم راز غلوی نیست تا بگیرم راز  
و آن بر دو قسم است قلب کل و قلب بعضی قلب کل در صورتی است  
که حروف کلمه به ترتیب مقلوب گردد چنانچه گفته شده است  
مرد حق را دوم زده نبرد رام او را نیکزد این مادر

و قلب بعضی آنست که بطور غیر مرتب حروف کلمه نامرتب مقلوب گردد  
حکیم سنائی گفته است

همه سادات دین ارو مرحوم همه نا محرمان ارو محروم  
هر که از مهر مدره برده خلق را حشم خویش تا کرده

تنبیه - در صورتیکه یکی از دو لفظ تجنیس قلب در اول بیت ردیگری در آخر واقع گردد مقلوب صجح گویند مثال  
 رام شد دل بان به طرار / لعل افروگر است وز لعلش مار  
 و اگر حروف تمام بیت را بترتیب قلب نمایند و همات بیت حاصل شود مقلوب مستوی گویند چنانچه گفته شده است  
 شکر برآوردی وزارت بر کش / شو صرمد بلبل لب هر هوش

ایضاً

بارخیزد به نیر بیدیم زین هوش خراب / باز اگر میرد بدم را بعد بی مرگ از آب

### ﴿ ۱ ﴾ جناس مزدوج

۲۹۶ - جناس مزدوج آنستکه دو لفظ ذکر شود که متجانس باشند و بسکی از آن دو لفظ مقرون دیگری گردد بدون فاصله و بعضی شرط نموده اند بودن آن را در آخر سجع یا قافیه و ممکن است یکی از آن دو لفظ مقرون دیگری گردد بدون فاصله و بعضی شرط نموده اند بودن آن را در آخر سجع یا قافیه و ممکن است یکی از آن دو لفظ يك حرف یا دو حرف زیاد تر داشته باشد مثال :

یا دخت ای دلبر عیار یار / نیست مرا نیز دگر بار بار

تنبیه - اصولاً انواع جناس مستحسن نیست جز آنستکه لفظی مساعد یا معنی شود و استلذاذ حاصل نگردد جز آنستکه در ورود و خروج آن گوارا بوده و سهل الاخذ باشد چنانکه در نظر است روزی شاهزاده شیخ رئیس مرحوم بدیدن سپه سالار تنه کابنی معروف رفت مشار الیه برای تشریفات او اسر بستنی داد خادم زمانی طول داد و سپه سالار

متغیر گردیده عزم بتنبیه گماشته را نمود شیخ ارتجالا این بیت گفت :  
 این دشت محبت هرگز گسستی نیست / ما به تو منیم حاجت یعنی نیست  
 سپه سالار همین بیان حالی خوش یافت و از تنبیه گماشته خود منصرف گردید

### Inversion ou hyperbate ﴿ ۲ ﴾ عکس

۲۹۷ - عکس عبارتست از تقدیم مؤخر و تأخیر مقدم مثل قول ابو شیرازان « آنچه را که خواهی چون نشود بخواه آنچه شود » و مثل آنکه گفته اند : « عمل نکو را دوست دار تا عمل نیکو ترا دوست دارد » حافظ گفته :

دلبر جانان من برده دل و جان من / دلبر جانان من

### ﴿ ۲ ﴾ رد العجز علی الصدر

۲۹۸ - بعضی از اهل ادب این نوع را تصدیر نامیده اند ولی تنبیه آن برد العجز علی الصدر بجهة حصول مطابقه بین اسم و مسمی اولی است و تعریف آن از دو جهة مورد اعتبار افتاده ( نظم و نثر )

۱ - تعریف رد العجز علی الصدر از نقطه نظر نظم آنستکه لفظی که در صدر بیت و یا حشو مصراع اول و یا در عروض و یا در جزء اول مصراع واقعت در عجز آورند و هر يك از این چهار قسم بجهار وجه تقسیم شده است بدین نحو لفظی که در صدر مذکور است یا معینه و یا بطریق تجنیس و یا بطریق اشتقاق و یا شبه اشتقاق در عجز مذکور گردد علیهذا این نوع را بناتزده قسم تقسیم مینمایند :

۱ - آنکه لفظی که در صدر بیت واقع شده است در عجز آورند

(مثال) شکر گریه نیت فرزانهات تا که باز آید مرا در دهر نکر

معنود سعد گفته :

شیدا شده ام چرا می نهی زنجیر در دلق بر من شیدا

۲ - لفظی ~~هک~~ که در صدر بیت واقع گردیده است <sup>(۱)</sup> بطریق تجنیس

درعجز آورده شود مثال :

سیر ساحتم جان خود را نیت که دانه من در دهن حال سیارم

عنصری گفته :

بگناه زمانه شدی ولیکن نند میسکنی را زمانه بگناه

۳ - لفظی ~~هک~~ که در صدر بیت واقع شده است بطریق اشتقاق در

عجز ذکر شود

نکرش گشت قدر هر یکی از پیش یار افزون من مسکن دیوتر میبوم هر چند میگویم

۴ - لفظی ~~هک~~ که در صدر بیت واقع شده است درعجز بطریق شبه

اشتقاق ذکر شود مثال :

جنم از جا تا بجوم ناله اش ناله را بر شانه گل جشی

۵ - لفظی که در حشو مصرع اول واقع شده است بعینه درعجز آورند

خاقانی گفته

ما را که هکند مسلم آنها غورید نمی شود مسلم

۶ - لفظی که در حشو مصرع اول است بطریق تجنیس درعجز ذکر شود

(۱) بدانکه جزء اول از مصرع اول را صدر بیت و جزء آخر آنرا عروض و

جزء اول از مصرع ثانی را ابتدا و جزء آخر از مصرع ثانی را ضرب و عجز و اجزاء

وسط هر مصرع را حشو خوانند

یوسف ماست بازار مسکون جلوه فروش زاهد از گوش خلوت دل خود را بازار

۷ - لفظی که در حشو مصرع اول است اشتقاقاً درعجز ذکر شود

عبد الواسع جیلی گفته :

زبان به را جشی است در کار دغان نیکه گیر آرا بند

۸ - لفظی که در حشو مصرع اول است بطور شبه اشتقاق درعجز آورند

گفتش ای خویش ساز خود بند دور تو از هر ذراع غیش ساز

۹ - لفظی که در عروض واقع شده بعینه درعجز ذکر نمایند مثال :

من نیجویم بذلت خویش غیر از یسوی مسترگر از من تا چه میبرد سوازی

صورتی از وصف شوریده و خود گشت قدیم تا نماید گامگامی از من خدیده یادی

که سواد اول بمعنی سواد از مرسله است که بین این بنده و شوریده

مبادله شده بود و سواد ثانی بمعنی قدرت و توانستن قرائت بود

۱۰ - لفظی که در عروض واقع شده است در ضرب بطریق تجنیس

ذکر گردد مثال :

در عاشقی و طبری ای دلبر شیرین من رنجه چو فرعام و تو طره چو شیرین

۱۱ - لفظی که در عروض واقع شده است بطریق اشتقاق درعجز ذکر کنند

مهاک ننه و منوم ظلم هولت می لا ینام نونی

که لفظ منوم و یشام از یک ماده اشتقاق مأخوذ است و نیز گفته اند :

اگر در ملك آمد بر تو آزار تو یاران را ز خود هرگز بیآزار

۱۲ - لفظی که در عروض واقع شده بطریق شبه اشتقاق درعجز آورند مثال

یسمه هر دم بصورت ریش سازی تا بکسی جانان ط مارش سازی

۱۳ - لفظی که در ابتدای مصرع ثانی واقع شده بعینه درعجز ذکر کنند



من غم زهر جان خورم ایشان زهر نان آری موم جان زهر هم -  
 تشبیه - در بین شعراء ایران معمول است که اغلب اول و آخر مصراع  
 را در این نوع ملاك قرار دهند بدین نحو که صدر و عروض و ابتدا  
 و عجز مورد توجه قرار داده میشود مثل قول سعدی :  
 « در دشت سبز » در باغ شمع « ملح پوست خوردم ملح

۱۴ - لفظی که در ابتداء مصراع ثانی واقع شده است بطریق تجنیس  
 در عجز ذکر گردد چنانکه گفته اند

مرکه آب و تاب رخسار مرقاك بودید چشمه خورشید را هرگز نمی آرد چشم  
 ۱۵ - لفظی که در ابتدای مصرع ثانی ذکر شده بطریق اشتقاق در  
 عجز ابراد شود . مثال :

درین تمام اهل عالم دیدم که نوری نسکو پیدا  
 ۱۶ - لفظی که در ابتداء مصرع ثانی واقع شده در عجز ذکر شود مثال :  
 تا بسکی با ملت غنیده باری خویش سازی لیک باید غیث ساری  
 ۲ - تعریف رد العجز علی الصدر از نقطه نظر اثر آنستکه لفظی نه  
 در صدر جمله واقع شده است در آخر جمله بعینه یا بطریق تجنیس یا بنحو  
 اشتقاق یا شبه اشتقاق ذکر شود مثال :

« چه ترك چه است » « خلاص کرد ترك خطای » « بنویس گفتش نوشت »  
 « خویش سازی به از آنکه غیث سازی » « جستی و از من رستی »

### Gradation ترتیب

۲۹۹ - ترتیب آنستکه نویسنده وصف و موصوف متعددی را قصد  
 و بتدریج آنها را ابراد نماید بختصای ترتیب طبیعت مثال

حاصل عزم به سخن پیش نیست خام بدم پخته شدم موختم -  
 و آنست بر دو قسم است ( ۱ ) ترتیب صعودی ( ۲ ) ترتیب نزولی  
 مثال : ( Bossuet ) بوسوئه راجع باخرین ساعت گفته : « ساعت  
 آخری می آید : آمد ! ما آنرا احساس میکنیم ! هان مشاهده میکنیم ! »  
 ( Racine ) راسین گفته : « میل داری پادشاهی بهیبرد ؟ برای  
 عنا داری او لازم نیست جزیك دور يك ساعت يك آن !

### توشیح

۴۰۰ - توشیح آنستکه متکلم اسم تشبیه را در حشو عجز ذکر نماید  
 آنکه دو کلمه مفرد ذکر کند که بین آن دو مفسر برای تشبیه بود و  
 یکی از آنها قافیه بیت و یا سجع کلام باشد مثال از مرحوم فرصت الدوله  
 بناماد هر دم ما این در باقی بسکی نای مطرب یکی جام ساقی

### Disjunction تسبیح صفات

۳۰۱ - تسبیح صفات عبارتست از ذکر صفات متوالیه بسباق واحد  
 بدون عاطف چنانچه گفته شود : « آنکه تو دیدی مردیست دانا  
 توانا بینا رحیم کریم النفس صککه در عالم چون وی تمیایست »  
 و چنانچه گفته شده :

شاه گیتی غیور دشمن کش لشکر دشمنی ساجد پروان شه فرمان ده گیتی شان

### Conjunction تعدید

۳۰۲ - تعدید عبارتست از ذکر اسماء مفرد در بسباق واحد با ضم  
 آنها بمعاطف مثل قول معزی

نوا نگری و جوانی و دلك و بوی جبار شراب و سره و آب روان و روی نگار  
 حوش است حاضه گلی را که شود صرح رجعت همه ریز و زمرع غاله رار

## پایه رابع بسط در کلام

De L' amplification ﴿مقدمه﴾

۳۰۳ - برای موفقیت نگارش پسندیده کافی نیست اکتفا نمودن به تعلیمات و یا فرا گرفتن و بکار بردن تزیینات و صفات انشاء بلکه نگارنده تمییزات بنحو مطلوب بتواند بهترین صور خیالات خود را در معرض افکار خوانندگان بگذارد و آن حاصل شود به معرفت در بسط کلام.

### ﴿تعریف بسط در کلام﴾

۳۰۴ - بسط در کلام از نقطه نظر فن نگارش مبتنی است بر توسعه دادن افکار از مجرای انشاء بنحویکه بدان خاطر شنوندگان و خوانندگان بیشتر زشت و بسط و یا قوت گیرد عبارت دیگر بسط کلام فن است که بدان نسبت بایضاح يك فكر و یا متفرعات آن اصرار بعمل آمده و اهمیت داده شود برای آنکه هرگونه آثار را که منشی در نظر دارد منهدم و بهمرض افکار خوانندگان گذارد

### ﴿اهمیت در بسط کلام﴾

۳۰۵ - يك خیال ممکن است فی حد ذاته قوی و محکم و نیکو باشد ولی اگر بنحو اجمال و بدون مراعات جهات طراوت و محسنات بیابیه و با خشونت و خشکی نگاشته شود آثار را که لازمه اصل موضوع و نظر

نگارنده است در روح و قلب سامع نمایش نیابد مثلاً : « کل با آت همه لطافت ذاتیکه داراست مادام که در لفافه بی مقدار اولیه خود پوشیده شده است ناظرین را متوجه خود سازد ولی چون شکفت دلپذیر و در لطافت بی نظیر و موضوع بحث شعرا و طرف توجه اعلای وادانی گردد » مثلاً اگر گفته شود : « شهر بيك هجوم گرفته شد » گر چه مطلب در کمال قوت و استحکام بیان شده ولی فقط آن اندازه از آن اثر حاصل آید که شهر بغیرت بواسطه هجوم در تصرف درآمده لکن اگر بسط کلام داده شود بنوعی که سامع فرا گیرد چه آتش هائی افروخته و چه امکان سوخته و چه اشخاص رشیدی بخاك هلاکت افتادند و چه قصور عالی با خاك یکسان و بالجمله بچه تدابیر عملی شهر بقبضه تصرف در آمد » طبعاً در سمع الطف و در قلب اوقع خواهد بود

۳۰۶ - بسط در کلام اغراق در حقیقت موضوع نیست بلکه يك طريقه قوی و محکمی است برای منقوش ساختن حقایق در قلب سامع با يك حالت عمیق تری زیرا که مقصود از بسط کلام نه بیانات متراکمه از زینتها نیست که نهی از حقیقت بوده و افراد را با مر خطا و بی فایده دعوت کرده و موجبات گمراهی آنان را فراهم و یا اوقات آنها را تضییع نماید ( چنانچه خطباء قدیم روم این طریقه را پیشه خود نموده بودند ) بلکه منشی و خطیب راست که بسط در کلام را میزان بسط خاطر سامعین و دعوت آنها بحقیقت قرار دهد بنحویکه روح را شفته و دل را مقتون سازد و بالجمله بقسمی موضوع را شرح دهد که نیکو ترین حالت شکفتگی کل را نسبت بمنشی نشان دهد و

طبعاً بهر اندازه که منشی از حد اعتدال در بسط کلام خارج شود ... گلی را پیدا مینماید که خارج از حد زیبایی شده و بیژمردگی نزد ... گردد پس نگارنده راست که طوری بسط در کلام دهد که شنونده گس از روی بصیرت و با حسن توجه آثار نمکینه و موارد خفیه موضوع نظر را به بهترین صور دریا بند برای مثال یکی از تصایح شیخ سعدی را ذیلاً درج مینمائیم

در غنیمت شمردن عمر

ماجا عمر عزیز است قیمت داشت	گوی خبری که نو دانی بر از بداشت
چیت دوران ریاست که ظک با صبه قدر	حاصل آنست که دایم نبود درواش
آن خدایت تعالی ملک الملک قدیم	که تفر نکند ملک جار بداشت
جای گره است بر این صر که چون غنچه گل	بهر روز است بجای ده حداثی
دعای شیر بگردد که دهد مادر در	تا بدندان نرسد بار دگر پشاش
قبل امروز کند درد دل ریش دروا	که پس از مرگ میر شود درواش
هر که دانه افتاد برستان در خاک	تا ابدی برد از محل پشاش
دست بر فام مردان زن و اندیشه مکن	هر که با نوح کشند چه غم از طوفان
سرفت داری و سرمایه باز دگانی	چه به از نصف باقی بده و پشاش
دولت باد که از روی حقیقت برسی	دولت آنست که محمود بود یا پشاش
خوی سعادت نصبت بکند گر نکند	ملک دارد تواند که کند پشاش

انواع بسط در کلام

اخص انواع بسط کلام عبارتست از : ( ۱ ) بسط تعریفی ( ۲ ) بسط در کلام بکیفیت و اسباب ( ۳ ) بتعداد اقسام و اجزاء آن ( ۴ ) بسط در کلام بطلل و آثار ( ۵ ) مقدمه و نتیجه ( ۶ ) بسط در کلام بواسطه تشبیهات و امثله و مقایسات ( ۷ ) بسط باضداد ( ۸ ) بسط کلام بدرجه

Amplification par définition ( ۱ ) بسط کلام بتعریف

۳۰۷ - بسط کلام بتعریف عبارتست از جمع آوری توضیحات متکثره لازمه يك موضوع یعنی شمردن خصوصیات و صفات بیکو و زشت آن... ( Felécher ) فلسفه در جواب قشون چیست گفته : « قشون عبارتست از يك جسم ذی روح پر از خیالات و حسیات شهوانیه مختلفه لا یتناهی » که يك مرد کار آزموده آنرا بحرکت آورد برای دفاع از وطن - يك دسته جامع است که کور کورانه تعقیب نماید احکام يك رئیس را که از خیال ادبی اطلاع است - يك اجتماع ارواح است که اغلب در مقام یقی واقع گشته و بدون آنکه بفکر نام و شهرت خود باشد پیوسته اقدام نماید برای شهرت سلاطین و فائجن »

Amp. par les circonstances ( ۲ ) بسط کلام بکیفیت و اسباب

۳۰۸ - بسط کلام بکیفیات و اسباب مبتنی است بر شمردن تمام کیفیات و اسباب مهمه که با يك فعلی همراه بوده و یا هست و تشخیص داده شده است کیفیات و اسباب به زمان و مکان و طریقه و علت و شخصی و غیره چنانچه شیخ سعدی گفته :

ای دل محکام خویش جهان را تو دیده گیر	در وی هزار سال چو نوح آریده گیر
بستان و باغ ساخته و اندو آن پی	ایوان و قصر سر بلك پر کشیده گیر
هر گنج و هر خزانه که شاهان نهاده اند	آن گنج و آن غراه بهك آوریده گیر
با دوستان مشفق و یاران مهربان	بسته و شراب مروق کشیده گیر
هر بنده که هست یلغار و مند و دروم	آن بنده را بیم و در خود خریده گیر
هر نعمتی که هست بهالم تو خورده دان	هر لذتی که هست سراسر چشیده گیر
آواز دود و بربط و نای و سرود و چنگ	در بر طعنه که مینوی هم کشیده گیر



چندین هزار اطلال و درخت قبیله  
 تو صحرای مکی و حال جهان مکی  
 روز پسین چه بود جز آه و حسرت  
 صدی تو نیز از این قفس تنگای مهر  
 روزی نفس شکسته در آید گریه

معتمد الدوله شاعر گفته : « غمی در دل پهنه دارم و دلی را هم آشفته  
 که هم آشفته بهر و هم پهنه چه آشفته و کدام بهش که هر چه  
 برین ساریش مجموع تر گردد و چندان که پنهان داریش پیرانتر شود

آتش اندر به بهار چو شود هر چه افزون پوشش افزون شود  
 طلعت شب کی تواند شتر نور هم نزدیک است پیدا هم زودتر

### ﴿ ۳ ﴾ بسط حکلام بتعداد اقسام و اجزاء آن

Amp - par L'enumeration des parties

۳۰۹ - بسط داده میشود بتوسط تعداد اقسام و اجزاء آن به بیان

تفصیل آنچه را که در يك موضوع عمومی یافت شود : مثال از شیخ سعدی  
 در بی اعتباری دنیا

دنیا نیرزد آنکه پرخان کنی دل / چهار بد ممکن که نکرده است عاقل

شیخ در ذیل این موضوع عمومی بسطی شایان داده که قسمتی از آن درج میشود

این پنج روزه ملک ایام آسمی / آزار مردمان نکند جز مغفل

باری نظر بحال عیوان رفت کن / تا محمل وجود بینی مغفل

این پنجه گمان کن و انگشت خط نویس / هر بندی او فاده بجائی و مغفل

موریش و پادشاه نشینم که کرده اند / بیرون از این دو لقمه دنیا تا و مغفل

زان گنج های نعمت و خروارهای مال / با خویشتن بگو و نیردند خردلی

از مال و جاه و منصب و فرمان و تخت و تخت / بهر زمان يك حکم در دست حاملی

بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت  
 ای آنکه خانه بر ده سیلاب میکنی  
 دل در جهان بند که با کسی وفا نکرد  
 مرگ از تو دور نیست و گریه است فی النمل  
 زار جان در آستانه است از این سبب  
 در مثال مهر همین است بر نهك  
 دانا چه گفت گفت که عولت ضرورتست  
 من خود با اختیار نشینم بسزلی

ایضا چند شعر از سعدیست در تشبیه و مواعظه

ایچکه پناه رفت و در خواهی / مگر این پنج روزه در پایی

تا کی این باد کبر و آتش خشم / نرم بادت حکم خرد آس

حکمل گشتی و همچنان طفل / شیخ گفتی و همچنان شای

نویاری شک و زجب و راست / میرود نیز جرح بر آس

تا در این گله گوسفندی هست / بنید اجل در فحاشی

نویراغی فاده بر ده باد / خانه در مهر سیلابی

گر پرفتن سپهر کیوانی / در بخت آفتاب و مهتابی

در بشرق روی بیاحی / در بفریب روی بجلابی

گر پردی ز باد در گذری / در بخوغی جو برق بشتابی

در بخت شريك قارونی / در بخت هدیل سهرابی

گر میر شود که سنگ بیا / در خالص کنی بقلابی

ملك الموت را بجه و فن / توانی که پنجه بر تابی

مستهای حکمال قصان است / گل بریزد بوقت سیر آبی

### ﴿ ۴ ﴾ بسط حکلام بعمل و آثار

Amp. par les cause et les effets

۳۱۰ - بسط حکلام بعمل و آثار حاصل شود بجمع آوردی تمام

خصوصیاتیکه موجب وجود شبی شود با توجه بنام متفرعات آن نحو  
انتظام تساعدی شیخ سعدی گفته : « باران رحمت بی حسابش همه را  
رسیده و خوان نعمت بیدربخش همه جا کشیده پرده ناموس بندکان  
را بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی خوران را بخطای منکر نبرد  
ای گریس که از خزانه لب گیرد زما وظیفه خور داری  
درشان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان طر داری

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترانند - و دایه ابر  
بهاربرا فرموده تا بنات نبات را در عهد زمین پیوررانند و درختان  
را بخلعت نوروزی قباى سبز ورق در بر کرده و اطفال شاخ را بقدم  
موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده و عصاره تاکی بقدرتش شهد قایق  
گشته و تخم خرما بیس تربیتش نخل بساق شده (قطعه)

ایر باد و به و خورشید و فلک دو کارند تا تو نانی بکف آری و بعلت نخوری  
مه از هر تو سر گشته و فرمان بر دار شرط انصاف باشد که تو فرمان گیری  
ایضا مراجعه بدیباچه بوستان سعدی نمائید و بدقت بخوانید

### ﴿ • • ﴾ بسط کلام بواسطه مقدمه و نتیجه

Amplification par les antécédents et les conséquents

۳۱۱ - بسط کلام بواسطه مقدمه و نتیجه بهمان طریقه است که  
ذکر شد یعنی بواسطه جمع آوری تمام خصوصیاتیکه فعل مشمول  
آنت و نتیجه و مقدمه (سابقه) عبارتست از آنچه از متفرعات قبل  
یا بعد از فعلی واقع شود بدون اینکه رابطه لازم و واجبی با آن فعل  
داشته باشد ولی علی ای حال آثار آن بر خلاف بنحو لزوم از علت

ظاهر و با آنت واجد يك رابطه طبیعی می باشد  
تنبيه - این نوع از بسط کلام دارای اهمیت زیادی نیست و  
(G. li. li. Rousseau) زبان ژاک روسو يك مطلق شیمی را نگاشته  
است بواسطه تعداد آنچه ما قبل و ما بعد آن ظاهر گشته و نسبت  
به نتیجه خود را بستاره روز رسانیده است حکه مؤلف مدلول آنرا  
بزبان پارسی در آورده و ذیلا بنظر قارئین میرساند

آفتاب چنانچه دیده میشود پیدایش خود را از دور بتوسط نیرهای  
آتش که در پیشاپیش خود پرتاب مینماید اعلام و حریق پیوسته رو  
بتراید و مشرق کاملاً مشتعل است و این منظره آتشبار مدت زمانی  
قبل از ورود موکب سلطان کواکب آرزو مندان دینار او را انتظار  
داشته هر لحظه تصور میرفت گوشه جمال بناید یا لاخره با آرایش  
تمام از آرام گاه نهانی خود بیرون خرامید. بعبارة اخری نقطه  
درخشانی مانند برق ظاهر و فوراً تمام فضا را روشن نمود. حجاب  
ظلمات رو باضمحلال گذاشت. انسان اقامت گاه خود را شناخت که  
بر است از تصادیر بدیعه و نقش و نگارهای حیرت افزا. باغ و راغ  
شبا هنگام نیروئی ارنو یافته. بامدادان باو این اشعه روز طلائی رنگ  
شده. رشته های مروارید یعنی شب نم های معری اشعه آفتاب را تجزیه  
نموده الوان مختلفه را بچشم منهکس مینمود. مغبیان بوستان یعنی  
طیور خوش الحان مجلس ساز و آوازی بکمال آراسته و با ترانه  
های خوش آهنگ پندر حیوة سلام میدادند

## ﴿ ۶ ﴾ بسط کلام بواسطه تشبیهات و امثله و مقایسات

Amp. par la comparaison, les exemples et les similitudes

۳۱۲ - بسط کلام بواسطه این نوع حاصل شود به تکثیر قرائنی که بهتر و خوبتر فکر را آرایش و نمایش دهد و برای مثال ترجمه بیان و نگارش فیلسوف و خطیب بزرگ فرانسوی بوسوئه ( Bossuet ) که نگارنده مدلول آنرا بزبان پارسی در آورده ذیلاً درج می شود:

« بشر را زندگانی شبیه است بطریقی که خرج آن پرت گاه مدهشی است و از قدم اول ما را بدین مملکت آگاهی داده اند - و امر بیش مشق بر ما حاکم - و اطاعت حکم واجب - گرچه میل مراجعت بعقب کشیدن باشد لکن فرمان ده کل بفرمان قدم پیش قوت می دهد و بیک قدرت فوق العاده غیر قابل مقاومت بدون لمحّه تعطیل کسان کسان بیرنگاه مقصودمان نزدیک نماید - هزاران پیچ و خم اندر طریق است لکن فقط اعمال ما با ما وفق است و بالنتیجه رهائی یافتن از این خرج هولناک غیر ممکن و آنچه از خود سؤال نمائیم لمحّه تأخیر ممکن است! جواب میرسد و اذا جاء اجلهم لا يستقدمون ساعة ولا يستأخرون »

بلی باید پیش رفت و باید دوید اینست سرعت سیر سنواتی ایضاً مثال شیخ سعدی دردم دنیا گفته :

در رخ روز جوانی و عهد برائی / نشاط کودکی و عیش خروشتن دانی  
سر فرو تنی انداخت پریم در پیش / پس از غرور جوانی و دست بالائی  
در رخ بازوی سرپنگی که بر پیچد / نیز دور فلک ساعد توانائی  
زمی زمانه تا پایدار عهد شکن / چه دشمنی است که بادستان نیانی

که اتحاد کند بر مواهب نعمت / که منجر طفل یخشی و باز بر بانی  
برادر تر گلی هر چه خوبتر بندی / نباه تر شکنی هر چه خوشتر ارانی  
اگر ردت در حق در حیرت من / نخواستم که بقدر من اندر افزائی  
مهر من که در حق تو برگرد / که در شکنجه تا کامیش نغمه ساقی  
ما را که در حق تو سر سگی / ترا سلامت پیری و پای بر جانی  
شکوه من که در حق تو عقل و علم و ادب / کماست عیش جوانی و چهل خود رانی  
چو باغها و اجل بر نمیتوان آمد / تفاوتی نکند کز پیری و دالائی  
نه آن مجلس ایس از کنگار من رفته است / که بعد از او تصور شود شکیانی  
در رخ خلعت زیبای احسن التزویم / بر آستین تمام طراز زیبائی  
غبار خط منبر نوشته بر گل روی / چنانکه مشک بنا ورد در سن سائی  
اگر ز باد غنائی پسر یندی / چو گل بصر در دوزخ غرور تنائی  
زمان رفته نخواهد برگرد باز آمد / نه آب دیده که گر خون دل یالائی  
میشه باز نباشد در دولتی چشم / ضرورت است که روزی بگل یندائی  
نورخت جامه کامی بقدر کس گردون / که ماقب بسمیت نهمرد بگنائی  
چو خوان پنهان غارت کند بنا کامی / دماغ مجلس خوان بتان پنهانی  
چو نغمه غرما فردات پایمال کند / و گر پیروی امروز نخل غرمانی  
برادران تو بیچاره در نری و رفت / تو همچنان ز سر کر در نربانی

## ﴿ ۷ ﴾ بسط کلام باضداد Amp. par les contraires

۳۱۳ - بسط کلام باضداد مبتنی است بمقابله نمودن دو خیال متضاد و با مخالفت فقط و نیز ممکن است تقابل داد مابین دو موقع و مورد مختلف در يك شیئی : مثال حکیم ناصرخسرو گفته

بار خدایا اگر ز روی خدائی / طبع انسان همه جیل سرشتی  
چهره و روی و طبع کجی و ا / مایه حوس به بود و علت زشتی  
طبع زندگی و روی ترک چرا شد / منجر دل دورخی و روی بهشتی  
از چه سجد افتاد و از چه شقی شد / زاهد سراپا و کیشی کشتی



نعمت معم پر است دریا دریا بحث نظم بر سر کبریا  
چیت خلاف اندر آفرینش عالم چون همه را دایه و معاطه تو کنتر

معتمد الدوله ( نشاط ) گفته : « مقتدای مسلمانان کافر م خواند و  
پیشوای طبیبان دیوانه ام داند در جمع همکنان بسق و ناتوانی معروقم  
و در کارها باهمال و توانی موصوف زهی حیرت که از الطاف  
باین جله عیب مقصود دوستان و محمود دشمنان گشتم »

Amp. par gradation ( \* \* ) بسط کلام بدرجه

۳۱۴ - این نوع مبتنی است بر اینکه چندین خیال و احساساتیکه  
یکدیگر را تقویت مینمایند متدرجاً بنحو تصاعد یا نزول موضوع بحث  
قرار داده شود مثال : ( Palyenote ) پالیوت گفته : « من حیوة  
خود را بجماعت و پیادشاه و تخت و تاج او مدیونم ولی این دین  
بیشتر بخدای یگانه سزاوار است که مرا اعطاء حیوة نموده حال اگر  
تسلیم جان بسلطان موجب افتخار باشد نسبت بخدا چه سزاوار خواهد  
بود » راجع بضعف انسان در مقابل یزدان گفته شده : « ای خالق  
شמוש من تا چیز ستایش چگونه توانم که غیر جزء لا یتجزائیکه در  
فضای لا یتناهی یرتاب است نباشم و جز مانند نایه لیکه در اوقات  
نایبای از بدایت و نهایت بود نیستم پس من که فی الحقیقه نیستم  
چیستم که نمود در مقابل وجود نمایم » شیخ سعدی گفته : « هر  
نفسی که فرو میرود مد حیوة است و چون بر می آید مفرح قات پس

در هر نفسی دو نعمت موجود و بهر نفسی شکرگری واجب

از دست و زبان شکر بر آید شکر عهد شکرش بر آید

حمد بادیرا که رکن اول ( علم ادب ) بزم یزدان شروع و بشکر خداوند متان ختام یافت

تعریف « ادب » ( مؤلفات مؤلف ۲۵ ) ادوات فصاحت تألیف کلام ۳۳ کلام زیبا  
۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵

## بحث اول - تعریف علم بیان و بیان حدوث آن

تعریف بیان ۱۰۶ و دلالت ۱۰۷ و از صفحه ( ۷۰ - ۷۶ ) منشأ بیان ۱۱۱ و  
 بحث ثانی - در بیان مطالب سه گانه بر وفق طریقه عصر جدید  
 تقسیم ۱۱۲ - ۱۱۹ و ادوات تقسیم ۱۱۹ - ۱۲۱ و تقسیم تقسیم باعتبار وجه ش ۱۲۱ -  
 ۱۲۳ و غرض از تقسیم ۱۲۴ و از صفحه ( ۷۶ - ۹۰ ) مطلب ثانی - معیار ۱۲۶ -  
 ۱۳۱ و از صفحه ( ۹۰ - ۹۲ ) اول - اقسام ۱۳۲ - ۱۳۳ و ارکان اقسام  
 و اقسام آن ۱۴۳ - ۱۴۴ و توشیح در اقسام و نیز یا رمز و یا مثل - مرآت باب تقسیم  
 معیار مرسل - تبدیل - معیار مرکب ۱۴۴ - ۱۵۰ و از صفحه ( ۹۲ - ۱۰۹ ) مطلب  
 سوم در حکمایه - تعریف ۱۵۰ - اقسام حکمایه ۱۵۸ و از صفحه  
 ( ۱۰۹ - ۱۱۴ ) ملحقات کنایه - تعداد اقسام ۱۵۹ و تخریض ۱۶۰ و تدریج  
 ۱۶۱ و استخدام ۱۶۲ و افعال ۱۶۳ و رعایت طلب ۱۶۴ و تدریج ۱۶۵ و  
 اتمام ۱۶۶ و مشکله ۱۶۷ و از صفحه ( ۱۱۴ - ۱۲۰ ) بحث ثالث - بیان بر  
 وفق طریقه اقدمین ۱۶۸ و تعریف حسن بیان و تقسیم آن ۱۶۹ و مطلب اول -  
 حسن بیان لغوی ۱۷۰ و بیان با شایع ۱۷۱ و بیان بهتراها ۱۷۳ و یاد جمادات ۱۷۴ و  
 بیان بآبدال ۱۷۶ و بیان بکریه ۱۷۷ و از صفحه ( ۱۲۱ - ۱۲۴ ) بحث رابع  
 حسن بیان معنوی ۱۷۹ و بیان بعد ۱۸۰ و بیان بخریه ۱۸۲ و بیان بهل و معلول  
 ۱۸۳ و بیان بطرف ۱۸۶ و بیان بهالته ۱۸۷ و بیان بهصاد ۱۸۹ و از صفحه  
 ( ۱۴۰ - ۱۴۴ ) پایه ثانی - صفات انشاء ۱۹۱ و

بحث اول - صفات عمومی وضوح ۱۹۳ - ضبط و مساوات ۱۹۵ - طبیعت  
 ۱۹۶ - توج ۱۹۸ - بلاغت و مراعات ۲۰۰ - استخراج یا تلبیق ۲۰۱ - صوت  
 طبیعت ۲۰۵ - حرکات ۲۰۶ و از صفحه ( ۱۳۴ - ۱۴۴ ) بحث ثانی - معایب انشاء  
 ۲۰۸ - معیت ۲۰۹ - وجبه ۲۱۰ - رکات ۲۱۱ - بحر ۲۱۲ - اسباب  
 ۲۱۳ - جهات ۲۱۴ و وحدت بیان ۲۱۵ و از صفحه ( ۱۴۴ - ۱۴۸ )

بحث ثالث - طبقات خصوصی انشاء ۲۱۶ - انشاء ساده ۲۱۷ -  
 انشاء طری ۲۲۱ - انشاء دقیق ۲۲۲ - انشاء رقیق ۲۲۴ - انشاء لینی ۲۲۵ -  
 انشاء وسطی یا انیق ۲۲۶ - درستی ۲۲۹ - انشاء عالی ۲۳۰ - تنوع

۲۳۲ - حلت ۲۳۳ - سنی ۲۳۴ - مرسل ۲۳۵ - مرغل فکر - مرغل تصویر - مرغل  
 احساس ۲۳۷ - ۲۳۹ و صفحه ( ۱۴۹ - ۱۵۸ )

## بحث رابع - تعبیر لائق با نشاء خصوصی و عمومی

ماده اول قاسب اشائی ۲۴۰ - ماده دوم انشاء مرسل و مسح ۲۴۲ - از صفحه  
 ۱۵۸ - ۱۶۲ و پایه ثالث - تعیین انشاء - بدیع ۲۴۳ و  
 باب اول - بدیع معنوی ۲۴۴ - اقسام بدیع معنوی ۲۴۵ -  
 بحث اول اشکال راجعه به تحریک عواطف ۲۴۶ - حاتف ۲۴۷ -  
 حامل طارف ۲۴۸ - استقام ۲۴۹ - التفات ۲۵۰ - دعاء ۲۵۱ - تسلیم ۲۵۲ -  
 مدح و غیره در مورد امر ۲۵۳ - تقاضی ۲۵۴ - اکتفاء ۲۵۵ - قسم ۲۵۶ -  
 از صفحه ( ۱۶۲ - ۱۷۱ ) بحث ثانی - اشکال راجعه بافاده ذهن  
 تصرف ۲۵۸ - مطابقت یا طابق ۲۵۹ - مقابله ۲۶۰ - استدراک ۲۶۱ - مغایرت  
 ۲۶۲ - توقف ۲۶۳ - تلاقی ۲۶۴ - حکام جامع ۲۶۵ - تلخیص ۲۶۸ -  
 ارجاع - تسویم ۲۶۹ - تخریق و جمع و تقسیم ۲۷۰ - استطراد ۲۷۱ - استیلاج  
 ۲۷۲ - تکمیل ۲۷۳ و از صفحه ( ۱۷۱ - ۱۸۴ )

## بحث ثالث - اشکال راجعه بتوشیح یعنی زینت اطراف کلام

انتصار ۲۷۸ - مراجعه ۲۷۹ - کتاب امان بنفس خود ۲۸۰ - مغایرت ۲۸۱ -  
 طی و تکرر ۲۸۲ - تعبیر ۲۸۳ - مشتق ۲۸۴ - اطلاق لفظ با معنی ۲۸۵ -  
 حسن تطبیق ۲۸۶ و از صفحه ( ۱۸۴ - ۱۹۱ )  
 بدیع لفظی ۲۸۷ - جناس ۲۸۹ - مکرر ۲۹۷ - رد المعر علی الصدر  
 ۲۹۸ و ترتیب ۲۹۹ و توشیح ۳۰۰ و تسبیح صفات ۳۰۱ و تعدید ۳۰۲ و  
 از صفحه ( ۱۹۱ - ۲۰۱ )

## پایه رابع - بسط در کلام

مقدمه ۳۰۳ و تعریف ۳۰۴ و اهمیت بسط در کلام ۳۰۵ و  
 انواع بسط در کلام - بسط کلام بتعریف ۳۰۷ و بسط بکیفیت و اسباب ۳۰۸ و  
 بسط به تعداد اقسام ۳۰۹ و بسط بطل و آثار ۳۱۰ و بسط بقدیم و تبه -  
 ۳۱۱ و بسط به تشبیهات و امثله و مقایسات ۳۱۲ و بسط باحدا ۳۱۳ و بسط بدرجه  
 ۳۱۴ و از صفحه ۱۹۱ - ۲۱۱

صفحه	سطر	عاط	صحيح
۱۲۳	۱۱	نوع رخنده	نوع رخنده
۹	۱۳	شد احمر	شد احمر
۱۲۴	۱۰	در ملارمه	در ملارمه
۹	۱۸	هروق مختلفه	هروق مختلفه
۱۲۵	۲	مغوی بتعير	مغوی بتعير
۵	۵	جبر از	جبر از
۱۲۷	۲۲	در	در
۱۳۸	۱۴	Naturel	Naturel
۱۴۰	۱۵	Pureté	Pureté
۱۱۳	۱۸	Emotion	Emotions
۱۲۶	۱۹	وج	واقع
۱۴۸	۵	Particulieres	Particulieres
۱۴۹	۱۶	وحيات	نزيات
۱۵۰	۳	امضای مقام ميمی	امضای مقام ميمی
۱۵۱	۹	را کايه	ار کايه
۱۵۳	۱۵	St. Richesse	Richesse
۱۵۴	۲۰	St. Energie	Energie du Style
۱۵۵	۷	St. Véhémence	Véhémence du st.
۱۶۶	۱۳	استقام	۲۴۹ - استقام
۱۶۷	۹	حاضر	محاضر
۹	۲۰	هر که از وراي	هر که که از وراي
۱۶۹	۱۱	هرج مای	هرج مای
۱۷۱	۱۴	به آب	سراي
۱۷۳	۶	صوت	صورت

صفحه	سطر	شماره	صحيح
۳	۲۲	با	با
۱۹	۱۹	ريش لسطه	ريش لسطه
۱۵	۱۵	دانشد	دانشد
۱۹	۱۹	نگه	نگه
۱۶	۱۶	علمی	علمی
۱۶	۱۶	طرحه	طرحه
۱۲	۲	مجهز	مجهز
۱۲	۱۲	صاحب	صاحب
۵	۵	خروج است	خروج است
۱۵	۱۵	۶	۶
۲۰	۲۰	رحمه	رحمه
۲	۲	است	است
۹	۹	معال	معال
۱۵	۱۵	موسو	موسو
۲	۲	مهر اعمال	مهر اعمال
۲	۲	امالاب مای	امالاب مای
۱۴	۱۴	آتاب نکه	آتاب نکه
۱۶	۱۶	مائی بایه کلمات	مائی بایه کلمات
۲۰	۲۰	وسان ووش ودار	وسان ووش ودار
۹۱	۹۱	منش	منش
۱۱۸	۱۲	نر فال	نر فال
۱۱۹	۱۰ - ۱	اجام	اجام
۱۲۰	۱۶	مهر	مهر
۱۲۳	۱۰	مهر	مهر



صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۵	۱۳	نه شده	نه شده
۱۸۶	۱۴	ار علم ادب اتحاد	ار علم ادب و اتحاد
۱۹۵	۱۵	آرا	آرا
۱۹۶	۱۶	علیها	علیها
۱۹۸	۱۷	حرد پسد	حرد پسد
۱۹۹	۱۸	Gradation	Gradation
۲۰۳	۱۹	نواسی	نواسی
۲۰۵	۲۰	معمل	معمل
۲۰۶	۲۱	پر چک	پر چک
۲۰۷	۲۲	انظام سامی	انظام سامی
۲۰۸	۲۳	مکسر اند	مکسر اند
۲۰۹	۲۴	پرو را نه	پرو را نه
۲۱۰	۲۵	شهادتین	شهادتین
۲۱۱	۲۶	صا ویر	صا ویر
۲۱۲	۲۷	لا سحر	لا سحر
۲۱۳	۲۸	چون این نامه	چون این نامه

استدما - نظر داشته که تألیف این کتاب به رای خود من نیست و بلکه مقصود اصلاح زبان و مرشدان انعام در آوردن ادبیات ایران است از عموم دانشمندان مستعدی<sup>۱</sup> چنانست که از نقطه نظر نقد بیان آنچه ملاحظه فرمودند بنده نگارنده را کتباً مطلع و ممنون سازند

# علم ادب

رکن دوم از قسمت اول علم ادب : مشتمل بر شش فن برای نگارش ادبی ( ۱ ) روایات ( ۲ ) تنوعات روایات ( ۳ ) مراسلات ( ۴ ) تدریج ( ۵ ) مناظرات ( ۶ ) پندیات مقتضیه برای انشاء نگو : \* سرمنق - قرائت - نقد بیان - دستور عمل برای ترجمه - تقلید ادبی - حل و عقد \* رکن دوم از قسمت اول علم ادب : راجع به معرفت که مشتمل است بر تعریف و بیان حقیقت شعر و لطائف و کبریه و شرائط شاعری و سرچشمه احتیاجات شعریه و ترکیبات شعریه و مبنای اخلاقی شعر و فن شعری و دستور نگارش اشعار مناسی و رزمی و مری و دستور نگارش انواع نمایش ها و اشعار نغمه ای و اشعار توصیفی و درماتیک و مضمیه و هجوبیات و تمثیل

قسمت دوم از علم ادب راجع به عروض و قافیه بطور تفصیل بتمام مؤلف ( آقای منقح ) قریباً از طبع خارج خواهد شد :

# علم ادب

## رکن دوم از قسمت اول

### در فنون علم انشاء

مشتمل بر هفت فن

- ( ۱ ) روایات ( ۲ ) تنوعات روایات ( ۳ ) وصف ( ۴ ) مراسلات ( ۵ ) تدریج ( ۶ ) مناظرات ( ۷ ) پند های مقتضیه برای انشاء نگو :
- \* سرمنق - قرائت - نقد بیان - دستور عملی ترجمه - نقد ادبی - حل و عقد \*  
 \* سرمنق - قرائت - نقد بیان - دستور عملی ترجمه - نقد ادبی - حل و عقد \*

PRINCIPES  
DE LITTÉRATURE  
Par M. H. ...  
MONAKCH

( حقوق و نقد برای مؤلف محفوظ است )

... ( ... )

... ( ... )

# علم ادب

## رکن دوم از قسمت اول

در فنون علم انشاء

مشمول بر هفت فن

( ۱ ) روایات ( ۲ ) تنوعات روایات ( ۳ ) وصف ( ۴ ) مرادلات ( ۵ ) تاریخ

( ۶ ) مناظرات ( ۷ ) پندیات مقتضیه برای انشاء

• سر مشق • قرائت • نقد بیان • دستور عملی ترجمه • تقلید ادبی • حل و عقد •

تألیف آقای میرزا سید ابراهیم خان منقح مدعی المموم اول اصفهان  
مجاز در فلسفه و ادبیات فرانسه و عرب از دار الانون سنت زورف و لائیک بیروت  
و مجاز در علم حقوق از دار الفنون اکس مار سبیل ( فرانسه )

PRINCIPES  
DE LITTÉRATURE

Par M. Monaké

MONAKÉ

( حق طبع و تقلید برای مؤلف محفوظ است )

❖ ( مخصوصاً منس است یا مراجعه منط دانه مراد ) ❖



## مرقومات وارده

[مرقومه وزارت جلیله معارف]

آقای میرزا سید ابراهیمخان، بمن السلطه سابق و مدعی المصوم استیفاء اسمهان

مرا که شریف بنصیبه یک چار حکتاب علم و ادب که نمونه از تراوش طبع و اخلاق  
ان فاشند منظم است و اصل و مطالبه گردید و وزارت معارف از دحضی که در تألیف  
این کتاب مقول شده اید انظار قدر داری بپردازد و برای اینکه کتاب مزبور مورد استغاده  
مصر واقع شود بکتابخانه معارف تحریر شد.

[وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه]

[مرقومه حضرت ریاست محترم کل معارف]

فدایه شوم

دقیقه شریفه واصل و از الطاف عالی کمال لبتان حاصل گردید قسمت اول علم ادب  
که زایش افکار عالی آنجناب است بنوسط حضرت آقای وحید زیارت شده آرا با ذوق  
و شوق تمام مطالعه کرده بسیار مستفیض و مستفید شدم امید است که صراحه و رای خدمت  
بمعارف وطن توفیق رفیق و قایم عادی طریق باشد منظم که قیمت آرا مین حکمیر قاتقدیم  
کرده آنوقت بتوانم بطور مغرور بگویم

جمادی چند دادم جان خریدم

بنا میرد صعب ارزان خریدم

اراد کنند مستتر ولی الله نصر

مرقومه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای امیرزا مهدی آشتیانی مدرس

جست خدا کا میراثه ذو الجلال لقا کا جاء الکتاب و جاتی روح و ویمان  
و راحه، صبا حوی نکت البراهه، و البلاغه و الفصاحه - کتاب مستطاب آن دانشمند فرزانه  
و ادیب یگانه، فارس، بهمان براهه، و میرز معیار بلاغه، تقاوه دودمان حکمت و علا  
و خلاصه خاندان رفعت و اخلا، مجمع معارف انسان، و منبع ضایل و کمالات  
نورانی ادام الله مجده و علاه، که حاوی انواع صواب، و جامع خیر علوم و اسالیب آداب

و در علم ادب، فائق بر کثیری از مصنفات عجم و عرب است. توسط حضرت مستطاب آقای  
فدا کار دید اقباله واصل و زیارت شد. العز کتبی است پسندیده ارباب کمال، و مطروح  
بلج اصحاب فضل و افتخار، و مرغوب لعل فائق و یسر، و محبوب سلیقه استوار، و قریحه  
بی آرایش بود، همچون خرد مقول دله شود، و در حسن مظهر طرها، دلایل اصرار از  
دج با شری لانج و سالم ایثار الفاظ و مانی با کثرت تعقیق معانی از صفات صفات فانی  
بلطف حکم نظر العز فی ارض صمد [و علم کد مع الوجد لی من صبر  
از مطالع انوارش دقایق اسرار طول طالع، و از طوابع آثارش حقایق ابصار و مناج  
سایع و لامع، ارباب فاضل را از مطالعه کتب علماء علم ادب محکم، و ادیب کامل  
را از ملاحظه مصنفات عجم و عرب مانی به یصح النظار فی الصواب و یبهر الفیاض فی السراب  
و فیه شفاء عن اسقام الضلالة و الهیاله و نفاة عن الام البیاضه و البرایه و اشاراه  
الی مطالب فی الامتات و تنبیهات الی مباحث فی المهمات منصوص ایامات مبره فی عارات  
موجزه و تلویحات را تته بکلمات شائسته فخر العلم من فی الارفاق و نیر الفصل من  
فی الاقسام اسی و ما تم الا قاطب و انظر عظامها و جید اركان العظام و طرر احکما بها  
گشودگان وادی جهالت را عادی راه هدی، و طالان حق و خفیت را دلیل احوال مکروبان  
ملا و اعلا از جواهر عارات و دور و راند کلمات عادی حق له ان بکثرت ما نور علی  
خود العز بهما مع ادباء عالم کشف بد و صدای حق ان بکثرت ما نور علی الا حقایق لا  
با العز علی الاوراق از قوه الفاظ و دقایق مانی بسایع افاضل آفاق و ساینده و تطبیقات  
مشور و منظم و تلویحات منطوق و مفهوم آن مؤلف صفت و وصف شریف و روح بی من طبر  
و در مرغوبی بی انبار و صفا لآلی کلمات و طرر مقالات این مرید گرانها حکم کلام  
مصر انتظام و الله الطیب بخرج نیا باذن و به و بکثرت معروف و مشر ما لوف آداب آمد  
دلیل آداب بر رجحان عقل و وفور فضل صفت حرد و بل آن عالیشان جلا بای علوم  
و عظام معارف و آداب دلیل متن و جواهر دوا امر اصول و ارباب ان بر جامعیت مؤلف  
و بلوغ آن عالیه برکت بمنزلت بلند، و رفیع لوحه، و در حل مشکلات و کشف محلات  
جهت واضح و مبرهن، و اقتداء آن دانشمند بزرگ و حرد من سترک و ادو اکتفاء صافی و اذخر  
شرف و کمال باسلاف کرام و آباء صام بنیر برافین، و دلائل، بقی السالی من اوائل  
رشته نما زال یدها لنا و پیدا و شیدا حق استحق زانها و لا نرت البیاض لا یجدها

و با همه هر قدر مبالغت و تأکید که در اجواب مناقب و مناقب او تقدیم افند مورد  
از حد و جوب قاصر آید و از مقدار لزوم حکمته افند : و مناقب اجمالی در اینجا و مقصد  
الا عباد اهل المناقب . فله در معصنه و اجر مزلحه و لدل هذا فلیعمل الماملون و یسی  
الماعون . والسلام مهدی مدرس آشتیانی

### مرقومه دانشمند آقای شعاع الملك شاعر و ادیب معروف شیرازی غریب است

« در برابر چشمی که غایب از نظری ... یاد میسختن ازمن به میروی از یاد  
صل اول علم ادب را دیدم و پندیدم این تألیف منیف خدمتی شایان و ککی نمایان  
بالم ادبیات کرده بر ادبای عهد و نصحاى عصر است که بنظم و تریر آن نامه گرامی تقریظ  
نویسند و اوراق دلگشا بش را ترویج جان عزیز داشته بده در قسمت خود از نویسنده حامی  
ان مشحون و بی غیران آن در گران جا را متذکر تاریخ شروع به تألیف آن کتاب مستطاب را  
اجاد داشت به پند اگر قابل ثبت است در حکایتش درج نماید و الا بیرون از حساب جمع  
و خرجش فرماید اوقات شمار مجدد حسین شعاع شیرازی — ( شعاع الملك )

### قطعه

و صل اول علم ادب و شوق شمعکم	چنانچه بشکند ازدم یاغ ورد مروح
مزار بخ و آسند گفتم از دل و از جان	کهی بکک مصحح کهی بکک مصحح
گر انبیا ز معن به بعضی از کتب او را	میر است مرجع در انبیا و مرجع
برای عالم و جامل رفیق هست و معلم	برای شاعر و منقذ مفید هست و مرجع
مواد او به بیاض صنایع است و مرجع	سطر او به بیان بدایع است و مرجع
در این کتاب صیغ خوان فزون علم ادب را	بگلاخ مرو هست تا زمین مطلع
بعثت علم و ادب شو از آن کتاب مظهر	هر بر قطار پیاده بک سوار مطلع
هر بر هزار و سه صد نوزده به یک شد افزون	هزاره کرد خاطر از این کتاب مفرح
شعاع ملک بنا و بخ او در باره رقمزد	۱۳۲۹ ز بین سلطه علم و ادب بگفته متفح
( مؤلف ) - نیز از طرف دانشمندان و فضلا مرقومات پس رسیده که از هر يك بنام منی تشکر میکنم	

## رکن دوم فنون علم انشاء

### مقدمه

۳۱۵ - سابقاً شماره ( ۲۶ ) گفته شد مدار علم انشاء مرسته رکنی است  
اصول علم انشاء و فنون آن و شعر بیت و بطور ابعاز اصول علم انشاء  
انسان و توصیف داده شد و اکنون به درت فنون انشاء میشود  
۳۱۶ - فنون انشاء عبارت است از اقسام و انواع آن و در حسب  
اختلاف موارد بهت من تقسیم گردیده است  
(۱) روایات (۲) منبریات و روایات (۳) و صف (۴) هدف طرات  
(۵) مراسلات (۶) تاریخ (۷) بندبیت ادبی

## فن اول

روایات

Narration

۳۱۷ - روایت در لغت بمعنی نقل از دیگریست و در اصطلاح ادباء جدید عبارت است از ظاهر ساختن قول یا فعل واقع و یا ممکن الوقوع از مبداء حدوث مروی تا آخر آن - اینکه گفته شد بیان قول یا فعل رای آنست که روایت ایراد مینماید آنچه را که از قول جاری شود - چنانکه بیانی نماید آنچه را که از اقبال حادث شده باشد اینکه گفته شد واقع و یا ممکن الوقوع برای آنست که تعریف شامل شود تصایف خیالی و احادیث مختلفه را که صحیح در اصل آن منظور نیست و قید از بدو حدوث تا ختم برای آنست که قرائت میکنند در صورتیکه از بدو تا ختم عمل را مطلع نباشد خود وقت نشده و بمقصود نایل نگردد کردید

## بحث اول - در اغراض روایت و شروط آن

Qualités générales de la narration

۳۱۸ - اغراض روایت بسیار است ولی آنچه مورد اهمیت است آنست که روایت موجب فرح و ابساط روان و پاکیزه کردن دل است بعد از گرفتگی آن و بهترین روایت روایتی است که متصف بصفات ذیل باشد (۱) ایضاح (۲) ایجاز (۳) مکان (۴) تلطیف

۱) ایضاح Clarté

۳۱۹ - ایضاح در روایت به چیز حاصل گردد اول زمینه سازی

برای بیان حدیث (۲) مراعات ترتیب طبیعی در بیان آنچه شامل خبر میگردد با تمام کیفیت آن مدام که غرض از روایت تجاوز از نظام منظور نباشد

(۳) بازگشت از کثرت استطرادات در انشاء حدیث بواسطه آنکه استطراد حسب انصراف عقل از مباح روایت گشته و خاطر را از رونق مطلوب دور سازد

۲) ایجاز Brièveté

۳۲۰ - مراد از ایجاز در روایت حذف زواید است و اختصار نمودن مختصرترین الفاظ آن برای بیان مقصود و هرگاه مقتضیات حال اقتضای الطناب نماید اشکالی وارد نیاید چه آنکه بسیاری از روایات مختصر است که مستمع اماده ایراد طلبد و ما آنکه روایات طولانی است که شنونده اختصار آن را میخواهد

۲) امکان Possibilité

۳۲۱ - مراد از امکان روایت پروراندن آنست برای آنکه شنونده قبول نماید خصوصاً اگر مقصود ذکر شی خارق العاده و غریب الوقوع باشد و آنست با بطریق بیابیه ایست که روایت واقع در آنست و با مستند راوی تفه و با معیت روایت باشاء و خبر آن ناموجب شبهه نشود و آنست شنونده میشود که بعضی از مصنفین مطالب دروغ نوعی لباس صدق پوشانیده که هر منعمی آنرا راستی قبول نماید

۳) تلطیف Intérêt

۳۲۲ - بهترین طریق برای تلطیف در روایت آنستکه مطلب



را تا عبق دل جای دهد و این نکته میسر شود در صورت تیکه در ابتدای روایت شنونده را مشتاق ساخته و در ذهن وی ایجاد شوقی با حدیث خود کند

ثانیاً - نویسنده که صرف در وجوه کلام داشته باشد عبارت را به بهترین قالب آورده و با شکل متنوعه آرايش دهد و هر حال سلامت سبك را از دست ندهد یعنی گاه از اخبار بمقالات وارد و زمانی مستمع را بتکات ملیحه و اشارات ظریفه متوجه سازد و در هر صورت بتدایر مختلفه متوسل گردد تا مقصود را ظاهر نکند بدون آنکه مستمع مللت بتدایر عملیه او شود و با نالشیبه تحریک در قلوب نموده و موجبات تأثیرات فکریه را فراهم و احساسات عواطف خود را از قبیل فرح و حزن و یا ترس و یا امید و امثال آن ظاهر سازد ثالثاً بهترین اسباب نگاشتن روایت انتقال از حالی به حالت دیگر است زیرا که نفس مجذوب تحول و انقلاب است

### بحث ثانی

در اجزاء روایت

Des parties dans la narrations

۳۲۳ - روایت را سه جزء است اول مقدمه (مدر) دوم عقد

سیم خاتمه

Exposition مقدمه

۳۲۴ مقدمه عبارت است از توطئه برای حاضر نمودن شنونده با آنچه نقل می شود بنا بر این در مقدمه باید وقوع عمل و صفات

اشخاص و طبایع و سواقی عمد را لدی الاقتضا و در صورت احتیاج معرفی نموده توضیح داد - حلامه - تیکه را روی راست که برای حسن حکایت و حصول ابصار و ایجاز و سادگی طریقه را پیشه خود کند که مقصد منظور اینست شود

۳۲۵ - اطوار مقدمه بسته بر طبیعت فعل و موقع باشد بدین طریق که گاه خواننده را يك دفعه توسط مطلق اداخته سپس با يك صنعت ادبی بدو واقعه را ذکر نماید و گاه بدو است تقدیم مقدمه بطریقه مناسب آمیزی شروع کند - این نوع عبارت است از يك احساساتیکه مدت زمانی متراکم شده و بعد دفعه رخسندگی حاصل نماید و تملق آنرا در روحیه است که دفعه ظاهر شود چنانچه در مثال ذیل که از لافعی انتحاذ و نقل مؤلف نگاشته شده ملاحظه می گردد :

« کبرا که دور پیش آمد دلیل پیش آمد و منت خیره حکایت گرد و منتر آمد »

( مجموع شماره ۲۵۱ ) ممکن است روایت را با يك ضرب المثل و یا

تعلق عمومی و یا بوصف تفصیلی زمان و مکان شروع نمود - مثل آنکه

در مقدمه روایتی گفته شود :

« بروی که آفتاب و خشان جهان را نور خود سوزانده و طبع را مالک

زیا طبع و ظهور نقشه سرا با استقبال پذیرنده بود - هر که در حدیث به آنچه شمس

میرد - هر که از دور آمد و سلام گفت و جواب شد و پشت و راه ملاحظه در

پوست و بادرت پس نمود »

و مانند آنکه در بدو روایت و بیان حکایت گفته شود :

« رحم بر يك قریه بود - هم کار و در هر گوشه آن

آنگاه شروع به بیان روایت گردد چنانچه مؤلف من باب مثل قسمت دلی را برشته  
نمود بر آورده است

راه روی را که چندی قبل در دیوان حسانی مانتاده بودم سرانگیده مشاهده و محکمه  
بدلیل آنکه چشم چشم پرشی از خطای منکر وی نمود پس از زمانی از قید دام صید  
انگیده و مرا را از چاه در راه سلطانان گداه است و در اثر این حور از طرف مأمورین  
نظام صد حور که بر یکبار و یک و ده دست بسته در تعقیب او دست و پا شکسته و دل خسته  
دارید - چنانچه علی تیر خورده و بر رخ مرده و در اثر حکم بی ملاحظه جان بجان آفرین  
سپرده اند ولی هنوز دزدان در پیاپیان چون سلطان مریدگان روان و غایبین از  
ستم آنان عمامه بالذبح همان عصر محرمیکه پیشتر دل دور بود و هر غده مشکلی را  
برای تیر که چنانکه کار معروف میگردد بپنک همان پشک افتاده و بهما که دعوت و بفرست  
حکومتی محکوم و از حقوق اجتماعی محروم گردیده است چیزی آنکه قاضی در موقع ابلاغ  
حکم با دیده گریان و دل پریان گفته است این بود جزای یکی من جواب شنیده است  
همان آنکه بعنوان رحم حکم تیر و خوشی نوشته گشت دزدان گشتی چه آنکه از حکم قانون  
بر اطاعت غور چینه پاید چنین روزی را هم بوند که گفته اند :  
هر که گریزد ز غراجات شاه ● نوشته گشت غول پیاپی شود

قاضی گفت :

ترحم بر پشک تیر دزدان ● ستم کاری بود بر گوشتدان

عقده Nerd

۳۲۶ - عقده آن قسمت از روایت را گویند که مطلب بمحور  
ان دور میزند - برای عقده میدان کلام وسیع و در آن اشخاص  
منظوره در روایت در مقابل یکدیگر بنمایش آمده و احوال  
بهم پیچیده شود و برای وقوف بر عاقبت امر در نفس شعله های شوق  
مشتمل و یا بیم و امید و شادی و غم و یا بالمعکس منتقل گردد برای  
منافع منظوره در عقده باید طوری مطلب را بیان نمود که شنونده

بین بیم و امید مطلق نماید بنا بر این لازم است از هر گونه تفصیل  
که برخلاف این دستور است احتراز جست و نیز باید احتیاطی و  
فرح حجت آمیزی را برای آخر روایت ذخیره نمود بنحویکه موجبات  
تعجب و تعجب از قضایای غیر منتظره فراهم آید  
برای مثال مراجعه شود صفحه (۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۸۰)  
از دوره چهارم فرامد اولاد

خاتمه Dénoûment

خاتمه آن قسمت از روایت را گویند که نتیجه عقده معلوم و روشنائی  
ظاهر و جهل مرتفع و برده از روی کار بر فاش شده و برای مثال  
باید مراجعه بر روایات کابله و دمنه و گلستان بود محکمه هر يك  
نتایج نیکو نبراهارا است و همچنین مراجعه نماید صفحه (۶۸ و ۶۹  
و ۷۰) دوره چهارم از فرامد اولاد

بحث ثانی

در انواع روایات

Différentes espèces de narration

۳۲۸ - اقسام مختلفه روایات نکند است بجهت و نوع در آید  
(۱) روایات تاریخی «خبریه» (۲) روایات حدیثیه (۳) روایات  
مراحیه (۴) روایات فدایه «حدیثیه»

روایات خبریه یا تاریخیه

Narration Historique

۳۲۹ - روایات تاریخی عبارت است از روایات امری موافق آنچه

واقع شده باشد و صفات مخصوصه آن از این قرا و است  
 ۱- اخبار ارجحیت و حال طبیعی بدین معنی که منشی اولاً حقیقت را  
 در نظر گیرد بنحویکه مطلب را بطور واقع و بدون آنکه چیزی  
 افزوده و یا کم کند بیان نماید  
 ۲- اهمیت بر تطبیق امر منظور و صفات اشخاص ملحوظه داده و بقسمی  
 مطلب را برشته تحریر در آورد که موجب رونق کلام گردد  
 ۳- منشی راست که توجه دقیق بحال طبیعی و موقع حصول مطلب و  
 انحراف نتیجه عمل و مقام نماید و لازم است مرملق را با رعایت  
 اخلاق و عادات مخصوصه آن ملت ذکر نماید و باید زمان و مکان  
 و ملکات کاملاً طرف توجه نگارنده واقع گردد و عبارت ساده منشی  
 باید مانند یک نفر نقاش ماهری حقائق را بقلم نقشی ادبی مرین و رنگ آری  
 نماید بنحویکه شنونده حقایق منظومه را سهولت و درک کامل میل مشاهده و بخاطر  
 سیار دارد و در واقع است که بقلم امیر نظام کروروسی بعنوان مراسله نوشته شد:  
 و بشود ای نوشتن این داستان که حاسن و جلیب نامی بود از حواصی کله و چند  
 روز قبل در سن هشتاد و چهار سالگی فوت شد و این مرد بر خلاف آنکه گفته اند  
 و هرزه طالب سیرخ و حکیم میانش و هر خود را در مشافعی صرف کرده و از  
 ضرورت دور گرد و اینره تاری به چشماش میبوی شده بود و در مرض موت پدر  
 دخترش و بکسانیکه داشت خطاب کرده و با نکتست خردش بگوشت اطاق انا و  
 کرده و گفته بود برای شهادتیه گذاشته ام بعد از فوت من بکا وید و بر دا وید و  
 بعد از دور که جان بجان - السلام کرد حاسن در راه صالح خان کار گذار  
 که ما نفا خان که از بنی اعصاب اوست آمده گذارش را بیان کرده و از آنجا که حرص  
 و طمع لایحه طبیعت چریب است با ویر کردیم و گفتیم که چشم از این کج بادا ورنی  
 بران یوشید کار گذار را با عبدالله خان لراشایی فرستادیم اطاق را بنسرتیم ذبح

شکافه در آجری پیدا شد هر روز داشته هوی حاسن در زیر و پیدا کرد و هر کس  
 دید که منور از حاسن آخته بکاه و پاره محاله گنج است و دستهای هم بر روی حالت  
 گذاشته اند همان وقت برداشته آمدند تا عام ضعی بر حلال من اسکندر فرستادیم  
 چند هزار که منشی میفرمود اسکندر را اگر آورده دم و دودی راه انداختیم و  
 مقداری ارس و نقره و طلا درونهای متعدد دوت کردیم تا مدتی که طره حصار است  
 قدوی از آن خاک زدیم و دیدیم چیریکه انری از آن طاهر شد این اکبر اعظم بود  
 و همه آرزوها بر همان مبدل شد و چون محفل بود که این مسئله از طرق محله مرص  
 از بنی دولت برسد اینک قریب مرور را با همان صفت و سمت فوت دم که اسکندر  
 حواسه و میل داشته باشند به هند آرا نمر به باید تا شریک معروف من محض باشد  
 مزید اطلاع عرض می نمایم که از قراریکه در حکور شد این حاسن و جلیب  
 از حکمین شیخیه بوده و قی که بیکه مظنه رت این حاکم را از سر فر مرحوم شیخ  
 احمد طاب نراه که در مدینه مدفون است برداشته تا قضا دایکه این حاکم شرافت  
 از گوگرد احمد و اسکندر اعظم بشراست احادیث را در حنرها و بایش گفته  
 و الله اعلم بحقایق الامور

اینرا برای منتهی مراجعه نماید بنده کلمات شیخ سعدی را جمع  
 ملاحظات آن شیخ بزرگوار با ابا قاسم خان که به بهترین اسلوب  
 بیان و روایت شده است

۳۳۰- روایت تاریخی سر اوار است که متصف بنام صفت  
 تاریخیه باشد بطوریکه مناسب با تمام آن بود با حائز بودن  
 بک نوع تناسب و ارتباط بکوفتی که موجب رونق روایت شود و  
 در صورت منظومه بودن جایز است تتبع آن با مراعات حقوق  
 تاریخیه چنانکه در قسمت شمریات ذکر خواهد شد  
 ۳۳۱- در ذکر اسناد سهولت و تخفیف و ابصار مستحسن است



با ذکر غرائب امور يکـه مشاهده شده است بعد از تحقیقات و اثبات آنچه واقع گردیده است

### روایت خیالی

Narration poétique ou fabuleuse

۳۳۲ - روایت خیالی عبارت است از بیان وقایع فرضیه لکن شبهه با امر واقع و مخصوصاً این قسمت از انشاء از تألیفات قوه متخیله است و بیشتر فرح آور و ایجاد تعلیم نماید و بعبارة آخری در حین آموزگاری مسرت بخش و فرح انگیز است

۳۳۳ - شبهه واقع حاصل شود

(۱) باینکه بر عقل و احساس مکتو تقبل واقع نگردد و اجراء آن اقلأ در نکات اساسی تاریخی افسانه ها و یا اخباری با یکدیگر متناسب باشند و اعضاء و اجزاء تشکیل دهنده روایت با هم مربوط و معروف و اوصاف و اخلاق و اخلاف قبلا معرفی شده باشد

۲ - وقتی که مطلب مطلقاً صورتاً و یا معنأً را جمع باشد بقوه متخیله باید بمشخصات روایت يك نوع صفات متنوعه مستحکمى اعطا نمود

۳ - هرگاه نگارنده بعضی از وقایع خارق العاده مصادف گردد لازم است که مطلبی را با تنوعات ادبیه و مشابهت دادن قضایای منظوره سهل القبول توأم و با قسام زینت ها ئیکه موجبات امکان وقوع آن را فراهم می نماید آرايش دهد تا بحولیکه اشکالات متصوره مرتفع گشته و شنونده تردید در وقوع اصول و فروع آن ننماید چنانچه ممکن است منشی در نظر گیرد و پادشاهی انگشتری

طلای خود را بدربار انداخت سپس او را در شکم ماهی در یافت ، البته نگارنده بدون تمهید مقدمات و آرايش مقتضیه موجبات سهولت قبول و ذکر مسائل که مطلب را بدهن نزدیک نموده و وقوع قضیه را از استبعاد خارج نماید بایستادگی و حدود عبارت فوق را عنوان کند - چنانچه اگر بروایات الف لیله مراجعه شود بخومی دستور خواهی یافت که بچه نزد سقئ مسائل عبر قابل قبول را قسمی برشته تحریر در آورده است که سامع با علم به تخیلی بودن آنها يك نوع تأثرات مخصوصه را در خود مشاهده مینماید

### روایت فکاهی

Narration badine

۳۳۴ - روایت فکاهی عبارت است از ذکر تاریخی (خبری) شوخی آمیز اعم از حقیقی و یا تخیلی بودن آن و سر او را است که انشاء این نوع از روایات ساده و مؤثر گردد و اغلب سؤال و جواب در این نوع روایات پسندیده باشد

مثال - بقلم مؤلف

یکی از لراة زمان ناصر الدین شاه که ساده لوحی معروف و بلا حد معروف بود روزی سر بهاء آبدار خانه شکست و کسی را چو ن خود در آن دید و گفت تو کیست جواب شنید تو کیست گفت ایروم جواب آمد ایروم گفت اگر این دوی خفرون بصرا بست فرمان خود را اراعه ده جواب متقابل آمد مرا با درون شامه و لسه پس مراجعت نموده فرمان خود را در چاه گشود و گفت ایست فرمان من شب ایست فرمان من امیر در چاه نظر انداخته فرمان چو ن فرمان خود را بدوی اراعه خوله شکست آمده و گفت ایست شاه با شباه در فرمان صادر نموده است پس ده گفت نهی را که باشد امیرش چو ن • دهد تا خدمت تاج و تخت و لجن

## روایت قضائیه یا خطائیه

Narration oratoire

۳۳۵ - روایت قضائیه (خطائیه) را مقدم ذکر در علم خطائیه است و در این مورد اختصاراً توضیح می شود: این نوع عبارت است از روایت امر واقع در تحت محاسبه (تنبیه) انشاء لایق بر روایت مختلف است و اجالا انشاء سادح را احق به روایات فکاهیه دانسته اند و انشاء ابق را بر روایت خیالیه و روایت قضائیه اغلب با انشاء عالی باید مزین شود

## فن ثانی

### تنوعات روایت

Varietes de la narration

۳۳۶ - تنوعات روایت عبارت است از رمان و حکایات و قصص و افعال.

## فصل اول - رمان Roman

۳۳۷ - رمان عبارت است از ذکر سرگذشتی که گاه مبنی بر حقیقت باشد و گاه بیان بتخیل که بواسطه طرز انشاء و بکار بردن لطائف ادبی و صنایع بدیعیه و ترکیب خیالات متنوعه کلام و بالاخره سرگذشت منظور زینت بخشد

تنبیه این نوع را بدین جهت رمان گفته اند که اول نویسنده آن را بزبان رمان (Romane) و یا زبان عمومی و عادی طرف جنوب

فراسه که تشکیل و ترکیب شده است از زبان لاتین مروج بلغات و لهجه دور از تمدن نوشته اند

۳۳۷ - غرض اساسی از رمان صرف اوقات و مشغولیات خوانندگان و سامعین است با ملاحظه حیط تعلیمات اخلاقی - بشمار این لازم است هر زمانی جامع تعلیمات و دستور اخلاقی بوده و قدری را با اعمال نکو و بدیها نماید گرچه اغلب از زمان نویسنده اصراف از این دستور یافته و فی الواقع اذهان را بر خلاف علت ایجاد رمان با خلاق نکو هدیه نزد یک و نظریه اساسی را منظور نداشته اند بقسمی که مطالعه تألیفات آنها تولید سموم مهلکه مینماید

۳۳۸ - ما تعدد بق تنوعات زیاد یک در رمان مشهود است ذکر قاعده کلی در وضع نگارش آن میسر نشود ولی بنحو اجمال میتوان گفت که چهار شرط در کلیه رمان ها باید مراعات شود

۱ - شبه حقیقت بودن مسائل منظوره (۲) حقیقت در اوصاف (۳) صحت ملاحظات راجع بنفاشی خیال (۴) روح دادن سرگذشت بنوعی که تحریک عواطف قلبیه نماید انوحه ملوم سرعت انتقال شنودگان

۳۳۹ - منشاء رمان احتیاجات به تفریح و صرف اوقات افراد بشریت که طبعاً مایل بخواندن و نوشتن این گونه مسائل میباشد و حتی قبل از حدوث رمان برای آنکه مسائل تاریخی را که جر بنحو حقیقت بیانت آن خارج از مساحت لایحه تاریخی است بعضی از مورخان با یک طرز بدعت تحبیه نگارش می آوردند از قبیل تاریخ معجم و تاریخ و مد و دیره و دیری و غیره در ایران و اغلب تاریخ

های قدیم یونان که رشته مدایع و شعریات را جزء زینت های تاریخی بشمار و اختیار میکردند تا بدین طریق خوانندگان را بیشتر جلب بقرائت آن نمایند ولی بحکم ضرورت مرور زمان تعلیم نمود که بیان تاریخ با ضرورت میبایست از بیان تخیل مجزا شود و نیز دانستند که در ضمن تفریح تعلیم اخلاقی لازم است

انواع مختلفه رمان

۳۴۰ - اصولاً رمان تا يك درجه به تمام انواع تاریخی و نمایش های غم انگیز و فرح بخش و قضایای فلسفی و مسائل غریبه و امور مذهبی و غیره شامل شود بنا بر این يك تقسیم بندی غیر قابل تشکیک میسر نباشد و بطور خصوص و بنحو عمومی انواع ذیل تشخیص داده شده است و تا همین اندازه نیز مورد اهمیت گشته و فرا گرفتن آن لازم است و ما از قرار تفصیل ذیل بیان می نمائیم

- |                          |               |
|--------------------------|---------------|
| (۱) رمان سرگذشت ساده     | Aventures     |
| (۲) رمان دسیسه کاری      | Intrigue      |
| (۳) رمان اخلاقی          | Mœurs         |
| (۴) رمان آموزگاری        | Education     |
| (۵) رمان توصیفی          | Descriptif    |
| (۶) رمان تخیل یا شاعرانه | Poétique      |
| (۷) رمان تاریخی          | Historique    |
| (۸) رمان فلسفی           | Philosophique |
| (۹) رمان مذهبی           | Religieux     |

تبصره - اندك توجه بدین تعدد موضوع نشان میدهد چه اندازه اصولاً رمان مورد تحول و اختلافات موضوعی است

## تنبیه - یگنظر بر مان نویس های مهم

۱ - در نزد یونانیهای قدیم رمان توسعه مهمی نداشته و مدت مدیدی از مجرای حکایات ادبی دانشمندان خصوص افلاطون منویات اخلاقی را برای تهذیب اخلاق عمومی مینگاشتند و افلاطون بالاخص مسائل فلسفی را از مجرای حکایات ادبی و قصص تخیلی برشته تحریر در میآورد لکن زنون (Zénon) شاگرد افلاطون در یونان ابداع رمان تعلیمی را نموده است که فنل (Fénelon) دانشمند معروف فرانسوی اقتباساً از او این خیال مصنف مدکور کتاب تلماک را با سلوبی مرغوب و انشائی خوب نگاشته است و تعلیمات سیروس یکی از مصنفات (Zénon) زنون است که دفناً م تاریخی و م تخیلی است که برای تنبیه ملت خود نوشته است

۲ - قرون وسطی در فرانسه رمان نویسهای متعددی ایجاد شده است که از جمله رمان «اسکندر» و «رومن» میرگرد نوشته شده و همچنین رمان «ضربه شدید شبیر» و رمان «کر» شکارش در آمده در قرن (۱۷) در فرانسه نوع رمان منقاب و طریقه ایتالیائی را بخود گرفته است و از جمله رمانها لیکه نوشته شده رمان «سیروس کبیر» و رمان ستاره افتخار است که (Boileau) بوالوادیب دانشمند معروف با طبع وفاد حقا آنها را نقادی نموده است



در قرن (۱۸) رمان اخلاقی در فرانسه با (Gil-Blas) «ژیل بلاس» ظاهر گردید. ولتر (Voltaire) «فلمی شیرین» در این قرن رمان فلسفی را نوشته است و برناردین (Bernardin) «پل اورزی» (Paul et Virginie) را تدوین کرده.

در قرن (۱۹) در فرانسه مخصوصاً رمان بصورت سیاسی و مذهبی در آمده و (Alfred de Vigny) «آلفرد دو وینی» نمونه خوبی از رمان فلسفی به ما اعطا کرده است و رمان نویسهای دیگری که هر یکی بجای خود درجه عالی داشته اند در عصر مذکور مکتب قابل توجهی نگاشته اند که تفصیل اساسی و ذکر کتب آنها در این مختصر گنجایش ندارد. از جمله رمان نویسهای مهم (Hugo) «وگو» است که دارای یک عقل بسیط و هوش فطری بوده است که مخصوصاً در قسمت رمان اجتماعی بدی طولا داشته است و نیز (Balzac) «بالزاک» بنحو تازه و اسلوبی جدید نمایش مسخره آمیز زندگانی بشر را نوشته است و (Lamartine) «لامارتین» رمان اجتماعی را نگاشته است بنام «تربخ یک کلفت» و از این قبیل رمان ها را در این عصر بسیاری از نویسندگان به نحو کافی نوشته اند که هر یک بجای خود قابل توجه است.

در ایتالیا نیز رمان نویسهای مهمی بوده و هستند که از جمله «رمان کلفت» Cervantes «سروانتس» بسیار خوبی است و در انگلستان (Walter Scott) «والتر اسکات» که تاریخ ملی را بعنوان بیانات تخیلی نگاشته است و از این قبل است (Waverley) «واورلی» و (Ivande) «ایواند»

و (Charles Dickens) «شارل دیکنز» در امریکا (Fenimore Cooper) «فنی مور کوپر» و در آلمان (Hoffmann) «هوفمان» و (Goethe) «گتته» و در ایتالیا (Boccace) «بوکاس» و (Manzoni) «مانزونی» ما بروسی از نویسندگان معروف رمان بشمار آمده اند.

در ایران رمانها نیکه بدو با مکتبی دقیق برای صرف اوقات نوشته شده است کتب اسکندرنامه و رموز حزه و شمس طمرا و صمی مکتب دیگر بوده است ولی رمانیکه از نقطه نظر شعر و شاعری نثری و رزمی کمال اهمیت را دارا است شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه و لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد نظامی است که در باب شعریت بتفصیل از آنها بحث خواهد شد و اخیراً رمان در ایران اهمیت وافیه یافته و بیشتر از متزجین رمان های معروف فرانسه و انگلیس و آلمان را ترجمه مینمایند و بعضی از افکار خوب هم پیدا میشود که تصنیف رمانهای شیرین نموده اند لکن هنوز آن تقصیر را که بیان و توضیح داده شد رمان نویسه و صاحبان قلم ایرانی در نظر دقیق در پی آورده اند تا بدین وسیله از هر جهت هم موجبات آموزش کار برافراهم سازد و هم انواع تعلیمات را سبب گردد - چیزیکه روشنی بخش است آنست که چون اغلب افکار برمانهای خارجه مشغول و انواع رمانهای مهم ترجمه میشود طبعاً افکار قوامی قوییم یافته و طباع استحقاقی متین خواهد گرفت و در نتیجه بمقصد منظور نا بل خراهم شد.

## فصل دوم - حکایت Nouvelles

۳۴۱ - حکایت در لغت بمعنی نقل است و قومی آنرا بمعنی اخبار دانسته اند و در نزد نحویین عبارت از ایراد لفظی است که تکلم گردیده بر حسب آنچه وارد شده و بطوریکه متأخرین از ادباء مصر و بیروت با توجه به ادبیات اروپا تعریف نموده اند حکایت عبارت است از يك نوع تألیف و نگارش ادبی که وسعت بیارت در آن نسبت برهان کمتر و مسائل منقوله ممکن است صدق باشد و با کذب ولی در هر صورت میبایست بنحوی در رشته تحریر در آید که مطلوب واقع گشته و سامع را خوش آید و در بین ادباء ایران اول رتبه در نگارش حکایات را شیخ سعدی یافته که کتاب گلستان او بهترین برهان است و عموم ادباء را به برتری آن اذعان ولی ادباء دیگری نیز حکایات شیرین نگاشته اند از جمله قاضی و محمد الدواه نشاط که هر يك بخوبی از عهد بر آمده اند و من باب مثل یکی از حکایات نشاط را نقل نمینمائیم

حکایتی از احتیاج عید و استغنائی مولی است

دشمن روی ملک در قید صاحب جمالی داشت و از فوق بردارش وحشی و خال - متوجع آنکه یارش نیز مدید از وی متع گرد و از صحن حرس شود - یحیی گفتش ای سلیم تو بخت آن شایسته ای که او را چه افتاده است که بدین منایل نایستد باشد - اگر با دیگرانش که نظری بیک دارند و صورتی بمنزله تو دارند اندک دوری

که گفته اند العجالة بالجماعة ( فرد )

هر که زنی جنس خود را طالب است بد زینک و نیک از بد طاریست

پادشاه با گدا دواز نگر دو ، عاشق مشرق یار یار د گشت آری ای عزیز ما بین افراد هر جنس حاجت در کار است ولی خفت حسیه از جنس ایراد نیست - مشرق را از جنس عاشق مدان و غذا را از منخ بده خواند لیس حکمتله شیخ حدائق شریک خواهد و پادشاه سوم نگیرد - حسن طریم خود بیست است و بی مشوع بی باری و این هر دو در حکایت عشق و بدگی حرام است - بده جدا حکه محتاج تر مقلد عاشق جدا نکه داشت تر نیکو تر

چشم نیکو بین طلب روی نگو در کار نیست آنکه ما روی نگو بگو بود هر بار نیست و با همه دشتی و احتیاج شکست بافتد عاقل مشرق را محتاج خود پیدا و مدد غذا را حسب خود شناسد گدا محتاج ثروت است و شاه محتاج حاجت گدا - رباعی یارم که بگوئی همه با ظلمت اوست درها را بگو که طالب روی نگو است و دشتی من عیب ممکن نیک بین شاید که مرا دوست چمن دارد دوست

این نوع در قرن ۱۳ در مملکت فرانسه اهمیت مخصوص یافته و بین العامة شایع و طرف توجه واقع گشته و هینسرن Heptameron یکی از حکایات نویس های مهم قرن ۱۶ بوده است که برای دوک باواریا با زبان فصیح و بلیغ حکایاتی بسندیده نگاشته است ولی چون بتجدیل بی فایده قائل بود مورد نند بیان واقع گردید و در قرن (۱۷) سنارون Seneiron هشت حکایت غم انگیز و فرح آمیز را نوشته است که از هر جهت مورد اهمیت واقع گردیده است و در قرن ۱۸ فلوران (Floran) حکایات بسندیده نگاشته است

تنبیه - بکنوع دیگری صورت حکایت در فرانسه منبوع افتاده که آنرا قابل (Fable) گفته اند و این نوع از رشته روایات شاعرانه و تخیل است و مخصوصاً بیشتر بدظم در آورده اند که در باب شعریات مورد بحث خواهد شد گرچه با مراجعه بیابان امثال از آن نوع نیز بشمار میاید

## فصل سوم - قصه Conte

۳۴۲ - قصه در لغت بیان واقعه را گویند و در اصطلاح متأخرین و ادباء فرانسه عبارت است از بیان مختصر سرگذشت های شوخ و مضحك و یا مطالبی که موجب حیرت فکری سامع گردد و آن تشخیص داده شده است بقصص حیرت آمیز و فلسفی و آموز گداری و بهترین نمونه که میتوان بدان مراجعه نمود کتاب الف لیله است که باغلب السنه خارجه ترجمه شده است و اصل آن عبری بوده است و هزار و یک روز را یکی از مصنفین فرانسه پس از توجه بالف لیله نگاشته است ولی توانسته است بدان خوبی از عهده بر آید

## فصل چهارم - امثال

Parabole , Comparaison , Rapprochement

۳۴۳ - مثال بر دو قسم است قسم اول عبارت است از اقوال جاریه موجزه که شبیه مورد اصلی خود باشد چنانچه در بدیع بنمره ۲۶۶ گفته شده است

قسم دوم عبارت است از روایات مختلفه که بلسان حیوانات و جمادات و غیره ایراد گردد که مدار کلام ما است

۳۴۴ - شریخی گفته مثال عبارت است از تأییدی که ظاهر آن را حقیقتی نبوده و باطن آن متضمن حکم شافیه باشد و اجباء فرانسه که مثال را پارابل (Parabole) و یا کمپارزن (Comparaison)

و یا راپروچمان (Rapprochement) گویند چنین تعریف کرده و گفته اند: عبارت است از مقایسات محاری که در تحت رتک های حقیقی خود ظاهر سازد يك فعلی را که نگار می رود وای انبساط و نشان بادت يك حقیقی که از نوع دیگر بشمار آید و با آن يك ارتباط ساده را اتخاذ کنند

مثال را ادباء جدید در تحت امثال ثلاثه در آورده اند

## بحث اول

### در تقسیمات مثل

۳۴۵ - مثال منقسم به سه قسم گردیده (۱) مفروضه ممکنه و فرض ممکن (۲) اخزاعی محال (۳) مخلوط از ممکن و محال

### (۱) فرض ممکن

۳۴۶ - فرض ممکن آنست که مطق و عمل باقل است داده شود و با حکایت از دو جهت فرق نماید اول آنکه مثال را معری یعنی مقصدی باشد و حکایت فاقد آسب دوم آنکه مثال را در امر غیر واقع آورند که چه در خیر امکات باشد برای نمونه مثال ذیل آورده می شود: «صلی الله علیه و آله را شناسی خود را در گردانی افکنده و عاجزانه ما بر برای محبت حواست وی درین ملامت گرفت طفل بشکفت آمده و گفت اول رها نیمی ده و اما که ملائم ممکن - این مندر را برای آن آورده اند که چون کبریا معنی دیدی مدوا سعت آغاز شای و زبان بعلامت نکشانی که رها نمی از شد مقدم بر بند است»



## (۲) امثال مخترعه مستحیله | اختراعی غیر ممکن |

۳۴۷ امثال اختراعی غیر ممکنه آست که بلسان حیوانات و جادات در آید بدین معنی که نطق و عمل بدانهاست داده شود برای ارشاد ناس - مثال از مقدمه کلیات شیخ سعدی : آورده اند که بلبل در باغی پر شاخ و آشیانه داشت اتفاقاً موری ضعیف در زیر آن درخت وطن ساخت و برای چند روزه مقام مسکنی پرناخت بلبل شب و روز گرد گلستان در پرواز آمده و بر بط نغمات و لفریب در آواز آورده مور جمع غنقات بلبل و نهار مشغول گردیده و هزار دستان در چمن باغ با آواز خوش غره گشته بلبل با شاخ گل رمزی میگفت و باد صا در میان غمزی میکرد چون آن مور ضعیف تاز گل و نیاز بلبل مشاهده نمود بزبان حال میگفت از این قبل و قال چه گشاید کار در وقت دیگر پدید آید - چون فصل بهار رفت و موسم خزان در آمد خار جای گل گزمت و زاغ در مقام بلبل نزول کرد باد خزان در وزیدن آمد و برگ درخت ریختن گرمه رخساره برگ زد شد و نفس هوا سرد گشته از کله ایر در میرفت و از غریل هوا کافوری بیخت تا گاه بلبل در باغ آمد نه گل دید و نه بری منیل شنید و با تش با هزار دستان لال بماند نه گل که جمال او بیند و نه سیره که در حکمال او نگرند از بی برگی طاقش طاق شد و از بیوائی از نوا فرو ماند پادش آمد که نه آخر روزی موری در زیر این درخت خانه داشت و خانه جمع میکرد امروز حاجت بد و برم و بسبب قرب فار و حق جوار چیزی طلب حکم بلبل گزمت پیش مور بد و روزه رفت و گفت ای هر پر سخاوت نشان بختیار بست و سر ما به کا مسکاری من عمر عزیز خود را بفاتک میگذاشتم و تو زیر کسی میگردی و ذخیره می آید و غنی چه شود اگر امروز نصیبی از آن کرامت حکمی مور گفت تو شب و روز در قال پردی و من در حال تو لحظه در طراوت گل مشغول بودی و دمی بظاوه بهار نمیدانستی که هر بهار پرا خزان و هر راه را پایانی باشد - ای هر یزان قصه بلبل بشنود و صورت حال خود بدان حمل کند و بداند که هر حیاتی را معانی در پی است و هر مصالی را فراغی از غلبه صافی حیات بی درد نیست و اطلالی بقای بی برد قاتله اگر قدم در راه طلب نهید آن الا برار قی نیم بر خوانید که جزای شماست - و اگر درخت در حکوی سبب میکشید و آن الفجار و قتی جعیم

بشیرید که برای شماست - در چهار دبا چون ملل غافل باشد و در مروه دیا بر راعت طاعت اجتهاد نمایند که اند یا مروه الا حره - تا چون هر صحر حراں حوت در رند چون مور با دایهای عمل صالح سوراخ گور در آید کار تان فرموده اند بیهک کار ما شید تا در آروز که شمار ادا وقت الزامه پرواز حکم و پروا مال لبس لوفتها کار به مار کند و حکوس القاره پنبای و از طیش آفتاب قیامت مرها در جوشش آید و از جیت معج صور دلها در غروش مژده و باشد و پشت دست لبر و دمان نحر مگر بد که چنین دوری در پیش دارید که در این دو روزه مملکت نوشته حاصل کنید عهد شکید و دجیره عهد که روز قیامت دوری باشد که خلافت زمین و ملک آسان منیر و منکر باشد ایضا نرسان و اولیا لردان و مقربان و صاحبان دستان ﴿فصله﴾

گر بسحر خطاب تهر و مند • اسارا چه جای معرفت است

برده از روی لطف گو برمار • کاشعیا را ابد معرفت است

اگر امروز از موره دنیا نوشته بر داری فردا به پشت مروه آتی

## (۳) امثال مخلوط از ممکن و محال

۳۴۸ - امثال مخلوط از تکن و محال آست که نطق و عمل مذاطقی و غیر ناطق داده شود و این قبیل امثال در کتب و دمنه بسیار است تنبیه - بنحو یسکه امثال تعریف شد در ادبیات ایران و ل (Fable) جزء امثال بشمار می آید

## بحث ثانی

## در شروط مثل

۳۴۹ - مثل را چهار شرط است (۱) عدم تعقید در اشاء بطوریکه خواننده مقصود را سهولت در یابد (۲) دوری جتن از بیانات مسوب و حمل (۳) سلیس بودن عبارات بطوریکه موجب استیلاج سامع گشته و جهل کلام و پرا خوش آید (۴) تنوع در بیان

۳۵۰ - کر چه مثل امر بستم عر واقع اسکن مر نگارنده است

که وجوه مشابهت با حقیقت را پیوسته منظور دارد چنانچه هرگاه بزبان شیر سخن گفته شود باید نظر نزرگواری را ملحوظ داشت و در صورت صحبت از حصار باید بردباری و حق را در نظر گرفت و چنانچه حیل وری پرویا و تملق به گریه و دغا داری سبک و تواضع به بنفشه و کبر پسر و شدت بیاد نسبت داده شود و غیره.

۳۵۱ - شرط دیگر در مثل مغزیست و آن عبارت است از بیان مقصود مثل بطوریکه ظنی حاصلی شود که نتیجه مثل اخبار از جمله در حیوانات و یا مجاورت سببی است تالیس از آن موی عرض مقصود انصراف حاصل شود.

تنبيه - در مغزی شرط است ادبی بودن آن بنحویکه انسان با مراعات بودن شرط مرپور از جاده نصیلت خارج نشود و نیز باید واضح و موجز باشد و نیز لازم است این نکته شش خنه شود که گرچه عادتاً مغزی در آخر مثل ذکر شود زیرا که مغزی فی الواقع نتیجه است و نتیجه باید در آخر گرفته شود لیکن با حصول بعضی از جهات از قبیل لزوم تنبيه و جلب خاطر سامع در صدر مثل نیز توان ذکر نمود و بیشتر از اوقات مغزی از زبان بهائیم و یا اشخاصی که ایراد مثل میکنند آورده شود که موجب ازدیاد رونق مثل گردد.

مثال بقلم مؤلف ترجمه و ما خود از لاقتن

کسیرا که دور پیش است دلیل پیش است و شب تخی حکایت کرد و پیش است برة از طنر با دله کایش در کشکشان افغان و غیزان کنار جو یاری رسید و آب گوارانی دید - کمرشید که جرجا برتشد تا جامه عافیت پیوندد در آن حال گرگر

رویه دار یک در پس شک و طی طریق مسود و را بد و رحت مد آن مو کشد و گفت ای گوسپند جوان و ای حیوان ما توان این حصار از حکایت باقی که گل آوردن جوی من شتافتی بداستی که هر قل رشتی را معارانی و چس میل را مک فایست.

ره گشتا که ای نهشته بر

هستم از بدگان آن خسرو

لحمه افس خشم فرو تکان و بچشم محکرمه بدین تا توان نظر افکند و بصران عداوت حاکم را مشاهده کن و سخن را پنج تا روشن افکند که این تا توان را نصیری بست. حرف غل از آنکه تنگیم بی اختیار نموده و قرار از حکم روده که خود مدری موحه بشماراید. جائیرا که برگزیم تا آبخور شاهانه است درج محبت است و باین طریق آب است بدین عنوان آوردن آب بگل هیچ میرانی میر نگردد. حیوان دریده گفت ای پیش بر من مسلم است که یک سال پیش با در کتاب این کار تا حصار قیام سودی. گفت در آن زمان مرا بردی نبود و از هم بر جود نیامده بودم. گفت اگر تو آن پیشی را درت روده. گفت سالبه با تظاه موضوع است که مرا برادری نیست. گفت در این صورت نهادت بریان و سگان تو برمانی قاطع است که یکی از بستگان این صل تا سرا را جا آورده و بر من است که با مرخص قیام و بهجازات تو اضماع سایم. این گفت و سری وی دود و از هوش درید. بدون آنکه بیان جدید حریف صوب انتظاری کلیده و فسادنی ساید.

## بحث ثالث

### در فواید مثل

۳۵۲ - در صورت مستحکام سبک مثل را فواید زیاد است اول آنکه مثل موجب تزیین مال و ترویج خاطر شود مثلاً این مثل سب موعظه مردم و ارشاد آنها راه راست بود.

ثانیاً - سبب بصیرت مستبصرین است و بدین وسیله است که انسان بی نزواقص خود برده و در مقام اصلاح معاصی و اعمال نکوهیده

خو بشن بر آید

۳۵۳ - تاریخ مثل قدیم و واضح آن تا معلوم است و قدیم ترین مثل را که تاریخ ضبط و ذکر نموده مثل اشجار است که در فصل ناسع از سفر قضات در تورات « یونام » پسر کرچك « جدعون » برای اهل سلیم « نابلس » آورده و ذیلا درج میشود

ابی ملك برا در یونام سالها سلطنت بر اهل نابلس داشت و نام برا در های خود را مقتول ساخت جز یونام که از چنك او بگریخت و بسوی جبال « کرزیم » بر رفت و اهل نابلس را که در دامنه سكوه مجتمع بودند آواز داد که بمن گوش دهید تا خدا بشنا گوش دهد پس آنکه بمثل ذیل شروع نمود

« زمانی اشجار بقصد آنکه پادشاهی برای خود انتخاب نمایند بکوشش در آمده گرد و درخت زیتون جمع شده و بدر تمکیم نمودند که پادشاهی اشجار را قبول نمایند وی جواب گفت قبول این تقاضا چگونه خواهد شد که من روغن خود را که بسبب آن خدا و خلق کریم دارند ترك کرده پادشاهی شما را قبول نمایم پس آنکه بدو رخد امیر همان مقاله اظهار گردید وی نیز تقاضای آنها را رد نموده و گفت بطور شیرینی و لذت خود را ترك گویم و قبول پادشاهی نمایم پس مطلب را نزد تارك بردید وی جواب داد شود که شیرینی خود را که موجب عزت خدا و خلق است دست کتم و میل سلطنت نمایم نوبت بخار رسیده وی بگفت هر گاه بخواهید من سلطنت شما را قبول نمایم باید بشنا به من پنا گیرد مگر آتش از خار بیرون آید و سرهای آزاد لبنان را بسوزاند ، مقصود از اشجار در این مثال پادشاهان مقتول یونام و از بونه خار مقصود ابی ملك است و از آتش ظلم و تعدی که اهل نابلس را فرا گرفت .

تفسیر - « Parable » مثل يك نوع مخصوص تعلیمات مکتب مقدس است از قبیل « بچه مسرف » ( L'enfant prodigue ) و سامری نکو

( bon Samaritain ) و مستخدم درخت مو و غیره -

در ادبیات جدید آلمان ها مخصوصاً آلمانی سابق امثال داده اند که ( Lessing ) لسن و ( Herder ) هر در و ( Krummacher ) کروماشر ، لا خنف من موفقیت حاصل نموده اند که ( Providence ) قادر متعال و ( La mère et la fille ) مادر و دختر و ( L'exilé ) « غریب » را با انشائی مخصوص و شیرین بنگارند

## فن ثالث

### در مقامات

۳۵۴ - مقامه در لغت عبارت است از مقدم که محل قیام است و مجازاً بجای مجلس و مکان استعمال شده است و کثرت استعمال این باب نموده است که بجای لیس در مقامه گفته شود چنانچه ما بها مجلس نیز گفته اند و تا آنجا که اجرا در محلی مرموز از خط و مواظ و امثال آن اقامه می شود مقامه گفته اند چنانچه آرا مجلس نیز گویند « مقامات خطباء و مجلس فصاحت » و در اصطلاح عبارت است از کثرت مکمل دارای حسن ذیبت و حائز صنعتی دلنشین و متضمن اکات ادبیه بوده باشد و مدار آن بر روایت لطیفه است که بعضی از روایات نسبت داده شده است و واقع آن است داده می شود یکی از ادباء و مقصود از آن سالی جمع بودن درر الدلط و عرو و شرارد است و بوا در کلام از نظرم « منور است صلا از دگر » و مانند بقیه و دقیق ادبیه مانند رسائل مینکره و حظه های



دا نشنداده و موعظه هاى غم انگيز و مصحكات اهو به فرح آميز .  
 ۳۵۵ - خواص مقامات مانند خواص روايات عاده است جز  
 آنكه در مقامه لطافتى بر دامنه تر و اوسع در تفنن و اوقع در دل  
 را اقتضا مينمايد بنا بر اين نگارنده مقامه بايد نگارش خود را به  
 بنايى تركيبات و فرايد اسلوب بگو مزين ساخته و بحكم بر ما به و  
 نوادر بلند پايه متنوعه تنظيم كند با اختيار معننى دقيقه و الفاظ  
 رقيقه كه متناسب و مطابق با معنى مزبور بوده باشد  
 قابله - بايد دانست كه مقامه با مقاميكه در انجا انشاد شده است  
 نسبت داده شود بنا بر اين گفته شده است مقامه حليه و يا موصليه از باب  
 آنكه محل انشاء آن حلب و يا موصل بوده است و كاه نسبت به  
 مروى عنه داده مى شود چنانكه مقامه قراذ و يا صوفى گفته شده  
 است بواسطه آنكه مروى عنه قراذ نام و يا صوفى نام بوده است  
 و ممكن است كه كاه نسبت داده شود بعضى از وقايع روايت چنانكه  
 مقامه ميت و يا مقامه غازى گفته اند و از همين قبيل است ساير مقامات  
 ۳۵۶ - بى كو است كه مقامه مثل شود بمرديكه مستجمع صفات  
 جميله و صاحب نفس مكريم و خلق حليم بوده و سردى و گرمى دنيا را  
 بواسطه مسافرت هاى متواليه چشيده و بىك و بدروز كار را ديده و  
 داراى گفتار شيرين و بيانات نمكين باشد و در هر مقام رعبيت  
 اصول ادب را بجا آورده و در الفاظ و غرر معانى را بكار برد مثل  
 مقامه حارث بن امام در مقامات حريرى و عيسى بن هاشم در  
 مقامات بديعيه

۳۵۷ - حق مروى عنه است كه در كلام متفكه و در امور صاحب  
 نظر و از بلده به بلده ديكر سير نموده و تنوع بيان و شيرى كلام  
 و تشبيهات دقيقه و استعارات رقيقه و تعبيرات ربا معطلس را  
 به دبناى معننى و بيان مزين ساخته كه متوقف در موافق تنظيم  
 گردد و كاه بمنبر خطابه سمود كند و بىك مى خود را بلند سازد و  
 كاهى در مقام رفتار امر را بدل تنگى اندازد و كاه طلب فهم كند  
 و كاه سمود كرده و كاهى نزول نمايد و غيره  
 ۳۵۸ - اقسام مقامه از اقسام روايت عرقى به اندك تفاوت اين مقامه  
 را جدوى و عقده و بختاى مقرر است چنانكه آخر مقامه مرين  
 به ادبيات هزليه شود و بهمين جهت فى الواقع مقامه از تنوعات روايت  
 مشهور آيد گرچه بدليل طمعت آن مى محسوس بشمرده شده است  
 ۳۵۹ - نصر نايكه مقامه برى عيسى علماء و دانشه معا نخبه  
 داده شده است لهذا لائق است سروده انشاء عالى و مخزع اين هى بديع  
 الزمان مديانى است كه قريب چهار صد مقامه انشاء نموده است و  
 تمام آنها با الفاظ تازه بزرديك مهم و مجمع هاى دل نشين كه موجب  
 تفنن گردد مزين است و بررسى و رسي مقامات حيدى نوشته شده  
 است كه داراى آن اندازه اهميتى را كه مقامات حريرى در برد  
 ادباء حاصل نموده است مى باشد

### فن ذاك

Description در وصف

۳۶۰ - منظور بىكه در نمره (۵۸) اصول علم انشاء ذكر شده است

صفت عبارت است از مفرد آنیکه برای بیان موصوف و تمجین یا تنبیح آن وسیع گردیده است لکن بسیاری از اوقات دایره این صفات توسعه حاصل نماید بطوریکه نگارنده برای ایضاح غرضی از اغراض بیابان کیفیات و خواص آن تصرفات لازمه را مقتضی میداند و در این موقع وصف بصورت فن از فنون انشائی طاهر و بدو مکرر اصول آن میبادرت چست می شود

۳۶۱ - وصف عبارت است از بیان حال یا نقاشی موصوف بطوریکه بشیئی منظور جان داده و آن را در نظر خواننده مجسم و محسوس نماید - يك وصفی واقعاً فصیح نخواهد بود جز آنکه با يك نحو تأثرانی شئی منظور و تمام جهات مهمه آن ذکر گردد - فنلن ( Fenelon ) ادیب و حکیم دانشمند معروف فرانسه گفته است که « عقل قوی و هوش فطری بکنفر نویسنده اقتضای نماید نقاشی و روح دادن بشیئی مطلوب و منظور بکه قلم بتوصیف آن برداشته میشود »

۳۶۲ - قاعده عمومی در وصف آنستکه نگارنده و یا ناظر توجه اساسی خود را بمواقع و موارد نماید و آن را با مربوط است بتاریخ که در این موقع فقط بعضی از قسمتهای مختصر و مفید بکه مورد جلوه شده است و توجه خواننده را جلب میتواند نمود باید اکتفا کرد بدون آنکه سبب تأخیر ذکر تاریخ گردد مگر نویسنده به بعضی مسائل مهمه تصادف کند که وصف تفصیلی را ملزم شود و یا مربوط است بخطابه که در این موقع خطیب قسمتهائی که بیشتر طرف توجه و احتیاج است انتخاب و اتخاذ می نماید

و پس از جلب خاطر سامعین بقدر کفایت خطیب باید انصراف از وصف چست و مذکر مطلب پردازد و یا مربوط است تخیلات ادبیه و شاعرانه که نویسنده متوجه شود به تخیلات متوالیه و تزیینات انشائی و در این مواقع است که منشی میتواند نظریات مشتمع و افکار درخشان را بکار برده قویاً جلب افکار سامعین را بنماید و در اشعار تخیلات ادبی بیشتر مورد استعمال است که بموقع خود در قسمت شعریات تفصیلاً ذکر و شرح آن داده خواهد شد و این نکته نیز ناگفته نماند که ذکر حقیقت و راستی و شبه حقیقت چنانچه در روایات منظور افتاده و بیست شد در اوصاف نیز میبایستی کاملاً طرف توجه واقع و منظور افتد

۳۶۳ - بهترین طریقه برای آنستکه وصفی مورد توجه و در انظار مستمعین واقع شود آنست که اولاً نگارنده خود را مکلف دارد موارد اهم و قیمت هائیکه بیشتر مطلوب و مؤثر در قلوب واقع میشود انتخاب و زده مکرر کلیه زواید بکه موجب ملال خاطر میگردد اجتناب نماید و بایست از تقلید برخی رمان نویسهای بکه بسط در کلام را بدرجه اسهاب رسانند دوری جست چه آنستکه دیده شده است اغلب انسان را وارد يك محبت می نمایند چرا آنکه در تمام دخمه های آن محل عبور داده و حق ریر و روی شرب و آبها را نشان می دهند بدون آنکه احتیاج آنها را و دارماین اندازه اطباء کلام نماید و یا آنکه کلی را وصف میکنند بشعوب بکه زیر و رو نموده کیفیات آن را در مد نظر گرفته و در نتیجه خواننده را از آن

آن متصرف میدارند

ثانیاً حق الامکانت نگارنده باید متوجه مراقب متباینه و تنوعات  
شبی موصوف گردد زیرا که این نوع از بیان موجب رونق کلام و  
حصول زینت فکر و اردیاد غیله و تجسم شبی مطلوب گردد چنانچه  
رنك آمیزی و سایه و روشنی در نقاشی سبب آثار مستجمله و ترویج  
روح شده مطلوب را جسم سازد و فی الواقع بدین جهت است که  
نقاش ماهر در يك صفحه که جز کاغذ و رنك چیزی دیگر نیست  
بواسطه حسن ترکیب و محسنات تلفیق الوان و حفظ جهات تنوع در  
بکار بردن قلم و بالتبعه بملا حظه سایه و روشن های طبیعی بوی  
موصوف را در نظر ناظرین مجسم مینماید که کوئی مطلوب منظور  
با وی سخن گفته و دارای روح و حرکت است همینطور نویسنده لازم  
است ماهرانه بواسطه رنك آمیزی الفاظ و معانی و بکار بردن  
مناهی بدیعه و توجه بجهات مختلفه و متباینه نوعی اختلاط را بسط  
و مطلب را بیان نماید که خواننده شبی منظور را گرچه غایب از  
نظر باشد معاینه و مشاهده نماید و حق میتوان گفت که با بکار  
بردن تنوعات بیابیه بتوسط الفاظ و معانی بعلت وسعت میدان تخیلات  
و رنك های بدیعه بهتر از دانش ممکن است موضوع منظور را تجسم  
داد خصوص آنکه بدین وسیله منشی قادر است هم چیزهای ظاهری  
را و هم چیزهای باطنی را نقاشی و بعبارة اخیری هم توصیف محسوسات  
میکند و هم معقولات که قلم نقاشی در این مقولات کند است و ما  
خلا برای آنکه در این مورد خاطر خوانندگان تا درجه از قدرت

الوان و تنوعات بیابیه آگاهی حاصل نمیداند ذکر یک قسمت از  
دیباچه گلستان که مضافست مقدمه توصیف ازهار نموده اکثراً مینمائیم  
در فصل ربع که آثار صراحت برآر میده و ایام دولت ورد رسیده (مست)  
پیراهن بر لک بر در جاپد ● چون سبزه بیدار گشت ● (مست)  
اول اودی چشت ماه جلالی ● ملل گورده بر عمارت ●  
بر گل سرخ از نم او قاده لالی ● صبر عرف بر در شاهد عیان ●  
شب را در بستان با پیشانی از دوستان اتفاق بیت اندر موصی حوش و حره و درختان  
دلکش سر در هم گفتی خورده مینا بر خاکش ریخت و غنچه زریه را نازکش آویخت (مست)  
رو صفا ماه مهر ها سال ● در خانه صبح طبر ها مردون ●  
آن پر از لاله های رنگارنگ ● وین پر از میوه های گوناگون ●

ثالثاً - نکته که لازم است کاملاً مراعات شود آنست که نگارنده  
وصف باید يك نظر عمومی و جامع بطور احوال است بموصوف اتخاذ  
نماید پس آنکه نظر مزبور را متناسب اختلاف اجزاء موصوف تقسیم  
میکند و آن یا به تناسب ورود اجزاء است: چنانچه منلاً مباشر وصف  
بك حربی بدو توجه بذکر حال فریفتن نموده آنکه وصف واقعه را  
بر حسب ظروف و ترتیب احوال طبیعی نماید و از همین قرار است  
وصف اجتماعات و اعیاد و اسفار و عوالم و امثال آن و یا تقدیم  
اهم اجزاء و بیانات آنچه نویسنده متعده می نماید و بیشتر مبالغت  
مراحم و موصوف مناسب دارد و شد وصف بلاد و مدن و انبیه و کوه ها  
و مناظر را شفه

(تنبیه) ادبای ایران در مرحله نظم و تخیلات شاعرانه او صافی نه  
اعلا درجه بلند و مهم برشته تحریر در آورده اند که از حد افروزی است



ولی همایند انداره متاسفانه کمتر دیده شده است که بزرگ قلم توصیف گرفته باشند و کرهم منشور جبری تک شده در همان طریقه تحلیلی را از دست نداده و از سبک بیان شعری کمتر بخارج شده اند و چون باب اوصاف در قسمت شریات عنوانی مخصوص دارد لهذا از بیان امثله شعریه در این موقع خود داری و خاطر قارئین را متوجه فصل مخصوص شریات میکنیم و فعلا در این قسمت امثله چند منشوراً از قدما و متأخرین و ترجمه از چند قطعه از اوصاف ادبای فرانسه را ذکر می نمائیم تا مطالعه کنندگان با انطباق با اصول مذکوره هریک طریقه را که پسند آورند انتخاب نمایند

(۱) \* وصف شیراز بقلم معتمد الدوله نشاط \*

ساحت فارس و سراد شیراز شخص ناظر را اگر بجای دیده و مردم ممکن ملحوظ دارد چنانچه خطه خنای شیراز که بر خط نو خطان خنای و طراز خط خطا حکتبد خنای جان فضايش طرب آمیز و هوای دلگشایش نشاط انگیز است شکر از رشك لب شهرين بابتش لا حول و تان و افه اکبر گویند بلك است - و نیم صبا تا کتب شمیم هوا نماید در فضايش با درك

منايش مهر بختی و عذوه ساز است • هوايش مایه مهر و نیاز است  
مواج عاشقان را مهر بند است • مراج دلبران را غار فرما  
در آتش سكببت شراب نهاده و بخاکش قوت اطراب داده اند، هماغه آب از غلج طع جوانان نكته دانتش عزم تواری داشته که فراتشان شامش همواره مسلسل کرده اند، و یا خاک از مقابل تمکین پیران روشن و دانتش شرم آورده که خورای تابی بر بیخشی از بساط سبزه پیوسته قباب بسته - خاک مصلایش کوی ملك اذ فرست که از پی سوره بنگاك افتاده - و چشمه آب رهسپار مسم زلال کوثر است که آنها بطبع نیز بهره داده از مردم آن سواد مهر که چشم امکن سواد مردم چشم دانتش و نکته دانتش از اهل آن دیار مهر حکمی نظر کنی - و روشن ضمیر پیری با خور و جوان نیست

مهما رايت القوم قد حزنوا بالوجه في الشباب ويا السرفي المشيب خاف الجمال اذا حات ختلوطهم من خد هم يظرو في سرهم يغيب مردمش بدار سال لطف و خوش روئی و آیف و مهر باشد که بکسور روپان اجمال مردمش مشغول از دست داده رسم جور و حد دادند گفتی که طبع رجب و ناهید هم سرشته و طبعت با حکمتش گفته - زیرا که از باب حسن و دانتش در عین تفکس در طریقه و طریا و اصحاب طرش در حالت اطراب با ادب - عرصه باغ و سنان هر صبح و شام از گل رخسار سرو اندام اجسی است و ساحت کاج و ششگل از طلق های گن و حسن جمی - ریت کاج را از شاخ آورد - و طراز باغ را از کاج

هر جا بکسی - بره است از گلی گلی طلق دلیری بس دل  
ولی ناز پروردگان کاج را در مشاهده شادمان باغ از عارض گل اعراس است و بر قامت سرو اخراخی که هر جا مثالی از طاعت ماست در پس صد پرده مایه نه بر سر شاخسار - و هر کجا کنای از این قامت دارا است - در دل صاحب طریقه در گل جو یار - گاه جعد کا گل آشت پریشان - دل را از حد این علم جوید  
برك بر سکت را گرفته پیچ پیچ ریز هر رگ چه داری هیچ هیچ  
سکواسیر هر غم بر گم دلی حضور هر رگت دلی را بر دلی  
و گاه با عهه سلك دلی بلك دلی غمچه رحمت آورده گویند - اگر مثالی از لب های چه شد - در سخن ناگه سخن بپرد - و اگر مانند این لب جان وانی - حکمتا و عدت  
وقت کین بیدر جیب حد بدت

مهما وانت نرجا كا الطرف ذي الحور

ند فی الیها و قرونو النظره الشور  
باشد او مانند این چشمان است  
در نگاه لطف ناگه چشم کو  
ت حد آن عذری بر غایت از عارض دلیر گشاده شمع از گیسو سیم صابرا حاروت  
د و گاه از نگاهی گل پر گل و شرمه دارد - و گاه بر طراوت باغ و فرشی سحاب  
حد - عی گوید از و جاری  
ولی یارش جو ما تا مهر با است

که هر که پندش گریان بخندد گهی گریان گهی تالان پسندد

ما خود از بوسه عذرا را

### (۲) در وصف شیطان

یکی از این طغیان دشت عسکره ماه آسمان، ننگاری که مالدیرا بگامی مفتون نمود. قه  
دین و دل آفت عقل و مایل بود. حسیله که جمالتش مثال از دایره صبر و شکیب  
بر می داشت و مرشد را که عشق با او در بر می داشت. حال مشکلی بر چه کرد. گوی  
راه آدم میزد و زلف طبرین بر سیمین بنا گشتش پند بر پای شیطان می نهاد. غد گنگوشت  
فالغ دل لاله اسیر. قد موزونش آبیاب سر شکستگی سرو صنوبر. لعل آبدارش آتش  
پاوه و قلب عشاق را سوزانده تر از شراره. از شعاع جبینش روز مهر و ماه سیاه. وصف  
مزکانش بر هم زن صد فوج سیاه. ابروی پیوسته اش چون قوس قزح با کمان. بینی ظریف  
شاخه بان. چشمش جاده وی راه دن. دهانش انگین شکر شکری. چاه دندانش دندان  
دله. سختش حل ملنگها. بلورین غیبش سر چرخه نور و روشنی بخش نود یک و دو و  
دعاش چون در رخساره و فروزانده. و گوهر تابش به پشت گری آتش زنده  
یا ضی کردن و سواد گیسو بال جبریل و پر پرستو. سینه اش مرمری و صاف. یا روح  
قلب و اتصال. یفانی گشاده. منصرف داد صباحت و ملاحت داده

صورت گرفته معنی خوبی و دلبری از روی آن فرشته و از روی آن پری  
اگر لب و یریش مشکلی بلب بالا میرسد میخواهد بگوید دست و س کیرا آب زندگانی  
نست و چون من در این راه نرفته کام بی است. و باین شایل و رخسار اگر آن رشک  
لستان فرخار اندکی منور بود و با عجب و غرور رفتار مینمود همه او را منور میدانستند  
و بار ناز و تحسینش را بدوش میزد و نیاز میگذاشتند. چون زمره زهره رب الروح حسن و  
جمالتش میخواستند. بدو میبش میگفتند. و بر صدر کمالش می نشاندند ۹۹ سخن کوتاه  
این ماه مجلس پیران بنا بر نیک ارشوان دور کرده نه چنان فراخ که هیئت و اخلاص را  
منور دارد و محسنات آن اصنافی لطیفه را در پرده حساب گذارد. بلی از مفضل فرمود  
و شلوازی زرد و کوتاه پوشیده و حفظ و گوی عاج یا دوخته زین و جراج یعنی دو  
پستان را نوار سبزی از چپ و راست در پیش سینه بل دوخته. چون مال داری که بختی

فره حام در دو صره حریر دجدره کرده و اندوخته باشد. سر پراق آریشمی پس گل  
رنگی بد و پی خود از ساق ناز و پیچیده. همانا ال بود و بر خلاف سبک دشت درازی  
بکمر داشت و گاه گاه آن دست لطیف را روی قبه دشت میگذاشت. کلاه طریقه زمانه  
ایرینم گلی در نود یکی او در چمن دیده میشد که المی از بر سجد بر آن صفت کرده بود  
و ان الوان مختلفه با هم بعضی خاص جلوه مینمودند. و شت است که این کلاه اسریت  
در غور آن سرو منحصراً سومی شمس و غمر و آن حور مثال که جمالتش را طور احوال شرح  
دادیم می نمود که نوزده سال دارد.

### (۳) ایضاً از بوسه عذرا (وصف جنگلی)

اتفاقی طریقی و شوارح در این ناحیه با امر حاج و بی علامت بود و مسافر را در حصد  
قصد می یافتند. بدینسان مسافر چون ندیدی راه رسید مهر جهان تاب نیز در حجاب اقی  
جای گزید. اما هنوز سرخی و شمع آن در بالای درختهای شد سگن دیده میشد  
و جلوه منحصراً داشت اشجار و ترموند و ما با آن اشته نشاء اما چون دیو میطر میآمد  
که راه آسمان پیش گرفته. و ملی با لارده ... قه و نیک درختان مورد روش. ولی در آنها  
بواسطه تراکم اوراق و اخصان تار و پود و ظلماتی شده بود. و الوان لاله و گلکهای حراش آن  
جنگل وسیع که روز هر گونه درخشندگی داشت اوقات در طر مسافر محسوس و منور میبود  
و اتفاقاً از جنبش نسیم شاخها را حرکتی. و به از گری هوا ظهور خوش الحان را سر و  
صدائی. ارامی و سکونت و حسی انگیزی آن ناحیه را ارا گرفته. و دشتی عظم  
بدیدار شده ۱۱۱ گاهی صدای بال و پر درعان شده میشد که از فرط عطش یقانه  
پریده و خود را به شاخها و برگها میزدند ... و گاهی آوای موم شده بر موم مسافر  
مهموم میارود. زمانی است او را بزمه سماع از رفتار بار میباشند و از آن پس هر رحمت  
دستی پیش میگذاشت. در بعضی امکنه هم بواسطه روشنی صفت اشجار سایه امکنه  
و جنگل های مزب تشکیل داده و اشکال صفت و عرب میطر میآمد و صورت هر لاک  
منصور میگردد. و چنان میبود که صفتها را آن مسافر جمله سدا بد که او را در نماید.  
اما مسافر ...

(۴) مأخوذ و ترجمه شده از یک صحنه شاتو براند (Chateaubriande)

### بقلم مؤلف را جع با شيبه طيور

و بعد آنکه اژدها با قنار خلعت نوروزی مفتخر و قباى دياى برگهاى زمردين رنگ  
در بر نموده و تاج با عظمت ششگانه بر سر نهادند و از آن کارگر بکار افتاده و هر  
يکى کار پراى خود اختيار نمائند - اينان پر هاى بلند سگانه را بسور اخ  
ديوار هاى کهنه برند - آنان مانند پايان ماهر در اطراف پنجره هاى معابد و سگلبا  
و مساجد بنهند - ديشکيان از پشمهاى ميش و پال ماديان ها که در اثر پرايوت  
هاى خار آورفته بر پايند - جسي شاخهاى درختى را بدرختان ديشکر صاب آما قرار  
دهند و برخى چون ناسان پارچه هاى حرير و پريان را بر خار گشته گروهى مانند  
ذيل کاشانه خود را تنظيم و گروه ديشکر گهواره وار لاله خود را استوار دارند  
با ليله هزاران قصر بر پا و هر قصرى بباران اخري آشيانه ايست و هر آشيانه به نديلات  
صور جبهه مزين و در آن تنم هاى درختان نايان و جوجه هاى کوچک خود را در  
آن پنهان دارند - اين جوجه ها پر گرگه و مادر حرکت نمودن بر روى آشيانه را بدانها  
مي آموزد پس آنکه يکى از آنها در کنار کا هواره خود خم و نصيب نگاه و با حالي  
ملو از وحشت و شفق بطرف طبيعت انداخته و خود را بسمت برادران و خواهران خود  
که هنوز اين تماشا گاه با عظمت را ندیده اند پرتاب کند لکن پس از ليله يك دفته  
ديگر بميداي مادر و پدر بدین تماشا گاه با شکوه دعوت گشته و از نعمت خواب خود  
خارج شود - اين پادشاه جوان مملکت هوا که تازه تاج طوقليت بر سر نهاده است با  
کمال رحمت بمرکز آمده آسمان و سب و کله درخت هاى پر موج کاج و پرت کاه  
هاى زبر پا که ملو از فرش هاى زمردين است تماشا میکند - در عين حال موقى که  
جنگل غرم عليم در پذيرايى مهمان جوان جد بد الورود خود حاضر شده و سرور و  
يکمال دارد يك پرده سال خورده که بالهايش و پراترک گفته در جنب جريان آب  
زمين ميچورد و متوکلا على الله در حال ازوارى را با کمال آرامى قلب در کنار نهري  
که نغمه هاى عاشقانه پس ميچورد و درختها هنوز حامل آشيانه و اعقاب نغمه سراى او  
هستد منتظر و نغمه آخرين قص مترنم و پريان حال اين تراه مى سرايد  
پوش دار که جز راه دوست را مى نهد جز آشيانه عني دگر پنا مى نهد

### وصف شخص سبت صاهر و ماطر

#### بقلم مؤلف

هنگامیکه دل از عالم گشت و در بر همه ست بودم حواى ياك بار و ياك دور در  
در آمد و سلام گفتم و جواب شبيهه گشت - و راه ملاطفت در پيوست - و براى گشت  
بود گلگون و در لطافت از حد افرو و چشمان رحشان و قاي داشت که ماطر را يك  
طر منقوب بودى لب مارک و دهان حدان وى جهاى را حيران و مر بهت و معجون ساحنى  
وراث هاى پر بشت او خاطر را به پر بشتى مقرون کردى - مراحي سالم و طمس ملايم داشت  
و قانق مستقيم و روحى گرم - چون دهان گشودى گلى شصت بود و هر يك از گمانش  
درى سفته آثار شهادت از جيتش ظاهر و نور سبت از جبهه وى ماهر بود - گفتم مرا  
پندى ده : گفتمش از قرين بد بگرير - هجر حاشاك حشك را نش نيز  
جوان پند ديشکرى خواست : گفتم شفق خلق الله را پيشه ساز و لغات را و طبعه حرد  
دان را - تى و درست کردار پرا از فراغت حبه بشار و حارت جامع حلقه ديات را  
بگوش کش که تمام اوصاف پندیده را تارا خواهى بود

### وصف کسوف

#### اتخاذ از نگار رش فلاما ريون ترجمه بقلم مؤلف

موقى که آفتاب و حان دو آسمان صاف و شفاف بدون لکه از ابر و بان و عالم  
نور نير اعظم شرو بود - ناگاه شمع شمش صدف و پرده مار حكي و طلت مشرق  
جوان کشيده شد - آنانکه سالهاى شهادى آردوى ديدار جمال محبوب خود را داشته  
راين حال حيال خود موقى و به آمال دبريه رسيدند - لکن امر بهين دوال ادا  
نافت و ان پرده صمم تر گشته و قسمت مهمى از صورت دل افروز جان مورد حيات  
مجنس ما پوشيده و چون به رويان طار که ما هزاران شوه و مار گاه گاه کوشه از  
ايروان را شان بيدند چو هلالى بپوشيداد - مرغان حشر النان که هر يك به  
خود نغمه سرا و مد کر خدا و يگنا مترنم و سامعين را باصوات دلبر به يگر نري حال  
دعوت ميکردند ايك از مشاهده اين واقعه ناگهاني لب لسته و پروبال شکسته و مادل حبه



زبان بریده نکستی شسته صم نکم - مهر جوی بریا پاره و پاره گهی برای خود  
 میجستند - جوجه های طيور بتوان غروب آفتاب و رسیدن موقع خواب بر بال مادران  
 خود پنهان شده بودند و تا آن موقع مانند شب اول رمضان که عموم مسلمین برای بیدار  
 حلال با مسکنه مرتضی روان و در مقام جستجو و تفتیش برآیند دستهای منجم و سر  
 سوی آسمان بلند و به طارده حلال مظلوم اشتغال ورزیده و هر یک سختی گفته و تحققاتی  
 پیمودند تا آنکه بر روی محبوب مقصود به صحت امروده و دولت تمام اطراف را فرا  
 گرفت و حالتی مدحش هویدا گردید و سکوت عریسی را همه غالب آمده و ستارگان سوره  
 خود ظاهر و ماهر ریس چشمک زده و آب درخشان را شربت میدادند و در این حال  
 حرارت آفتاب در گذشته و سیم حکمی شروع و سنگ در مقابل صحن خود پورش و  
 سر پای آنان ساییده و از اوضاع ناگهانی مژال میگردیدند

حما شدن موقع را عیبت شمرده پرواز گریز آید و اسباب از پیش رفتن باز مانده و سایر  
 حیوانات بدعتت حساس گفته و ما در این هنگام بدقت تمام چاهها را باز و بی اختیار  
 چون مرغ جستجوی باز عایب پرواز می کردیم که گاه روشانی جان خشی نمایان  
 و مورد توجه مشتاقان گردید - و تدریج فرس آفتاب فستق از عاب را بر چیده و گوشه  
 از چهره دلفریب خود را با هزاران طنازی از طرف دیگر نشان و غنچه پنهان بینی منتظرین  
 لبان را ظهور کامل شاروت داده و همه بر شمع اطراف و آفاق را فرا گرفت جمعی  
 کف زنان و برخی بدگر حضرت سبحان دهنها بر آسمان داشتند - صورت تمام فرس آفتاب  
 دیده نموده بود که مرغان شتابان از پناه گاه خود بیرون شتافته و بال زنان با استقبال عجوبه  
 عالیشان روان گردیده و بشکرا نه این نعمت بی گران پروردگار جان بخش معمول شده -  
 اسان دو باره بر آه اتاده و سایر حیوانات هر يك بحال طبیعی اولیه عودت نموده میام  
 حاشا یکتا را میگویند - حاشا شایع هم اندر و به پناه گاه اولیه خود سر بردند و من در این موقع

گفتم جل الخالق و جلت عظامته

﴿ منظره يك دهكده بقلم مؤلف ﴾

پنجاعت از اول اودی هشت ( ۱۳۰۰ ) گذشته بود که به کده رسیدم و منظره با شکوهی  
 دیدم - تمام این سر زمین با علی درجه زیبا - و چون صفحه نقاشی که بدست ماهر ترن  
 نقاش اردو پا رسم گردیده هویدا است - و مانند نیکو ترین قطبهای سینما نما داشت -

هر صدها صحر و دیا برای سب \* چون در بکه رحمت غروبین بران سب  
 تا هر کجا که چشم تو را دهد ممکن است \* سب تا به چو صدها دوس و آگش است  
 احسنه شاعر موروث و ان چون شمس دایم دست هم داده و عدل شایع تاج ماصع  
 عجب بر سر نهاده - از هزار مانتد عروس عین سر و صحنه چمن در آورده و طرف  
 چشمك میزدند - تر گسی هر نظر دل حشاق میبرد - و سب بر لاله در دور به میردود  
 و عطر دیاجین فرخ بر فرخ میافزوده - آبخار مینش دور آمدن و چو صدها سب  
 دوب شده روان و تخته مروارید های فلفلان و خفان در امان آید و رودخانه  
 عطش تکلیل میداد که از وسط این دهکده میر و عزارع حصار است آب شرب با آمده  
 دید داشت میدوید - مرغان خوش النان به چترین نواخته سران و عروس و سب را حشده  
 در آب آینه نما تا دیده - و کوه های اطراف پالیده و سره صبرا و گیسو در سب و منجم  
 و عابرین و آینه و شیدا میکرد -

هر قدم پیش بنشین همه گل \* هر سیمک پای صهی سب  
 آینه بینی و آینه را شتری \* همه سب و سب و همه سب  
 گفتم این باغ چیست است بدین زیبایی \* فی سب سب که پنهان دارد  
 بالجهه لعمه چند حال خوشی داشتم و بی اسم \* در سب را از اسب سب و سب  
 اول اودی چنت ماه جلای \* طبع گوییده بر سب و سب  
 رنگ سرج از سم او داده لالی \* صبر عرق بر عدل شده سب

وصف اخلاقی

از گفته شبنم سعدی

حکمت - در سب دشمن خود و عرو در مداح صبر که این دام درق نهاده و ان  
 دامن طمع گشاده - احق را ستایش حزن آمد چون لانه که در کندی می عود سب  
 الا تا قصوی مدح سخن گوی \* که احق ما به صی بر تو دارد  
 که گر روی مرا دش بر نیاری \* دو صد چندان عود بر شمارد  
 قربیت - مشکله را تا کسی بب نگردد مدح صلاح بدبرد

مترجم در حسن گفتار خویش • به تعبیر نادان و پندار خویش

**ملاحظه** - هر کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال  
یکی جهود و مسلمان نزاع میکرد • چنانکه خنده گرفت از نزاع ایشان  
طیره گفت مسلمان اگر این قبالة من • در دست نیست خدا یا جهود میرانم  
جهود گفت بتورات میخورم سوگند • که اگر خلاف کنم صیور تو مسلمانم  
گر از بسط زمین عقل مندم گردد • گمان بخود نبرد هیچکس که نادانم  
برای وصف اخلاق بهجلس پنجم از مقدمه کتابات شیخ سعدی مراجعه شود

### بوزر جهل گوید

پادشاه را از ده چیز ناگوار است  
نصرت سپاه جنگجوی تا دولت او را پایانی میکند (۱) یاران و اعران تا بند  
پر داغ و رای او را محافظت سازد (۲) تا اعتماد و طمأنینه او را محفوظ  
دارد (۳) و در راه تا ملوکات او را پاس داری (۴) حال تا حال او را جمع آوری  
میکند (۵) خطباء تا مردم را بسوی او بفرستند (۶) شعرا تا نام او را بلند سازند  
(۷) اطباء تا صحت او را نگاه بدارند (۸) ستاره شناسان تا اوقات او را اختیار  
کنند و پیشی ها بشارت دهند (۹) اهل طرب و موسیقی تا روح او را بفرحان جان بخش  
نمایند

### چاها صاحب حکیم فارسی گفته

پادشاه باید بلند همت باشد و همواره برسدن برانگیزد و باطن روانه از جمل  
گمارد - باید بر نفس خویش قاهر و مسلط باشد تا درجه که از حوادث بهیمن ننداید  
و ترس بر او مشعل نشود - و نیز از بشارت های فرح انگیز اظهار شادی کند بعدی  
که اگر مرئی تا گمان رسد چنان پندارد موهوم و موعودی بدو رسیده و اگر ضرر و مصیبتی  
پیش آید چنان انگارد که مصلحت با او آشنا بوده است

## فن رابع

### مراسلات

بحث اول در تعریف و طریقه مکاتبات بوجه اجمال

۳۶۴ - مراسله یا مکاتبه عبارت است از بیان مطلبی بلسان قلم

۹ - این قسمت را هفت جلد به مرتفع ساخته

و در واقع مراسله يك نوع مکاتبه است با مصوبیت از خطای ادبی  
بفسمیکه نادانان ممکن است در مکالمه بلسان جاری شود. و چون در  
مکاتبه موقع فکر از برای فصاحت و بلاغت در کلام باقی است حتی  
الامکانات نگارنده باید نکات ادبی را مراعات نماید - زیرا که  
مکالمه را بقائنی نیست و مانند توجهات هوا معدوم میشود - ولی مکاتبه  
باقی و نمایند فکر نگارنده است - و بهین جهت اغلاط صوری و مضوبه  
در مکاتبات بیشتر مورد توجه گردد - بنا بر این کاتب راست که کاملاً  
دقت در حسن ادب را منظور دارد

۳۶۵ - فایده مراسلات بیش از آنست که توان حصر نمود. و  
بالاحوال مراسله ترجمان دل و نایب غائب است در قضاء حاجات  
و رابطه و داد است با دوری بلاد

۳۶۶ - طریقه مکاتبه بیان مطلب است با حسن بلاغت و مراعات  
کاتب و مکتوب الیه - و نسبت فیما بین آنها و در صورتیکه احتیاج  
بمکاتبه اعلی یا ادانی و یا اواسط فاس حاصل شود لازم است مراعات  
نمودن هر طبقه را بشعوی که مقدم اقتضا نماید بر حسب دستور ادبی  
چنانچه ذکر خواهد شد

۳۶۷ - مراعات پنج صفت اساسی در مراسلات شرط است اول  
طبیعت دوم سادگی سیم مساوات چهارم تناسب و پنجم آداب مکاتبه  
طبیعت در مراسلات

۳۶۸ - اول شرط مراسله طبیعی بودن آنست بدین معنی  
مراسله باید بدون تکلف و تهید افکار برشته تحریر در آید و به عبارتی

آخری همان احاسا تیکه بخودی خود در خاطر عبور می نماید و بد  
قلم آورد. بنا بر این لازم است که کلام از تکلف و صرف اوقات و در  
رای انتخاب لغات مصون بوده و از استعمال عبارات مکرره و کلمات  
کثیره و تشبیهاتیکه زیاد دارای روش خطابه است اجزا از نمود  
۲- سادگی

۳۶۹- سادگی در مراسلات عبارت است از دوری جتن از  
کلمات مفلقه و تشبیهات مستعبده و ترکیباتیکه سبب اشتباه کلام  
مذهب و صرح میگرد و لکن با سادگی بیان. اجزای لغات مقتضیه  
اشخاص را هر یکی بمرتب خود باید فرا موش حضرت  
۳- مساوات

۳۷۰- مساوات حاصل شود بتفصیح مراسلات از حشو و تطویل  
جمل و تکرار عبارات و لازم است که يك مطلب را دستور قرار داد  
و آن عبارت است از عدم گفتار بی فایده که خبر الکلام مافیل  
و دل و لم بمل خصوص موقعی که طرف مکاتبه بزرگ تر و یا شخصی  
که شناسائی زیاد ندارد باشد لکن فیما بین دوستان میدان مکاتبه  
وسیع و تطویل با مراعات حال مکتوب آیه خلاف ادب نیست که  
گفته اند: « بین الاحباب تسلط الا داب »

#### تناسب در مراسلات

۳۷۱- تناسب در مراسلات بطوریت که در مکالمه منظورات  
یعنی تقسیمیکه در مکالمه رسم ادب نسبت بمقام متکلم و مخاطب  
ملحوظ است و بطور لازم است که استعمال الفاظ و معانی بمقدار کاتب

و مکتوب آیه مورد توجه واقع شود. بنا بر این استعمال کلام  
رفع نسبت داشخاص وضع و یا بالعکس خلاف دستور ادبی خواهد  
بود. و لازم است سن و درجه و اوصاف و مناسبات مکتوب آیه طرف  
توجه نویسنده باشد. و بملازمه مواقع و موارد لازم است در هر گرفته  
شود. طریقه بیابیکه نسبت به دو شخص مساوی حیرت مراتب بلاغت  
باشد نسبت به بزرگ تر خارج از مدارج بلاغت و دستور مکاتبه است  
و نسبت بکاتبیکه واجد مراتب و داد باشد ملحق دوست به مکاتبه  
نباید نکرد -

طریقه مکاتبه پدر به پسر و یا بالعکس و جوان به پیر و فرج ناک به  
محزون مختلف است همچنین بيك قاضی و عالم روحانی و سران نظامی  
بيك لحن نباید صحبت نمود  
(تنبیه) ذوق سلیم و عادت زندگانی بیشتر از هر فاعده از قواعد  
ادبی طریقه مکاتبه را تعلیم می نماید  
آرایش مخصوص به مکاتبه

۳۷۲- آرایش مخصوص از قبیل اشعار آت دنیفه و رفیقه و انواع ریخت  
و بی بدیهه مؤثره از محضات مراسلات محسوب نیست. جز آنچه  
را که خواسته آرا بدون تکلف و تجسس تلفی بوده و ضرر کند  
که از سر چشمه طبیعت جریان یافته است ولی را جم برینت های  
ادبی آنچه در مراسلات مدوح است از این فرار است  
۱- تشبیهات تازه و تکرر که موجب تروح روح است و آن از این  
قبیل است که گفته شود: (طالع نحر برات تو چون هلال است که



در هر شهری بیش از دهنه گوشه جمال نشان نمیدهد

۲ - استعارات و کنایات شیرین و گوارا چنانچه قائم مقام گفته :  
 مرقومه شریفه یا وحی آسمانی نازل و دل از شدت فرح پرواز نمود  
 و از مندرجات آن آیت عنایتی که از ملا اعلی بنام ابن کثام نازل  
 بود نافه روح در بخان در محفل خاطر کشود : جبرئیل از آسمان  
 آید می ... ( و چنانچه قائم مقام ایضاً یکی از دوستان نوشته

( رتبه سکرینه بود یا نمیده فریده یا کاروان شکر از مصر به تبریز آید حاشا  
 و کلا با کاروان مصری چندین شکر باشد

بر تو که توانگر شود از ملک و شکر هر که را با سر کلک تو سر و کار بود  
 مثل بنده که یا فضل - شکر اینجا بمن و ملک بنر و ار بود - ندانم از مدح عرض کنم یا  
 مادح یا مدوح اما جناب مادح طیب الله فاه و جمالی الله فاه معجود روزگار است  
 و کمال قدرت آفریدگار چنانچه آفریده است که خود خواسته بارش جهان را یاراست  
 اختراذ هر چه بر آرد و پا شد بورد گوهر از ملک آرد و برود بکنار ... )

ایضاً بقلم قائم مقام یکی از دوستان نوشته شده

هر شکر کو لفظ تو بر جید شمع هم بر آن لفظ و بیان خواهم فدا

هر کهر کو کلک تو دزد بد طبع هم بر آن کلک و بیان خواهم فدا

سعد با کفایت شیرین پیش آن کام و دهان در بدر یا بفرستی در بستان پیروی  
 هزار اندوس و صد هزار دروغ که مرا چنانچه با بست دستی در انشاء تر و نظم تازی  
 نیست که این همه عبارات را روده درازی و اسب تازی کنم انشاء الله شاهات که  
 غیر یز است و نامه ات غیر امیر بازار خویش و آتش ما نیز میکنی کیست که با ما به  
 درویشی با آن قاجار اندیش مالیش و پیش و پیشی

مضی زمن والخلق يستفيضون منی ويستفيدون من حسن مقالتي و  
 يستلذون عن فصاحتی یا لی بر سر من مغری کردی گله و آن در گذشت

حالا یا تید و نه ببید که سر بر کلک امیر در حل مشکلات و کشف معضلات و شر  
 یان چه حشری عیان میکند .

کجا است محزون تا عرض داده در یاد • نگار حاشا چینی جمال لیل را  
 در طی این عبادت یقین آموی صحرای چمن باغ بر دهنه ساح و باغ قسطین  
 بود یا باغ انصاف خواهد یافت منم تنه می ما با میورم و این مرد حواص علی الرحمة  
 را منعرض شدم .

نوابت باشد ای داریای خرمین اگر در حق حکمی بر حاشا چینی  
 بنا تصایح حکیم الهی بفرماید تو هر مقام تشنه کامل حوت است مراعه من باشا محسن  
 استکمال و کتب انصاف است برای من - بر شما است که در جواب کتاب فرماید اگر مساعد  
 باشد محسن حاجت بداند می دست شاور توان رفت پایاب باشد که شدار بر آری گروه  
 چیز نویسی تذکره قهر جی پیش از اینکه دست دهد طی هر دایرا یا بست و هر  
 انانیرا لایست و هر میدانیرا پهلوانی و هر دیوا برخواستی و هر جواهر دمای و  
 هر خوانی را بازرگانی و هر ایوانیرا ملقاتی و هر سلطانیرا دیوانی و هر بیستای را  
 بودستانی و هر بوستانیرا خزانی و هر شرفی خزانی را فرای و هر سجای را دستان  
 و هر قایب السلطه را پس خانی و هر فرای را سوره الرحمن - اگر کاشان است باسگای  
 میخواهد و اگر اصمهان است لشوان و اگر حوشقان است دلجان لازم دارد - آرد ایمان  
 بی صحرای مغان نیست و مستان پیدا صان میشود چه شاعر در وصف ناظر میگردد  
 قاطر مهدی روان است ای خدا پشت سمان دامغان است ای خدا

این فصل و سلسل گفتن از آن باب است بداید کلک ما بر رای و بای دارد آنها کلامی یکی  
 که بعضا در یاد گستاخ است و فقه شما را خواهد و گفت این دفعه عروس می بود و طاوس  
 می پر دینما به اگر عبارات تازی از او بر داشته شود دشت تازی خواهد شد بی وادی  
 غیر ذی ذرع هر گاه آنچه از مردم است بر دشت الا فزاحس و لا یضی من سوانه  
 غیر الیاض یا ض منم خدمت شما است اگر مطالب صراحت و السلام

۳ - لطائف و ضرب المثل های بهکو مثل آنکه در این مراسله  
 که امیر نظام کرو - نوشته و ذیلا قسمی از آن درج است ملاحظه میشود

عرض میشود... میبندیم و میجویم حدیثی را که شمس الملاحه و وسط...  
آدمیت قرار داده تصریح کرده که چنانچه بانی و کین و بیان قویم این قویم صفتی الممدیه  
می... که حدیثی مخصوص بر ما ع... آمده و ضرورت خارج از ذهن هم رسانده  
که گفته است... انوار من و اشارة المؤمن... بطور انوار الایمان... یکی در هر دو یکبار  
طما را هم اسم برده بود و الا از مقوله ای که اعنی است... و ثانیاً مسلم است که...  
با لا صاله و طه... چنانچه بانی صفتی... و اگر هم بفرماید که منظم را نیز در سبک انعم  
مسکت بوده عرص من... که در این... و در نهایت... مرا که از... و...  
اخری فرنگی مآب میداند بهر ترك لولی و صنایر و کبار... اما ثابت و مدال و  
واجب و مبرهن شده... چنانچه بانی را اس اساس المصاحف قرار داده البته بیدک و شبه  
آئینی هست که خود از سر آن می آید خلاصه ثبت المظروب و اگر هزار اعداد نماید مولوی  
باور ندارد این کلام... به پند که چه از بست که مثل چنانچه بانی را مفتون و مسحور کرده  
آجا که عقاب بر پر پرده از پنهان غری چه خیزد...

تنبیه - ذکر امثله و حکایات و فکاهیات... است موجب ذیقت  
مراسلات واقع شود در صورتیکه موقع ذکر و از تناسب خارج  
نگردیده موجب رونق کلام شود و لیکن باید از تطویل مثل احتراز  
جسته و نوعی نوشت که سبب کدورت خاطر نشود و نگردد

مثال - (..... در خانه رقیبه - اراکت کبش را احتضار نموده بودید در صورتیکه  
مرفع فرانت آن بر پارت آقا زاده معظم نایل شدم در حالیکه سگی در دست داشته  
گفتم این تنه تنگ از... و طک... که با خود حمل نموده گفتم نموده خانه  
ایست که در خیال خریداری آن هست... لیکن این عرض از... یا...  
از پدرم...)

### بحث ثالث

#### در ابواب رسائل

۳۷۳ - مراسلات با اختیار موضوع آن بر سه قسم تقسیم می شود

(۱) رسائل خانوده و احساب (۲) مراسلات متداوله (۳)  
مراسلات عامیه

### نوع اول

#### در رسائل خانوادگی و احباب

۳۷۴ - رسائل خانوادگی و احباب آنستکه دائر بین اقارب و  
دوستان بوده حکایت از جنویات و داد و اسرار فواد نماید و وسط  
کلام راجع باحوال شخص نویسنده و تعداد سؤال است بدوستان  
خارج از رویه ادبی نیست و تشخیص این گونه رسائل متنی مذوق  
نویسنده است که بدان از کلفت اجتناب نماید که فرمود شرط الت  
ترك کلفت است و نیز مراعات مقتضیات حل در این حل لازم است  
تنبیه - مراسلات خانوادگی از قبیل مراسلات اشواق و حسن توامل  
و رقص دعوت و بعضی از مراسلات مرثیه را شامل کرد  
مثال

مراسله آنستکه قائم مقام یکی از بزرگان نوشته است که  
مهربان من - در مصیبت که بهانه آمدم خانه را صبح گرام و کله را طله طار دیدم  
ضیعه مستحق الوصف که مایه تاز و محرم را در رود گفت فاضلی وقت ظهر گاهی سر به  
آورد که در بهت جفاقی ایوانست و گلدسته باغ و صبران گفتم ای لاجد و بهج و بهج لولا  
ان تقدون... فی اللود با کمال شرف و شوق مهر از سر نامه برگزیده... کونی که سر گلستان  
است... خدا نسیم نامه خط شما... یا نامه مشک حناست... نگار خانه بهر است با نگار  
خانه عزیز... دل میرسان خط نگار... کونی خط روی دل متاست... پرستش از حالم کرده  
بودی از حال جیلای فراق که چشمش ایجا و جان در عراق چه میبوی نامه نمودگی  
که می تو عبورم - چنانکه می آن جان عزیز شهر نریر برای من است خبر است بلکه از ملک

آذر یا چنان اذر ما جهان دارم و از جان و عمر بی آن جان و عمر ندارم  
گفت معقوفی باشی حکمی حق تو بفرست دیده بی شهر ما  
گو کد ما بین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که دور وی دلیر است  
بلی فرقت یا روان و تفریق میان جسم و جان یا زبیه نیست ایام میر است و لایالی بصیر  
در دوری تاب صبری نیست رنج حرمان موجود است و راه در مان مدود  
یا رب تو بفضل خویش ما را زمین و ماده هر لایک بر جان همین بزر که چاره  
این بلا از حضرت جل و علا خواهم تا بفضل خدای رسم جدائی از جان بر آید و بخت ییاد  
بار دیگر رودی شود والسلام

مراسله ایست که نواب شاهزاده امیر آخور بنواب اورد شیر میرزا نوشته  
فدایت امید دارم حالت نواب والا بی کسالت باشد. نمیدانم چرا با هیچ بهانه از کاخ  
و کا شاه بیرون نمی آید. و در ایروزهای ایر و هوای سرد آفتابی نمیشود. آفتاب منازل  
طنی گردد از جدی و دلو بعوت آمد. شما هم مثل غورشد بنید حرکت کنید. اگر در دلو جا  
نگیرید اقلای بهاء بنشینید. تا نگویید که نواب والا خدا نکرده زمین گیر است. و بگویند که  
در دهن آمد و چالاک شد. کاش در محکومت قریب باقی بود به که گاهی دلوله شما را  
حرکت میداد. چشم از کتاب و دست از کتابی نمکشید. و نصیحت امیر معزی را میشنید  
چون هوا سردی پذیرد جای ما کاشانه به مصحف ما ساغر و نیلج ما پینانه به  
و ما اجود قول القائل و علی بینی خزانة کنی. و علی پستی خزانة غیری. اگر چه درین  
صل اصل همین کار است هر مبارکت تو دیک است از خانه بیرون آمدن نواب والا را  
مثل آمدن یرستوک و لك لك و جنیدن حشرات الارض لا بالطول بل بالعرض اهل تنجیم در  
حاشیه تقویم بنگارند یا شکار و پیمان از قیل در آمدن غریب از چله و نیفتادن گز که  
بته بشمارند ما لعلکان طریق عرفان يك از بین خانه کلین میشود. آهم با جاده مرشد  
کامل. و دستهای واصل: که ای صوفی شراب انکه شود صاب. که در شیشه بناید از بینی. نواب  
والا را سنین عمر از خمین گذشت. انکاهه از تمین هم میگذرد. و همه را در از بین  
نفسه اند. آخر قربانت شوم هیچ خبر ندارید که چه سرما گذشت وجه گرما رفت. تا بستان  
گذشت پاییز رسید. ماه شعبان رفت رمضان آمد. قبل لی الیوم اول رمضان. بستی مت آخر  
الشعبان. کار فینواران تپاه و روزشان سیاه شد. سر از درجه بیرون آر و روی ما بنگر. که از

بسی و بسارت چه بفراراند. در میخانه بستند. و باب مسجد گشاده ساط. هشرت بر چیدند  
و سجاده عادت نهادند. منی رفت مودن آمد. و بقیان توه جمع گشتند. و حریجان ماده  
پرا حکده شدند. و اطفال بر سر جهد. و و بدان سحر شکند. صتان در حصار مکراند  
و محموران در حالت سكرات. مطران خاموش شدند. و مفریان حروش آمدند. در مساجد  
صحت جماعت میدادند. و رماض کف طاعت رای معات مله میکند. شبیان در تسبیح. و  
سیان در تراویح. قاریان در قرائت. و طاهیان از عصیان پیرانت فرمی بکفایت دادند  
و گروهی سی روزه راهد. طایفه من اول الیل الی آخر النحر در حالت احمر ریادی مرده.  
و ذمه از سیده یام تا میاهی شام در طاعت. که بخت را بهانت مرده تا به پسته اند  
و چه در نظر آید. نواب والا را نمیدانم. عالم البی و اف است. که این مده ما جب  
در آن بارده ماه توانستم. که ما یای لك ما حریجان شوح و شک کام نگذارم. و کام  
بر دارم و به در این بگناه قدرت داشتیم که ما ارباب صلاح من علی العلاج بگیریم. به پای  
قیام و نمودم هست. و به دست در کوع و سجود. من که این مرد در دارم به هم به روح و  
خداوند وجود مسعود والا را صحت بدست که صیغه ندرج را بر سر که مانند صرف کبد  
و لمرک و داخل حرف و خانه و اظرف مسخر هاند

مراسله ایست که مؤلف یکی اردوستان نوشته که در آرمان حقیقت کوئی کرده  
نصحت شوم

آه چه در شتم و حال زار سر بستم شد ورن در دل هم و افسردگی  
هر چه گفتم از دل همراهِ خود دل فریب گردید با یز مردگی  
آری — دمی صبری که دل با فرج قریب مانند که پیوسته حالی دار دارم و دلی بفرار  
ملك بدن از سلامت دور است و از احساس راحت محروم به دمی درستی گذشت و  
در نتیجه جز شکستگی ندیدم. و غیر از این و من بکشیدم. مرا آمد به دور بود که اگر پیروی  
یابد. عفته مشحکم بگاید او بر چون حضرت یاس. شاهی من به صحت شانه و هوا و  
دور و کلک چید تا ساط مرا بر چید ماری

خدمت این قوم من روح است و ج از دور سنی حکمی نوای بر دگش  
راست گو ما بد چهار غم شود قاضی را بار صحت هم شود



﴿ اینست مراسله ایستکه مؤلف بیکى از دوستان نوشته ﴾

دل غمین دارم که با دوستی معین است و پییده عقل و دین  
اندرون تو باخته ام نزد محبت در شعله رهم مبتلید دل و تو هست  
مردم افسوس من آنست که اندرون تو آه بخورد رنج مادم بگنج ز سبدم گر چه  
آرا که نصیب خود و حکین است عاشق برخ تو قادرین است والسلام

﴿ اینست مراسله ایستکه مؤلف بیکى از دوستان نوشته ﴾

ای هست پند تر از آنچه پندیده راست مرقومه دلپذیرت که مملو از محبت و هلا تم  
شعفت بود زهارت گردد گشتی که مرا بدوستی بگزیدی و از ما سوای من پیریدی  
گر دلی دارم پرد تسلیم در دست میکند مرا جا که خاطر خواه اوست  
آری دلیرا که در تباریف آن جو محبت تو نیست گر گزینی دل و بگر خط است صای  
نیت یاران را تقابل باید ، قافی و اثبات قوه کبریا نیه روح آثار ما فوق الطبع خود را  
مشهود دارد

﴿ مراسله ایستکه امیر نظام گروسی نوشته بقائم مقام تبریزی ﴾

عدایت شوم رفیقہ جاسالی همه وقت طرب انگیز است و ثلث ط امیر خصوصاً این رفیقہ آخری  
حکمه ملو از ملاطفت بود ، یاد کارهای خوب و خوشبختیهای ایام صحت را محسوس نمود  
باد یاران یار را میسون کند خاصه کان لیلی و آن جنون کند  
از جمله چیزها نیکه باید در مرکز قرار گیرد ، و حق بین له الحق برسد استقرار جنا جالی  
به پیشکارتی آذر با بهان بود ، و از دلائل حق گذاری دولت است  
( کا مرور رسانده است سرا را بسزاوار )

﴿ قسمی از مراسله قائم مقام بیکى از امیر زادگان ﴾

عدایت شوم پروانه سارک رسید و جا داشت - واد مده آرا بجای مردك در چشم جا  
دعم و قد جان را یاز سطور مشکاثر نمایم - برنی که بر خلاف طاعت موسم آمده  
و سرما بش افتاده شکایت فرموده بودید ، بسیار بجا بود چرا که هیچ چیز بجا دین هنگام  
خوب نیست مگر عشق انهم با عفا دلایب صابری حکم میگردد  
گویند که هر چیز هنگام بود غرض ای عشق چه چیزی که خوشی در همه هنگام

﴿ قسمتی از مراسله مرحوم قائم مقام بیکى از دوستان نوشته ﴾

مورگان - عزیزان که دور گار غریب - حرام باشد بدوستان سر رود - همه آمدند ایک  
ما بست با عد - از مقتضات طالع و از گوی - و گردشای ما معمار گردون دور است  
یا رهنمای و سی آید - غیر می آید و می باید - دور گار را دیدید که چه اساسها چید ، و چه  
سنا طاهر و چید و چه حقه ها ساخت ، و چه حبه ها ساخت - چرخ مار بگر از این مار پیچه ها  
بسیار داده - آمرین بر نهن و قلعه شفا که قاعه را بنا نوشته بودند ، هارون مای و اس گشت  
و قانك افك مناك منار و مطلع علی سر قاعه - ما بیدار - چرا لیل صرک گشت و پرمرا گشت  
اند و حال آنکه تکیه معنوح شب تار مذموم است ، مطلع چهار صد روح  
کا لیل بزرگ خط خونی جل نوشته بودم جواش از شفا برسد ، اندیشه دارم دست غیر  
افاده - شد - اند - از دست ما معمر مان و ما مردان  
مردمی که در منم غریب می چید - و مرد و شمره چه شد ، همره و لمره ها کف راک  
فد و عاده عادت دارد ، و عیان و نصرت عادت برسد ، و مکرر و مکرر اف و اف  
حیرت کریں و بی لکن همره لمره - و السلام

## نوع ثانیه

در رسائل مندا و اله

۲۷۵ - این گونه رسائل ماعت - و غریب و مقصود نگارنده متفرع  
به فرغ شود ۱ - در صورتیکه قصد از آن امور کاتب باشد ( ۲ )  
آنچه مقصود امور مستجاب آیه است ( ۳ ) هرگاه قصد دایمراض  
ناتمی تعاقب کردد بر این تقسیم قسم اول تعاقب گیرد ، و رسائل تعدونی -  
و طاعت - و تشکر - و اغتدر - و قسم نامی شدن گردد بر رسائل ۱ - صحت  
۲ - علامت ۳ - اخبار ۴ - توفیق ۵ - تربیت ۶ - اجوبه و قسم ثالث شامل  
شود به توصیه و شفاعت

قسم اول

رسائل که مقصود از آن امور کاتب است  
۱- رسائل تجاری

۲۷۶- رسائل تجاری آنست که دائر مدار معاملات عادی و مبادعات و اقسام تصرف در مال و اتمه باشد

۲۷۷- رسائل تجاری از حیث عبارت اقتضای دقت و زحمت فکر را نمی نمایند و باید از هر گونه کلفت و تعلقف عری و بری باشد و بنا بر این کاتب لازم است بعد از سلام مألوف بوجیز ترین کلام و مضبوط ترین معانی و واضح ترین اسلوب مطالب را بیان و توضیح دهد. ایجاز کلام و وضوح مخصوصاً از صفات اساسی این نوع از مراسلات است چه آنکه وقت تاجر ذی قیمت و ذکر جمل طولیه کثیره بر خلاف نظر مذکور است و بعلاوه تطویل بی جهت اغلب موجب زحمت در مفهوم عبارت گردد

۲۷۸- تاجر لازم است که متوجه بصف و مقدار قیمت آنچه در نظر دارد گردیده و راه حمل و نقل و شرائط تأدیه وجه را معلوم و با یکی در جمله عبارت ادب آمیز بمراسله خاتمه دهد و هر گاه لزوم یافت برای تأدیه قیمت و با محاسبه وجهی فرستند باید صفت و مدت و مقدار آن معین شود و مسائل لازمه دیگر را که از این قبیل است باید معین نماید تاجر لازم است از مدلول مراسله سابق بخصوصاً آخرین مراسله کاملاً مطلع بوده و پس از مراجعه بمراسلات سابقه و بنا بر آوردن مطالب آن مبادرت بنکاشش نماید. عبارت ساده مراسله

تجارتی لازم است که حائز کلیه لوازم منظوره تجاری نبوده و نسبت بموضوع مطلب مستحکمه مذکوره را قویاً مراعات و از کلیه عبارات زاید اعراض جوید

مثال

پس از رسم ارادت و رحمت بدعیم رفته شریحه راجع به بیع شقه شال و پسته صدوق آلبومی شیراز واصل و در موضوع قیمت طریبات خود را دست بر رواج بازار تفصیل ذیل اشیاء مبادرم در صورت قبول اجازه حمل دهد و نسبت آن را رات نماید که مدار وصول بار تأدیه شود. در خانه اغراضات فائده نقدیم است والسلام

۲- رسائل طلب یا درخواست و یا لدنی

۲۷۹- رسائل درخواست و یا لدنی عبارت است از رجوع کاتب برای تقاضای چیزی و یا طلب بعضی از نعم از مکتوب الیه

۲۸۰- براءت لدنی و درخواست اقتضای باید استعطف خاطر مطلوب منه را یا بذکر نعم سابقه و یا ثناء حید و غیر دلت از اقسام تعلقف ۲- کاتب لازم است با خلوص بیان رفت آمیری بسوی مقصود استکفا نموده مطالب را ذکر کند با استعانت کلمات شیرین مؤدب و جایز است که نویسنده در اثنای مکاتبه تعظیم لارم مکتوب الیه را بعمل آورد و ذکر باعث وجهت و درت تمام حاجت نماید و اعتدال از تصدیع خاطر جوید و مخصوصاً لارم است هر حال جهت ایجاز و وضوح را کاملاً منظور داشت زیرا که اشخاص عالی مقدار و فضات و مستخدمین دولتی مؤسسات عمومی که بشیر مرجع این گونه مراسلات باشند عموماً اوقاتی ذیقیمت دارند و این گونه مکاتیب باید نهایت دروجه اختصار را حائز باشد و میر باید مراسلات درخواست سبب و

خواستار نوشته شود

ثالثاً لازم است که مراسلات دو خواست و تنفی به اشاره با استعرا و

مهرقت بشکرا نه نعمت خاتمه یابد

تنبیه بیا شود که تمنی از طرف دوستی بدوستی شود که در این

گونه موارد طریقه همان طریقه مراسلات اشواق و بسته بمناسبت

فیما بین طرفین مکاتبه است و همچنین گاه شود که بتناسب مقام و

وضعیت بیان و نوع نگارش تغییر در وضع عوی داد چنانچه در

عربیه ذیل که بقلم معتمد الدوله فرهاد میرزا از ذیل است

که غلام کوچک مهد علیا بوده و طرف توجه او بناصرالدین شاه نوشته شده

( العبد المذنب الی الخالد شاه جهان در از دست خود میسر شده و در

مالیان خورده ام مگر پلو خبر بر - نمرایده ام مگر روی قونک پر تو - جای من دوست

است - و جای من نعمت آبنوس - لباس حریر دارم و اساس حکمیر و از جان و امیر

و حشمتی ندارم و از برتا و پیر دفتی - هر حرف بزم میری است و هر ظرف بشکرم روا -

هر چه بنوا هم موجود است و هر چه بگویم معبود

چنان صرف شکند در آردویم

گر خود همه شیر مرغ جرم

فلا مانم هزار است و کبریا نم بی شمار - یا بیای منظر و درشتی سر و سوری ارقم و

بری عظم از خوا چه تا شان مرا س ندارم - و از شاهزادگان پاس - از لطف پروردگار

دو آلتن همه از جلد کار می ترسند و او از من - جامه شب در تن دارم که هم اغوش

نامم و جاه امیر خوا هم که غلام شاهم - نام سلیم است و مقام حکمیر - مکتبی هستم که

سر هکی غلامان سیاه را بدی بنده رویا - عایت فرماید - خواسته فرمود - مصراع

نویساید کم بیا بین که چه در دماغ داری

با سادات این بشارت که نمود به جوهره کبها الزم به بر همه بندگان بشیر خواهد بود

با آنکه مراست این امیری

بگیا ن چه که گر نکن و ناسم

بگیا ن تو باشم از پذیر

سک با شکم اگر شکست با شکم

انشاء فی علی رهم عدوی اردنی چشم سرج موی در رد علا مان میاه از این مو هت عس

معد روی حوا هم شد - الامر الا قدس الا علی مطاع

همیناً مراسله ایست که فرهاد میرزا معتمد الدوله با اعتماد السلطنه نوشته

مدایت شوم - همه وقت مطلوب آن و مرعوب جهان است که پندها رفته گردد و نمیا

حکمت و کارهای عین ساخته شود و بارهای عین راحه که تعطیل در هر کار ما به

تعییل و تأخیر باعث نصیر است چنانکه عاریس گفته اند - اگر گدا کامل بود نصیر

صاحب خانه نیست - این بنده هر چه سر کرد دید سر کار والا دوری این مهور را از

حضور بیس عییم و عری عظیم شمرده اند - گاهی با ساء عید کال لمانی بد و گاهی

با انکار جرد و دمی با سبار مرد و رع الال راجع الحال شده و دور روی انیار

بسته هیچ نمیفرماید که حقوق این مهور که شقوق آن از خاطر مستور و در دعاتر مستور

است چه شده است از ادب کرد طلب میگردم - چرا حق کم و طا بکم اخذ میداید که

احمال غریب با عهد اسقاط حق است و نه امحال کریم ما به التماس طین و دق دل گفته شام

تا قره صبر بود میگردم

دیگر چه کنم اگر باشد

با چار مکاتبه این کلام و مطالب این عزم لازم شد و بشرف از آن حرف داشتیم که

ملاحظیه و بیده و هوا بی شده و تا شده این مطالبات را از خاطر سرکار محو ساید

که وقتی بسکلی انکار در این کار فرماید این بنده محتاج با قاعه بر عات و شهادت

این و آن باشد و سرکار والا گاهی جرح ننورد ساید و گاه شرح حدود تا آخر تراص حکم

قاضی چه شود یقین است همه کس طرف انوار را این کلام صرف زحج خواهد داد و حق این

بهاره مهور و اواره دور تلف خواهد شد و میری قریب است صحت است چرا هیچ التماس اخلاق

و جلالت و اختلاس اخلاق و هالت ازان صدف گوهر تا حداری و شرف گوهر شهریار داند

شوکتها و نعمت نمیا نمیفرماید که هر چیز که هر سال عطا میفرمود حتی مارح که مارح ازان

شمار میچیده اند امسال در غیاب این بنده بنور چشمان مرخصه شده اند راستی و حودی صدم

و ذاتی محترم هیات لا یاتی الزمان بثلثا ان الزمان بثلثا لطفم ناری حال از شبیه

گلاب و کوزه و شتاب و آثار طاروم آباد و حدوا حرح راد گد شدم ازان ت می عید

میبون که در جزو نلافه وعید دارمونی حتی دانستم حق ما را جدا و ما چا پار ادا ساید

و ما عدا ما با تا چه کند هست والای تو کاد را بعد طره مارا بسته ام



تبصره - تمنی از رؤساء دوائر بطور کلی از مستخدمین دولتی بشعوب که اختصاراً ذکر شد باید بکمال اختصار و با ذکر مواد قانونی که با و حق تمنی را میدهد بوده باشد و هیچ وقت تقاضائیکه برخلاف قانون است نباید نمود و مخصوصاً تقاضا کننده باید جهات مسئولیت مسئول منه و حق که قانون با و داده با توجه باینکه انحراف از آن موجب مسئولیت مسئول منه میشود باید عمل آید و بعبارت ساده در امور رسمی تمنی از اشخاص رسمی عبارت از تقاضای قانونیست مراسله یکی از اشخاصی که برخلاف مجاری قانونیه از خدمت اداری منبصل شده به مقام وزارت عرض نموده



با آنکه لوازمین بملکین بطور اطلاق و قانون استخدام اختصاصاً بملکین مستحقین دولت را معین و در اول آنها را با و در ارتقاء مربوطه مشخص و حدود هر يك را معلوم نموده رئیس مافوق بنده بی جهت چاهی برای بنده نگذارد و تمام معنی بکنفر بی تصویر را در آن انعکاس دهد و قانون اساسی بخند میکند - لکن قدری که جو قانون دانا خد خود را نیاخته گفتیم که مافوق را فوق است و ادوس و بر یکسان کس لهذا داور و ا بزد داور بلفظ و معنی بر و باور دارم که حق بین الحق خواهد رسید

### ۳ - رسایل تشکر

۳۸۱ - رسایل تشکر عبارت است از درود فرستادن بشخصی که احسان نموده است بذکر احسان وی  
۳۸۲ - کاتب راست که اولاً در مراسلات خود قدر احسان را معظم شمارد (۲) بیان تشکر گذاری را در خصوص احسان و نیکو کاری باید طوری نمود که بر منعم ظاهر گردد که نسبت بیک نفر لثیم زشت اخلاقی احسان نموده است و علی کل حال لازم است که تشاء

ملائم با قدر احسان و طبعه منعم و قدر نعمت باشد  
۳ - لازم است در آخر مراسلات اظهار امیدواری شود بطول بقاء و علو مقام و دوام مرجعیت منعم

### مذلل در جواب مراسله مرحوم فرصت الدوله

حضرت عالی که دست روح حضرت بود و مرا بفرمان گنج داد بود گشودم و سر امصار با بیان نمودم و مات شدم که کله میرلات را جانی ماست پادشاهان عالی مقام و سبط فراخور این اندازه سوار باشد که در درگاه عظمی در درگاه عظمی است و تاربت و دیده دوست شیدم و مرا بر اطاعت مردم آوردم و بیای انسان بیل پیکر نامم و گفتم فرصت از بود روح شایسته  تارسم و در دست پیشتر بی تنظیم شه شایسته  ناظر اوست چهارم مش

مرحوم معتمد الدوله فرهاد میرزا میر را سعید خات

### وزیر امور خارجه نوشته

جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه دام التی برك غالی که جناب عالی فرموده بود بدو وصول و شرف حصول بنشید و لطف ارا در اول سال جدید که از برکت بود حاله امیدگرم دانستم که این شئی خیر را با ایجاب رشتن مطاع خواهد بود تا در آرای آن معین قدر بنویسم که عتاب فرمودید و جهات بنویسد « لا جزاك الله خيراً فی ایا حة المعول و اجابة الممول و اجاعة الصديق و اراثة الطريق » و اگر بقول منهای قوم « و قاهم الله عن اللوم » مطابقاً پس لا درك این برك را داده اید و بلا اساس این طق بحسب و افر سنده اید لازم است که بقاء امان و حفظ سر کار و دایم حکام کنم تا جواب بر کار برسد در نزد به سوال و فخر به حال حوا هم بود درود نیست که وزیر مختار پارس که حامل این شایع بحسب بود از مات این که تهریرات بسمی من دارد و اید این رساله را با ابیاب مراسله می رسد در یا صر شد و صط ساید و باده رحمت است

## مراسله ایستکه قائم مقام مرحوم نوشته

چا سکره بی دولت تا مره برض احاب صحت و عطف میرساند که پروا به التماس و عنایت رسیده جای و قد و شیرینی که مرخص شده بود در حقیقت مراحم آن سرکار شیرین تر از هر شیرینی است امید که سایه بلند پایه نواب نایب السلطنه روحی فداه همواره بر سر خادمان آن سرکار باشد و در ظل رافت و عنایت آن وجود مسعود همه وفات بشاد کامی بگذراند فرزندی حسن که تا خوش بوده و خبر بهبودی او را مرحوم داشته اند از این توجه و عنایت سرکار زیاد خرسند و امیدوار شدم لیکن از قرار یکه غیر رسیده هنوز آن طفل و خواهرش هر دو بستر میباشند و از این جهت بسیار پرهشانی و اضطراب دارم جناب اقدس آلهی همه پریشانها را بصمیم آرد الحمد لله پریشانهای کار خوی جمیع رسید پنجهزار تومان نقد و عزار و یا نقد خردار غله تخفیف دادند.

۱ - رسائل اعتذار و ویرا نت جستن

۳۸۳ - اعتذار عیارت است از جستن رسائل برای عمو ابودن کتانه و در این گونه مکاتبات لازم است اولاً کاتب اقرار بکسناه خود نماید که گفته اند.

اقرار بذيک ثم اطلب تجاوزها

عنه فان جحد الذنب ذنبان

و مثل آنکه گفته اند

« چون عذر موجه نداری اقرار بکسناه بیکو تر از عذر است » تا بیا اظهار تأسف از وقوع امر یکه موجب عذر است و بعد از آن خلوص نیت و صفای و داد در عملی که جز بهو آرا ایجاب نموده است و در خاتمه باید وسائل تلافی و تجدید عواطف را فراهم نمود و احترامائیکه موجب مودت گردد بجای آورد

مثال مختصر مراسله ایست که مؤلف نگاشته

در مراسله ۱۲ شوال قلم بر حد عدل حارج شد و به غریبت حدیسی است هر چند فکر نمودم و صیغه را آر مردم هیچ نصیبی برای روح هبیر تو نسیم نبود سر اقرار بگناه که شاید من درسیاه را اکرم عظیم و لطف جیم منور دارد ولی ما مراحم وحدت روح و حدیق حدیق بود از دلت کیش اگر بشی رسیده العفو عذ کرام الناس منقول

## قسم ثانی

در رسائل راجحه بغرض و مکتوب الیه

(۱) رسائل اخبار و راپورت

۳۸۶ - این گونه مراسلات اختلافی ما روایات ندارد جر از جهت صورت بنابر این مراجعه بنمره (۳۲۹) نماید مکرر که در آنجا مراسله از امیر نظام گسرو سی نقل شده است و نیز من باب مثال ذیلاً درج می شود

« مراسله ایستکه قائم مقام یکی از دوستان نوشته »

« مندم مهربان اشپ اول شب مهسان قاضی جدید بودم گروهی مختلف از ملا و میرزا و شمشیر بند و مجتهد و سودنی و سی پاره و پند و بیچاره و میرزا محمد علی و عد الزراقی یک - مجمع که متقاضی شد خسته و گرفته نیمه ای صبح رسیده - کبری و اند - رسد حواس افتاد - پرده بالا رفت - در پر هم خورد - حکمی داخلند - منوهم شدم از جا جستم گفتم چه خبر است - گفت کدام خبر تازه تر از این خواهد بود که میرزا خاوند و منزل رسیده اند و تو هنوز ظم پر نهشته و حرفی نگاشته - شب در شراب و درود و حصار اگر تو بلفظ ایشان ضروری و از باس مراحم نداری - خود دان - جسته من خبر است و اسم اصل تحصیل کنیز اگر ترسم چکم - تا به کتاب روگان دارم - مگر یاد داری است آرزو در بالا خانه میرزا نفی مرا تا لشابه محصل فرموده و وصول بوشنات تحصیل من مقرر شد - بسم الله این سر و این چنان کار کوب - با برن و شکر و مکتوب - یا محراب و بشین و پیوس - گفتم جان من این ساروت ناره از کجا پیدا کردی گفت از آمور

بالا خانه که مرا بر تو گماشتند. همان نشان که این پسره خودی من بوده نکلور  
گذاشته. شصت پاش از درز جو راب در آمده. و پائی که جاش بر سر آفتاب بود از  
روی رختخواب پاشته میزد. اکلیل عرش را مانند فرش در زیر قدم میبرد. من هم از روی  
آزمودگی و حکمت کاری تطبیق با و میکردم و جوهر مرقع یا دهن میدادم. گفتم ببان الله  
بمثل مشهور هر چه صاحب کمال. و از رسم روزگار اینست که همه جا آزادگان یا پسران  
آن مادران باشند. گفتم من چه میدانم از خاقانی پیرس که قدت الراغبین گفتم است. باری  
لا بد و تا چار کمر را بنیم و پای کرسی نشینیم. و انداخته و مقراض خواستم. تمسب کرد  
که یعنی چه تصرف تازه است. بخرید چرا عادت داری گفتم از این راه که بزوج عادت ندارم.  
گفتم فرد با قرینه چرا گفتم قرینه یقرینه خداست. اگر از ذکر او غافل شده بودم گرفتار  
هزار قرینه نمیدادم. بعد از آن عریضه نواب طهاسب میرزا را که حکم و فرمان بود و صرف  
و مطلب داشت دست گرفتم. و تمام کردم. و کاغذی بپیرزا وحیم لازم دانست. آرام  
دام. و گفتم دیگر کاری نیست. تحصیل تو تمام شد گفتم استغفرالله باقی داری. باقی نوشتهجات  
را بده انصاف که مروت کجا است که نواب شاهزاده سلطان بنعل مبارک فرستد و تو جوایی  
بدست تا مبارک تو بیسی. گفتم میرزا بیرون کرده و دست نوشتن داده اند پس نیست که من  
هم بکنم. و تصدیق خواندن بدم. نواب شاهزاده همانا فرض ترین کار دارد. که یاد این  
جواب پروانه بپند. و عریضه بپرده مرا بخواند و بخواند. گفتم اینها خبر و شوخی است  
و من محض و موکل ملک شوم الا ما دای کل دین. گفتم معذرت بدار و راو مله کرده و  
تلا می آن ساحت را باین لجاجت در آوردم که هر کاغذ بیج سطر را عذابك شرح  
کشف بنافش گذاشتم. و من پشیمان بوداشتم و نوشتم و او هم مشغول بهرت و معذول از جو  
بوق. کلاه بشمع و زنجیر بکرمی زده. و چندانکه من بحریر و نظیر افرودم او بر تیر  
افزود آتش هبیک از ستارهها خواب نکرده. و ملايك آسمان در عذاب بودند. تا آخر  
همه مروت باین کاعده رسید پیدارش کردم. و مله مبارکش نمودم که این کاء. میراست و هر چه  
هست اینجاست. بر غیز و بغیر که چه مقام و مطالب عرض کرده ام. بپاره پتاپ و پینواب  
چشمی مالید و گوش را کرد. و خواندم. تا آنجا که ملايك آسمانست رسید گفتم این کاغذ  
نیست. بقول آقا علی ترکیب عریضت که تا دیدم نقش و طرح بود و چون شنیدم خض و حرج  
شد. حالا بدار شدم صفا نشی بوده است. بقول آقا عمر ما عرلك الا هذه الجمع.

عرض از این سطر و شرح هیچ نیست مگر اینکه میرزا مراد و به پید که سیاه را میتوان  
فرستاد یا نه. علت دیگر و مکرر دور و دراز مکرر و مشغول مشو

### ﴿ نصیحت و مشورت ﴾

۳۸۷- این گونه رسائل را بکلامی نویسد که خلوص و داد از  
نفس مخاطب ظاهر گردد جز آنکه ناصح از صاحبان امر و همی باشد  
که در این مورد مراعات این شرط لازم نیست  
نصیحت باید بهترین قوالب و بیکو ترین اسلوب در آمده طوری  
کلمات و جمل تلفیق و تنسيق گردیده و پرشته تحریر در آید که ناحس  
و جوه مورد قبول واقع شود

مشورت باید از اشخاصی بعمل آید که از هر جهت آراسته و پیراسته  
بوده و بنوعی انشاء این نوع از مراسله باید تنظیم و تنسيق شود که  
طرف را بهجتنی حاصل گشته و وادار نماید که نظریات خود را بگوید  
و منشی راست که احزومات مکتوب الیه را به بیادات ملبحه و عبارات  
شیرین جلب کرده و ظاهر سازد که واقعا نظریات او را مدخلیت  
در امر مشغول عنه میدهد

### ﴿ نصیحت قائم مقام به پسر خود ﴾

پسر نور بصرم من از تو غافل نیستم تو چرا از خود غافل گشت باغ و سیر باغ نشود  
در رویشان است که عادت بی ویشان سیاحت امردان با ردا و رسم لودل است به مردان  
هر گاه در این ایام جوانی که چار زندگ نیست دل صبر بر داری مورد سرمد رده کردی  
بردی و الا بهیالست مردی خانه ای پسر کوش که دوری پدر شوی

### ﴿ مراسله ایستکه مؤلف بیکی از بستگان نوشته ﴾

عزیز من از جانم. و بیه تو مرا نور بخش جان گردید و ما به روح و رباع. صفا



از پیش طاعت چیزی بخرم طهر گشت که مرا معکف به نذرانی نمود. حال قبول معروف  
از آمدنی فکر کن از رفته بپیش. و از گذشته پند گیر و خاطر پریش مدار. هر وقت  
در مرد باری کن و خویش را به تقویش مبتداز

با شد بدل شکایت اگر از غمی تو را • با بیگسی یان شکایت از آن کن  
که دشمن را شادان ساختی و دوست را گریان • لیکن باید بحسن به بر غم دل زدود  
و عده مشکلی گشود.

هر که خود را با غم در هنگام کار • شد بکار خویش با حرمان و چار  
که دردهای دوی بیبر و فکر مرقع و زایل گردد • به تقویش و دل پریش برد باری  
اصلاح شود • با حالت پریش و السلام

( ۳ ) رسائل ملامت

۳۸۸ - رسائل ملامت و عتاب آنستکه متضمن زجر و سخط بوده  
باشد را جمع بگناهی که مکتوب الیه مرتکب شده و یا اهل لیکه  
در قضیه منظور داشته است

۳۸۹ - قلم بلامت گرفتن امریست پس مشکل زیرا که نویسنده  
باید وجهه خطای ملوم را تقریر و فطاعت زلت او را تصویر نموده بطوری  
مطلبی را برشته تحریر در آورد که با تصدیق بصحت بیان و حسن  
بیان و قبول حق ملامت و حصول تنبیه و وجبت قطع رشته و داد  
فراموشده و ملوم با نتیجه بخطای خود مقرب و بعمل ناسزا معترف و  
پشیمانی گردیده و عند اتحاد محکم تر شود لکن بزرگان و رؤساء  
غالب از اوقات بدکر خطا و انذار اکتفا نمایند و این نوع از ملامت  
در نزد صاحبان مراتب و درجات اقرب صواب است

برای مثال مراجعه بمقدمات کلیات شیخ سعدی نموده و رساله ششم  
را ملاحظه نمایند که با ملامت سلطان مقتدر و قوت ذابج زیکو

انگشت و در رشته انصاف را مستحکم تر از سابق نموده است و در این  
موقع با بیان مقدمه عین مراسله اصح المتکلمین را ذکر مینمایم

در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین عاری شکور اسفند را از شیراز حرمانی چند  
از مال دیوان که تسخیر اندک داشت بهای کران به غلال طرح داده و در ملک از  
این ظلم یگانگان اتفاقاً چند بار خرما به برادر شیخ که برادر حیدر ملک دکان مالی داشت  
فرستادند چون حال بدین پنج دهه برخواست و برادر شیخ کمر او عده اندک جمع  
قدس سره رفته و در آنجا بنده شیخ سعدی علیه الرحمه را در خود صورت حال عرضه  
داشت شیخ از آن حال کوفه خاطر شده اندیشه کرد که خود رود و این ملا از سردروشان  
شیراز دفع کند بتخصیص از برادر خود. پس گفت اول رفته باید نوشت و فی الحال این  
مطلبه را بر پاره کاغذی نوشت (قطعه)

دستم که تو را حرماند	ز احوال برادر دم بختی
امت دار این غریب شد	خرمای طرح میدهندش
هر حکمی که از تو فرماند	وانگه تو محلی فرستی
حرمان نمود و در بر ماند	اطفال برید و مرد درویش
حکمر حاکم دهش در ماند	چندان بر تندی ای خداوند

ملک شمس الدین چون رفته بر خواجگه بنده بد و در حال هر مرد نامادی کرد که هر  
کس را خرمای طرح داده اند پیش من آید که با او حس دارم شامت غلال جمع آمد  
و صورت حال از ایشان پرسید پس هر یکی را زد داده و دستمال را بر سر او کرد که در  
حال با ایشان باز میدادند و هر کس زر نموده بود میرمود تا حرمان روی باز نماد  
و بعد از آن ملک خود برخواست و بنده شیخ آمده در خواست و دست از استیفاء دست  
گفت با شیخ حکم کردم که چند بار خرما که دکان را در شیخ برده اند روی او را  
داشته قیمت از او بخلد.....

مراسله ایست در ملامت که بقلم مؤلف نگاشته شده

خواستم با خود دلی بک دل حکم  
لیک در بک دل دو عد دل باقم  
آری

جان و دل تسلیم کردم تا دلی آدم بدست  
لیک جان از کف برمه و ماه اندر دل شکست

که تا تو را شناختم بخود دل باختم  
 طاهر قدیرم چنان مقهور ساخت  
 که مراد دل هر چه دارا بود باغش  
 لک

افسوس دلی در شک داری پیر به بدوست چک داری — ولی  
 آنکه تسلیم تو گردید سر چک ندارد و آنکه دل داده بود چون تو دل شک ندارد  
 بر برای مثال مراجعه شود بکتاب مراسلات امیر نظام گروسی در  
 ملامت بقوام الدوله و مراجعه نماید بکتاب مراسلات مرحوم  
 قزاق میرزا راجع ملامت از معاون الملك  
 (۴) رسائل تهنیت

۳۸۸ - مراسله تهنیت با شخص خاصی نوشته میشود که بنعمتی رسیده  
 و یا از مصیبتی نجات یافته اند و درکن رسائل تهنیت عبارت است از  
 اظهار مشارکت کاتب با مکتوب الیه از فرحی که برایش حاصل شده  
 است بواسطه حصول خیر یا مستخلص شدن از شر

۳۸۹ - مقتضای تحریر در مکاتبات تهنیت آنست که بسط کلام  
 راجع شود با نجه منعم الیه حائز و سزاوار است و لازم است از نعم  
 و حظ حاصله تعریف و توصیف شود و هر چه وسعت بحال و اقتضای  
 مقام برای تذکر نعمت زیاد بوده باشد ادل بر عواطف مهنی خواهد  
 بود و بیشتر موجب سرور مکتوب الیه خواهد شد

مراسلات را جمعه با عیاد و سال نو ملحق بدین رسائل گردیده است  
 تبصره - باید کاملاً حذر نمود از اینکه این گونه تحریرات بر وجه  
 مبتذل و مطرود ابراد گردد و بلکه باید مراسلات تهنیت معطوف

مواضع قلبیه و حسن ذکاوت بوده و در مراسلات مقتضات حال نوشته شود  
 مراسله مؤلف مصیبتی از دوست یا

الشیخ از ولادت پاره مولود و ظهور گرامی و خود و خود گوهر صبا که در وقت روز  
 معدن مرجان و در ایام است شده و شکر حق باری گردد و صاحب دین و دل است که  
 از انوار اجلال طالع گشته و رحمت ذوالجلال است که از مطیع انصاف ما هر گردیده خصوص  
 ایام چار که مولود پر آورنده و نماند گل و فصل من همه حال گشته و دای طبع بکمال  
 رسیده است - مضافاً آنکه روز جمعه است و عید مولود مولی العوالی و عیال از نعم حالی  
 بی اختیار گفتم که باید این عید فرجده سال را به بگو برین حال گزمت

عید و عید و عید صرون مجتمعه و چه العجب و بوه البه و العینه  
 در حاشیه امید و ارم که سالها گذرد و چند های مولودی این گوهر گران ماه گزمت  
 شود و من هم هر دهم بر بکسی از صمیم طبع گزمت

(مؤلف در تهنیت اشاء دوستی نوشته)

حرفی که مزاج مارت اعراف از اعتدال حبه و حذر دوست را برایش و حبه  
 داشت و دل با را را را را و شکست حبه ام است لا حرا و پیوسته دستها بر آستان  
 ملت و استقامت مزاج آن برادر اوچند را خواهاست بودیم اکنون که اهر من در بر کور  
 فرد را دعا نموده و زنگ مرض از آینه وجودت ردوده شده با دلی به اباحت آن درست  
 محترم را تبریک گفته و میگویم رسالت فاضل حضرت را از خداوند بجزویم در حاشیه  
 امید و ارم که همین دودی چشم یا را از بد چار و حردت روشن و دل حبه را گلشن  
 سازید تا مجلس طرب ساز و باز جهان خوش بدیم دسار تویم و رکنه سابق را آثار  
 به نام و السلام

(۵) رسائل تعزیت

۳۹۰ - رسائل تعزیت عبارت است از تسلیت بر مصیبت و دلتون صبر  
 مواعید حمیده بوجوه مقتضیه و این گونه مراسلات اقتضای باید دقت  
 و تالطف بسیار را بطوری که موجب تحفیف اندوه مصیبت زده گردد

و بهترین وسیله برای وصول بمقصد آنست که کاتب از راه محبت خود را بخواه دار شریک در حزن قرار و با کلك غم انگیز اندوه خود را اشتهار دارد و در آخر مراسله انتقال باسباب تسلیت جسته و شورى مطلب را بپردازد که عزادار را منصرف از غم و الم نماید

۳۹۱ - بهترین فن برای وصول بتسلیت طریقه دیانت است که بگوئیم دواى شافى برای رفع غم و زوال الم است زیرا که دیانت کاملاً عدم اعتبار و زوال دنیا را بخاطر آورده و از تقلب دهر و بی اعتباری دنیا یاد آوری میکند و بقاء الم دیگر را در نظر تبسم دهد و انسان را بمرکونه مصائبی صبور مینماید و هرگز نگارنده با توجه بجهات ادبیه و رعایت مقتضیات احساسات خود و بنک رد طبعاً آثار برجسته را در مصیبت زده ظاهر و باهر خواهد داشت چنانچه رودکی معروف علیه الرحمه باطبع وقاد خود تسلیق بلفظ وقت نگاشت و کبیکه دست از کار کشیده بود روزگار را بزم و الم مصروف میداشت فی الحال ویرا متنبه کرده بحال طبیعی برگشته و در باره زمام امور را در کف گرفت و ما مخصوصاً آن مرقومه منظمه را ذیلا درج مینمائیم که از قرائت آن معلوم میشود چه اندازه کلام مؤثر در وجود است

ای آنکه غم کنی و سزاواری	و اندر نهان سرشک میباری
رفت آنکه رفت و اند آنکه آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری
مبارزه کرد خواهی گیتی را	گیتی است کی پذیرد عواری
آزار بیش دین گردون بینی	حکمر تو بر جهان یا زاری
گویی گمناشته است بلای او	بر هر که تو بر او دل بگاری

مستی ممکن که سود و مری	دری ممکن که سود و مری
شوق یافت آمد رازی	کی به راه را رازی
امد و بلای سبب بدید آید	صبر و بر رازی و سالاری

مثال مراسله از قائم مقام شوال فریدون میرزا

هدایت شوم - میرزا محمد حسین که آمد همه در خانه حزن بود و در وروده شهودش بسیار مستحسن و مرغوب ولی از يك جهت خاطر پیریه غلام مدیسی را را بد الوص است و آورده داشت پس از مرگ جوانان گل نشاء در این حادثه جدی شکست دل و پریشان حواس میباشم که بطرح و بیان بگید هر چند چندین عرصه و محل از این دودمان مسود هما نموده و موجود است لکن به لا کفاده و مری لا کفاده و حق لا جمالك - چرا که این وضع حکما اتصال از که حضرت عات حاصل شمراده بهمال خواهد بود حق اینست که تحکیم میر و شکیب در اینصورت ما لا یطاق است اما سرور روزگار و عاقبت کار بصوری و شکای می خواهد گشت - صحت لها به عرو کل مصنفه و طاعت یوما لها النص ذله

مرقومه میرزا عبد الوهاب خان شایع مقصد لدوله در وقت مرحوم

میرزا مصوم بقائم مقام میرزا بزرگ نوشته

الا کل شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زایل

غلا غیر عالم را که حدوث لازم اوست از عذاب اوله شمرده و واهان ابرار بعد حدوث بزی برده و تعسفا جانده و همی تر مرالسحاب را بر دما به که رمای بهد افتاده شاید

دار متی ما اضحکت فی یومها ابصکت غدا بعدا لها من دار  
چار گلستان دهر را خوان در آیین و با عیان روزگار را عادن گنجی است -  
سلامت پروردگان شود خبر بد - اگر شمشاد را سر بر اراحت پای در گل داشت و  
اگر لاله را سرخ رو ساخت طاع بر دل گذاشت - صیه اش شکفته و سلس آشته -  
سرور از آزادی شری به بد - شمشادش از رسم شادی هر در اسم اتزی - بخارش  
چین است تا دو خوان چه دارد - شاطش این است تا وقت هم چه آرد -

با درایم سرد سازد باغرا رحساره رود - رک بر حاکم افکند بر شاح افکند ها و



نیمه ما شکسته ما با غصه ما ناگفته زانکه • که اثر ما به زبیل و شان از نو چار  
در گلزار و روزگار گل خوش رنگ و بر پیشتر منظور گلچنان گردد • و در بوستان زمانه  
درخت پر ثمر پیشتر مقصود میوه طمان باشد • در باغ و در شاخ بلند را از تنه پاد  
حوادث زیاده آسیب رسد • و در گلستان جهان بر مرغ غصه سراغ نیر ملا دود نر و میرا بد  
هر مرغی زمانه گوهری را که در دست با دار کون نمایش داد چون باغی تن رسید هیچ فروخت  
و خازن روزگار مغزنی را که سالها بخیر دل اندوخت چون هم میر دست بی موهبی دو هم  
شکست • هر رخ پیر را حادثه کودکان است که هر چند گناه مانند طفلان موی پشته نقش  
برآرد • و با هزار زیب و زچهره دارد • و زمانی نگذرد به بگری پر داد • پس او را نیز  
بصورت اول سازد • یا همانا در را پیشه لببت با زبان است که هر يك چند جازه باطل  
و صلاهی تقاطعی در مدد • يك يك لببتان را بیان اندازد • و هر يك را دیگر کوه توانی  
سازد • هر یکی گر چه دیگر کوه توانی دارد • در پس پرده نهان قصه سرانی دارد  
تا گاه بیکان بیکان لببتان را در بر کنند و طاقت بساط را بیکاره بر کنند

• نه البداء و الیه العآب • خوشوقت صاحب دل که یای انبساط بر این بساط بری از نشاط  
نگذرد و بطلب شادمانی سرانی قانی گریان نفس که صدر ندین بساط روحانی و بهره  
یاب از نشاط جاودانی تواند بود بدست غم گریان نیارد

خوش آنکه درستی جهان غم نیست      و درستی زمانه در ماتم نیست  
پندارد نیست آنچه در عالم هست      انگارده هست آنچه در عالم نیست

### قسمت ثالث

مکاتباتی که مرجع آنها اغراض شخص ثالث است  
(۱) رسائل توصیه و شفاعت

۳۹۲ - توصیه عبارت است از جاب توجه صاحبان رتبه و مقام  
نسبت بشخص ثالث راجع با احتیاجی که در نظر است از بروز نعمت  
و غیره و شفاعت آنست که نویسنده تقاضا میکند از مکتوب الیه که  
چشم پوشی از کناه مذهب نموده و جرم ویرا در گذشته از اجراء

تقصیر که ثلث است از عمل جرم حاصل شود صرف نظر به بد  
۳۹۳ - صرفه قصه هم این کوه رسالت آنست که پس از تهیه مقدمات  
لازمه نگارنده مطلب را نحوی بچربین بیان ندارد که اول عیلاقه و جهت  
مخصوصی که او را وادار بشفاعت در توصیه می نماید ذکر کنند  
ثانیاً - آنچه موصی به سزاوار است ذکر نموده و مناقب و اوصاف  
حمیده و اخلاق پسندیده و پرا تو صبیح داده و بیان کند و مرا تلب  
معلومات و تحصیلات او را بقلم آورد و در مقام شفاعت طلب غفران  
از کناه نماید سپس بیان خلوص و داد و حسن نیت او را کرده و بعد  
از آن توجه و پرا از افراط سهو و سیان منک ریش آورد و مالاخره  
بوعده حق شناس جمیل و شکرانه جلیل خانمه دهد اعم از آنکه  
از طرف کاتب باشد یا از قبل موصی به و این نکته صفت باید در نظر  
گرفته شود که وضعیت نگارش باعتبار کاتب و مکتوب الیه فرق نماید  
﴿ توصیه ایست که شیخ سعدی علیه الرحمه از شخصی شمس الدین ﴾  
﴿ صاحب دیوان نموده ﴾

مدر سخن را به قبحی لایق صدر صاحب اعظم (عز صدره) آراست میر مدبره • پس  
بر دعا اقتصار کردن اول •

و نقش روی تو مقام دست یازد کفیه      که شرم داشت که حور شید را یارابد  
حق سبحانه و تعالی آن سایه رحمت واک      که حقیقت آفتاب چهار اور است • تا سایه و  
آفتاب خداوند از صدان وجود آن معنی و معروض دارد محمد و آله  
داعی محاسن (سعدی) نهیت و نعت عرصه مدارد • و بر موجب (شکر النعم واجب)  
همواره معاهد مشمول است هر حکمران بر ساطع منبج • واجب آمد مدد حق بر حواس  
منوفاست بقرم مدد می که شفقت و رحمت از (طلان) دوج دارد و یا موجب برید حوائج

هم گردد - و فای منظم را بدین چهارت منقول فرماید ( مغرب الذنب کثیر الزحام )  
 گناه عاشق چهاره چیست در پی تو گناه تو است که رخسار دلستان داری  
 تنبیه - بمناسبت آنکه این مکتوب فصیح نادرینی بود نقل گردیده  
 توصیه از طرف شاهزاده شیخ رئیس از آقا شیخ ابراہیم به  
 مخیر الدوله مرحوم نموده است

مرض میرزا علی با اینکه دشت اخبار و رابطه اطلاعات از همه جا و همه کسی بدست  
 کفایت و عاقبت جناب اجل عالی بسته و پیوسته است و عجب است که از احوال منظم صمیمی  
 چگونه نمی پرسد و مخصوصین را برکت بیم و برصکت - هم اعلامی و دستاورد میفرماید  
 و پینای متفدا نه تفسیرتد تلکراف سبانی را هم از ابطرف در حق کافی محکم داده  
 و بدل فرموده اید که غالباً بی مایه عرضها میسکند و در حق مردمان محترم مایه بگیرند  
 علم الله در آن دو سه مجلس که بشرف حضور عالی تان شدم و ایامه ملا عهدا که در مودت  
 یخین فاشتم و دشت القاصات خاطر شریف لا یقطع خواهد بود و عصا ان عروره مدد  
 و منع حال هم مراحمه طلبه و عاقبات مایه صبر عالی عمل اند حکمال صبر  
 و استظهار را دارم ولی خوب است گاه گاهی حفظ صورتی و نصیبه کدورتی بفرماید با  
 اینکه حامل ذریعه جناب مستطاب شراج آداب آقا شیخ محمد ابراہیم سلمه الله تعالی است  
 و از همه جا آگاهند و قاضیه جا صراہ شرح حال خود را بلسان صدق ایشان وایگذاوم  
 که امروز با لا متفق بلصکه با لا جماع و الا اتفاق لسان اللہا صدق چیز یک لور ما  
 خاطر نشان عالی مینماید مراتب دعا گوی و دعاس و حفظ التیب جناب معری الیه است  
 از حضرت عالی که در ایام شرفیابی با قامت آستان بالا اختصاص تاپب الزبارة وجود  
 اقبال نمود عالی بوده اند و همه جا ذات سامی را متوجه اند و البته حقوق اعلام و سوابق  
 احصاں ایشان در آنحضرت بی قیاس نخواهد ماند ایام اقبال مستدام

یکی از نوشتجات حاج میرزا علی انصاری با ابراہیم میرزای

احتشام السلطنه حکمران عربستان در توصیه بنحسب نامی

فرمانت شوم در مرض ارادت که هر روز و هر ساعت مثل جادیت و طاعت فرض  
 میدانم و بیه ما میبریم و بیا ما میطبقم و اینک از عالیشان کرلانی بنحسب اقبال با غی

اکرم که او را سرکار والا شاکتی است و مده در طی عرض تصدیت شکایت او را حاکی  
 . این حالت باری چشم که در عود محال حککالت بوده یک بیم ورتی ببط صبی دست  
 مده داد یک لف الله آه و ومله در آن منظور بود خلاصه اثر حاد داشته که در آن انواع  
 از هار و در با ص کاشه عصبه ها از گل و گندا جا از سل و صر ها از لیل یارها از  
 - پس به لهار سوزن به ها از سته و رچه ها از حری و صبران چمن در چمن  
 ما سمن و کله صکه قدح و حصن داشته و حاد باین حوس را که آراسته تر از حیره  
 ر لعل و چهره یوسف بوده ملا بطرف نامی سیده جمعی گرگان از فراشان پیرودا صمد  
 و مل حالت مرشک و حصادت مجله و سعادت حاد او را و پراخ تر از بیت الا حراں  
 ابرائیل و پاره تر از پیراهن یوسف و خراب تر از چاد و رعدان صبر و حکمت حوائی  
 هر روز یک فرعون صفت نفوذ حائی را در آن خانه شایده ملا بطرف را مر ساعد باین  
 طرف و آن طرف کشتایده مدی گریه کرده که بطرف می حکم کرده و ایضت عیناه  
 من الحزن و در هر دور آجا را باین و عرش حائی دانه رفتی محصل حاج طبیبان  
 در آنها منکر زمانی میرزا صحن در آن خانه ساکی بعد از آنکه چندین موت ملا بطرف  
 علماء و اعیان و سرهنگ و میرزا باین منقول شده خد مانه و تعارف داده و حاد را صرف  
 گریه باز دشت از فراشان و جوان جمعی لطال ساد و حوان را در آن بیت اللطف جاداه  
 که همه چون دنان سانی و شربت دار و عزیر و حواسا لار در آن صبح طلب و مرغ  
 دارند و مدی آن گل ها گل ها از فوالی حوائی شسته و در بر همه کمر گشوده و بر  
 و حکمیل صاحب حاد است و دل ملا بطرف را حاد مده که در آن در بار احتشام  
 حیب و درد این بیچاره را طیم از فارو خانه مدلت سرکار والا معواهم که هر مایه  
 خانه را بطرف و دنا ید تا مثل پیران گریه مده ها حادرت ایما و دقای این کار  
 لحکم و تقرینش طینا واللام

مراسله شاهزاده شیخ رئیس توسط از شخصی در هاشیه عربیه او

صاحب این کاغذ را بدانم کیت و در حاد تقصیر و گماشتن چیست همین قدر دادم هر  
 شما بیشتر از جرم او است ( صوبك من دس اجل و اوسیم ) مایا مایه حاد طالی مخالف  
 حکم کرده و در شکایت از عطاء الله حاد است نعلیک و امراوی داده اند و الت پس  
 از ثروت طلب عطار را در حور آمده تا ثمرات طاعت داده و از حوائی صبا ان شده

اگر یک سوخت کی از مریخ در وسط بوده است ، مگر و درخت را شوق گفت که  
چه باید بکنی هر آنچه که شاید

ای خداوند جبار و مال مال  
بر گن کار زیر دست بخت

مرا لہ در توصیہ بقلم مؤلف

چون پیوسته در نظر داریم که هر وسیله از وسایلی که باشد از خاطر چنین دوست  
گرامی خود محروم نگردم و در دل دوست خود هر چه می بینم در پیش او  
صوابی از خدایین برانده و بر می آید که در یاد تو باشم. و این همه که  
خداوند شایان نمایان نکرده لطیفانه این عریضه فلان را به عنودت معرفی می نمایم که  
هم خداوندی بسزا کرده باشم و هم خود را بنابر دوست واقعی ظهور دهم. این شخص در  
ظهور قدیمه و جدید و حائز مقامات عالی و درجات متعالیه است. با دراک معنی غنی است  
و در مطلق بدی طولی دارد. در فکر نظام وی شمس علم از افق طالع طالع است. و در شرح  
اشارات صاحب اشارات و در شفاطیات عمیق اثر جامع احوال و حالات و دفع  
هر گونه آفات است. قواعد و قواعد و جواهر الکلام را در جزوه مختصری به  
سازید. و در ریاضیات قدیمه و جدید و ریاضت کشیده است. و جامع به حسب علم حقوق  
دروغی به کمال دارد. در اخلاق طاق است و هر صاحب اخلاقی به معاشرتش مذاق. بیاد  
ساده بهترین گوهر گران بانی است که بگرامی ترین گوهری معرفی می شود در خانه  
احترامات فائقه تقدیم است

### نوع ثالث در رسال علمیه

۳۹۴ - رساله علمی عبارت است از مقالات را جمع بمسائل علمی و بمسائل ادبی و اینکه بمسائل تمهید شده است بواسطه آنکه ارسال با شخصی میشود که غائب بوده و با غیاب تقاضا نموده است

۳۹۵ - نظر باینکه مفیدی این گونه از مسائل خوض در مباحث علوم است اقتضا مینماید که که رده بهج قیاس را اتحد نماید چنانچه

راجع بمقتضیات ادبی نیز این دوره منظور افتاده و این گونه مراسلات  
تکلی از مراسلات عادی مستثنی است چرا که فقط زوئی امر است  
و عیضات بلیعه در آنها منظور است

رسالة است متعومه از سعد الدین که شیخ سعدی ندیده رحمه الله و مقورا  
بگذاشته هر دو دالای درج میشود

سائت راه خدا بادشاهت من  
احمد سعد و هم در مروج نومید  
پیش اشار تو شد گرازا چه محل  
نده و از تو مؤالست بوجه مؤال  
مرد را راه حق غل نماید یا عشق  
گرچه این مرد و يك شخص نیاند فرود  
یا به منصب هر يك ذکرم باز سای  
داد آسوده و فارغ ز بد و نیک جهان

جواب شيخ تلمذ الرضا

قال رسول الله صم اول ما خلق الله العقل فقال له دى ما عملتم قال له اذرعاه و قال و  
عزى و جلالى ما خلقت خلقا اكرم على منى منى اعلى و لك اعداء من قوس مولانا سعد  
الله بن ادم الله ما فيه عين صوابه كى عقل را بدم داشت و در به قرب حق داشت و  
داى مخلصا زى عين و خاطر كرد و تشريف قبول از راي و خود و صاحب مقام شمرده اما  
در از سره گن پرست و از صيب از درسد گنست و خدا و دى نالى حل جلاله كى  
احكاما دش در و صفت نيم آيد و ان ندم و سه اخ لا بصروما در جلالش عرايه چه  
توان گفت و بتقدير بايكه اين بده ما طلعت تا در فصل چگونه شاد و صفت نواذ كردن اما  
بمن صفت درویشان و بر صفت صفت ایشان بدم و روح در خاطر این درویش بیا  
كه عقل با چندین شرف كه داده را صفت . طى پراست در اول راه ادب و ظرفیت و  
صاحبیت پراغ است كه چاه از راه داند و بكن از راه شامه و دشمن از در سه فرق  
هكند . چون این دقایق بداند . بر این رود كه شخص اگر چه پراغ دارد اما برود مقصود



رسد . که علم اشیا حجاب باشد . عقل و شرح این سخن را بکرات قبول کرد .  
 نه خرابی معلوم شد . که علم آلت تمهیل مراد است به مراد کلی پس هر که مجرد علم  
 مورد آید آنچه بعلوم حاصل میشود در نیاید . همچنانست که در بیان از کتب بازمی ماند  
 بدانکه مراد از علم ظاهر معکرم اخلاق و صفای باشد است که مردم نگریده اخلاق  
 را صفای اندرون حکمتر بود . بهجاب که در ذات صفای از جمال مشاهدات روحانی  
 محروم پس واجب آمد هر یک طریقت و اویسیت علم ضروری اخلاق حسیه حاصل کردن  
 تا صفات سینه صبر گردد چون مدتی بر آمد باعداد صفای خلوت و عزت آشنائی گردد و  
 از صحبت خلق گریزان شود و در آثای این حالت بوی گل معرفت بیدار گشت . و از  
 ریاضت نفس بطریق انس پندار غلبات نفسانی است ثوابت گرداند که زمام اختیار از  
 دست بگریختن بماند . اول این مثنی را خلوت ذکر گویند . و آثای آرا و جد خرائد . و  
 آخر آرا خلق نامند . و حقیقت خلق بوی آشنائی و وصالست . و مراد را این مسئله از کمال معرفت  
 محبوب بگریزداند . که راه معرفت بسته است و خیال خیال محبت پرده بسته . صاحبلا  
 نگریم که موجود نیست ظلم بلای خلق بر در است . و کینه پرزد . و گفته بر سر گنج بیادازد  
 ( بیت ) کسی ده سوی گنج نازون نبرد و گریزد ده باز بیرون نبرد  
 هیچ دانی معنی کند کز آفتاب فاحیست از اعرف چیست . کز عبارت است از نصف بی نیاس  
 پنهانی . که راه بر آن نبرد . جز پادشاه . و تنی چند از خاصان او . و منت پادشاه آنست  
 که کسانی که بر کیفیت گنج و خوف یافت . ایشانرا تنی بی دریغ خون پرزد . تا حدیست  
 گنج نهان ماند . همچنین از خاصان او یعنی فقراء مسا کین و ابدال . که با هر کسی تشبیه و  
 همینکه بگری از سراسر بیرون و خوف یا بند تنی بی دریغ خورشان پرزد . چنی بهمنبر عدل  
 تا قصه گنج در افواه بفتد

کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بهوشش دود دهند

تا بر میکنند ذات بیخون خفته ماند ( فطه )

گر کسی وصف او زمین پرست بدل از بی کفایت چگوید باز

عاشقان کشتگان مشرفند بر نیاید و کشتگان آوار

پای در ویش تواند بود که بگنجی فرو رود تواند بود که سرش در سر آن فرو از تو می پرسم

که آب معرفت چیست جو دمی که عقل و فطرت و حواس چشود آنکه صد مقصود در  
 اول منزل حری به رجا در میرد و فطرت و ابرار و فطرت و حواس هرگز دان میگردد و در  
 در روی بر گنج محرم چند گویم در میان گنج دی و در خلق بسنی  
 حیرت از آینه خواست که مکا شفه بیرون نمیدارد و وحدانیت را مقبول میکند  
 پس و موجب حسن که بهنگام دم حاسمی رده اند و ملائکه ملائکه معبر از دولت این  
 معنی غریب نموده اند که در عرفان حق معرفت پادشاه یا ان معرفت که داد . که روده  
 را در هر نفس در نفس دهد . منصف احتمال دارد که در دم اول یک فتح مست  
 و بهوش گردد و طاعت شبیه آب رلال مال مال مست برسد . و طایفه بود . از حضور  
 آب بگریزد . و در تبه حیرت محاسن و پادشاه میرسد ( بیت )

درین در طه کشتی فروشد هزار که پادشاه شد معنی در حصار  
 او بگریزد که یا من درین معرفت . کمال معرفت المدحی معلوم شد که غایت و هاید  
 معرفت هر کسی مقام اضطرار او است بر جد از نزل

ای مرغ سر عشق ز پر و پا به یازد کان سوخته را حاکم شد و آوار بماند  
 این مدعیان در طلبش بی خبر اند کازا که حشر شد سری بار بماند  
 شان در پای آتشین از هر که میرد او خود بر کار در بامی سورد

این رده به پای هر کدا چیست در دست نای ما شایسته

نی من کیم و تا کدام است لا احسن اشیا ما است

فطه ای برتر از خیال و نیاس و گمان و وهم گر هر چه گفته اند شبیهیم و حواسه ایم

محسن تمام گشت و آسود رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

بیت آن به رو نیست که من وصف جمالش دانم این سخن از دگری پرس که من سیرام

### مراسله ایستکه بقلم مؤلف نگاشته شده

دوست عزیزم از من سؤال می نمائی که يك مراسله را چطور رشته تحریر در ماورد  
 برای آنکه تا حدی واقف شوی . چندی چند دلا نوشته می شود که متواتر از اها  
 استفاده نمائی .

سخن در نگاشتن يك مراسله نباید از کجا شروع و بکجا ختم میباشد . و بر من

موانع مراعات ایجاز (۱) در بیان بدوی مختصر میگردد که طرف مصدق به از هم آن را بر می شود - و هر دو طرف بطارقه اند - بلکه باید جویی معک را نوشت که هر چیزی جای خود بین اصاصات قلیه بوده - و مکتوب الیه از بدوی شش قرائت کرده و مطالب را ادراک کند بدون آنکه اصالح فکری نموده و یا ملال خاطر می حاصل نماید فرضا مطلب زیادی ناری اگر بنائی که يك كلمه کافی از برای اظهار مافی الضمیر است همان يك كلمه کافی است - و از نگارش کلمات دیگر حود داری سا

۲ - چسبکی از اصول مسئله در تمام مکانات مراعات (۲) و بلاغت (۳) است و کلام فصیح آنستکه خالی از حذف تالیف (۴) تا فر کلمات (۵) و تنفید و تکریر (۶) باشد با رعایت فصاحت کلمات - و فصاحت کلمات معنی است و بدوی جملی ارجاعات فاسد (۷) و حکمرامت در سجع (۸) و ابتدال (۹) و تاخر حروف (۱۰) که بدوی هم رفت میاید و دفعه ثانی کلمات تیرا بکار بری که مانتندان و فصاحت استعمال نموده اند - و علامت عبارت است از مطالبه کلام فصیح بمقتضای حال - و مقتضای حال مختلف است - حانی اظتاب (۱۱) لازم است - و معنی ایتبار - و در همین حال معنی اصل (۱۲) باید - و زمان وصل (۱۳) گاه کدبه (۱۴) مطلوب است - و گاه استناره (۱۵) گاه چهار (۱۶) و گاه حقیقت و از همین قرار است تمام صنایع بدیهه و زینتی های ادبیه - که نگارنده میاید به یک نظر نقاشی که بمقتضای محل و مورد انتخاب الزام مختلفه را نموده - و بدان آن و نکات را به عینکار میرسد که نفس مطلب را محسوس در نظر ناظرین می نماید - از تمام الزامات معانی و بیان و بدیع با رعایت مقتضای حال استفاده نموده - و مطلب منظور را در هر مکتوب الیه محسوس و محسوس نماید

۳ - مطلب دیگری که بسیار مهم است آنستکه زینت در کلیه اشیا آت خصوص در مراعات بجزله نوری است که برای دفع ظلمت خیال مکتوب الیه بکار می رود لکن باید

نمره ۱۲۶۵	نمره ۱۳۰	نمره ۹۸۵	نمره ۱۴۰	نمره ۱۵۸۵	نمره ۱۵۰	نمره ۱۳۲۵	نمره ۱۶۰
نمره ۳۸۵	نمره ۳۹۵	نمره ۶۰	نمره ۴۳۵	نمره ۷۰	نمره ۳۴۵	نمره ۸۰	نمره ۳۸۵
نمره ۳۵۵	نمره ۹۰	نمره ۳۶۵	نمره ۱۰۰	نمره ۳۲۵	نمره ۱۱۰	نمره ۹۲۵	نمره ۱۲۰
نمره ۱۰۰۰	نمره ۱۳۰	نمره ۹۸۵	نمره ۱۴۰	نمره ۱۵۸۵	نمره ۱۵۰	نمره ۱۳۲۵	نمره ۱۶۰

داست که اگر مورد از حد ابدال خارج و زیاده از حد را بیکه چشم احتیاج دارد بوده باشد اثر محسوس نباشد - پس ریختن در کلام را حدی باید که اگر مراعات شود سبب نادر یکی مطلب گفته و از مرز و صوح (۱) در بیان خارج - و ما التیجه کلام مورد از بلاغت خواهد شد

۴ - هر چه برای که باید در هر گیری نوع (۲) در یادداشت و آن حاصل شود شروع در استعمال ریختن های ادبی از صایح هدیه - و بایه - و در حکم حکایات کوچک مطروح و امثله شیرین دل پسند - احتشاش باید از حد و طبع و صوح خارج شده - و از استعمال الفاظ با مبالغه محجب و معانی مستفحه احتراز جست - و از کلمات (۳) در بیان و صهیبن از استعمال الفاظ وحشیه ۴۰ - و صحو ۵۰ - و استهاب ۶۰ - و جفاف ۷۵ - و وحدت مبالغه ۸۰ - حود داری جست

۵ - چون صدت عمومی اشاء را کلاما مراعات نمودی یعنی مراعات تو را رای اوصاف و ضوح و صاوات ۹۵ و طبیعت ۱۰۵ و نوع و بلاغت و فصاحت ۱۱۵ گردید و تلفیق کلمات را نوعی نمودی که گوش را از شنیدن آن خوش آید و از معایب اشاء احتراز جست - باید در همین حال این نکته نیز منظور نظر افکند که مناسب حال و احوال مکتوب الیه گاه افکار ساده ۱۲۵ اقتضا دارد و گاه ظریف ۱۳۵ گاه ایز ۱۴۵ و گاه دبی و گاه وین ۱۵۵ و بعضی از اوقات اشاء لین ۱۶۵ لازم است و از قات دیگر رونق ۱۷۵ در اشاء و گاه نهاست ۱۸۵ مطلوب است و گاه حدت ۱۹۵ گاه سب ۲۰۵ و گاه دیگر ابدال و موغل ۲۱۵ فصاحت و عبارت ساده هر يك از این افکار رنگی است و هر رنگی را موقع و محلی که نگارنده بر حسب اقتضا و موقع و محل باید انتخاب نماید و معنی حیالات را با یکدیگر تلفیق و از صحت کلمات که مکتوب الیه را محسوس کرده و آنچه نگارنده در

نمره ۱۹۲	نمره ۲۰	نمره ۱۹۸۵	نمره ۳۰	نمره ۲۱۰۵	نمره ۲۰۰
نمره ۲۱۰۵	نمره ۵۰	نمره ۲۱۲۵	نمره ۶۰	نمره ۲۱۳۵	نمره ۷۰
نمره ۲۱۵۵	نمره ۹۰	نمره ۳۷۰۵	نمره ۱۰۰	نمره ۱۹۶۵	نمره ۱۱۰
نمره ۱۲۰	نمره ۲۱۷۵	نمره ۱۳۰	نمره ۲۲۱۵	نمره ۱۴۰	نمره ۲۲۶۵
نمره ۲۲۲۵	نمره ۱۶۰	نمره ۲۲۵۵	نمره ۱۷۰	نمره ۲۲۹۵	نمره ۱۸۰
نمره ۱۹۰	نمره ۲۳۳۵	نمره ۲۰۰	نمره ۲۳۴۵	نمره ۲۱۰	نمره ۲۳۵۵

هر دارد رسول و مؤثر گشت و کوش را نیز از لحن جبارت خوش آید .  
 رخی مایل هستند که همه چیز را مانند و همه چیز را بپندارند و چون وسایل دیگر از دست  
 داشتند میبویسند تا مرعات جهت ادبیه و توجیه مورد و محل و شخص بگویند این حرامه  
 خوب نگاشته شده . گرچه مکتوب لیه آرا محسن نظر مانی کرده . و در مسموحات خط به نگارده  
 معبود و مقبول افتاده است . در این صورت . معنی است بر این طریق . معنی او  
 نبوده . و کلام توجه بری نداشته . که متوقع فهم نکات افکار و قواعد ادبیه آن بشود  
 اشخاص بی سواد بدون تحصیل و زحمات میخواهند همه چیز را بپندارند . ولی بدون سیرما به  
 علمی مدال است . آری هر وقت طرب نگاشته تو اشخاص با زبان شده اند . مانند مقتضای همه  
 آن معنی گوئی و در این صورت اگر رشت آمیزی کنند و معنی و معنی کلام خوبی  
 شود که را بد بر فهم او است . کلام تو از درجه فصاحت و بلاغت خارج است . که مرید  
 حشاکت بر مزاج مستقیم گو  
 اگر دانی که داود با نو مبل

و بیاد و مختصر و مفید . کلم الناس علی قدر عقولهم . این بوده شده از پندبات که بر حسب  
 ضرورت و تقاضای تو نوشتم لکن برای آنکه جوین از فنون انشاء مختصر شوی  
 باید بدقت دوره اصول و فنون علم انشاء را مطالعه نموده و هر يك از قواعد و معربات  
 ادبیه را بنظر بسیاری . تا خوب از عهد چیز نویسی بر آئی

۳۹۵ خاتمه - برای كك فكر خوانندگان يك عده از رسائل متفرقه  
 که از قدما و متأخرین از ادباء بدست آمده ذیلا درج می شود

مراسله ایست که حاج میرزا علی انصاری با احتشام السلطنه نوشته  
 فریاد شوم . ساعت ساعت شایم که بویله و تقریب عرض اوقات کنم بلکه در آن  
 دقیقه و ساعت هر چند نگاروی را طاعت و سعادت میدانم و این عریضه تائیه است که  
 بحر محبت . غریب که خانه در صحنه تا به میگازد و باستی تر اصاب و شکستگی دما  
 چرخ امانل . بقوه جاذبه و محرکه عقیدت . حرکت مفروح بی ترتیبی میبایم . و در حیات  
 وفاق غلوص را می پسایم . و در این مدت خرم آباد يك آن كوك نیوم . و ازین ساعت  
 ما زان مستقر نك ایوانی بپیکید های مختلف و پیرهای تا مؤلف شد و گندم کردند . و  
 سرد و گرم نمودند و روشن بد نم را گرت شیشه قلب را شکست قاب قالم را خسته بد حاتم

رسمه که ما چه ر شدم از دایره اردوی کیوان شکوه . یکدسته سوار سنت حشمت از  
 در حرکت چندین ساعت پیش فاده از حرم آباد که از ساعت ورودش بر شده  
 مد و امده گذشته سر بجا و از آن آدم و سرکار جبل رد يك شده تا هر دایید ( بی  
 و سنت یا حشمت هر صبح ) و من ترص کم ( اما و دادك می الفزاد راسخ ) که میتوان در بیست  
 و چند ساعت روز و شب در سطوح و عروج و اناء البیل و اهراف الهی چهار وقت  
 توسط قاصد و سوار . من عقیدت حکم و همه ساعت چری ظلم حنی ساعت که ندارم  
 و . غم من همه حرم . و از کار افتاده است شیط آنکه جان حرم باشد و حرم  
 باشد از کار خانه ملک که توان بران ملک شد . اگر شبح ساعت درد پر عمامه اش نگذارد  
 و این نکاست را سوار شما اعراضت نگذارد .

کست گر من حکمی لطاف \* عد سال جدا دهاد عبرت  
 اگر التفت کبید که ساعت ورود حامل برسد همین دو کلمه را باید سواد  
 اقرت التفت و سر .

( مرحوم میرزا عبد الوهاب خان شاط در شب قدر نوشته )

و الله اعلم بالله و الله اعلم . قدری بر این رصه طری نگارده . و ما ادراك  
 ما ليله القدر . اينك شب ما است . و ليله القدر را گردیده جان دیدار حسنه بود  
 و . خیر من الف شهر . چرا که دو آن مقدم شریف و سرل الدلائل و الروح مباحه و اگر  
 تقریب قدوم را مژدونی عهد این بنده گان را رحمتی دهد که باذن ربهم . هرمت  
 خدمت ساخته يك ادب را . و من کل امر سلام می . در ملازمت آنحضرت بام ما بم  
 و حنی مطلع النهر .

عز مراسله حکیم خاقانی کینه بحکیم نظامی نوشته که قتل ارارمغان  
 این تعبت صادر است از این صوب تا صواب و خطه یحزری (۱) محکمی ملک و مسکر حلق  
 و بال خانه اقا جل و ریت الفرف سفاهت حق شروار . شرالفاح و ارحمها (۲) دان محیط  
 سعد الحکیم و سعد سوادا ظلم محیط در لاه و مصار سعادت و مرغ معالی (۳) پس گینه  
 خیر البلا و لطیف . سلام هایکم ای صاحب خیران دل . حکم افه ای صاحب خیران دین .  
 حیاکم افه (۴) ای دوستان نوح نصرت . اند کم افه ای برادران یوسف صفت . جوید و چگونه آید ؟



آنها که شما تپد روز بازار مردمی چو نه ؟  
 میفرید ؟ اینجا که منم صعب گدا است . خا تپد چو شما کی خا ورم  
 سینه بازیدم که طوفان خاق است . ذخیره دیدم که لفظ سال و حجت است در  
 سر و سیر حادثات گرفتارم [ انظر و ناقبتس من نور حکم ]  
 در خشک سال تا بات جگر ته ام [ البیضی اعلینا من الماء ] . معلوم شما باد .  
 که این تعبیه صبا به است ( ۵ ) از حد مراد هر شوق ، و صبا به ( ۶ ) از ورق دل تر جان  
 زبان ظاهر آمده .

اگر آب طراوت ندادد بر آتش دل گدشته است و مذبذبه است .  
 طبعی که در مضاعفات روز نامه است . خونیست سوخته . و جگری گداشته ( ۷ ) که بش چند در  
 مدتی حبه القلب ( ۸ ) جمع آمده بود . و پس بطارم به غنر ( ۹ ) دماغ نما ده کرده و از آنجا  
 هفت طبقه چشم رسیده و لب و دیده را پرده خایی بسته . اکنون از بیم شامت دشمن  
 و اماحت دل دوستان از راه دیده برگشته است و بعد اول اصاب گدشته و از راه  
 دست بهری انا مل رفته . اینک از سر خانه قطره قطره میدود و نقش کشف الحال می بندد .  
 تا بداند دل از افکار افکار است . بیه سینه غصه خاست . از دست مدتی حشوی اند .

﴿ ۱ ﴾ خطر بختین در اینجا یعنی شرف و قدر است

( ۲ ) او حشها این کلمه در صحنه کتاب از مرور مور یا نه تا خوا تا بود و رحمت رب باد  
 ترا نشم حدس بر نم که با یستی او حشها ، باشد یعنی وحشت آور ترین بقا عالم با  
 خالی ترین آنها از مردمی و هست ۳۵۰ مر بط . محل بین چار پایان است . مصداق  
 معسکان ریاضت و رزم کردن آب است . مرغ چرا گاه است

( ۳ ) حیا کم الله از باب تمیل یعنی زنده به اراد شما را خدای

( ۴ ) صبا به . جنم صا دمهله . یعنی بقیه و نه مایه آب یا شیر است در ظرف

( ۵ ) صبا به . جنم صا دمهله . یعنی آرزو مندی است .

( ۶ ) گداشته . در این مقام یعنی گدا کرده است بقرینه ما بعد آن که چگونگی گدا  
 کردن را شرح میدهد . ۸۵۰ حبه القلب چاه مفتوحه و باده متدده . سیهك بیان دل است  
 ( ۹ ) غنر . بنین و ذال معصنین و قطع اول و سکون ثانی بر وزن دحرجه یا ت میشود

و مند بر یعنی حکمران قوم ضبط شده و بی مناسبت با مقام هم نیست

وحشی نسب . سعی حال . دد جاد . بد زاد . لا یو به بهم ، ولا اکثر لهم ۱۰۰  
 الحاد حرا دین عرو شد  
 بر حکت حرف من فاده  
 دهنی جراح دهن داده  
 فونی دیگر . حلف جلف ۲ . حسی حسی . مرید مرید ۳ . مثل باب . لیب خاطر . احرف باض  
 چون حرف فرحیم ۴۵۰ لفظ . چون آلب وصل ۵۰۰ گم نام

بکسر دو زبان چو مار پیس  
 در بیکده فله میهن شان  
 بد بر که سر که دو حین شان

حرفی باد پراکند ، ۷۷۰ و باد پراکند در معر ها عرار ۸۰۰ غرور . دله نورده مار طبع  
 مد روح می شکین . شیطنت جوی . سلطنت دوست . وارثان با حلف . حوا جنگان با حلف ۹۰۰  
 علم لا یتفع طرق گرد شان . دعاء لا یسمع ۱۰۰۰ داع جهشتان .

بور و لغان بولب حوی

بر ماده به فعل و پره ۱۱۰۰ بکسر

( ۱ ) لا یو به به . ای لایال . پس عسائی بدان او بیست و ما اکثر لهم . پس  
 پر رانی از آنها ندادم ۲۰۰ حلف جلف . حلف منع حاه و سکون ثانی . حکتیکه هیچ  
 بکونی دو آن نیست . و حلف بکسر جیم و سکون لام . می ناک و سنگر است

( ۲ ) مزید مرید . مزید بنج میم به معنی آفرین و مرید بنج میم معنی سرکش است

( ۳ ) حرف فرحیم . حرفی است که بقا دهد معنی در آخر کلمه مادی لفظ میشود چون  
 یا حار که در اصل یا حارث بوده . ۵۰۰ الف وصل . الفی است که در درج کلام ساطع  
 میشود و در حکتا بیت صفت مثل الف فاصرب . ۹۰۰ باد ربه . چو می است مد دور و مارک  
 یک سوراخ دو وسط دارد و پنه و پنه و پنه و پنه در منتهای دواک قرار میدهد و حکتا به از  
 دجال و مردم یک چشم نیز هست . ۷۷۰ باد پراکند اول کنا به از خود ستانی است  
 و دوم کنا به از ضعف و سستی . یعنی خود ستانی چند که کاه مایه بوریدن باد پراکند میشود  
 ( ۸ ) عراره . بکسر عین جوانی که در آن پنه با کاه کند .

۹۰۰ حلف . حجتین . می رکعت است با لاف رن .

۱۰۰۰ دعاء لا یسمع . گناه از دعای ناسته است .

۱۱۰۰ پره . پره قتل آن چو از قتل است که جان سے یا کنا ده میشود و قتل بفرقه  
 طاده است و این جزء بجای فریس لب و شر در این شهر مشهور است به مرید .



یا رب این آرزوی من چه خوش است  
تو باین آرزو مرا برسان

هر چند تیریز شهری است که رسوم و خرافات آن چون لوح خاکی از نعره صحرای  
و قحطان مهو نیست. و حقایق و ارباب ۱۸ آن چون طرایق جوی از انحراف حدیث مایوس  
در هر کجی گسی. و بر هر فرقه طریقه. و در هر بتائی از پائین او از حد سوداگری  
و هر طرفی از بیادین او از فردوس یادگاری. همه گلزارهای لو گلزار. و چه در  
صل او چاره. **[ کانه جنة تجری من تحتها الانهار ]** اما در غایت آن حد اورد  
زود يك دای هر گلشن گلشن و هر بتائی ز بتائی و هر مرحله مزبیه است.

گرایی تو بود جنت بر سنگره نشینم

و ربا تو بود دوزخ در سلسله آوچرم

این دعا از سر ذوق و شوق است. امید است که بروق حواطر عن قریب اجابت فرماید  
و تشنگان فراق را سیراب وصال گرداند و الله ولی الایمان

﴿ ایضاً مکتوب از شمس الدین ۲ ﴾

چندانکه طرف طرق محبت و میل مودت بیشتر میسر در بیش ۳۳۰ نیش عقاب او پیش  
میافتد پس چاره من بیچاره جو آنکه

بر خیزم و در جهان نهم سر

نست. سبحان الله در اوان صاحب و زمان مصلحت از افعال و اقوال این نه  
است لال نموده و بد لایل و پراهن او را محقق نموده که مردم هر کار معین. و کار  
هر مرد معین. و قباى تطیط و تحریب و پراهن افک و تحکیم یب بر قد اقران و انزال  
ماند و خسته اند ۴۴

علم الله که هرگز در باب خدم و حشم منصور قلمی تا مستقیم بر نهاده و دمی تا معتدل  
زده. و در نهری مراضی بقدر الوسخ و الطافه مجد و مجتهد بوده. و در تنفیج جوهر و

۱۸ ارباب بر وزن اشعار جمع راجع راجع و بعضی خانه است.

۲۵ گمان میرود این مکتوب را هم با باقا خان در زمانی که به حمایت دشمنان خود  
میل گشته است نگاشته باشد ۳۳۰ بیش بر وزن نیش گیاهی است که در سمیت و کشدگی  
معروف است و با جد و آرد در یکجا میروید

عربس از شوابت عات و عربس ما نفسی العا به کوشیده. و در یاد معاودت ایام وصال شراب  
های نمی نوشیده. و بر آتش و بران فراق حوشیده. و آیه ﴿ یا ایها الذین آمنوا او مروا  
بالمعذور ﴾ حسب العین داشته.

الا لاری عهدهی دنا الدار او فوات بعلوه ما کرا لجدید ان با لیا

و این محسن در افعال این طوبی و انشاء این مود (غیر الدیل وری الشهادة والیب است)  
چون در این باب حکیمات و طامات متجاوز شد اقصاء و اختصار اولی و آخری شمرد

فما زمني بما فی القلب و ای و لا قلمی بما فی الصدر حاک

شرحی است که حاج میرزا حسن خان اصراری به دبیر حضور نوشته

۲-ع ۲ و معکوساً خوانده شود ۱۳-۳۱

ممکن. او خوانیش. معنی. دهد. (ماذا. حکام. دولت. مروت. عظام. باشد)  
خادم القراء. حسن الانصاری. حضور. دیر. بگناه. ارباب. مورا. عالی  
بمقام. عریضه. نگاشت. مخلصه. و دیرین. عهد. و. پیوند. رت. ریاد. روت.  
سیدنا. و. مولانا. (ابدا لا محروم الا حرومة الادما) عادات. مادات. مادات  
مادات. گشت اند. (ما را. فاعده. طاقت. گزین. شکست. داری) (بارا  
گذشت. از حد. امید. و. صبر. و. ذاری. من التوت. اند. الا نظار. شبیه ابد  
و چهار. و. عاده. عادی. بیار. و. عمر. نگاشت

چا نا. دست. ناید. عمر. گدشته. دیکر

عیاله. بنوعه. شرحی. از غم. برایم. و. واروه. مراسله. انشاء. الله. انشاء  
بنایم. که. شاید. و. باید. مرا. غلب. راسخ. و. خدم. تانت. گرم

﴿ مودته دوم لککل هول ﴾ ﴿ و حل کل مودته قدوم ﴾

باز. مکتوب. آرزوه. قلم. آیه. روش. صداقت. ولی. من طاقت.

سباب وار. و. دل. خون. لعل. مانده. طاعت. قائم. و. طاعت. دائم. شیه. ون

قد. حیده. و. طبر. دال. حکمر. شکست. منوال. ب. از قامت. افتاده

مثال. الف. با ستقامت. ایستاده. موده. قریب. ارادت. و. جاده. مستقیم

عبادت. ملازم. خیر الریق. التینی التینی. ما نقضای. عایت. قدیم. یا. ضیعت







ادب برای حسن افتتاح و مقدمه و مقصد مکاتبه و ختام و توفیق و تاریخ و عنوان آن

۳۹۷ - حسن افتتاح عبارت است از آنکه در بدو مراسله مراسم تعظیم از قبیل ذکر القاب و صفات ملائمه مرسل الیه از حیث مقام و رتبه و احوال او بعمل آید که شروع شود بحمد مرسل الیه و با به دعاء و التماس و اظهار شوق و شغف و بجای آوردن شکرانه سلامتی و غیره - و مقتضی است در مقدمه مراتب ایجاز را مراعات و نسبت بین کاتب و مکتوب الیه ملحوظ و منظور اقتد

۳۹۸ - مقصد در مراسله آنست که رساله بر آن بنا می شود بطوریکه راجع هر موردی از موارد اصولی از آن در همین باب ذکر شده است که با مراجعه بدان بدست می آید

۳۹۹ - ختام عبارت است از اتمام رساله و منقطع آن و لازم است که با ایجاز و حسن سبک منتهی شود زیرا که ختام آخرین مقالست که در گوش باقی ماند

۴۰۰ - امضاء عبارت است از ذکر اسم کاتب با اشعار بمنزله او نسبت به رتبه مکتوب الیه و ممکن است امضاء در آخر کتابت و یا در اول آن بر حسب اختلاف بلدان و از مابین ترسیم شود

۴۰۱ - تاریخ عبارت است از تعریف و تعیین وقتیکه در آن زمان رساله نوشته شده است با تعیین اسم مکانیکه رساله در آنجا بنگارش آمده است و این نکته در اول رساله رسم میشود و یا در آخر مراسله بر حسب رسوم بلاد در ایران هر دو طریقه معمول است

۴۰۲ - عنوان آنست که در پشت پاکت نامه رساله نوشته میشود بطوریکه راه نامی مکتوب الیه را احاطه نماید تا بر این اسم و القاب و صفات مشخص مرسل الیه نوشته شود تا ذکر دعاء مداوام و بقاء

## فن پنجم

در تاریخ

Genre historique

### بحث اول

#### در حیثیت تاریخ و شرافت آن

۴۰۳ - تاریخ در لغت معنی دقت است و عرفی بیک نوع بیان وحدت بر آن گویند که راجع باشد بوقت و بی آنکه تشکیل مینماید ردگای اجتماعی بشر بر بطور عموم و یا ردگای افراد را بطور خصوص اینک گفته شده است بیان وجدایی و ترقیبی گفته شده است مثل زمان و غیره برای آنستکه شرط اول یک تاریخ مکتوبات که در تحت یک بحث عالمانه تنظیم و بر روی یک حد بقی معلوم و مستحکم ترقیم گردد و یک جهت دیگر وجدایی بودن تاریخ آنستکه موزح اغلب بر میخورد به ذکر قوانین آسمانی و مذاهب و اخلاق و همچنین تاریخ بهترین پیداهاست برای افراد جامعه و هرگاه نظر وجدانی در ذکر آن نباشد اطمینان آورده و از منافع حقیقی تاریخ دور خواهیم شد

تاریخ در برد یونانی قدیم و لاتین یک نوع تصنیف ادبی و صنعتی



بشمار میرفت و ذکر حقایق تاریخی برای توسعه میدان فصاحت بوده است و همچنین برای آنکه افعال را با تمام جهات فصاحتی بمعرض نمایش بگذارد

لکن تاریخ از نقطه نظر معاصرین میتوان گفت که بهتر فهمیده شده است بجهت آنکه بر خلاف قدما مورخین جدید و عهد وسطی تاریخ را تصنیف علمی بشمار آورده اند و صنعت بودن تاریخ از نقطه نظر ثانویه بوده است

۴۰۴ - تاریخ پیش از هر تالیف یا تصنیفی اقتضا مینماید که صفات مجتمعه در يك شخص را حاوی باشد، نویسنده را يك عقل وسیع و مقتدری لازم است که واقعات را بتواند بشعور تمام ملاحظه نموده تالیف بکونی کرده خود را به اولین علت برساند، نگارنده تاریخ باید دارای قریحه قضائی و قوه تحقیق و بی طرفی باشد، با روح پاک و خیال ساده، بدون ملاحظه خصوصیات افراد حقایق را بنگارش آورد، و بالآخر از همه مورخ لازم است حائز يك نوع احساسات اخلاقی باشد، و همچنین مورخ راست که نسبت بمذاهب نظر بیکوئی داشته و احترامات فائقه را منظور دارد، با این حال تاریخ با تکالیف عالی که حائز است يك نوع مقام قضائیت و یا يك محکمه که شهود ماضیه را حاضر نموده و آنها را بیک نحو صحیحی وادار بحقیقت گوئی مینماید، سپس بدون سستی و بیم با توجه بذات باری تعالی حکم بواقع می نماید.

آنچه گفته شد حکایت نمی نماید، بلکه مورخ راست که دور از فتنه تمام شعب معلومات بشری باشد، اعم از علوم مکررات قدیمه

و خطوط، و کتابهای عتیقه، و حجاری، و وضع قوانین عالم، و جنگ، و مالیه، و زمان، و اخلاق، و عادات، و تأسیس اداری، و علاوه بر مراتب فوق لازم است که مورخ بشعور اکمال از علم تاریخ و جغرافیا که بمنزله د و چشم اوست مطلع باشد با این حال آیا بجایست که گفته شود تاریخ علم مشکلی است

### اهمیت تاریخ

۴۰۵ - سببین گفته که تاریخ شاهد زمان و نور حقیقت و ذخیره وقایع و مدرسه زندگانی و رسول آثار قدیمه است، و بدون تاریخ که قرون متعدده را نشان میدهد و ثبات روی زمین را که ما در آن زندگانی مینماییم منقوش و منظور نظر اهالی میدارد، جای شبهه نیست که با نسبت بنظام علمی که از تاریخ آن بی اطلاع هستیم، بیک نادانی عمیق گرفتار و از آنچه بر نوع بشر گذشته است بی اطلاع، و از کلیه مسائل مهمه که دستور آنی ما تواند بود بی خبریم.

مخصوصاً در زمان ما دانستن تاریخ عمیق ارواحیات است، و از زمانی که قضایای اجتماعی موضوع بحث گردیده، نگاران دول روی زمین شده و عقول افراد انسانی را بیک نحو محصور جلب مینماید، تاریخ يك اهمیت فوق العاده بخود گرفته است، که جی هیچ شبهه باقی نمی ماند. عبارت ساده میتوان گفت که بدون تاریخ، عالم مانند يك کتاب بسته ایست که ناگشوده نشود مطالب آن مجهول است. و نیز باید دانست که حال را جز بگذشته توضیح نتوان داد، و تمام واقعات زندگانی

بشری مانند رحبرهای من شیب و پست که حاشیه های آن حاشیه کر  
به ته است و وندم غیرت از یک را از رحبرها است بلکه قدرت است از  
ندم زنجیرها من حیث المجموع - علی ای حال برای آنکه زندگانی ما  
بی فایده بوده و از حیوة حیوانی فرق حاصل نماید لازم است از  
گذشته ها پند گیریم و آن نیز جز از راه تاریخ میسر نشود و همچنین  
اگر تاریخ باشد علم بوجه من الوجوه پایه و بنیادی حاصل نموده  
سهل است بلکه بکلی از بین رفته و مذاق مکتومه بشری مدوم و ما  
از داستان هر چیزی محروم خواهیم بود

### بحث ثانی

#### در ترکیب تاریخ و جمع مواد آن

۴۰۶ - برای ترکیب تاریخ و تألیف اجزاء و حسن سبك آن  
لوازم زیاد است که مرجم آن رسیده اند و نخست آنکه است اول اختصار  
مواد - دوم ترتیب و تنظیم - سوم تنسيق  
۴۰۷ - اول چیز را که در نگارش تاریخ لازم دانسته اند عبارت  
است از نظم و ترتیب برای وصول به سبك چنین سبکی صحیحی مورد نیاز باید  
هر يك از تألیفات و تصنیفات منظومه خود را با يك نثر اجزائی و  
دریفی مشاهده نماید - سپس هر گاه نویسنده دارای عقل فوق العاده  
باشد در همان نظر مواقع هر يك از مطالب منظومه را همین می نماید  
که بیکو ترین مقام هر يك کجا باشد و هر يك از مواد را بجای  
خود قرار میدهد چنانکه بکسر فغانی ما هر این نکت را هم وقت

در نظر دارد که موقع و محل و موارد کل اشياء منقوشه را بدقت  
مشاهده نموده و سایه و روشن هر يك از منقوشات را بعمل خود در  
نظر گرفته نقشه را بطوری مزین نماید که ماطر بدان عین شبی  
منقوش را در نقشه مشاهده مینماید

۴۰۸ - انتظام و تنسيق از قرار تفصیل ذیل بعمل آید مورد خیر  
برای حصول تنسيق دو طریقه اتخاذ نموده اند یکی از آن در که اسهل  
است تا این ترتیب باشد که سؤالاتی بك بك در ردیف یکدیگر  
تنظیم و بمقام خود ذکر گردد و وقایع جاریه در سلك آنها برشته  
نمیرد در آید .

طریقه دیگر که بکوتر و موجب ترویج روح و روشی عقل سلیم است  
آنستکه حوادث با يك سیاق بیکوئی بیان گردد و هر يك از لوازم  
و اسباب ظهور قضایا بطوری با تناسب پشت هم افتاده و بنحوی برشته  
تحریر و بیان در آید که جای شبهه و تردیدی در صحت قضیه  
برای خواننده حاصل نشود و بیان آنها در غایت تمامیت بوده و  
مصحوب بذکر اسباب و ظروف و شایع آن برای رفع شبهه و نشاط  
و سرور عقل بوده باشد

۴۰۹ - تنسيق در تاریخ مهم است مانند حضور شاهد در مقابل  
يك عكمه و حصول آن مبتنی است به تصرف در معانی و بدست آوردن  
اضراف کلام و فتون انشاء بطوریکه خواننده را تشبیه نموده و موجب  
نشاط وی شود و این نکته در صورتی حاصل شود که نویسنده حق  
اجزاء تشکیل دهنده تاریخ را بخوبی بجا آورده و موجبات حق آنها

و مراتب احوال را با مراعات تفاوت افراش فراهم سازد و حصول این مقصد گاه بذکر يك ممکنه از نکات انجام یابد و گاه يك خطابی ظاهر شود و گاه باوصاف امکانه و یا مواعظ و وقایع و یا طباع اشخاصی که دور محور کلام دور میرد انجام یابد و گاه دیگر به بعضی تقریرات علمی و یا رسائل و شیفه و امثال آن حاصل گردد و یا لاخره که بار از حکم آنچه را ~~که~~ روایت نموده و نوشته است و این نکته بفرقه تاریخ احاطه یابد

#### فلسفه تاریخ

۴۱۰ - فلسفه تاریخ عبارت است از علمی که حوادث تاریخ را با اصول کلیه ایراد و قواعد عمومی تشکیل و يك نوع اصول کلی تنظیم کرده بیان می نماید با ایراد اسباب و غایت و ارتباط و نتائج آن

۴۱۱ - این اصول بدور دو محور دور میزند اول دین، دوم هیئت اجتماعی و از برای هر يك از این دو احکامی مقرر است که مورخ باید از آن بحث نماید

#### بحث ثالث

##### در ارکان تاریخ

۴۱۲ - اصول تاریخ منقسم به سه قسمت شده است اول تعالیف معاصرین اثر و نظم خصوص در صورت معاینه آنچه را که در تألیف خود ثابت نموده اند، مثل تاریخ صلاح الدین راجع باین شهادت و فتح قدس راجع بعهد کاتب ثانیاً احادیث منقول به تقلید که در اختیار

آنها دقت نظر کافی و انتقاد وافی لازم است زیرا که این نوع از تقلیدها را ~~اصغر~~ اوقات محدثون تلفیق و روایات مشوب به تنویه و اکاذیب نمائند

ثالث - آثار قدیمه مانند نقود مضروب و ابنیه منبیه و رسوم با کلیه مسائلی که در این گونه موارد نوشته اند فایر بر آنچه که حقیقت امر را نشان میدهد

۴۱۳ - نویسنده تاریخ را دو صفت لازم است علم و امانت، اما علم بواسطه آنکه مورخ را احتیاج باخذ از مأخذ متعدد و مصارف متنوعه و حسن نظر است تا آنکه بدین واسطه بیان حق رسیده و از مغالطه دوری جسته و اعتماد بمعبره نقل نماید و اما امانت یکی از اصول کلی است که نویسنده تاریخ باید حائز باشد و بدون احوال هیچ گونه نظر خصوصی مطابق تاریخچه را بطور یکه آه را نگذرد است بیانش کند

#### بحث رابع

##### در قسم تاریخ

۴۱۴ - تاریخ را بدلا حظه موضوع آن بر دو قسم تقسیم نموده اند عمومی [ Universelle ] و خصوصی [ Particulière ] و بعضی بر سه قسم تقسیم کرده اند ( کلی و عام و خاص )

اولا تاریخ عمومی شامل است بشریت را بطور کلی و به تمام از بدو خلقت تا زمان ما، و آن را بچهار قرن تقسیم کرده اند ( ولی بعضی



به قرن تقسیم نموده اند

۱ - تاریخ قدیم ( Ancienne ) از بدو خلقت عالم تا اقران

دولت رومانی در غرب که در آن بحث می شود از احوال عالم قدیمه مثل آشورین و کلدانیین و مصریین و فرس و یونان و رومان و عرب

۲ - تاریخ قرون وسطی [ Le moyen-âge ] که شروع میشود از

سنه ( ۴۷۶ ) مسیحی و منتهی به سنه ( ۱۴۵۳ ) میگردد ( فتح قسطنطنیه

بدست سلطنت محمد ثانی غازی )

۳ - تاریخ قرون متاخره [ L' h. moderne ] که عبارت است از

زمان اختتام قرون وسطی تا شورش فرانسه در سنه ( ۱۷۸۹ ) مسیحی

۴ - تاریخ قرون معاصره ( L' h. contemporaine ) که عبارت

است از زمان انقلاب فرانسه تا این زمان

( تنبیه ) از واضحیات است که از نقطه نظر اجتماع و نسبت جمعیت

ملکات و عیسوی و چینی و غیره تاریخ عالم واجد یک نوع قسمت

های مخصوصه است )

تألیف تاریخ خصوصی بیک ملت ، و یا بیک مملکت ، و یا بیک ایالت ، و یا

بیک قاعیل ، و گاه بیک واقعه ، و یا بیک قسمت از واقعه ، و یا به قسمت

از زمان ، و یا بالاخره بیک شعبه از انواع ، تعلق و انحصار یابد . از

قبیل مذهب ، یا قانون ، یا کتب ، یا اخلاق ، و یا امور بحریه ، و یا

مالیه ، و یا تجاریه ، و یا فنون ، و یا علوم ، و یا ادبیات بیک مملکت .

## تقسیم ثانوی

۴۱۵ - از نقطه نظر طریقه ( Méthode ) تاریخ را ( Chronologique )

جریان عمل گویند : در صورتیکه بطور ساده عمل بر حسب ترتیب سنوات تعقیب گردیده و جاری شود

۲ - در صورتیکه تاریخ یک مزاد برافرد بسط دهد تاریخ خصوصی

مزاد گفته میشود ( Ethnographique )

۳ - و یا تاریخ ذکر می نماید از قضایا و با حوادثی که در آن

واحد در نزد ملل متعدده وجود دارد که آنرا تاریخ ذکر حوادث

متعدده ملل متنوعه در زمان واحد گویند ( Synchronique )

۴ - و یا اعمال مشابه و اوقات و امکانه متفاوته با هم مقایسه شود

که آنرا تاریخ مقایسه گویند ( Comparée )

۵ - و یا را جمع گردد به تفصیل زندگانی افراد که تاریخ سرگذشت ،

با رجال و یا خبریه گفته اند ( Anecdorique )

۶ - و یا تاریخ باشیاء و نوع بشر همان صفات مخصوصه که واجد باشند

عطا نماید که آنرا تاریخ تصویر نامند ( Pittoresque )

۷ - و یا تاریخ افعال را بعمل خود مربوط سازد و آن تاریخ ارتباط

افعال بعمل گویند ( Pragmatique )

۸ - و یا بالاخره تاریخ افعال دهد علل متنوعه را بیک دستور کلی

که آنرا تاریخ فلسفی گفته اند که ذکر آن گذشت ( Philosophique )

## فن ششم

### در مناظره

۴۱۶ - مناظره در لغت بمعنی مجادله است و در نزد اصولیین عبارت است از توجه خصمین در سبب بین دو شبی، بعنوان اثبات حقایق است خود و مناظره باین عبارت است از تألیف بیکوئیکه غرض از آن موجه ساختن کلامی است که از دو متخاصم عاقل یا غیر عاقل صادر گردیده است و یکی از دو متخاصم بر دیگری مفاخرت نماید و گاه در مدافعه از امری که برای آن اصرار جسته است و گاه بذكر خواص و محسنات نفس خود و عیوب و قبايح خصم خویش.

۴۱۷ - فایده مناظره اولاً آنستکه کاتب اقتدار خود را بر تصرف در وجوه کلام ظاهر سازد سپس آنچرا که در متخاصمین از محاسن و عیوب یا تفاوت مراتب آنها باشد اظهار نماید.

۴۱۸ - مناظره را سه شرط است اول جمع نمودن میان دو خصم متضاد و یا متباین در صفات بنحویکه خواص آنها ظاهر گردد مانند جوانی و پیری، شب و روز، و آسمان و زمین و مناظره انسان و حیوان.

ثانیاً هر يك از دو خصم در نصرت نفس خود و بهبود ساختن گماینهای خصم ادله آورد که موجب ترفیع مقام خویش و تنزیل مقام شخص مقابل او گردد بطوریکه سامع را متمایل از عقیده خصم به عقیده خویش نماید.

ثالثاً - لازم است که بمعانی و مراجعات شاویده نیکوئی داده شده و بسبب محکمی در آید بنحویکه موجب نشاط سامع گشته و سبب ازدیاد رغبت در حل مشکل گردد.

### اقسام مناظره

۴۱۹ - مناظره را سه قسمت است مقدمه و جدال و خاتمه.

#### مقدمه

اکثر اراوقات مناظره افتتاح بحمد پاریتعالی جسته سپس شروع به بیان مقدمه میگردد و این قسمت اقتضا مینماید ردق و طلاوت در کلام را بنحویکه از شایبه التباس بری و سامع را واثق بر حال خصمین و مواد جدال آنها بنماید.

#### جدال

۲ - جدال به دو قسمت تقسیم گردیده است: قسم اول اظهار دلائل روشنی است که موجب آیه بر خصم باشد و مصدر آن اقوال محکما و نوادر روان و بلعاء و بیات شعرا باشد و قسمت ثانی از جدال عبارت است از رد بر دلائل خصم و این معنی اقتضا مینماید که رد مزبور از سابقه تصرف نامه در امر و خبریت کامله با سلامت خطاب از غلطت و جفاء در مناظره صادر شود.

#### خاتمه

۳ - دعوی خصمین رفع شود محکم خبریکه با حکم بر حقانیت یکی از متخاصمین نماید و یا آنکه بموجب دلائل مقتضیه به توفیق بین رای رفع خصومت نماید.

## [مثال]

(مناظره حکیم انسانی با پیل در مجمع و حوش بقلم مؤلف)

آورده اند حکیمی برای آموختن زبان و حوش و عادات و اخلاق آنان، به کالی و سی وانی داشتی، لاجرم، مهدی پستانه با شیر دو پوستی، و انواع نمایر طی و صلی بکار بردی، تا آنکه از ادخاج روحیه آنان آگاهی بحکمال یابد. گویند رودی به مصاحبه شیر، در جمله و حوش، حضور بهم رسانیده، و او هر مقوله سخن پیش آمد، و منتهی تحقیق در موضوع اشرف مخلوقات گردید. و هر يك یانی نمودند، تا آنکه شیر مفرجه حکیم گشت و گفت عزیزم، تو در این موضوع چه دانی. حکیم را دعب مجلس فرا گرفته سر زیر افکند، و وساطت بنا کرد. پیل اجازه نطق خواست، و گفت: از سکوت مهمان محترم ما چنین مفهوم می شود که عقیده بخلاف دارد، و از اظهار آن خود داری می نماید. در صورتیکه مجلس ما مورد اطمینان است. خصوص آنکه طرف مهمان سلطان باشد، که کاملاً از هر خطری در امان خواهد بود. بنا بر این خود داری از اظهار عقیده می نمودی است. حکیم را اظهارات پیل بنمود آورد، و گفت: تریف نوع شمی که فرد آن در محضر مقصود روشن است، نمیکند بپ از فراسد مطیان خواهد بود. پیل بگفت در صورتیکه عقیده قابل بحث باشد. و ما از عنوان این مسئله نظری جز مناظره نداریم. و هر گاه قبول نمایی طرف مناظره تو من خواهم بود. حکیم تقاضای ویرا اجابت کرده، و با تعلق آراء جامعه قرار مناظره دو خصم داده شد، و حکیم با دوت به بیان نمود. شکر و سپاسی بخداوند را سراسر که خلقت برپرا جسم و جان همین، و با فراسد ترین مخلوق روی زمین آفرید. و بدینا بد دانست که انفسی مرا تب و مقامات آمیزش عالم، نسخه جامعه بی آدم است، دلیل بر این مدعی آنکه وجود موجودات مشکله، از جسم و جان است. که گاه مرکب. و گاه مفرد، جلوه نماید. ترکیب جسم با جان، به سه صورت ظهور کند. اول بصورت نباتی، دوم بصورت حیوانی، سیم بصورت انسانی، بدین معنی که ترکیب اجسام، با نفس نباتیه موجب ایجاد نباتات شود، که علاوه از مرتبه حفظ صور تیکه خاصیت منصوص اجسام است، نظایه و تنبیه، بر آن اضافه گردد، و ترکیب نباتات با نفس حیوانیه موجب ظهور حیوان و اضافه شدن انصاف و حرکت اراده به باقد. و ترکیب حیوان با نفس انسان علاوه بر مراتب

حیوانات علت موجه ظهور حس با حقه گردد. که اذراک مغفولات و مهم کبکات را اوست و اوست که مستند تشریحات سلطنت و مایه و مدد خلعت الهیه است، و مصدق حق الا سنان علی صورتی، از روی همین فایده باشد.

ادراک خاصیت اشیا، منشی بر این است. و حکمت فرامد علمه معانیست. و محکمتین. و مات حرارت، و نور، عبارت ساده بردیك شدن بلاد و طراش در هوا. و برداشتن صاحب ما و راه. و مالا حره اخراج این همه صاحب مدینه لاند و لا نفسی مدین مدین علت مدله پس من باطنه میگردد. که مخصوص بشر است. و با نصیبی مراتب فوق تشر اشرف مخلوقات امر است سهل. زیرا که فردا کن هر حس طامع و جزس لیس مجلس. و و لا برین خلعت مدخل است. است معصی از مدخل فاده من که با معارف حضرت خود بعنوان مناظره با پیل بیان و انتظار جواب ارا دارم. اگر رای جواب دارد بیان فرمایند.

پیل از بیان حکیم روی درهم کشیده. با اشاره منی در کمال وقار عقل دلیل مبادرت نمود مدت هر بار بر این جلالت که آفرینش حیوانات را حس و حرکت توأم بود. و به راست و مدیر معظمتش داشت. و بدای حکیم انسانی

نظری که مشتمل بیک دهه جارات پریشان، و یا بیکه نهی از اصول رهاش بود. و ما نتیجه اساس خود متانی را مستحکم بینمود. بسمع جبارك ما بد کان بروك، و دانشندان سرك و سید گفتی که تو خود اشرف مخلوقات (الشیخیه) لکن تو هم گفته خود مانی

حائقی که مستجمع جمیع صفات، و هر صفتش عین ذات بود. و صاحب الو خود بیکه حائقی تمام موجودات است. اساساً بر خلاف مساوات و عدل است مخلوق توجه ندارد، چگونه متوجه بحسن ذاتی نوعی، و قبح نوع دیگر گردد. که خود دلیل بر حسن خلقت است. و نفس خلقت نوعی دلیل است بر نقص خالق، و حال آنکه وجودش مره از حال است. بحکمیر قاش کامل دانستند آنچه حکمت دلالت است و ظم او قلم ارجمند، با این حال بیابین مقوشات قاش قدرت رفی توان گداست. و هیچ يك را در دیگری رجسار توان داد. جهان چون خط و حال و چشم و اردو است. که هر چیزی جای خویش بحکمیر است با ظهور مردودیت قول حکیم انسانی. سوجب این دلیل. از خطه طر دیگر دلیل آورده میشود که می اساسی برهان وی روشن و صحت را پیش بر همه مره است



حکیم بشری مقایسه برای نوع خود قائل. و سایر انواع را هیچ شمرده است. مثل را بنوعی اختصاص داده. و سایر مخلوقات را در پس پرده جهل نهاده است. نوع اختراجه را از خواص جامعه بهریت دانسته. و کلیه حیوانات را از کم و کثیف این مقوله بی خبر معرفی می نماید. و حال آنکه این دعوی بنفای خود دلیل بر بی فائس بودن است چه آنکه. آگاهی یافتن از حقایق مافوق الطبیعه و ادراک قصای روحیه توانایی که از اوضاع طبیعی آنان آگاهی بکمال باشد از مستبعدات فطریه است.

دعوی نوع اختراجه برای نوع واحد. و محروم دانستن دیگران از وفاق و پایه جزو جعل مدعی تعجیل و تأویل نمود. — اختراع هر موجودی متناسب است با احتیاجات نوعیه. و انواع حیوانات هر دسته بر حسب مراتب احتیاجات اختراعاتی نموده اند. و بیش از آن برای زندگی لازم ندانستن دلیل بر حائز نبودن آن نوع نباشد. آری فقط معیاد کل حورب بمالده هم مرسوم است. که بعضی از انواع را بمرض خود ستانی در آورده است و چشم را از دیدار حقایق محروم نماید. تو ای حکیم از انتظامات خفای مبدس و ذنور. و از ظل پیچ پیچ های لایه نور. جز یک قسمت مسائل سطحیه چه ادراک توانی نمود. نوع بهر

خبر بین نمکند است بر دوش  یک نیم ز پیش و دیگر از پس در پس همه عیب خود نهاده  در پیش معایب دیگر محسوس این است شبهه از دلائل من بر رد قول حکیم و انتظار استماع عقیده جامعه را دارم والسلام

مجمع و حوش بعد از استماع دلائل طرأین قضیه را در تحت مداقه در آورده و هر یکی به نوبه خود اظهار عقیده نمودند و در نتیجه با اتفاق آراء چنین رأی اتحاد گردید

با تصدیق با اینکه خلقت کارخانه عالم. در نهایت انتظام. و بر خفای وجود در کمال خوبی و استحكام برگردش است. و هر فردی از افراد موجودات از لوازم و اسباب کارگاه معظم و مجرد باشد. و همه در حد و محل خود در اعلی مراتب حسن. و تکرری و اجداد کامل مراتب و فضائل خلقی به نمود آیند. و بعبارت ساده آنچه هست مظهر صفات و اسما حقیقه وجود است. که آن بمقام عالی مرتبه خود فی حد ذاته خیر محض و محض خیر و عاری از هر گونه معایب. و صرف همه کمالات وجود است. لیکن این نکته را باید

معلم دانست. که فرد موجودات. هر یک خاصیتی خاص بر اختصاص یافته. و روحی را آثار و سرمد به افرود. و خواص آن از حد وصف بیرون است. و از دید آثار وجودیه روحی از اوج و یا فردی از افراد. مستلزم نقص وجود روح یا فرد دیگر خواهد بود. فاش اول آنچه کشیده است صحیح است — هر گاه فیما بین جمادات الهام را آن ری باشد که در طور و سبک حاد و غیره مشاهده شود. دلیل بر عدم کمال هیچ یک خواهد بود. و اگر بین نباتات گل سرخ و سفید و سترن و غیره نصف صفات لغت و مزین با اراکان دل پذیر و حائر را نیمه بین مظهر باشد. علت بر نقص وجود حار بست. و بر در بین حیوانات هر گاه اسب را فراست از حمار بیش باشد. یا تصدیق بمکمال ان حوان بر در مار در مرتبه خود. چه جای انحصار است. و از همین قرار است نباتات هموم پرده. و پرده. و خزندگان. که هر یکی در عالم وجود جنبه کامل. و در عین حال روح را صفات کمالیه. از آن يك افزون باشد. بدین عنوان است نباتات گیاه انواع جمادات با نباتات و حیوانات و با لا غرض حیوانات با انسان. که بحکم تحقیقات کاه و اعمال ظریات واجب را جمع باب خیاب نمودن و اختصار روح و غیره مایوس باطنه و در رای عقل عقلی و نظری باشد مظهر با آنکه افزونی آثار وجودیه انسان. از سایر حیوانات ظاهر و مراتب کمالیه وی به تناسب حال باهر است. جامعه و حوش از تصدیق دارد باهراست و حوش روح انسانی نیست بسا بر حیوانات با پارس است. والسلام

### مناظره بین آسمان و زمین من کلام اسدی طوسی

کرده است در مراتب هستی خدای ما	هر سال شکفت ایستاد از لوس تا سما
توان شمرد ازین دو که فضل کدام بیش	کاه و شمار شان توان یافت از سما
اند و حکایت است که بر فرد و گهی	و در بحر جدل رده صبر و کبریا
گفت آنکه آسمان بر زمین از تو من هم	کم عقل از تو بیش و فراوان چه گوا
از هر حرکت عظیم ز ما ترا منم اصول	و در حکمت جدای جهان داسم با
ما وای گوی و چو کان میدان مردم	چو کان ر سیم ساده و گویم ز کبریا
که دینه کبودم از او پاک کرده گرد	که باغ سرور و بهت گل گرد از سما
کسی و حوش و لوح و قلم جمله درس است	هم حلقه عدل آید و هم مدد منهی

جبریل با براقی زمین آمده که زیر  
 از من تزلزل کرد با مرشدای فرد  
 گفتش زمی که این صفت عجب و کبر چند  
 من خود هم ز تو که نه بر توانست بر من است  
 هم عین آب حیوان هم بحرهای در  
 هم شهرهای شاهان هم قصر مهتران  
 تو چون جیبی از شرر و دود تار پر  
 گفت آسمان مکان طباخ همه منم  
 گفتش زمی که هر را هم کان مکان بود  
 گفت آسمان منم که زهر سر بمن بر است  
 گفتش زمی که جای فرشته اگر تویی  
 پس من هم بغفلت ز تو را آنکه در شرف  
 گفت آسمان که گرتن آفاق بنزد توانست  
 گفتش زمین که این همه جان دی من آمده  
 گفت آسمان بمن بدعا دست پر کند  
 گفت آسمان ز نور من آرم بدید روز  
 گفت آسمان خال مرا حله حکمت است  
 گفتش زمین که قسط و دوا هم ز تو بود  
 حکمت بود که از تو مدام ابلهس بود  
 گفت آسمان مرا ز تو هیبت فزون از آنکه  
 گفتش زمین یکس تو را از دها و تیر  
 گفت آسمان ز قدرت جبار من مدام  
 گفتش زمی اگر تو بگردش معلق  
 گفت آسمان زمین توانی توداد و من  
 گفتش زمین که ملک خدایم نه ملک تو  
 گفت آسمان مدام بجای تو من روان

گفتش زمین که یادشتم من تو چاکری  
 گفت آسمان جدای مرا بش از و کرد  
 گفتش زمین و حیوان آسان پس تراست  
 چون چنگش در آید با گهک و مان  
 صلح آورد بد هر دو و بر صلح تا آمد  
 بگو تر از وفا مشتاید را که هست  
 باشد و بد و چاکر و مر جایی پادشا  
 تو پسر منی از من و مادر و مرا و ما  
 ات از بد است از همه در دایش و دها  
 آمد میا شاد درو گفت این جدل چرا  
 دایم و فاکید و مار بد و ری حنا  
 حکم و وفا طریقی و می بر او الوفا

## فن هفتم

در پندهای مقتضیه برای انشاء نصو  
 Conseils pour se former à l'art d'écrire

## پند اول

سر مشق یا دستور

De l'étude des modèles

۴۲۰ - در علم انشاء مقصود از سر مشق یا دستور عبارت است از  
 تصنیفاتیکه قضاوت های قرون ماضیه با یک عقیده و اسخه لایتمبری  
 آنها را در صف اول قرار داده است و هیچ تصنیفی دستور و یا سر مشق  
 واقع نمیشود جز آنکه معبر حقیقت و لطافت باشد و شرط اول  
 لطافت حقیقت است که گفته اند: «جز بحقیقت لطافتی نتوان یافت»  
 خلقت عقل و دانش و ذکاء و بینش برای حقیقت است چنانچه خلقت  
 چشم برای دیدار نور و هر که اتفاقاً خیالی مورد توجه و نفع گشته  
 و موجب نشاط سامع شود علت است که بصورت حقیقت نمایش یافته  
 است و یا آنکه بجهت منهایل گردیده نه آنکه فی حد ذاته آثار

مذکور را ايجاب نمايد. شرط دوم لغات ادبيه عبارت است از نكوتى يعنى احترام قانون ازلى، از شريعت و اخلاق، و بعضى از مسائل مطروحه در برخى از اوراق تماييف يافت شود كه موجب دلاست و مكثافت و عشق ملو از ملامت است. و اين گونه منشآت كه ظاهرى رنگين و باطنى زهر آلود دارد، در نظر ارباب دانش مردود، و اشخاصى ناچيز كم مقدار فقط بوم و خيال و دى بانها متوجه كرد بده. كه آت نیز اشی از عدم تشخیص لطافت از زشتی باشد، والا عقل كه اساساً در پي حقيقت، و حقيقتي كه مستلزم لطافت است، چگونه قبول امور رديفه را نموده؛ و از قرب بحقيقت خود داری كند كه گفته شده است «چون ندیدند حقيقت ره افسانه زدند» عليها هيچ كتاب زشتى موجب آثار احساسات عاليه نخواهد بود كه روح ناپاك موجد شيشى پاك نكردد.

هر گاه برخى از اشخاص ناپاك اتفاقاً انشائى مقروء به بعضى از جهات لطافت نمايند فقط من باب آيت كه تقليد از حقيقت شده است، بهر حال دو شرط مزبور در هر صورتى از صور از شرائط اساسى هر ورقى از اوراق دستور و يا سرمشق است و براى وصول انشائى بدین مرتبه عالى چهار مطلب را كاملاً بايد اهميت داد -

- (۱) قرائت (۲) تجزيه (۳) ترجمه (۴) احتذاء «تقليد ادبى»

(۱) قرائت

۴۲۱ - در نمره (۸) اصول علم انشاء راجع بنوايد خطا له بنحو اختصار شرحى بيان گرديده است و اينك باقتضای موقع تفصيلاً شرح

مقتضى داده مى شود. جواييكه طبع وى هنوز استعصامى يافته و نظريات دقيقه حاصل نموده است عادتاً جز بكنشى كه در عداد سرمشق يا دستور است نبايد مبادرت كند

۴۲۲ - بايد زياد خواند ولى از يك عده قليل از كتب كه حائز اخلاق حميده و اشآت پسند بده باشند. كه بهترين طريقه براى وصول مقصد اين است. چنانچه ارقائى مقام مرحوم شنیده و نقل مى شود كه كنه است من انشاء زبان فارسي را از مطالعه زياد در دو كتاب آموختم: «كلستان و كنات نصاب صبيان» و مخصوصاً قرائت كتب زياد موجب اخلاص خاطر گفته، و ما بهم استفاده از مقصود خواهد شد

۴۲۳ - فيما بين كتب سرمشق بايد كتابهاى اختيار شود كه ذوق خواننده بيشتر و خوبتر قبول نمايد بجهت آنكه قرائت كنده مطالب منظوره را بواسطه ذوق، بيكوتر فراواند كرت.

۴۲۴ - بايد خواند لكن با حيط نظر و فكر صائب و حق الامكان قلم در دست.

۱ - چون كتابى را براى مطالعه در نظر گرفت لازم است اريد و كتاب تاختم آن قدم بقدم بدون آنكه از خط مشى مصنف اغراف جوتى مطابق النعل بالنعل پانگ رده قدم بردارى

۲ - قرائت را بايد طوري نمود كه موجب خستى خاطر نشود و اظهار زياد در زمان قرائت سبب كدورت ذهن گرديده، و بالنتيجه بدانيجه ميتوان فراگرفت موقيت حاصل نشود - چنانچه اگر اسافه براشتها غذا خورى مده آن را رد نموده، موجب مرض گردد، همانطور



است قرائت خارج از حد اعتدال، که سبب خستگی و ملال خاطر گردد. علیهذا همه وقت حدود معروضه باید منظور قارئین اقتاده و خود را خسته نمایند.

۳ - قرائت میکنند لازم است آنچه میخواهد با دقت فکر و نظر باشد تا از عمل خود نتیجه گیرد. مثلا باید از خود سؤال نماید که غرض از کتاب و نقشه نظر نگارنده چیست، و چگونه هر یکی از نکات انشائی و خیالات ادبیه و آثار روحیه و معنویه را ظاهر می سازد و باید تشخیص دهد که نسبت رفعت منافع نتیجه تصنیف منظور چیست و دلائل و براهین اقامه شده مصنف را باید در نظر گرفت، که بجا واقع گردیده است یا نه، و هر یکی از قواعد نوعیه بمقام خود ذکر گردیده است یا خبر

۴ - قلم در دست داشتن مطالعه میکنند موقع مطالعه، کمال اهمیت را واجد است - قرائت میکنند باید احساسات خود را در دفتر یادداشت شخصی ثبت نماید و آثار قابل توجه منظوره از مطالعه لازم است یادداشت گردد، و ثبت بعضی از قسمت های مفیده برای آنستکه بطور عمیق نری طرف توجه واقع گردیده و در خاطر سپرده شود، تا در موقع احتیاج بکار رود لازم است. - یکی از مصنفین بزرگ - مصنف

Soirees de Saint - Pétersbourg در موقع ملاقات دوستی گفته است: (کتب زیادی در نزد من مشاهده میبمانی که بروی هم ریخته است، اینها همه یادداشتها نیستند بحدت بیش از سی سال در موقع مطالعه هر مطلبی که در نظر مؤثر افتاده است یادداشت نموده ام بدین نحو

که گاهی فقط معنی از اشارات ساده را ثبت و دفعه قسمتی بیکه صرف توجه بوده و آنری مخصوص در قلم ظاهر ساخته است کلمه بکلمه درج کرده ام و معنی از او بکار بر جسته که در حین قرائت برای من حاصل میگردد و در صورت عدم یادداشت مانند روشنائی برق مرتفع و از نظر محو میشد ضمیمه مینمودم و معملا مرا بکار می آمد و از ملاحظه و مطالعه این اوراق استفاده روحانی می نمایم

«نقد بیان»

Critique. D. Analyse littéraire

نقد در لغت بمعنی نظر در درام است تا صحیح و فاسدان از یکدیگر تمیز داده شود و در اصطلاح ادبا عبارت است از نقد در تألیفات ادبیه یا یک نحو بصورت مخصوص برای تشخیص محسنات و معرائات و اغلاط و شوائب آن -

ادباء فرانسه بجای این لفظ کلمه کریتیک (Critique) را اختیار نموده اند که لفظ بمعنی اعتراض و عیب جوئی آمده و در اصطلاح عبارت است از قاعده محاکمه تألیفات و تصنیفات ادبی تا بدان محسنات و اغلاط آن معین و حقوق نگارنده مشخص گردد و آن یا عمومی است و یا خصوصی - عمومی آنستکه انتقاد (کریتیک) را جمع شود بمبانی و اساس تألیفات و یا تصنیفات ادبی با توجه بقواعد مخصوصه هر نوعی از انواع مذکوره، و به مرتبه عقل فوق العاده و احساسات و ذوق و مراحت بیان و بلاغی که در اشعار منظومه بکار رفته است

خصوصی - موقعی آنستکه نظر نافذ منوجه گردد بتألیفات و تصنیفات

ادبیه از نقطه نظر صفات مستحسنه و یا معایب آن، لکن باید دانست که این دو شعبه اغلب بایکدیگر مخلوط گشته و دارای يك نقطه انکاء میشوند ادباء فرانسه را جمیع صفات يك کریستیک بیکو بدین نحو بیان نموده اند که اقتضا دارد (۱) از جهت عقل يك دلیل مهم و احساس نگو و با طراوت حاصله از ذوق و تعقل قواعد و شرائط اساس علمی را با يك درجه استقلال عقل نسبت باصول تخیلی و اعتباری زمان خود زیرا که انتقاد (کریستیک) خوب باید دارای يك فلسفه عمکی باشد تا بدانت اساس تحکونی مربوط گشته و از آن مظاهر متوالیه متعدده در تمام ازمینه و در نزد تمام طباع حاصل شود

۲ - از طرف قلب (کریستیک) انتقاد ادبی اقتضا دارد يك وجدان مستقیم و پاک و عداوت با زشتی و عشق به نیکوئی را در تمام مواقع و موارد بیکه بیک دیگر مربوط میشوند، آنچه را که اراده صادقانه در نظر میگیرد برای اجراء عدالت نسبت همه و همه زمان

يك چنین کریستیک آیا تا کنون اتفاق افتاده است؟ در این قسمت میتوان اظهار شك و تردید نمود، لکن باید این اندازه قبول کرد هر چند بیشتر جمع این صفات شود بیشتر قدرت حکومت در انتقاد حاصل گردد اعراب و ادباء ایران را اصطلاح دیگر بست، که قرض الشعر و یا نقل الشعر گویند و این اصطلاح مخصوص شعریات است نه عروض و قوافی و در آن از حیث خوبی و بدی و شایستگی و عدم شایستگی تخیلات ادبیه بحث می شود

در نزد یونانیهای قدیم انتقاد ادبی بتوسط ارستو و Longin

لن زمین نگار برده شده است و همچنین بتوسط اریستراک Aristraque، نحوی بزرگ اسکندر به که نهایت درجه استحکام را در زمان خود بیاب انتقاد داده است و باقتضای موقع مورد اهمیت شایانی گشته و تصانیف ادبای قدیم یونان را در تحت انتقاد در آورده است از جمله هرر Homère و پیندار Pindare و سکل Sophocle

۲ - در رد لاتیینی ها سیرن Ciceron و هراس Horace و جمیع دیگری بوده اند که قیام به انتقاد کرده اند

۳ - در فرانسه از تاریخ قرن (۱۷) انتقاد يك اهمیت وافیه یافت خصوص از زمان افتتاح اکادمی فرانسه که رواجی به قسمت انتقاد پیدا شده چنانچه یکی از انتقاد های معروف مرسله فنلن (Fénelon) است به اکادمی فرانسه و طریقه فکر نگو است در صکت ادبی مربوطه P. Bouhours و لارویر (Bruyère) در صندیت عظامی و در قرن (۱۸) و (۱۹) زیاده از ماسبق است اسفند مفتوح گشته و خدمت بزرگی بعالم ادبیت شده است از سنه (۱۷۳۹ - ۱۸۰۲) La Harpe لاهاپ و از سنه (۱۷۴۳ - ۱۸۱۴) Geoffroy ژرفای و در سنه (۱۷۹۰ - ۱۸۶۷) Villemain ویلمان و (۱۸۰۶) Nisard نیزارد و در سنه ۱۸۰۱ - ۱۸۷۳ (Saint-Marc) سنت مارك از متفکرین نامی بشمار رفته اند که بیان حال و شرح انتقاد های آن در این مختصر مورد ندارد در ایران و مابین اعراب مخصوصاً از زمانیکه علم معانی و بیانات و بدیع ایجاد شده باب انتقاد مرسوم و معمول افتاده است زیرا که خلقت ادبیات و جمیع آوری قواعد ادبیه جز از راه انتقاد امکان

ندارد چنانچه با مراجعه (۳۰-۵۱) به بحث اول از رکن اول (اصول علم انشاء) و همچنین به (۲۰۸-۲۱۵) بحث ثانی از صفات انشاء مراجعه شود بخوبی واضح میگردد که جز از طریق انتقاد وضع آن اصطلاحات نگردیده است و از همین قرار است تمام مقررات و محسنات ادبیه که هر يك از مجرای انتقاد ادبی ایجاد گردیده است چنانچه شعر منتبی:

«و ما ارضى لمقلته بعلم اذا قبهت تو همه ابتشا کا»

ادبا انتقاد نگردده و گفته اند که کلمه ابتشا که قبیل بر سمع و کربه بر فوق است و چنین عیبی را اصطلاحاً بوحشیه تعبیر نموده اند و چنانچه همین عیب را در شعر ذیل بخاقانی گرفته اند

شاه تغان مرغ بین کز حرکات روز و شب که قره سقری کند که که لاق سقری

و مانند آنکه شعر ذیل که از خاقانی ذکر می شود بر کاکت تعبیر نموده اند (نمر- ۲۱۱)

کرخ کلرخ سنا به خانه سندان دجه نم قره سقای صفایان

و از همین قرار است شعر ذیل که بعنوان سهو عیب جوئی شده

فقا صر الافهام عن ادرا که مثل الذی الافلاک منه والذی

مراجعة بشمره (۲۱۲) زیرا که شاعر مدح را بدرجه تعریف نموده است که بعد کفر رسیده

بالجمله از این قبیل انتقادهای ادبی چه در زبان فارسی و چه در نزد اعراب بی شمار است و قسمت دیگری نیز از انواع انتقاد معنوی را ادباء ایران و عرب داشته و دارند که ذکر تفصیل آن در این

معتبر که پیش ندارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العزیز چه در بوستان و چه در کشتن و چه در فساد خود از حیث انتقاد اخلاقی چیری فرد گذار نموده و همچنین صاحب مغویم و عجب زاکانی و صاحب کلیله و دمنه در انتقاد اخلاقی ادبی اصولی تفصیل دارند فراسویانست عنوان دیگری دارد که آرا تجزیه ادبی گویند

Analys litteraire و بدین نحو تعریف نموده اند

تجزیه ادبی عبارت است از تجزیه نمودن کلامی و یا نصیبی از نقطه نظر ادبی تا بدان امتحان نمایند ماده و اجزاء ترکیب کنند آنرا تا در نتیجه جهات اتصالیه و ارتباط آنها لفظاً و معنأ کشف نمایند و تجزیه ادبی معمولاً بدون کربینیک پیش نمیرود که آن خود قاعده محاکمه تصنیفات و تألیفات ادبی است تا بدان حق نگارش نگارنده معلوم و مشخص شود.

۴۲۶ - لويس شيخو در کتاب علم الادب خود بدون آنکه وارد

تفصیل در قسمت تجزیه ادبی (Analyse litteraire) و کربینیک شود بعنوان نقد بیان آنچه فراسویان در فصل تجزیه ادبی ذکر نموده اند در تحت نقد بیان آورده و به تفصیل ذکر نموده است و چون کمتر واقع می شود که این دو قسمت از یکدیگر تجزیه شوند بیان اهمیت و طریقه انتقاد یا تجزیه ادبی و کربینیک و شرائط آنها معلوم یك دیگر تواند شد و ما از قرار تفصیل دبل بنام نقد بیان مضافاً بر آنچه لويس محترم اتفاقاً از ادباء فرانسه ذکر نموده مطالب دیگری که مناسب با زبان ما است ذکر می نمایم



۱ - اهمیت نقد بیان یا کربنیک و یا تجزیه ادبی - نقد بیان بطور یکه تعریف شده است انشاء بالاترین ادبا و دماغ های عالی را در تحت نظر گرفته و بمعرض محاکمه در میاورد و اغلب استیفاً نیز آنرا مورد امتحانات قرار دهد تا مقدار نظریات نویسنده هر که باشد و هر مقامی از مقامات را حائز است تمیز داده و معین نماید و محسنات و تزیینات و یا بی نظمیهای نقشه مصنف در روابط دلائل که سبب مقبول بودن تألیف یا تصنیف میشود معلوم و بمعرض شهود در آورد

۲ - نقد بیان بقوه متخیله اعطاء حرارت نموده و حس را تحریک کند بطور یکه ناقد مدت زمانی وقت خود را با یکدفعه منشی ادبی صرف نماید و مانند وی احساس و مشاهده کند و بالاخره نقد بیان ذوق را عملی نماید بواسطه تنوع نمودن زینت های انشائیة تنویم عقلی و وسنجش مقدار الفاظ بنا بر این هیچ يك از عملیات انشائیة خوبتر از وسیله نقد بیان بنظر نمیرسد زیرا که هم موجب ترکیه عقل است و هم سبب تمهید بلب نفس و اصلاح ذوق .

قاعده عمومی برای تجزیه ادبی (نقد بیان)

۲۲۷ - نظر باینکه هر تصنیف یا تألیفی از تألیفات ادبیه در نتیجه سه عمل مختلف حاصل گردد و آن عبارت است از ایجاد و تنسيق و بیان لهذا میتوانی از جهات مرقومه انواع نگارشهای ادبی را که مایل باشی در بونه امتحان گذارده و انتقاد کنی

۱ - (Invention) ایجاد - موضوع تجزیه ادبی خود را قبلاً برگردان یک پایه اساسی و با تفکار یکه بر میگردد بهمان پایه اصلی - پس

از احوال این اندازه دقت سر رشته مطلب بدست آمده آنچه را که عقل قوی نگارنده به اولین پایه و ریشه نگارش خود اضافه کرده است بطور روشنی بر تو واضح خواهد گردید پس با بد متوجه به تنسيق شوی .

۱ - (disposition) تنسيق - در این مرتبه بر تو است که ملاحظه نمایی بچه طریق تمام اجزاء و اعضاء تشکیل دهنده ایجاد صورت انتظام یافته و بچه نحو زنجیرهای خیالات و تصورات مجازیه و صنایع بدیعیه و احساسات متنوعه منسلک و بیک دیگر مربوط گردیده است تا موجبات ظهور نظریه نویسنده را فراهم ساخته و بالاخره بطور مندرجاً و متناوباً بنحو منطقی خیالات توسط الیاف و سبک دیگر ارتباط حاصل کرده است تا ب نتیجه مطلوبه نایل گردیده .

۳ - (Elocution) بیانت - در این مرحله تصور اختصاص این مشغول شد صورت و لباسی که در تحت آن مؤلف خیالات خود را صادر ساخته و مبیایست قریبنات و ظواهر و مبانی انشائیة را متوجه شوی که آیا در تمام موارد با موضوع مذکور مربوط است یا نه و عبارت - داده اند چون خواهی نمود که مقررات اصول و فنون انشاء از نقطه نظر آرایش کلام و محسنات بیایه مقدم خود واقع گردیده است یا خیر و مبیایست هر یک را بجزی خود بیان کنی بدین معنی که نقش نمائی آنچه را که با یک نحوه احساس پروری یک موضوعی را نشان میدهد و بالاخره بر حسب نوع قسمت مطلوبه امتحان خواهی کرد که قواعد و مقررات ادبیه بنحو متعینی بکار برده شده است یا نه

و باید داشت که این قسمت معمولاً از دو جهت دیگر که در  
شد طویل تر خواهد بود

و بعضی از ادباء عبارت دیگر را جمع بقسم بیان توضیح داده اند  
که برای حصول بصیرت زاید بر ما سبق ذیلاً درج میشود  
اولاً بحث میشود از خواص الفطریه از قبیل حسن سبك و سلامت  
آن و بالعکس .

۲ - در خواص معانی بحث میگردد که تفسیر شده است به اینکار  
و عذوبت و تفنن و انسجام آن و یا بالعکس از ابتذال و ترکیبات و  
تداخل بعضی بعضی دیگر و قبح اختیار آن و غیره

۳ - از بسط ماده و توسع آن ضرورت بیان و اشکال مضروب و لفظیه آن  
۴ - در طبقه انشاء باینکه انشاء سازج است یا ابیق و یا از انواع  
انشاء عالی و غیره .

۵ - از اشکال بدیعه لفظی و معنوی و باقی محسنات منمقه راجع به  
تصنیفات اولیه بحث خواهد شد

### || نصایح عملی ||

۴۲۹ - اول در کمال دقت و تأنی قسمی را که میخواهی در تحت  
نقد بیان در آوری چندین دفعه متوالیاً قرائت نما تا موقعی که عمیقانه  
مستحضر از جهات ادبیه و خیالات مصنف و یا مؤلف مگردی و ضمناً  
قلم در دست داشته و هر يك از احساسات خود را که در حین قرائت  
حاصل می نمائی یاد داشت نما تا درین خواندن فراموش نشود .

۲ - جد کافی نما که حتی الامکان بیانات تو از حیث صورت ادبی

باشد و نباید قبول نمائی که يك انتقاد عبارت از بیان حکایت غیر  
مؤثر می مره و یا اخزاعی نیست و نگارنده و تألیف تو باید روح  
خش احساسات بوده و محسنات تألیف را بیانت نماید منجمله يك  
مدرس خواهد شد گردان خود از جهات ادبیه لفظی و معنوی حقایق  
منصوبه قسمت منظومه را بفرماید .

۳ - لازم است که صورت انتقاد خود يك شكل مؤثری دهی با توجه  
مراسم تنوع در بیان و با بیان يك قسمت اخلاقی توانی از زندگانی  
و روحیات مصطفی که نقد بیان او را در طر داری توضیحات دهی  
ولی با توجه باین نکته که توضیحات تو دور از مقصد انتقاد مطلوب باشد  
۴ - لازم نیست که هر انتقادی بدون تعبیر حاوی تمام جهات ثلاثه  
انشاء و تنسیق بیان باشد و بلکه میتوان تعین نمود آنچه را که بر حسب  
نقد خیال نگارنده پیش می آید و بیان سه درجه مذکور از  
جهت دادن يك دستور ساده است که نقد کننده بهتر میتواند فراگیرد  
و الا اصولاً انتقاد سه به وضعیت و پیش آمد خیال منقد است که  
چطور به نیکوترین سبك میتواند حقایق مطلوبه را برشته تحریر در آورد  
تا خواننده بخوبی بمحسنات و معایب انشاء منظور آگاهی بکمال  
حاصل نماید .

۵ - مستحسن است که نقاد در بدو بیان قبل از ذکر مطلب يك رشته  
از مسائلی را که باید بجواب آنها مبادرت نماید طرح و از خود  
سؤال کند ولی لازم است مراقبت نماید که جهات لصاحت و بلاغت  
و طراوت بیانت در کمال خوبی منظور افتد

۶ - چیزیکه مورد اعمیت کافی است آست که قبل از هر چیزی باید منفذ خالی از هر گونه امراض سوریه و معنویه باشد و جز وفاء بحق نقد و کشف و موز تصایف انتقادیه و تمیز محسنات آن از غیر در نظر نگیرد ما احتراز از انواع قدح و تشذیر خصوص در صورت وجود - بینه

۷ - نقد باید بیک طریقه مهذب و معالوف و سهل المأخذی را انتخاب نماید بطوریکه خواننده را گوارا افتد .

۸ - بایست بواسطه بیان يك نتیجه خانمه بکلام خود دهی که بشعوا اختصار و مطلب تو را در نظر خواننده بگذارد خصوص آنچه موجب ظهور احساسات عالیه میگردد

مثال

انتقاد به شعر معروف شیخ سعدی علیه الرحمه بقلم مؤلف

- بنی آدم اعضاء یکدیگرند ❀ که در آفرینش یک گوهرند
- هر صغری ببرد آورد روزگار ❀ دگر عضوها را نماند قرار
- تو بکنر محنت دیگران بینی ❀ نماید که نامت نهند آدمی

شیخ پر گوار بیان با اشاره بنی آدم را اعضاء آدمیت قرار و با ذکر قرینه در سخن ثانی مطلب را بدین نوع اشارت یافته ، که مقصود از ضرورت افراد بشری همانا وحدت اصل است ، و بالتبعه مصراع ثانی برهان ، و جبارت ادبی بین و یا قرینه مصراع اول است شیخ پس از تمهید این مقدمه - باصنعت التماس متوجه بعاخرین گفته و خطاب بکسانی کرده که از تالم اعضاء دیگر جامعه تالم نمیگردند ، و با کمال فصاحت فرموده : تو بکنر محنت دیگران بینی - نماید که نامت نهند آدمی ، باین توضیح میتوان گفت که این اشعار هم از جهت الفاظ و از جهت درجات عالیه است و هم از جهت معنی حائز مراتب متعالیه ، هم شامل نکات اخلاق است ، و هم در مضنون بکر و از جهات ادبیه طاق بطوریکه هر صاحب

دوقی را گرض آن مشتاق باشد - قسمت اعظم از حقوق شریعت در این سه شعر منظور گردیده . و مهم ترین اساس و محکات علم حسن در نهایت استحکام طرف توجه شده . مصحح این اشعار را یا لا ترین درجه سی فکر توصیف نموده اند . و لطافت را بر سه اشعار تریب کرده . و شعر خود معترف گفته اند

حسنت صلیح کن در این اشعار بحسب مفهوم است ، و روح احاطه مجامع شریعت از صدرجات آن معلوم . دستور ادبیت در این آیات با مراعات محکمال ابحار بیان گفته و اساس سیاست عالم پیشهاد چهار بیان گردیده است . مطالعه دقیق در این اشعار بحسب اشار می دارد که شیخ علیه الرحمه با بیان ماستفاده بشخصیت جامع شریعت معترف است ، و روح اجتماعی منتقد ، و اردوی حبیب طبعه فرموده : چه صغری ببرد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار ، بواسطه آنکه تالم هر صغری موجب تالم روح و تالم روح حسب تالم اعضاء است و بصوبیکه از تالم روح تالم نمیشود ، خارج از مدارح وحدت گوهر سایر اعضاء بوده و روابط آن مراتب قلت تالم ناقص خواهد بود تا آنجا نیکه از حکم ضرورت خارج شود . همین دلیل است که باصنعت التماس فرموده : تو بکنر محنت دیگران بینی - شاید که نامت نهند آدمی ، و در نتیجه شیخ پر گوار در کمال درستی و آردوی طبعه به بصورت ترین الفاظ و بهترین جمل و بمنصرو ساده ترین عبارت عالم را جامع حقیقی دعوت کرده و فرد فرد بنی نوع انصافرا به شفقت خلق الله محکوم ، و معالین را از جامعه شریعت خارج کرده است . این بود مضمری از نقد بیان را جمع به سه شعر شیخ سعدی

انتقاد از قصیده معروف حکیم خنایان (هان ای دل عبرت بن) بقلم مؤلف

موضوع -

حکیم خانقانی بعد از اختیار عزلی از حدیث حافظ و قرار نمودن به یلفان و گره زدن او بدست گساشنگان شروان شاه و هفت ماه حبس آن داشتند و روحانی از به زیارت مکه مظهر مشرف گشته و در مراجعت از راه دجله مدائن رسیده و همراه کسری را دیده و متوجه آن نای با عظمت گردیده و تیغ ربان شکسته و پرده صلت در پرده خفیه عراقی بیکسو زیر سبک سروده و باب خبر را برای روح شعر گشوده . و حقیقت تالم را کلک گهر یار بسود آورده است .



## تقسیم نقد

برای آنکه بیکرترین وجه بهمنیات ادبیه و دقایق لطیفه و معانی و شیفته این قصیده مرید  
پس بریم لازم است با نظر دقیق و فکر انیق به امر توجه نماییم. (۱) ایجاد (۲) تسبیح (۳) بیان

## ایجاد

شاعر معروف و حکیم فاضل ما که بواسطه نزاع و مراد و صدمات و روزگار با دلی شکسته  
و حالتی غمگین در موردیکه رفت علاقه از زندگانی گسسته بود. اتفاقاً از راه دجله بیدای  
رسیده، و ایران با شکوه کسری را دیده، و دل از کائنات بیش از پیش بریده بود.  
آری این بنای آئینه نما، نقشه طمطیض و یاد شاعران بزرگ گذشته، و تحولات دوره زمان را  
در صفحه خاطر خاقانی منقوش ساخته، و جهان نزدی ساخته که ویرا در ششدر عبرت آداسته است  
**عمل خیال و حس** - خود خیال به شاعر ما در این مواقع با عذاب و مقامی  
ارجمند یافته که همه چیز مانند قلمهای سبزه در طرش ساقا و بی اعتباری دنیا را  
مستأدده نموده است.

این شاعر بزرگ در آن حال بفریب جلال و عظمت، شیروان عادل در خاطرش  
پیدا شده، و بهرجه حس رسیده، و هزاران مسائل منجمه را پدید آورده و تبدیل کرده است  
سپس تغییر حالتی بر وی رخ داده، و با خود گفت: «آن همه شوکت و جلال چه شد  
و آن امرا و بزرگان بی مهال کجا رفتند و آن اقتدارات و عظمت ملک کجاست؟»  
باز خیال حکیم ما قوت گرفت و متوجه پایه این بنا و استحکام این اساس گشت، و متعجب  
برمنصب وی افزوده، از خود سؤال نمود: «که چه دستی این بنای فاد را از بنیاد  
بر انداخت و چه قدرتی این پایه مستحکم را در هم نوردید؟»

**عمل ذهن** - ذهن را در ایجاد مالا برین حسب است که در ادب از مجرای اصول  
و فنون ادبیه استفاده تواند نمود. و در این موقع با کمک عقل قوی و هوش فطری خاقانی  
قوی حقایق و دقایق گذشته و حال و آینده در طرش نقش بسته که زمینه کاملاً برای  
تسبیح میر گردیده است.

## تسبیح

در این موقع و مرتبه است که خاقانی متوجه با جزاء تکمیل کرده و صورت انتظامات

قصیده عراة جرد گفته، و تمام آن حیالات منفرد را در حلق انتظام در آورده، و سعی  
اود را در اعطاء و اجرای هر حیده و تعبیرات را بیکدیگر ملحق و منطبق نموده  
است. که گویا همه يك خیال است.

**وحشت** - ما تصور می نماییم که در هر منظومه وحدت عاقله شرط است، حاقای منجمی را  
در نظر گرفته، که چون روح واحد در تمام اعضاء و اجزاء تمام اشعار صیده وی  
جود یافته، و آن عمارت است از احساسات اولیه او که در هر قدم در مرتبه ایجاد به  
طرش دور میسوزد. آری حاقای منجمی از بد و احساسات و تعبیرات مدینه خود در  
مرتبه ادب کاشته، که هر قسمی از اقسام و هر جهتی از جهات این قصیده مرا طر سنانیم  
آن فکر حکیم سر سر و جود را لطیف تر از گل شان میدهد.

(حال ای دل عبرت یی از دیده طرک خان) ایران مداین را آئینه عدوت دان  
بعد از استقامت این فکر بکر در نظر گرفته که حواسدکان را در هر مرحله از مراحل  
دقیقه خود سیر دهد. اینست که مقدمتاً اقدام نموده است که آثار قلبه خود را از مشاهده  
دجله و بنا که اول مرحله سیر او بوده بیکدیگر تزیین و حه بیان کند. آنکه توضیح دهد که  
هر قسمی از این بنا و عالی بنا طریق پدید متالی نمید که از قبول آن ناگدیرند. سپس  
مبادوت با احساسات خود چسبیده و هر پند برا که گرفته است معطر میبرد که رشته تسبیح  
در آورده. بدین ترتیب که بدو قافیه را از مقام و مرتبه جرد بر آورده، و از جنبه و  
جلال فرو نشاند، سپس بنا طرشان بطور دهد که این بار گاه طلم را چه معانی بوده، و  
حال فعل آن چه رو میسوزد است، و اشعاصی که بیان این سارا سوده اند که جود  
وجه شده، و در خانه بر آن شده بسوی بی اعتباری دیار را در نظر عموم مجسم نماید  
که ناگدیر از قبول آن باشند - حاقای چون مقدمه، و مقدمه، و سنان تسبیح را تعلیم  
سود نوبت را به بیان گذاشت.

## بیان

خاقانی در مدو بیان ایران مداین را به آئینه تشبیه میسوزد و گفته است:  
چنانچه مرا آن نمانده جمال است، ایران مدال مظهر عدوت است. بدین چرخ مدان ایران  
قارونی نگری بمقایس تبدلات زمانه پی روی و خفاء عالم قائل گشته، و ار گرفته پند

گیری و بد بگران بد دهی - حد از ذکر این کلام ریح شاعر نظم انشان ما در هر  
مرتبه است که حرامدگان را در هر مرتبه از مراحل فکر به خود دکاری داده و از حواب  
عقل پیدایشان نماید. تا باری سیر و از چشمه سرمد سیراب شود و پس به طایف صوبه خاطر  
دی برود. لهذا گفته است که «حرکات پنواهی چون من احساس نمائی و در این آینه صحت  
جهان طاعت خوبان و حقیقت ازمان را مشاهده کنی» از راهی که مرا دیدار این ابرار  
مهر افتاده قدم گیر «تا منور من و بحر تیر فرو روی» - این است که با و سیر تری  
یان بخش یان چنین جهان داده و سروده است.

«یا که ره زره دجله منزل بدای کن» و ز دیده دوم دجله بر خاک مدای زان.  
فی الواقع این شاعر بزرگ در این شعر به نقطه از تاثرات قلبیه خود سخن رانده است که  
اشکس از دیده روان و دجله و چسبندگی در اثر آن در جریان افتاده است. بلکه مخاطبین  
خود را به یقین خالت هم، و شدت الم دعوت کرده. و با «یا که لمن امری خطاب نموده و گویا  
بلین وارد که هر کس بدین سر زمین رسد و این جای صیب آلوده گیر را گردد شریک از دیده  
آورد. «خاکانی بنما طین خود میگوید» فقط چون تو این وضعیت تا سکوا را ملاحت  
نمائی گریان شوی بلکه.

«خود دجله چنان گریه صد دجله خون گونی» کو گونی غرناش آتش چکد از مزگان.  
شاعر و حلقم دانستند ما در این نوع دجله را چون یک نفر صاحب احساس در نظر گرفته  
و در عالم تعجب با خود گفته. «که اگر این آب را روانی بود» دجله های  
خوبین از غونا به اشک خود جاری کردی که از گرمی آن آتش از مزگان چکد. خاکانی  
این گفتار را از طریقه مجاز بدیده و ساینده. و از مجرای بیانه بری افعال و کثرت  
شکایت است. و با لحن این شاعر بزرگان گرچه این مشاهدات را از دجله نقل و نقل  
یان خود قرار داده است. لکن فی الواقع انارقلیه او است که در عالم پشودی از خود  
دجله را گریان و با دل بریان دیده. از آب دیده آن را روان مشاهده نموده است. و  
چنین جهت است که بقوه تنبیه خود کثرت داده. و آثنا و روجه خویش را با عمیق دل مخاطبین  
رسانیده و مجازاً با تبار ذکر لب و ظهور کف از اثر تصادف آب با طرف دجله. لب و  
دهانی تصویر و آه دوری را جلالت شدت غم در نظر گرفته. و همچنین مجازاً چسبندگی برای

آب روان قاتل گفته. و صاحب احساساتش خوانده. و چنین فرموده.  
«بین که لب دجله چون کف مدحان آرد» گونی زلف آتش لب آله زد چندان.  
«از آتش حسرت بین بریان چکر دجله» خود آب شنبه سنی کاتش کندش بریان.  
این شاعر بزرگوار پس از قاتل شدن آه دوری که شعله آن لب دجله را آله کون ساخته  
یا که «نفس صبیق تری پرداخته» و چکر دجله را از آتش حسرت بریان دیده و گفته است.  
با آنکه آب و کباب نمودن نمائی و بریان ساختن آن محال است. از توجه دیر اوصاف  
تا گوار و ملاحت این آثار هم کار آتش حسرت چنان امر است که جان و دل و برا  
ساخته. و چون مجازاً المودنی حسرت موجب حرارت گردد. که بالنتیجه عمل آن سوختن  
است. لهذا با ستاده با آتش حسرت تعبیر. و بیالحاق دجله را چون شخصی در نظر  
گرفته و چنین تعبیر نموده است. که «لو ز لب و دهان و چگری است و با لبك نوع تمییز  
آوردی یان نموده» با آنکه آب را بریان نمودن محال. و سوختن آن دور از حد خیال  
است. با دیده نظر تما و بنگر که از انبوه غم و شدت الم دل فتنه دارد و چگری در آتش شعله  
با این حال آوا که قصه طایفه حکم فرماست و حقیقت آوریش دانای صاحب احساس و عواطف  
بشریت است. اگر دیده خویش این برای انبوه تا که را سینه سوزی و کدازی حراحت  
داشت. باز شاعر دانستند ما در حالتی که متوجه صفت دجله کشته که منهن در بامی شود  
و فی الواقع خود را توبه نمی نماید. در آن حال توجه به طرفین دجله نموده که دیده تا  
بر از اشک دارد. بدایها خطاب نموده و چنین فرموده.

«بر دجله کری تو نو فرودیده و کونش» کرچه لب دریا هست از دجله زکوة استان.  
دریا که زکوة خارج کردن چیزی از مال مالک است. تا از آن طریقه مال تطهیر شود. چنانچه  
آیه شریفه «انزکبهم» فعلی تطهیر آمده و بیرون زکوة از مال را یکسانی خود که  
نمود زکوة ده نباشند. و نیز زکوة را سال بسال تجدید است که فرمود: «کرچه  
لب دریا از دجله زکوة استانی دهد» لکن تو که در این حالت غمیده ناظری. و ده جانی  
لورا مشاهده می نمائی «فقط برای یک دفعه» مضافات. و توفیر برای نصیب و تطهیر  
معزین اشک و تهذیب روح خویش «دجله را زکوة بشنا و خود را مطهر نما» یعنی بگریه دلت قناعت  
سوره بود و دمه مدینه از دیرش اشک بدجله باطن خود را پاک و تصفیه کن. و این عمل را  
چون دجله تعقیب ما بار حاقا مرا خیالی دیگری بر سر آمده مصرف از مطالب ظاهر شده.

و گفته است در این مصائب ناگوار اگر دجله با دل (که عادت از آه دل باشد) و شور  
دل را بیکدیگر آمیخته نماید، پس از آن علامت افسردگی ظاهر است و نیم دیگر آتش دل.

و این مصداق بیکدیگر وجه چنین بیان نموده.  
• اگر دجله در آمیزد. دل و شور دل. • این که افسردگی نفس شود آتش دل.  
• زیرا که با دل سرد است و شور دل گرم. و این اصطلاح معمول است که گرید. ملا.  
آه سرد از دل پرورده کشید. و نیز گفته اند که آه سرد از دل بریان برآورده و حافان  
خواست است در آن گرمی را در معنی را جمع نماید. اینست که آه سرد را با دل تبرک  
و آه گرم را بسوزد دل. و با عنوان بیان با لهجای این معنی را در کمال ایجاز بیکدیگر  
تالپ در آورده. و در معنی نفس بر را بحیرت و حیرت دعوت نموده است.

حافانی هنوز از عنوان حیرت دجله خارج نشده یاد آورده است که این بنای نادان  
زنجیر مدانی بوده. و دست مخالفین آن را از هم گسسته و بنای دل را در هم شکسته  
و زنجیری بجای آن بدجله بسته و از این مقال و پرا دل خسته است لهذا. این خیال بر دل  
را بلباس دیار و یانی زیاده آورده و گفته است.

• قاسم ایران بگسست مدائن را • دو سله شد دجله. چون سله شد چاهان.  
• زیرا که چون سله دل را از ایران مدائن گسستد و سله بر خلاف در دجله سست که  
پای ایبار مدائن محسوس بار گردد. و مدائن بیور دسار شد. دجله چون وحیر در هم  
پیچیده و چاه از هم بدو بد. ضمناً پیچیدن دجله را بر زنجیر تکیه نموده که چنان لطافت  
منحصر بضر داده است. زیرا که حرکات دجله مانند زنجیری است که در هم پیچیده و بدین  
جهت وجه تکیه نیز نهایت استحکام را دارا است.

حافانی برای آنکه رفع تعب از سامعین نماید، بزبان بلخ و بیانی و شیق بطریقی ساده فرموده است  
• که که بزبان اشک آرد از ده ایوان را • تا بیکدیگر بگوش دل پاسخ شنوی زیوان.  
این شاعر بزرگوار در این شعر با بیان با ستاره چنین کرده که گاه گاهی بزبان اشک  
ایوان مدائن را نموده: • شاید که بگوش دل جوابی شنوی. و عنوان گوش دل برای  
آنست که بمناطین صریحاً بجهت حس. یا قات وی از طریق معنی و از بهر ایجاز است  
• زیرا که اندک را بعضی حین غائی نیست. و ایوان را صدا و پاسخی که پس اگر بمال

معمولیت منوجه آن بی علم اشان که امروزه محل جسدان است گردی صورت دی و روحی  
نحس حاصل نموده. و نور را جواب گفته و قدر دانی نماید.

حافانی چون از حالت رازی و یزیدی قادی در گذشت مضمون شعر اول در نظرش  
آمده که ایوان مدائن را آب حیرت قرار داده می نماید منوجه مدعا و پای به ضرر گفته  
و حیرت گرفته با نهایت درجه تلاوت گفته است.

• مدعا به هر نحوی بدی دعوت می نو • بد سر مدعا به شوز بی مدائن •  
• زیرا که چون ما دیده حیرت هر يك از مدعا به های تصور مدائن نظر کسی حیرت یافته و  
بدی گیری و ما بد این بد ها را با حیرت و عت پیدری. و بدین مدائن بطور بصری در  
لطف و رشیدی ذکر شده گناه از رحمت و اخلاص است. و در این موعظ با اشارت بصری  
و مدعا به و سر آن مضمونی بوده است ذکر مقابلی و تقاضای بوده مانند در صورت بیکه معنی  
بیز استحکامی بنشد. و چون بیان این کلمه هم با عبارات لفظ از جهات بدیهه واجد محسوس  
است و هم از جهت معنی دارای استحکام. لهذا بدین بحر مروده و کلامی آرموده سطرش  
افکار نهاده است. سپس بدین ها تیرا که حافانی سود گرفته چون درمی ست گفته است.

• گوید که تو از خاک می خاک تویم اکنون • گاهی دوسه بر ماه اشکی دوسه هم خشان.  
• و از نوحه چند الحق ما بیم بدو در • از دیده گلاب ایشان درد سر ما نشان.  
• ما یار که دادیم این وقت ستم بر ما • بر کاح منکازان تا خود چه رسد مدائن.  
• گویی که نگون کردی ایوان فلک و شررا • حکم فلک گردان با حکم فلک گردان.

حافانی در این اشعار چنین اشارت داشته. بصری که اگر بد مدعا به های این  
تصور را در گوش هوش سیاری هر يك زمانی یاری دارد و حسی می نماید که از بدین  
ما پس با صل خود پری. و حقیقت خویش طری کر و حیرت گیر بصری که تو چون ما خاک بودی  
و اکنون چنان پاک خاری و ما در قدم تو توبی و کربار صد وایم — پس حال ما  
وقت آرد و گاهی چند بر آنکه ما تدری می ارجمند داشته نگذار و از حال مکار وی  
بخاطر آرد. و بفرار گفته اشک از دجله جاری ساز. و خاک خود را دشواری نما. و حسب  
مدار که کار روزگار اینست. و مدار چرخ و فلک همین است: آری در این پس کبی دربی  
مد لیان خوش همان چندا تدر که نوحه خوانند. روزی هوای گل و بلبل دلی خوش. و  
هوای دل کش داشتیم. و اکنون از نوحه سرانی بزم شوم بدیای صوم و غموم اندریم.



و مدغم گرفتار در در سر - پس گلابی اردیده بستان . و در در سر بستان و مدغم که در داین  
 بارگاه عظیم الان را شمشیر هر بر افشاست . و گرفتار بالا ترین محتش محاسبه - با این  
 حال قبول شود داده داد و پس ادیب دانست که احتیاط بهر خاقانی گشت  
 بنای عدل که اینست و مدغم در دست خفا **بجای** اساس ظم چه خواهد به عاقبت دیدن  
 کون ای بخت این و پراغ . و ای اسیر بند زمانه . و گویی که بگون کرده است ایران ظك  
 دش را . جواب تو ایست : حکم ظك گردان یا حکم ظك گردان . خاقانی که سر کا پا  
 متوجه این بنای ویران و انکس از دیده روان است فی الحال در عالم بینودی از خود  
 شعی در نظرش آمد که ویرا دیده . و بد به و زاری می خندید . ایست که با ساقی آثار  
 آخو جواب گشت :

و بر دیده من خندی کا بنجا ز چه بگریز . گر بخت بر آن دیده کا بنجا شود گریان .  
 پس بلذاتی حکیمانه و ظلمی شاعرانه و خیالی بلند مست فکرت را جولان داده و چنین بیان نموده است  
 . فی زال مداین کم از پیر زن کوه **بجای** فی حجره تک این حکمت و تورا دان .  
 . مالی چه - مداین را با کوه برابر **بجای** اوسیه توری کن و ز دیده طلب طوفان .  
 خاقانی برای جلب توجه مخاطبین تنبلی بند از جوابی که بساقل داده و باب فکرت را  
 و برای او گشاده و دهنه را از هر جهت آماده نموده است . قصه پیر زن مداین و پیر  
 زن حکمت به خاطرش خطور و تورا را یعنی که طوفان نوح از آن طرح نموده است . یاد آورده  
 و دهنه را در همان حال بتور کلیه کرده است که مویا التوحیح با رحمت ایجا و بشرح آن  
 مبادوست می شود .

پیر زالی و شاه مغری در جنب ایران مداین بود که موقعیت وجودی آن نفس بزرگی را  
 بر آن نصر عظیم ایجاب می نمود و چون زال بفروش آن کلاه سقران در نیندا و تو شیروان  
 را عدالت اقتضا داشت که بر خلاف میل زال تصرفی در خانه او کند این بود که آن نصر  
 عظیم هم میر در بار عدالت و سراسی شاهانه بود و هم مثل جود صاحب آن کا شانه و چون  
 نایندگان دول خارجه این وضعیت بدیدند و از ملک پر سیدند و جواب شنیدند گشت که  
 این خود بر ظلمت این بنا افزوده است .

قصه پیر زال کوه اشاره است به آیه «حتی اذا جاء امرنا و فار التور» حکم  
 حکایت طوفان نوح است و متصل صلی علی شاه در تفسیر سوره شمس کافی داده و ابیک

به شعر ر آن من می شود .

روح پس چون حکمت کنی را سام **بجای** امر ما آمد پس اسگه در مقام  
 آب از نور جوشیدن گرفت **بجای** آید و گری سرد را بد شکست  
 محض باشد صحنها در تصور **بجای** کاب کجا بوده است اورد يك و دور  
 پس از این بیان میتوان که می چند با خاقانی بر داشت و از کشته وی نمری گرفت و گفت  
 شاعر پر مشاخر ما . فرموده که زال مداین از پیر زن کوه کمتر است و به حجره محفر  
 وی از توران پس با این مقدمه مداین را با کوه مقایسه ساز و از به توری نفع کبیل ده  
 که آب از آن بجوشد . و از دیده طوفانی بر پا ساز در نتیجه خاقانی از ذکر  
 قصه نوح و یاد آوردن طوفان طوفان . از تور پیر زن . و بدگر قصه زال مداین از جهتی صوم  
 را متوجه بدین حکمت می نماید که در اثر تا فرمائی قوم نوح : از توری آب جوشیدن گرفت  
 آن چنان گزوی نورد را بد شکست . و در نتیجه طوفان روح بر پا گشت . و يك چنین امر  
 عظیم که حصول بفری از فهم آن قاصر است مویا ساخت . پس در این حال با مقایسه زال  
 و پیر زن کوه و کلبه محفر وی و توجه بتور اب امتنان در حجره تک سیه توری ساز که  
 آب از آن بجوشد و از آب دیده طوفانی بر پا نما - خاقانی در این مورد حجره پیر زال را  
 به تور و زال مداین را به پیر زن کوه تشبیه نموده پس سینه را با حجره زال مقایسه کرده  
 و با بیان با شماره هر طبع داده و مجازاً از دیده طوفان طلب کرده است . زیرا که  
 چون آتش غم در سینه فروزد دل را بسوزد و در اثر نیران ماران لشک از دیده روان  
 و با بیان بسا لکه سبب طوفان گردد . خاقانی پس از خلق این حیان بدیع غرضی پیش گفتار  
 پیش داده و مخاطبین را خطاب نموده و چنین سروده است .

ایست همان ایران کرد قش درخ مردم **بجای** خاک در او بودی دیوار نگارستان  
 ایست همان در که کور و دشهان بودی **بجای** دلم ملک مائل هند و شه تر حکستان  
 ایست همان صله حکمت حیت آن بودی **بجای** بر شیر ملک صله شیرینی شاد روان  
 آری هر کس ادنی توجه بدین اشعار کند حجت و جلال و شیروان و تمام سلاطین عهد ساسان  
 در نظرش مجسم گشته و قدرش آن پادشاهان عظیم الشأن بر او مقهور گشته و ملوم اند  
 که خاقانی در کمال آشنائی با احوال مشاطین در گذرانده است که این احوال را که صلا  
 حیر ویرا به نظر نمی آید چون بزرگان بدین آستان میرسد به بدوی رخ بناک میبود که

که خاک ایران از نقش رخ آن چون نگار حاشیه بین نظر آمدن. این درگاه صحن در گهی است که ملك باطل و پادشاه ترکستان از غلامان و جاگران آن آستان محسوب شده ی این همان صفت و ایران است که بواسطه جهت و جهت و جلالت شیر تن شاد روان یعنی نقش شیر سر در آن و یا بقول شیر پرده های آورنده بر آن صفت بر شیر ظک حمله نمودنی مقصود آنست که شیر سر در این ایران را که جای و روی بست و حرش باشد را صفت عظم و هیبت آن ایران و بلندی آن، حمله و بر شیر ظک گردد و چون نام یکی از بروج آمد است. و آمد یعنی شیر پس حمله نمودن شیر بالای صفت با در نظر گرفتن ارتفاع آن مجازاً کمال مناسب را داراست.

حال ای پندیده در نظر آر، و چنین پندار که در آن زمان بودی و عظم پادشاهان بزرگ را مشاهده نمودی و سر بنهك میبودی، و چون این خیال بشاطرش حضور نموده چنین فرموده پندار همان عهد است از دیده نگرفتین در سلسله درگاه در کوهکبه ایران (میدان) چون که این رای صواب آمد و پنداشتی که در آن عهدی سلسله درگاه و کوهکبه ایران مداین را مشاهده نمودی لازمه آن اینست که از اسب جلالت پیاده، و رخ بنهك سانی و همه نعمان بن مسرور پادشاه عرب را که با هر یکی از اکابر و بزرگ پایی یلانی استکند.

بنظر آری و چیزی از احترامات فرو گذاری پس بدین طرز سرود:

از اسب پیاده شو بر نخل زمین رخ ● زیر پی پلش بین شته مات شده نعمان.

خاقانی در این مورد علاوه بر معانی لطیفه ایغه بذکر اصطلاحات شطرنج طراوتی مخصوص بدین شعر بنشوده و نگارنده برای ازدیاد توجیح بطور اختصار شرحه از این بازی شاهانه اتمام میدارد: و بازی شطرنج تشکیل میشود از دو سپاهیکه در مقابل یکدیگر صف آرائی نمایند و هر سپاه میرا هشت سوار و هشت پیاده است و سوارهای هر یکسکی از دو سپاه جارت است از یک شاه و یک وزیر که طرف دست راست شاه مقام گیرند و دو پیل و دو اسب و دو رخ که یکی از آنها در طرف دست راست و دیگری طرف دست چپ شاه به ترتیب اسم مقام دارند، و در یک صفت هشت در صفت خاگه مربع میدان جنگ این دو سپاه است. و سوار و پیاده های یکی از این دو دست سپاه و دیگری سپاه مقرواست و چون در مقابل یکدیگر صف آرائی نموده هر یک را حرکتی مخصوص است بدین

که هر دو حرکت مستقیم نماید از چپ و راست و است از یک حاشیه غیر مستقیم پیش کرده و حاشیه دیگر ورود آید و پیل را حرکت صوب و کعب است. و وزیر را حرکت پیل و رخ پس و بر اهم حرکت مستقیم است و هم حرکت غیر مستقیم و هم از چپ رود و هم از راست و در صورتیکه راه برای آن سه باشد هر چند حاشیه را پیروان میتواند. و پادشاه را حرکت وزیر مقرر است لکن پیش از یک حاشیه حرکت ندارد و تمام سوارها را در حدود حرکت خود احبار بست که میتواند سوار با پیاده طرف مقابل را از پیش بردارد. و پیاده ها در پیش سواران صف میکنند و حرکت آنان یک حاشیه مستقیم باری ایرانیان پیش نیست. ولی بطور موج سوار با پیاده طرف را میرسد. و شاه وقت مات شود که از هیچ طرف حرکت ندارد جز آنکه نزدیک از سواران و با پیاده های صدم مقاله نموده و کیش شود بعد از ذکر این مختصر گفت می شود. که خاقانی بدگر این حمله (از اسب پیاده شو) با ستاره فرموده است که از مقام خود نبرو نما. زیرا که چون اسب که سوار با اقتدار بست درجه پیاده یا بد از رتبه او کاسته شده است. و همچنین از جهت دیگر چون سواری شخص شریف و عظیم الشأن رسد برای حفظ احترام وی از هر یک پیاده گردد و جمله (بر سطح زمین رخ) نیز بالا ستاره اشاره است به آنکه اشخاص بست چون مقامات عالیه رسد برای آخرین درجه احترام صورت را بنهك بپایند و صفاً استعمال رخ که یکی از سواران باری شطرنج است لفظی بشمر داده و نظری نیز این معنی را در باری شطرنج میتوان قبول نمود که یکی از سواران خود را (یعنی رخ) از میان بردارد که حکایتی است که از قدرت خود بنهك و نظر اندازد که پادشاه در اثر حمله پیل مات گشته و مقصود است که چون خود را در عهد اقتدار پادشاهان عالی مقام و دیدی از مقام و مرتبه خود بنگاه و رخ بنهك سانی و ملاحظه نما که چون نعمان شاه کسی در این میدان بریز پای یلان گشته و بر نخل جلالت رخ نهاده و بشرون خود آغشته گشته است.

پس از این بیان و چیز که ادباً با آرا با چهار بیان تعبیر نموده اند. خاقانی در نظر گرفته که کاملاً مخاطبین را مجذوب و با لذت بلند خود نماید و مدامها همای که این حقایق را بدانی بست، و همه در چنگ لگرنج اهل گرفتار و از شکار شدن باز دور نگار و چهارده کلام خود را بدگر کلمه منی پس گرفته و چنین گفته است.

و ای که هر چه بین بین فکر شاهان را \* پلان شب و روزش گفته و پس در میان  
 و ای که بین افکن کا \* شطرنجی حد برش در مات که فرمان  
 که حاصل آن است که ای حاضر این پلان وای شونده این مدار از دای می در تعجب باشد  
 و از حیرت دل معراش و عورت گیر و کلام مرا بگوش هوش پذیر و بدان که فقط چون  
 نما نیز از روزگار شکا کرده و پلان شب و روز جان از گفتن روده است . بلکه  
 پادشاهان پیل افکن را در این میدان برای درمان طک کردن زبون و مات نموده است  
 آری شطرنج را در تدبیر در مات که فرمان ساز شاهان پیل افکن را این داده و از  
 مرگ حبه پیاده و مات نموده است .

خاقانی در این دو شعر در کمال زهد متی اصلاحات بازی شطرنج را چنان بمانی رتبه  
 بد به ظنق و با کمال یقین بکار برده که جز از باب ادیکه از فن شطرنج بازی با اطلاع  
 هست پس بلا تکلف آن نبرد .

اطلاق پلان شب و روز برای است که چه بکه گفته شد پلان دو سیاه فتمنی سید است  
 و قسمت دیگر سیاه و در این موع کما به از شب و روز است که مامود از و ماه باشد که  
 پادشاهان پیل افکن با اقتدار و از پا در اندازد ، و نه پیل اصطلاح مخصوصی است که تیر  
 می شود یک نوع از حرکت شاه و آن رفتن است که شاه حرکت پیل نموده و از چپ زند و  
 چون کار دورگار کج و روت است لهذا در کمال درستی اصطلاح شده پیل را با لشکا به  
 اختیار نموده و فرموده است . بسا از پادشاهان با اقتدار که خود پیل افکن بوده و شطرنج  
 باز تدبیر بر آنها ساخته و به پیل یعنی کج روی کار آنها را ساخته است .

شاعر برک ما در حالتی که خدمت شاهان و عیشهای فراوان آنان را معطر غمور داده  
 که چه پادشاهان در این مکان جام مرگ را نوشیده اند و چه خون دلها ریخته و گل آمیخته  
 شده ، خاک مدان را از شراب خون دل بزرگان مست و مغرور مشاهده نموده و چنین سروده  
 است : مست و مین ریراک حورده است بجای می \* در کاس سر هر مر خون دل و شر و آن .  
 این شاعر از چند دو این شعر خون دل را با قبا و ونگ بخراب تعبیه کرده و کاسه سر را  
 با قبا و وضعیت و شکل جام ، و فرموده است که این زمین بجای می خون دل نوشه روان  
 را در کاسه سر هر مرز نوشیده ، و بعضی دیگر این پادشاهان بزرگ را دو بر \* کشیده و

مأمور از هر مرز بر گویا پسر و شیروان باشد زیرا که در آجامی با بد نامی در آن نوشید  
 و چون هر مرز پسر و شیروان پس از بد و در گدشت هرگاه مقصود کاسه سر هر مرز وی بودی  
 معنی از علم طبعی خارج شدی . لهذا تصور میرود که صد شاعر از کاسه سر به هر مرز دیگر  
 است که از پادشاهان سامانی بوده اند که خل از نوشه روان و آنها سلطنت کرده اند  
 و برای تکمیل این خیال بلند و برای اثبات غای عالم چنین سروده .

و می بد که بود آنگه در تاج سرش پیدا \* صد بد وشت اکون در سرش پنهان  
 از شعر را حصی بد و رسی بد خوانده اند ، و هر يك از این دو طرفه معنی مخصوصی  
 منظور است . اولاً اگر می بد در شطر اول و صد بد در شطر ثانی خواهم معنی این شعر  
 چنین می شود . که بسا از پند های جواهر که در تاج سر و شیروان و یا هر مرز دیده و هویدا  
 بود و اکنون چون بنفوسش نظراذی که جز اسکائی مافی بیت صد بد در آن نوشته شده  
 است . و این بیان هست از آن است که آن سلاطین با اقتدار و آن تا جوان شوکت مدار  
 که از انواع جواهرات خود آرائی داشته کنو نشان دبا در هم شکسته و بجاك پیوست که  
 چون نفور آنان را باز نمائی جز تفریحی مفادده سانی و بجای بد های جواهرات بیکه  
 و تاج او پختنی غیر از بد های استخوان مرشان نگری . هرگاه این شعر بد بی طرفی  
 خوانده شود ، و پس بد که بود آنگه در تاج سرش پیدا \* صد بد . . . .

معنی اینطور می شود . بسا پند ها بیکه بر تاج نوشه روان برای تبه خود و بندگان از پیرو  
 جوان نوشته بود و چون وی در گذشته خلا بجای آن بد ها صد بد بجای دو نفر سرش  
 مفادده نمائی و آن کتا به از اینست که چون دیدی پادشاهی بزرگ و عظیم الشأن بجاك اندر  
 است پند ها گیری و فانی که همه را حالت مرگ است .  
 با لعل خاقانی تا کیدا بیان سابق چنین فرموده .

حکری و زرج ز در و لا و به ز وین \* بر باد شده بکسر با ساك شده بکسان  
 پرویز چنین گوید آنها که فکندی خوان \* گفتی که بر احاشد ذوب زره را برخوان  
 پرویز کنون گم شد دانه گم شده کفرگو \* درین زره کو بر خوان دو گم ترک برخوان  
 گفتی که کجا رفت آن تاج روان بکسر \* درشان شکم ساك است آتش جا و بدان  
 خون دل شیرین است این می که صد زبان \* زاب و گل پرویز است ابرسم که چندان




۱۲۹  
این شاعر از سحرای اطاب با دوری از اسباب بیانی کرده که هر يك دو خوشاب  
و در مرد ارباب ادب بحساب آمده و بوی بی افتاری دیا را توصیف و تریف کرده که هر  
حوا تده حیده معرفت عدم ثبات این سرای برده و احساس حوا تده بود که هنی را می  
ماد خانی . و که کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام . شاعر بر ربك  
و حکیم سرك ما از کسری و تریح درش و پرور و دست افشار طلای احمرش همه برادها  
وت و با حاك یگان شده و حوادث زما به چنان مار و پوهشان را ارهم گسته و جبهه آنها را  
در هم شکسته و پراکنده شان نموده است که هیچ اثری از آثار شان باقی نمانده و هر  
مشت خاک از آنها معافده تمامی .

مست خاکی از آنها مضاعف بشاید .  
ای پسته بدیده صفت طری نما . و پرور بکته چون حواص طعام در صحنش جا ددی  
ما روی زری نره بر آن بر افشاددی . حال که پرور راه عدم سپرده دیگر فیه کونه  
که هر چند در جستجو شتابی از نره دریش چیری بایی ما بر این آب گم بر کوس جاده و  
هیون را پخوان و بدان که چه با چشقه و با عانیرا که نگذاشته و مردد و با خود چیری  
نبردند و غیر از حشرت نخوردند — ای ساقی از من پرس که تا جوران . ما رفته ؟  
بدان که در شکم خاک پنهان و زمین از آمان آتش جاو بدان است و در این مورد  
خاکای میا را خاک را چون ما در جوع شتر ضرور دودون زمین را شکم تعبیر نموده است .

این شاعر پرورگار پس از اثبات ماء عالم برای تنه سی ادم بر مای شیرین و حکامی  
از تنوعات پدیده و بگین که هر شئوده را از هستی بخشنا برین نماید گفته ، این می که و زبانته  
دیده و بلا شئی نوش جان کنی اگر پدیده بصیرت نظر نمائی ، خواهی دید که خون دل شیرین  
مزایا است و این خمی را که دهقان نخاده چون پدیده بینا و غفل توانا نگرى از آب و  
گل پرور است زیرا که می بجه تانک است و تانک از خاک است ، چو تانکه بجم شراب  
از لراب آید ، و چون جان شیرین از جسم پرور و شیرین جدا گشت خون دل این وجدان  
نصیب زمین گردیده ، از یکی خم ساختند و از آن يك می ریختند - پس اگر حکیم فاشند  
ما شراب را با لمار خون دل شیرین نمیرسکیده راه حقیقت پیورده و اگر خم را از  
خاک پرور تغییر نموده درى پمى منته که این خاک را پیکر شیرین پرور حالى دربر است  
و مقصود حکیم فاشند در اطلاق این دو اسم نوع بهر است که همه را اصل خاک است

[illegible]

و اخوان که دره آینه آورده دی  این قصه ده آورد است از هر دل احوان .  
 سپس منوره روح کلام و اساس احیاءات اول خود گفت و توجه راجع وائی که بدو  
 رسیده نمود . و عملیات خاقان حکیم دو طریق جاری گردانید و حواسه است که در این

درسی بود مدد دهد و هر موقع او را متوجه ملاقات کرد و در وسایع و بدد دهد .  
طری قدرت سلاطین گفته باشد که هیچ یک را بر اسس نمانده و اگر بدد رشتی قدم  
بر داشتند تنگ نامی برای خود گذاشته و هر گاه قدم پرستی گرفته جز نام بدد نبردند  
آنکه با کمال درستی فرمود .

و عاقبتی از این دور که دورزه هرت کن ~~از دورترین پس دورزه کند~~ خافان  
و فی الواقع این خطاب به فقط مربوط بنافان کبر است و بلکه عموم سلاطین را  
که از این تعبیه فریده بدد گیرند و بداند که دنیا دار فانیست و بر قاعدل بسنی خطا است  
و آنان که در پی عدل و داد رفتند بددند و الا بدد نامی و سیه کاری کردند .

### ترجمه

#### De la Traduction

۴۳۰ - ترجمه عبارت است از نقل فکر نگارنده بتمامه از زبانی

بزبان دیگر .

۴۳۱ Importance اهمیت ترجمه - ترجمه موجب ازدیاد قوه قضائیه

و تشخیص و سبب استحکام ذوق و بست خیال گشته و روح را منزله  
گرداند - قدم برداشتن مادی در پی قدمهای ~~مکمل~~ يك عقل فوق  
الماده تحقیقاً موجب تکمیل قوای باطنی و تفکیک خاطر و تشخیص ذن  
کردد - و یکی از بیکو ترین وجه برای حصول قدرت بنگارشی همانا  
ترجمه است زیرا که مترجم مکلف است در مقابل تخیلات ادبیه و  
تشبیهات و استعارات و صنایع بدیعیه و صفات انشائییه و درجات  
فکر ادبای بزرگ و دانشمندان سترک عالم و همچنین در مقابل اصطلاحات  
علمیه کلمات را بکار برد که دارای همان وزن بوده و تمام تصاویر  
و تخیلات مذکوره را بزبان مطلوب بنحو مرغوب در آورد بضمی که

خواسته همان احساسات را که در زبان اولیه ممکن بوده است حاصل  
نماید در ترجمه نیز در یابد و همچنین مترجم نا ممکن است باید اصطلاحات را  
بکار برد که بهر دو زبان دارای يك وزن باشند و اگر اتفاقاً اصطلاحی  
را بزبان مطلوب نیافت لازم است خود ایجاد کند با این حال باید  
گفت که مترجم موظف بیک وظیفه مهمی است که در انجام آن فکر  
خود را بنیکو ترین وجه ورزش داده و ذهن را روشن و بمدارج فهم  
وسعتی شایان بخشوده و نور معرفت را در خود بجلوه در آورد

### صفات يك ترجمه نیکو

۴۳۲ - حق ترجمه حاصل شود از جمع مابین دو صفت اول و فا

دویم اصالت .

۱ - وفا مبتنی است باینکه به فقط مترجم خیال دیگر را بطور ساده  
ایراد نماید بلکه لازم است منظره و رنگ آمیزیه های مخصوصه اش  
منظور را نیز بزبان مطلوب جلوه گر سازد بدین معنی که باید هر طبقه  
از طبقات انشائییه را مراعات کرده و بضمی زبان مطلوب در آورد  
که گوئیا عین نقشه منظوره را منعکس بزبان دیگر نموده است چنانچه  
اگر مترجم يك مراسله را ترجمه نماید بایست همان روش مراسله را  
انخذ ~~کند~~ و اگر وصفی از اوصاف و یا روایتی از روایات را ترجمه  
میکند لازم است روش اساسی را از دست ندهد و کلیه موارد انشآت  
ایقه و دقیقه و رقیقه و سنی و افعال و انشآت ساده را هر يك بمرتبیه  
خود باید در نظر گیرد تا حق مصنف را اداء نماید .

۲ - اصالت در ترجمه اقتضا می نماید که مترجم با حفظ مراتب احترامات جردت ذهن مصنف در صورتیکه معادف شود ملغایک که از جهت قریحه مناسب و از حیث تعبیر مختلف باشد سعی کافی و دقت واهی نماید که مقصد مصنف را بنحو مطلوب منظور داشته و در ترکیب اشعار مختلفه طوری اهتمام کند که خواننده را در تصور آید که انشائیت طبیعی و بنقل شدن آن از زبانی بزیان دیگر منتقل نشود  
 ﴿ بعضی از طرق عمل ترجمه ﴾

۴۳۳ - طریقه ترجمه نسبت به السنه مختلفه و مناسبان زبان های متفاوته فرق نماید چنانچه طریقه نقل معانی از زبان لاتین و یونانی بزبان فرانسه و یا انگلیسی که دارای قرب ماخذ میباشد با طریقه ترجمه زبان فرانسه و یا انگلیسی و غیره بزبان ابرائی مختلف است زیرا که پارسی زبانان را اسلوبی مخصوص است که کاملاً طریقه ترکیب بندی آت با السنه مذکوره تفاوت دارد اینستکه هر يك دستوری برای ترجمه ذکر نموده اند و پارسی زبانان را نیز اختلافاتی افتاده که با رعایت ایجاز بیان می نمایم .

بعضی از ائمه ارباب ترجمه را عقیده بر آنستکه مترجم باید کلمات را فرداً فرد در تحت نظر در آورد سپس جمل ترکیب شده از آت کلمات را متوجه گشته عین معانی حاصله از کلمات و جمل را بزبان دیگر عنوان نماید و این طریقه را جمعی از ارباب ادب از دو جهت مردود دانسته اند .

۱ - بواسطه آنکه در زبان فارسی آت اندازه کلماتیکه با جمیع کلمات السنه خارجه نکافی نماید یافت نمیشود بنا بر این اغلب ارجمل در خلال ترجمه از شرط مذکور خارج شده و قاعده از کلیت بازماند  
 ۲ - هر يك از السنه را يك نوع تشبیهات و استعارات و کنایاتی مخصوص است که نمیر آن بعینه بران ما کاه شود که از درجه فصاحت و حسن ادب خارج گردد بنا بر این لازم است که مترجم فارسی خیال نکارنده را کاملاً بدست آورده و متوجه ريك آمیزی و محسنات بدیمه کلام مصنف شده آنگاه اهتمام نماید که همان صفات و همان احساسات را بزبان خود در آورد بنوعیکه خللی از مراتب و تعقید لفظی و معنوی باشد و اگر نقل کلمه بکلمه اتفاق بزبان مطلوب حوش آید البته بهتر است که آن اسلوب را تغییری بدهد و الا با بد معنی جمل را در نظر گرفته و مصارعات بیکو خیال مصنف را منعکس سازد و چیزیکه اساسی است و بد مترجم همه وقت محترم شمارد همانا ترتیب خیال و بیانات آنستکه مصنف خراسته است در قلوب خوانندگان وارد نماید  
 مهم ترین شرط ترجمه فهم مطلب است که هر مترجمی باید آت را از شرائط اولیه بشمار آورد و اغلب دیده شده است که برخی از مترجمین خود فهم مطلب منظور را ننموده و قیام ترجمه کرده اند و در این صورت پر واضح است که جر تازیکی خیالات خود را در نظر خوانندگان نکذرایده و غیر از جهل خود را منعکس ننموده اند .



## ﴿ احتذاء یا تقلید ادبی ﴾

De Imitation

۴۳۴ - احتذاء یا تقلید ادبی آنستکه کاتب خیال وحق امله و اصطلاحات و یا روش بیان مصنفی را اخذ و بلباس دیگری در آورد.

یا يك نحو آزادى ميسوط ترى نسبت بترجمه نقل نماید

۴۳۵ - هیچ يك از دانشمندان و شمرای بزرگ و خطبای سترگ توانسته و نمیتواند خود را از احتذاء مستفی شمرده و اقتداء بزرگان کلام و ادبای فحام سابق و اسبق ننمایند چنانچه هیچ يك از علماء علوم طبیعی و ریاضی و حکما توانسته و نمیتوانند خویش را مستفی از افکار دانشمندان قبل از خود دانند صجیح است که مخترع اول کسی خواهد بود که دارای مرتبه و مقام عقل بسیط یا فوق العاده (Géni) باشد ولی بسط هر اختراعی بیشتر بواسطه عقل تفصیلی (Talan) است که منتهی با ستفاده عقل عادی (Esprit) میگردد (نمره ۱۴-۱۶)

پس اگر مخترعات عقل بسیط براسطه عقل تفصیلی ابسط حاصل نماید نشر علوم میسر نگردد علیهذا بهر نحوی از انحاء در نظر گرفته شود احتذاء یا تقلید ادبی موجب ترقی جامعه و تفکیک قلوب و بکار انداختن چرخهای اختراعات بشر است - بطوریکه این خلایق گفته تقلید در جامعه بشری امریست طبیعی و خلاف آن غیر ممکن است و چنانچه شاعری گفته .

و تشبهی ان لم تحکونو مثلهم ان التشبه بالاکرام فلاح  
و حق صاحب مثل السائر از ابو لرحمان الهمدانی چنین نقل فرموده :

« کسیکه معنی را بهاربت از غیر گرفته و بلباس دیبای بیانی از خود در آورد احق از کسی است که از وی اخذ نموده است » گرچه جمعی حفا بمصداق الفضل للمتقدم قائل هستند و با لجملة این اندازه مسلم است که اصولا احتذاء از لوازم اصول ادبی است

۴۳۶ - تقلید ادبی را انواع زیاد است بعضی مقبول و مستحسن که بحسن اخذ و حسن اتباع شناخته شده و بعضی مردود که بسرفقت و قبح اخذ تعبیر گردیده که برخی آنرا انتقال نامیده اند .

۴۳۷ - برای وصول بحق تقلید بکسر (احتذاء) لازم است

۱ - قطعه را که میخواهی تقلید نمائی چندین دفعه بی در پی مادت خوانده سپس قلم در دست گرفته اهرام نمائی که شیئی مطلوب را بلباس دیبا و بیبای زیبا در آورده منتقل نمائی آنکه کار خود را تطبیق سرمشق کنی و این عمل باید چندین دفعه تکرار شود تا بدین روش حق مطلوب بنحو مرغوب صورت پذیرد .

۲ - هر گاه يك نگارش ادبی یا حکایت و یا مالاخره خطابه و غیره مورد توجه تقلیدی واقع گشت باید فلا در مقام انتقاد و تجزیه آن برآمده و تمام جهات ادبیه آن آنگهی بانی تاپس از غور در حقایق قطعه مطلوبه قلم با احتذاء گیری .

بکسفر منشی که استحکام نظری در میدان احتذاء یافته و طریقه تقلید ادبی را بخوبی شناخته جهات ذیل را در نظر گرفته و سرمشق قرار داده و حق احتذاء را بجا خواهد آورد بدین طریق که بدو ناظر بحسن

اتباع کشته و سعی نماید که پس از اخذ معنی چیزی از معنات بیابید  
و صنایع بدیهیه بر آن میفزاید و انواع آن از این قرار است  
۱- آنکه تقلید میکنند اخذ معنی نموده سپس از آن استخراج  
کند چیزی که شبهه است مثل قول فردوسی که شیخ سعدی بدو

اختداء نموده است ﴿فردوسی گفته﴾

یکی را دم نیت و تاج و کلاه \* حسی را شایر معنات بیاب  
یکی را بر آوری و شایر دم \* یکی را بدو یا بیامی دم  
با آنکه هر دو با این معنی \* تو ما نازی ای جهان آفرین

﴿شیخ سعدی گفته﴾

یکی را سر زهد تاج است \* یکی را معنات در آرد و نیت  
کلاه سعادتی یکی بر سرش \* گلبم تفاوت یکی در سرش  
و مثل قول رودکی که ابوطاهر حیر و اسی ارا اختداء نموده

﴿رودکی﴾

دائر و سبک من غمناک کی \* سر بشتن را می عذاب کی

﴿ابوطاهر گفته﴾

عذاب مرا از مردم پر \* که می و بشتن را حساب کند  
حساب ارا حل می دهند \* سو بشتن را می عذاب کند

۲- آنکه تقلید میکنند اخذ معنی کند بدون لفظ که این نوع  
را (الهام) گفته اند که در لغت بمعنی قصد کردن و نزدیک شدن  
است بچیزی مثل قول حکیم خاقانی که صادقای کا و اسفغانی اختداء  
نموده و سروده است .

﴿خاقانی﴾

خاقانی آن گمان که طریق تو می رود \* راعد و داغ را روشن کند از درواست  
می طفل کا و ذوی تر لایوی در کد \* تا رخ از آن کند که ترا زو کند دوست  
گیرم که ما و چهره کند تی شکل ما \* کو در هر دشت و کو مهر هر دوست

﴿صادق گفته﴾

ای صادق گمان که ما بر تی تو می رود \* ما ما حرد و حر هر گاهوش آرد و است  
گیرم که حرکت تی حرد را شکل گاه \* کو شاح هر دشت و کو شیر هر دوست

و این نوع مستحسن است هر گاه اختداء کنند چیزی از معنات  
بدیهه لفظیه و معنویه و با لطافت بیانیه افروخته نماید چنانچه صادق  
صفت انتقادات را افروخته و سروده است .

و مثل آنکه ﴿سیر واری فرموده﴾

ذات ما به از معنی منتر \* حسی تواند که شود معنی منتر

مؤلف با مراعات ایجاز و وضوح کلام سروده

(ذات ما باقیه معنی نشود معنی بخش)

و مثل قول شهاب مؤید نفی


می باید خون از حلقه تنگ دره بیرون \* بر آن گره که آب مار پالانی بیرون

و ظهیر این معنی را پسکی نکوتر گفته


نونی که بر تی خصم تو دروغ فارودی \* ذرجم نبع تو پروری و در خون پر

۳- آنکه معنی اخذ شده و معکوس گردد و با نقل بمعنی دیگر شود  
و این نوع را نقل گویند مثل آنکه خائف شیرازی باستقبال وصال  
مرحوم رفته بمعنی دیگری ذکر نموده است

(وصال)

داد چشمان تو در گشت ما دست هم  ده بر حواست که شست در دست هم

(خائف گفته)


تا ز بد معنی چشمان تو ما را چه رسد  هر دو را جام می و خنجر در دست هم  
ینی انسان که تو بینی بیان بی دست  آینه ده که نیت در دست هم

و مثل قول معتمد الدوله نشاط که از شیخ سعدی اخذ و نقل معنی کرده: یکی میگفت «شیخ سعدی» (هر چه نباید دلبنگی را نشاید) گفتم «نشاط» هر چه نمائند دل بردن تواند: چرا که هر چه نباید پیداست که از خود وجودی ندارد و هر چه بخود موجود باشد اثری نخواهد داشت و هر چه را از خود اثری نباشد در دیگری اثری تواند پس هر چه نمائند دل بردن تواند - آنکه دل میبرد جز بسکی نیست و در پابندگی او شکی نیست

و چون قول خواجو که مرحوم شوریده شیرازی مفهوم مخالف آنرا اخذ و جواب گفته: (خواجو)

شکفته دور و نیر دشمن و ترک جدائی  تو ای نهال محبت خدا کند که ز تو می

شوریده گفته


چه خوب در دل من رستی ای نهال محبت  امید که گل من هم پس از وفات بروی

(فردوسی گفته)

که چون چه شیر تو پروری  چه ناله کند تیر حکمرانی


چه با دور و با چنگ بر خیزد اوی  پروردگار اندر آورد اوی

(شیخ سعدی از مجرای انتقال فرموده)


بسکی چه گرگ می پرورد  چه پرورده شد خواج را پرورد

که انتقال داده است معنی را که فردوسی در شیر ذکر نمود بگردد.  
۴ - آنکه اخذ معنی شود آنکه بلباس نیکوتر و با بسکی دقیقتر از تجارت متقدم آورند و با آنکه نواقص بیابند و بدیعیه آرا تکمیل نمایند که آرا اکمال گویند

(معزی گفته)

مردم شهر حویش دارد سی سحر  گویم بکمان خویش یارده می یاه

(انوری بسکی دقیق تر گفته)

شهر حویش درون بیطر بود مردم  بکمان حویش درون بی یاه بود گویم  
و مثل آنکه غنای بی شمری گفته و رضی نشا بوری بترک عیب بی ادبی تکمیل نموده و سروده است:

(غنای بوری)

حزب کرد که پیدا کرد هر دو جهان  بگاه ایزد دادار بی طیر وصال  
و گره هر دو یخچال بی بکاه  ابدیده سادی یارده شمال

(رضی نشا بوری گفته)

سوج هر دو بغض محاب و تاپش ماه  مگر بگاه و معانی سخاوت را ز نیر  
که دست او بد و گون است او هر دو شود  هیچ وجه ستر ناید این شایع خیر

و مثل آنکه ازرقی شمری گفته که عنصری همان مضمون را اخذ و تکمیل کرده و سروده است: (ازرقی)

مدف ازیم بلان در شود بکام نهک  و چون برتک یوانیت رنگ کرده لال

که از لال مقصود لالی است و ضرورت شمری لال شده و عنصری دفع این ضرورت مکرر ده و بهتر و دقیق تر گفته است



هر تو گر تلاطم بد و یا کفد خود \* در درحیم خلق صدف داده امار  
 ۵ - آنکه معنی عام اخذ شده و خاص گردد و یا بالعکس مثل قول  
 امیر المؤمنین علی \* چون کسی مباحث که عاجز از شکرانه چیزی باشد  
 که ویرا عطا شده و التماس برپا دهد کند و مؤلف معنی خاص را اخذ  
 و عام نموده و چنین گفته : عرقاء تا شکرانه نعمت موجود نمایند  
 تقاضای عطاء افزون نکنند و مثل آنکه مختاری بمعنی عام گفته  
 گماشد آن رفائی دریده دوست چتر \* کون باید چترش درید و دوست نا  
 رضی لیشابوری معنی عام را خاص نموده و بیاب مدح برده و گفته است  
 بزم خدمت درگاه تو هر طری \* ساطوک که از حاج می دهد حکم  
 ۶ - موقعی است که عبارت موجزی بسط داده شود و یا بحکس مثل  
 آنکه شیخ سعدی علیه الرحمه معنی الدنيا مزروع الاخره را بسط داده  
 و در نصیحة سلطانت عصر شرعی سروده \* که قسمی از آن ذیل :

درج می شود .  
 زمین دنیا بستان روح آخرت است  
 بد که با تو بماند جزای کرده نیک  
 یا ش نعم عبادت حیب من زان پیش  
 حیات زنده غنیمت شر که باقی صر  
 ز مال و منصب دنیا جز این نمی ماند  
 مؤلف اخذاء نموده و گفته :  
 تو هر نفس اندر زمین کا شتی  
 اگر دو جهان کینت آئین بود  
 حاشا فقط سروده .  
 هر که در مزرع دل نعم وفا بزر نکرد \* زرد و زنی کشد از حاصل خود وقت دور

دیگری اخذاء نموده

از معکوسات عمل عمل شود \* گدم از گدم برید بر دور  
 و مثل آنکه شیخ سعدی اخذاء از شعر ذیل که منسوب بحضرت  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام است نموده  
 طالع لا یأثرتا \* و اظلا روحا مواها \* لها دونه سوه \* لا نالی من انبها  
 و ادا مالک ما ما \* مه و نه فها ما

شیخ سعدی سروده

هر دس ملک نکو روی دختریت دل \* وفا بیکد این سست جدا دانا داد  
 نیز در جای دیگر شیخ سعدی این مضمون را سروده \*  
 دوستی جان بر که افتاد کند \* که شوق دیده طرما کی است هر چندش  
 مؤلف نیز این مضمون را در يك رباعی سروده است نمرة ۲۸۱۵  
 باید که رها کنی دن دنیا را \* آغوش در آوری جان ضی را  
 این فیه جو از تو کام دل برگردد \* با یار دیگر سر کشد صهارا


و مثل فرموده حضرت امیر المؤمنین

له ملک بنادی کل يوم \* لا د للومة و لا للراي



مؤلف در موقعی که از ملاحظه خانه شخص بزرگی که چندی ارفوة او  
 نگذشته و آن خانه در شرف خرابی بود و جنازه اش نزدیک همان  
 بنا مدفون با حالت تأثر شعر ذیل در نظرش آمده و اخذاء کرده  
 و با توجه به بسط کلام چنین سروده است .



آمدی از هر رفتن ساختی بر خراب \* می بماند تو را جز کرب منی شراب  
 خوشحوب حقیقی گیر و بر ویرا معوی \* جسم خاک را یک دور کی از خود حجاب  
 چونکه خواهر رفت باید روز و شب منی کنی \* شوی صوفی بفر از تنه چک و رباب  
 چون عواض را بیفتندی شوی بین وجود \* آب باقی ماندت ادم که بشکستی حباب

### قبیح اخذ یا استعمال

اسکری گفته: قبیح اخذ آنستکه کسی لفظ و معنی را از دیگری اخذ کند و یا آنکه معنی را از دیگری گرفته بکسوت مستهجنی و یا عرج قبیح نری و یا بلباس مسزلی در آورد؛ چنانچه بواسطه عروج روی شعری گفته و انوری از وی برده که مثل و ذکر می شود  
گفت باز ایران سر پرورش  مرجا مرجا در آی و در آی


### انوری از وی برده

گفت تاجله درار سر پرورش  مرجا در گدرا خواجه فرد آی و در آی  
و مثل آنکه معزی شعری گفته و رافعی از وی برده است  
گرچه بنفاد سه بر آوردی  بر فارم دست تا فرود آری دست  
(رافعی گفته)

دین پس بنفاد ای صنم عذره برست  بر فارم دست تا فرود آری دست  
(تنبیه) گاه شود که نویسند بمناسبت مقام در شعر شاعر معروفی تصرف نموده ذکر کند بدون آنکه بخود نسبت دهد و این گونه موارد مربوط بسرف و یا اخذ است چنانچه نگارنده در مراسله مذکوره در صفحه (۵۲) با تصرف جزئی در شعر مولوی علیه الرحمه چنین نگاشته که دل دارم بود تسلیم دوست  به کشید مراد که خاطر خواه دوست  
و این گونه تصرفات برای زینت دادن بکلام است و تند کر خوانندگان باطل شعر.

### نگارش ادبی De la composition

۱- نگارش عبارت است از مجموع افکار بکه با یکدیگر مقابله و تملیق گشته منحوی بلباس دیبای بیات در آید که مؤثر در روح مخاطب شود اهم از طریقه تعلیم دادن و یا تعریج و یا اقتناع نمودن و یا بالاخره هر سه جهت.

۲- اهمیت نگارش - از تمام وسائل حسن تحریر هیچ يك مؤثر تر از عمل بنگارش و تعلیقات ادبی نیست و بلکه تقریباً بگانه وسیله برای حسن تحریر نسبت به هر نوعی از انواع ادبیه هم تا زیاد نوشتن است چنانچه یکی از بزرگترین نقاشان عالم مرتبه چنین دستور داده است که «روز را بر خود نگذران چرا آنکه قلم نقاشی تو کار افتاده باشد» در این حال آنکه میخواهد از بوستان ادب بهره ور گشته و آئینه دل را از هر گونه  کدورت های ادبی پاک و درك از خا طر بزداید و ذوق را معالی بیدار کند لازم است هم روزه چیزی بنگارد - پس باید روزی بر تو نگذرد چرا آنکه قلم بتحریر بر خاری و معالی بنگاری و باید بدانی که افتخار دیگری نسبت بکسی که در تمام ایام مدت زمان بر او بوزش نگارش مصروف دارد معامه گران بهائی ننموده است زیرا که مقام و مرتبه ادب و حسن نگارش و صاحب رتبه دیگری شدن مقامی است پس شامخ و حق جماعتی از دشمنان برای قلم نسبت بشمشیر و تبه غالبز قائل شده اند چه آنکه قلم علاوه بر آنچه شمشیر تواند نمود روح مخاطبین را بصمیمیت جالب و عالمی را بحسن تحریر مطلع نماید پس هم روزه اولاً چند

سطری بنویس امكن با كمال دقت و تدبیر و سببه است نه میتوانی مراتب  
فصاحت و بلاغت را دریایی و بحرینه شامخ دیرری برسی .  
﴿طریقه عمل برای حسن نگارش﴾

بطور کلی انواع نگارش ادبی را سه عمل لازم است (۱) ایجاد موضوع  
(۲) تنسيق آن (۳) بیان

### Invention (ایجاد)

قبل از هر چیز باید موضوع مناسبی را نسبت به ذوق و فکر خود  
تهیه نمائی چون موضوع بدست تو آمد لازم است آنرا در تحت مطالعه  
دقیق در آوری و بقدری فکر خود را بکار اندازی تا آنکه مطلب شایسته  
روشن و کامل و مشخص از ما سوای خود شود و برای اجرای این  
مقصد لازم است نسبت به هر يك از مراتب متنوعه فوق الذكر تدقیق نمائی  
بدین طریق که اگر يك حقیقت را میخواهی اثبات نمائی در  
این صورت باید دلائل و براهین لازمه را در اثبات حق خود  
در نظر گیری و همچنین باید اعتراضات را که بکن است بر تو وارد آید  
متوجه گردی و نیز باید فکر خود را معرود دهی تا بمنشاء موضوع  
برسی آنگاه متناوباً تزلزل نموده خویشتن را ب نتیجه مطلوبه ملاحق سازی  
هر گاه امر دائر باشد بررضه داشتن يك و قعۀ باید تمام مرا حل و  
موارد لازمه را سیر نمائی و علی که موجب ایجاد و نتایجی را که  
متناقب آن حاصل می شود مطالعه کنی و اشخاصی را کسی در قضیه  
مطلوبه دخالت دارند باید در تحت توجه گیری و نیز باید زمان و مکان

محبوب منه را در تحت نظر آوری برای كمال فکر مفید است که این  
مسائل را بدو دسته از خود سؤال نمائی .

در این عملیات عمیقانه در جمع موضوع احساسات بگو و طراوت خاطر  
و قسمت های رسا و مدایح فکریه در قوه متجمله تو ایجاد گردد که  
لازم است فوراً آنها را یاد داشت نمائی تا فراموش نشود

### Disposition تنسيق

تنسيق عبارت است از دادن به و ترتیب شایسته و مطلوبی بفکر و  
احساساتیکه بواسطه ایجاد حاصل گردد .

چشم را باید ب نتیجه که میخواهی نمود نمائی بدوری و در تحت امتحان  
کنی که چه ارتباطی را میتوانی سلسله افکار خود بدهی تا بهترین  
آثار فنی را ایجاد نماید در این حال سعی نمائی که در تلمیق عبارات  
و تناسب الفاظ و معانی و تحریرات را که هر يك منفرداً و مجتمعاً می  
توانند ب روح مخاطبین اعطا نمایند و مناسبات و مقتضیات حال و احوال  
را در تقدیم و تأخیر هر يك از اجزاء تشکیل دهند خیال را دگرگیر  
و مخصوصاً باید نوعی هر خیالی را در پی دیگری جای دهی که هر کدام  
مولد خیال مابعد باشد و آن خیال نیز متوجه خیال مابعد خود گردد  
و چیزی که مورد اهمیت است آنست که باید بدون هیچ گونه زحمتی هر  
قسمت از تجلیات و افکار یک دور از روابط و مقتضیات زمان و مکان  
بنظر می آوری فوراً حذف نمائی و میبایست ذکر کلام و خیال بدون  
فایده نباشد و هر کلام بی نتیجه و فایده را میبایست از درج در بیان  
خارج نمائی .



حالا میتوان گفت: چون نقشه خود را کشیدی در تعقیب آن خود را حاضر نما و در این حال بر تو بیست جز آنکه آن افکار منظمه و مرتبه را بزبور بیان در آوری.

### Elocution (بیان)

چون مدت زمانی خیال خود را جمع آوری نموده و يك موضوعی را بخوبی در تحت دقت قرار داده و تمام اطراف آن را مطالعه و برشته انتظام در آوردی در آن حال خیال و فکر تو گرم خواهد شد و روح تو تحريك شده و ذوق تو سرشار گشته و میتوانی در این موقع قلم در دست گیری و در این حالت که میبایست فوریت نتیجه ایجاد و تنسيق را بر روی کاغذ آوری ولی باید در این موقع با حفظ امانت نقشه را که در صفحه خاطر کشیده ظاهر سازی مانند عکاسی که تمام زحمات خود را کشیده و در تاريك خانه وارد و مشغول میشود که آنچه در دور بین عکاس در صفحه مخصوصی منعکس نموده است ظاهر نماید تو نیز آنچه در دماغ خود تهیه نموده ای در این حالت است که باید بتوسط قلم بمرض ظهور در آوری

خوب است که گاه گاه بد آنچه نگاشته هرچندی مراجعه نمائی تا اگر اشتباهی رفته و اغلاطی از قلم گذشته باشد تصحيح روابط خیالات و عبارات را سبب بکند بگر امتحان کرده و هر چیز را بجای خود دگر کنی هرگاه احساسات تو رو بضعف نهاده و یا عدم طراوت طبع و نقصان تأثیرات قلبیه تو موجب گردید که گاه موافقه توانی مطالب منظوره

را بشهو مطلوب ذکر کنی باید با طبع و احساسات خود مقاومت کنی ولی بر تو است که خاطر خود را متوجه سازی بیک کار دیگری که مطلوب خاطر تو است و بواسطه آن روح را طراوتی بخشیده و وزن کمورت را از صفحه خاطر خود بزدا ئی و یا بعضی از قطعاتیکه از تألیف خود پسندیده مطالعه و قرائت نما و با از کتب دیگریکه بنظر تو خوش آید بخوان تا آنکه بدین وسیله بکلی خستگی روح تو مریض گردد و ذوق نور طراوتی حاصل شود آنگاه شروع بنگارش نما

ادباء و دانشمندان صیحت می نمایند که آنچه نگاشتی با صدای بلند قرائت نما زیرا که گوش اغلب اغلاط را به تو خبر میدهد و مخصوصاً راجع به تنسيق عبارات و کلمات و آنچه راجع باشد به تنافر حروف و تعقید لفظی از مختصات گوش است که فوراً در موقع قرائت تو تعلیم خواهد داد چنانچه در موسیقی هم ما گوش است که بیشتر از همه چیز او را ن دانشخیص و محسنت و معایب را بدون زحمت نشان و معروض ملک میکند و در این موقع میبایست آنچه را که گوش بنو حکم میکند اطاعت نمائی و در مقام اصلاح عبارات خود بر آئی و نیز در همان حال روح و احساسات تو در اصلاح مطالب کمک های بزرگ خواهد کرد و میبایست قرحم یزائیده های فکر خود بکرده در مقام اصلاح بر آئی و آنچه را که گوش و هویت تو طرد مینماید قلم زده و عبارات را بسبب دقت و بگو در آوری بنوعی که در آن خلاف رسوم ادب چیری مشاهده نشانی پس از انجام مقصد و نوشتن آنچه را که در نظر گرفته یعنی دستور فوق را

چون تکمیل نمودی باید زمانی راحت کنی و فکر را از این مرحله دور  
سازی - اولاً يك شبانه روز بنوشته خود مراجعه کنی آنکه نگارش  
خود را در يك راحتی جبار و دقت کافی از مدون حتم قرائت  
کنی و در این حالت است که باید صاحب و الو (Boulton) دشمند معروف  
فراسوی را بیاد آوری که فرموده است: «بیست دفعه مکتوب خود را  
دریده دقت بخوان و آن را تصحیح کن و از هر دو در مقام تنبیه آن برای  
و که بعضی مضایب را اضافه ساز و که در مقام حذف زواید آن برای  
و بالاخره یکی از دانشمندان را انتخاب نما که بتواند از راه شرافت  
و محبت اصلاح نواقص و معایب تو را بنماید و آن تعلیمات را محترم ساز  
و نیز گفته است

ممکن است نگارش تو قبل از آنکه در نعمت توجه و انتقاد استادی که شایسته  
شود بحسن توجه و خوبی تلقی گردد

## متفرعات نگارش

﴿ نقد و حل ﴾

۴۳۷ - عقد آنست که کاتب کلام منشور را اخذ و بایک سبک بکونی  
بنظم در آورد و حل عکس آن است. برای مثال يك قسمت از مقدمه کلستان  
شیخ سعدی را که مؤلف عقد و حل نموده ذیلا درج میشود گرچه حق شیخ  
را عکس تواند که بجا آورد.

✽	خداوند بخشنده را متذکر است	✽	که خود ملا غفر موجب قنوت است
✽	هر لحظه نسبت اخرون شود	✽	چه شکر خداوند بی چون شود
✽	فرود شد چو دم شد صد حیران	✽	چه آمد بیرون شد معراج عباد

دو صفت شود راست در هر دو ✽ مردم تو را شکر باید می  
د این حال کیفیت که میباید ایزد پرا بعد قیاس آورد و شکر بخوانند  
را مقدار حق او گذارد.

✽ و او دیان گفت رب جلیل ✽ تا گو که باشد تا گو قلیل

پس آن به که شده گناه کار، عذر خود را بنزد کردگار برد، که آنچه  
در خور ذات بیچون است، از حدود قدرت بشر بیرون است  
باران رحمت او بر هر گنا رسید ✽ هم خوانست وی بر هر مکان کسید  
تا او و طیفه را از شکری برید ✽ و پرده از گمانی از مدنی درید  
بخشنده که از خراش پنهانی جهانش و طیفه خوار و در هر نفس با اختیار  
اوبند خالق که دشمنان را جان داده و کلاه شاهی بر سر آنان نهاده  
دوستان را عروم ندارد و در وادی فراموشی نگذارد.

✽	مراش های باد صبا بین که بر زمین	✽	گسترده اند بیکره و من در زمین
✽	چون دایه ایر های جاری نبات را	✽	حوش زیت کند گهواره زمین
✽	انجار جمله گفته منقح با مراو	✽	بگذشت چون شتا و درود شد قریب
✽	هر مقام و مرتبه مقدم و پیچ	✽	ناح شکوه بر سر اطفال شاح بین
✽	زان پس نگر صاوه تا کی بقدر و تن	✽	نگدشته از حموت و گره بده انگین
✽	قدوت نگر که حسوی خرمای پس خفیب	✽	چون گشته محل باسقا با حوشه درین

کردش زمین و زمان و ظهور ابر و نزول باران و طلوع آفتاب تا بان  
نه برای آنست که لقمه نان بکف آری و خود را در وادی غفلت  
گذاری - کیسکه طبیعت را بفرمان تو نهاده و بسط زمین را برای  
تو گشاده شرط اصاف و طریقه اصاف نه آنست که در فرمان روانی  
سر اطاعت فرو چینی و در مقام لا قیدی نشینی -

## رکن دوم

(فتوت علم انشاء)

✽ (مقدمه) ✽

### فن اول

بحث اول : اغراض روایات . ص ۱ - ۴ : بحث ثانی : امیراء روایات . ص ۴ - ۷ :  
بحث ثالث : انواع روایات . ص ۷ - ۱۲ :

### فن دوم : قواعد روایت

فصل اول : رمان . ص ۱۲ - ۱۷ : فصل دوم : نکات . ص ۱۸ - ۱۹ :  
فصل سوم : لغت . ص ۲۰ - ۲۷ : فصل چهارم : اشعار . ص ۲۷ - ۲۸ :

### فن سوم

وصف : ص ۲۷ - ۴۲ :

### فن چهارم : مراسلات

بحث اول : تریف و طریقه نکات . ص ۴۲ - ۴۳ : بحث ثانی : آداب  
رسائل : ص ۴۸ - ۴۹ : نوع اول : رسائل خانوادگی و اجاب . ص ۴۹ - ۵۳ :  
نوع ثانی : رسائل متداوله . ص ۵۳ - ۵۴ : قسم اول : رسائل که مقصود از آن امور  
کاتب است (۱) رسائل نجات (۲) رسائل طاعت (۳) رسائل تنکر . ص ۵۴ - ۶۱ :  
قسم ثانی : رسائل راجعه بفرس مکتوب الیه - (۱) رسائل اخبار (۲) نصیحت و مشورت (۳)  
رسائل ملاحت (۴) رسائل تهنیت (۵) رسائل تعزیت . ص ۶۱ - ۷۰ :  
قسمت ثالث : نکات باینکه مرجع آن اغراض ششگانه است (۱) رسائل توصیه (۲)  
شفاعت . ص ۷۰ - ۷۴ : نوع ثالث : رسائل طلبه . ص ۷۴ - ۸۰ :

حاشیه - رسائل متفرقه . ص ۸۰ - ۹۱ : بحث ثالث : بحث رسائل . ص ۹۱ - ۹۳ :

### فن پنجم : تاریخ

بحث اول : حقیقت تاریخ و اهمیت آن . ص ۹۳ - ۹۶ : بحث ثانی : ترکیب  
تاریخ و جمع مواد آن . ص ۹۶ - ۹۸ : بحث ثالث : ارکان تاریخ . ص ۹۸ - ۹۹ :  
بحث رابع : تقسیم تاریخ . ص ۹۹ - ۱۰۲ :

### فن ششم : مناظرات

مناظرات . ص ۱۰۲ - ۱۰۹ :

### فن هفتم : پندهای مقتضیه برای انشاء نگو

پند اول : سر مثنوی . ص ۱۰۹ - ۱۱۰ : ۱ - قرأت . ص ۱۱۰ - ۱۱۳ :  
۲ - نقد بیان . ص ۱۱۳ - ۱۳۸ : ۳ - ترجمه . ص ۱۳۸ - ۱۴۱ :  
۴ - احضار . ص ۱۴۲ - ۱۵۰ : ۵ - نگارش ادبی . ص ۱۵۰ - ۱۵۶ :  
پند دوم : هند و حل . ص ۱۵۶ - ۱۵۷ :

در موقع ختم طبع کتاب این سر قومه از حضرمستطاب شیخ الادباء  
(حجة الاسلام آقای آ میرزا یحیی مدرس رسیده و زبور طبع در آمد)  
دراج علم و ادب را بر این کتاب سبب شد ❀ که سبط جهان دوست دار علم و ادب شد  
در بیان بدین سخن کلام و فیض ❀ که اثمار صوم گشت و رمای عرب شد  
در کتاب منفع تاج طبع منفع ❀ که جسم لعل ادب را زهر وریب سلب شد  
کتاب علم ادب دید و از میان ادیبان ❀ ادب جاد بر روی پای و گشت (ختم ادب شد)  
(۱۳۴۹)

اصفهان مطبعه سعادت



صفحه	سطر	صحیح	غلط
۳۶	۱۷	در پیش	در پیش
۴۳	۱۶ ۱۳ ۱۲	۳۰۰	۲۰۰
۴۴	۳	لغات	لغات
۵	۴	نشأت	نشأت
۵	۶	۳۰۰	۲۰۰
۵	۷	مستند	مستند
۵	۸	مصرح	مصرح
۴۶	۷	آمد	آمد
۴۷	۵	بانی	بانی
۵	۱۹	اسم	اسمها
۵	۵	تأیید	تأیید
۴۸	۲۲	بحث تأسیس	بحث ثالث
۴۹	۱	حاجت	حاجت
۵۲	۱۱	در حق نظم	ما فوق الطبع
۵۴	۱۴/۶/۴	۳۰۰	۲۰۰
۵۵	۱۱۹	۵	۲۰۰
۵۷	۱۱	که به افعال	که افعال
۶۱	۸	۳۸۴	۳۸۶
۶	۱۹	حت	حت
۶۲	۹	فریه	فریه
۶۳	۴	۳۸۵	۳۸۷
۶۴	۱۴ ۱۱	۳۸۷ ۳۸۶	۳۸۹ ۳۸۸
۶	۱۸	لحه	مالحه
۶۷	۴	است مطع شدم	است شدم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
مراعات صفحه ۲	۹	بنیر السراب	بنیر السراب
۲	۱۸	امکان	امکان
۳	۱۷	قیاس	قیاس
۱۰	۱۸	مظوره	مظوره
۱۲	۶	ساح	ساح
۱۳	۳	۳۴۸	۳۴۷
۱۵	۹	fénelon	fénelan
۱۶	۱۲	طولی	طولی
۵	۲۰	تاریخ	تاریخ
۷	۱۸	انکار	انکار
۳۱	۱۵	در حیر	در حیر
۲۱	۱۹	سجی	سجی
۲۴	۶	میری است	میری است
۲۸	۸	دانست که	دانست که
۲۹	۳	تغیرات	تغیرات
۵	۵	صعود	صعود
۵	۷	۵	۵
۵	۱۲	لحا	لحا
۵	۱۷	امینی را	امینی را
۳۰	۱۰	fénelon	fénelan
۳۱	۱۲	متعین	متعین
۳۲	۱۷	بهر	بهر
۳۳	۱۹	کوه ها	کوه ها
۳۵	۱۸	رأی تر جا	رأی تر جا
۳۶	۱۳	ناش	ناش

غلط نامه

منجده	سطر	صحیح	غلط
۶۷	۱۹	باری	سارید
۶۹	۷	پس از	پس از
۷۰	۸	نگه	نگید
۷۱	۹	می	فی
۷۲	۱۳	دلت	دته
۷۳	۱۶	لا محاله	لا محاله
۷۴	۲۰	عادت	ع د
۷۵	۱۴	سری	سراتی
۷۶	۱۷	پدرد	پد ارد
۷۷	۱۹	صد آمد	صد آمد
۷۸	۲۱	مشای	مشبی
۷۹	۱۵	و احوال	و احوال
۸۰	۲۲	در حاشیه	در حاشیه
۸۱	۱۸	در هر چه	کر هر چه
۸۲	۸	و باقر حروف	تاقر حروف
۸۳	۴	گذاشته	گذاشته
۸۴	۹	عده دماغ	عده دماغ
۸۵	۱۳	فکار	افکار
۸۶	۱	لا بی	لا یوه
۸۷	۳	نعت حانه	نعت حانه
۸۸	۱۸	(الاف) ضم الف	آلاف
۸۹	۱۰	وفق سائر	وفق سواطر
۹۰	۲۱	در نعلی	در نعلی
۹۱	۱۴	بر روی حقایق	بر روی يك حقایق

غلط نامه

منجده	سطر	صحیح	غلط
۹۲	۴	خود	مصرفه
۹۳	۱۶	حر ویت کامله	حریت کامله
۹۴	۲۰	من دور ای	پس روی
۹۵	۸	من گت مکان	پس گت مکان
۹۶	۱۸	ددار ثومط دور	دید از دور
۹۷	۸	گت حساب	گتات حساب
۹۸	۲	آثار مخصوصه	آثار مخصوص
۹۹	۹	۴۲۵	سره افتاده
۱۰۰	۱	نابد	نابد
۱۰۱	۱۱	سارح	سارح
۱۰۲	۱۱	تسبیق و بیان	تسبیق بیان
۱۰۳	۴	لید	لید
۱۰۴	۱۹	که معوی	معوی
۱۰۵	۱۵	مص	مص
۱۰۶	۲۲	بر انکه	پرا انکه
۱۰۷	۱۲	حجره نك	حجره نك
۱۰۸	۱۴	معامل من مدر	معامل من مدر
۱۰۹	۴	اکاسره	اکازره
۱۱۰	۳	نصور میرود	نصور میرود
۱۱۱	۲۳	نیر کوا	تر کو
۱۱۲	۱	لالین	لالا بار
۱۱۳	۳	رشتی	رشتی
۱۱۴	۱۳	سط خیال	ست خیال
۱۱۵	۱۵	دهی	دی

صعده	مطر	صحیح	غلط
۱۴۰	۸	ما سات	ما سات
۱۴۲	۲۰	تشیوا	تشیوا
۰	۰	تکروا	تکرو و
۱۴۳	۱	بیاری	بیاری ار
۰	۴	احدا	احدا
۱۴۸	۷	کجا شد آن ری	کجا شد آن ری
۱۴۹	۱۰	لدا	لدا
۰	۰	واسوا	واسو
۰	۰	للموت	للموت
۱۵۰	۸	گفت با حمله	گفت با حمله
۰	۱۳	ویسده	ویسده
۱۵۲	۹	انداری	اندای
۰	۱۰	برای احرای	برای احرای
۰	۱۹	کسبکه	کسی
۱۵۳	۱۸	نجلات	نجلات
۱۵۴	۱۷	تصحیح و روابط	تصحیح روابط
۰	۲۰	طبه	طبه
۱ غلط نامه	سر صعه	صحیح جای غلط	غلط جای صحیح

صعده	مطر	صحیح	غلط
۳۹	۱۷	رویش	رویش
۴۳	۱۶ ۱۳ ۱۲	۳۰۰	۳۰۰
۴۴	۳	لغات	لغات
۰	۴	تشیوات	تشیوات
۰	۶	۳۰۰	۳۰۰
۰	۷	مستعد	مستعد
۰	۸	صرح	صرح
۴۶	۷	تشد	آید
۴۷	۵	می	می
۰	۱۹	اسپی	اسپی
۰	۵	تادند	تادند
۴۸	۲۲	بحث تاس	بحث تاس
۴۹	۱	حارده	حارده
۵۲	۱۱	ما فوق الطمه	ما فوق الطمه
۵۴	۱۴ ۶ ۱/۲	۳۰۰	۳۰۰
۵۵	۱۱ ۹	۰	۳۰۰
۵۷	۱۱	که به افعال	که افعال
۶۱	۸	۳۸۴	۳۸۶
۰	۱۹	حج	حج
۶۲	۹	غریبه	غریبه
۶۳	۴	۳۸۵	۳۸۷
۶۴	۱۴ ۱۱	۳۸۷ ۳۸۶	۳۸۹ ۳۸۸
۰	۱۸	۰ لایحه	با لایحه
۶۷	۴	است مطلع شد م	است شدم



صفا	سطر	صحیح	غلط
۶۷	۱۹	ساری	سارید
۶۹	۷	پس از	پس از
۰	۸	گنج	گنج
۰	۹	من	من
۰	۱۳	دنت	دنه
۰	۱۶	لا ممانه	لا ممانه
۰	۲۰	ع د ب	ع د ب
۷۰	۱۴	سری	سری
۰	۱۷	پدر	پدر
۷۱	۱۹	صد آمد	صد آمد
۰	۲۱	شش	شش
۷۳	۱۵	و الحول	و الحول
۷۳	۲۲	در خانه	در خانه
۷۷	۱۸	ور هر چه	ور هر چه
۷۸	۸	و نام حروف	و نام حروف
۸۲	۰	گداخته	گداخته
۰	۹	عده دماغ	عده دماغ
۰	۱۳	فکر	فکر
۸۳	۱	لا بناء	لا بناء
۸۵	۳	نعت حانه	نعت حانه
۰	۱۸	(الاف) هم الف	(الاف) هم الف
۸۶	۱۰	وفق حاضر	وفق حاضر
۰	۲۱	در تهری	در تهری
۹۳	۱۴	بر روی حلق	بر روی حلق

صفا	سطر	صحیح	غلط
۹۹	۴	خود	مخبره
۱۰۳	۱۶	حر ویت کامله	حریت کامله
۰	۲۰	من دور ای	من وای
۱۰۸	۸	من کت مک ن	پس کت مک ن
۱۰۹	۱۸	ددار غوطه ور	دید او نور
۱۱۱	۸	کتب حان	کتب حان
۱۱۳	۲	آر و محصوره	آثار محصوره
۰	۹	۴۲۵	میره افاده
۱۲۰	۱	ناید	ناید
۰	۱۱	ساج	ساج
۱۲۱	۱۱	تسبیح و بی	تسبیح و بی
۱۲۲	۴	سند	تدیر
۱۲۵	۱۹	که سحر	سحر
۱۲۷	۱۵	محب	محب
۱۲۹	۲۲	مرا کله	پرا کله
۱۳۰	۱۲	حجره نیک	حجره نیک
۱۳۲	۱۴	معانی من مدر	معانی من مدر
۰	۰	اکا سره	اکا سره
۱۳۵	۳	تصور میرود	تصور میرود
۰	۲۳	تر کوا	تر کوا
۱۳۷	۱	لا لیا	لا لیا
۱۳۸	۳	رشتی	رشتی
۰	۱۳	سطح خیال	ست خیال
۰	۱۵	دهی	دن

غلط نامه

صفحه	سطر	صحیح	غلط
۱۴۰	۸	ما سات	ما ساد
۱۴۲	۲۰	نشورا	نشور
۵	۵	نکو روا	نکو رو
۱۴۳	۱	یای ار	یای ار ار
۵	۴	اختاء	اختاء
۱۴۸	۷	کجا شد آن رفا	کجا شد آن ری
۱۴۹	۱۵	لدوا	لدو
۵	۵	واسوا	و سو
۵	۵	للموت	للموت
۱۵۰	۸	گفت ، جمله	گفت ، جمله
۵	۱۳	پویده	پویده
۱۵۲	۹	اداری	ادای
۵	۱۰	رای اجرای	راول
۵	۱۹	کبکه	کسی
۱۵۳	۱۸	نعلات	نعلات
۱۵۴	۱۲	نصح و رواط	نصح روط
۵	۲۰	ظبه	ظبه
۱ غلط نامه	سر صفحه	صحیح جای غلط	غلط جای صحیح



## علم ادب

و ممکن سوم از قسمت اول علم ادب : راجع به شعریات که مشتمل  
است بر تعریف و بیان حقیقت شعر و لطائف فکریه و شرائط شاعری  
و سرچشمه اختراعات شعریه و ترکیبات شعریه و مبنای اخلاقی شعر  
و فن شاعری و دستور نگارش اشعار مقای و رزمی و بزمی و دستور نگارش  
انواع نایبش ها و اشعار تعلیمی و اشعار توصیفی و رسائل منظومه و  
هجویات و تمثیل .

قسمت دوم از علم ادب راجع به عروض و قافیه بطور تفصیل  
بقلم مؤلف ( آقای منقح ) فریباً از طبع خارج خواهد شد







کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 2 6 0 8 6 3



کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 2 6 0 8 6 3